بسمه تعالی

این کتاب تعلق دارد بحضرت حجة الاسلام [illegible]
آقای حاج سید اسدالله الموسوی السبزواری [illegible]
امیدواریم [illegible]
[illegible] ۱۳۴۰/۷/۱۷
[illegible]

کتابخانه آستان قدس
ویژه کتابداری

انوار الشهاده

اهدائی به کتابخانه آستان قدس رضوی مربوط به حجة الاسلام
مرحوم حاج میرزا اسداله فاضلی موسوی سبزواری

باسمه تعالی
فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۸۰۵۳
رده‌بندی دیویی: ۱۳۰۴ الف ۳۸۶ ک ۲۹۷٫۹۵۳۴
سرشناسه: کشتوی، محمدحسن بن علی، - ۱۲۹۷ق
عنوان قراردادی:
عنوان: انوار الشهاده
کاتب: محمدحسن بن محمدعلی گلپایگانی تاریخ کتابت: ۱۳۰۴ق
محل نشر: تهران ناشر: مطبعه علیقلی خان تاریخ نشر: ۱۳۰۴ق
صفحه شمار: ۲۰۹ص. مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐
زبان: فارسی‌ـ عربی ابعاد: ۲۵×۱۷ نوع خط: نسخ
روش تهیه: وقفی☐ اهدایی☒ خریداری☐ ارسالی☐
توضیحات: اسدالله فاضلی موسوی سبزواری تاریخ ثبت: تیر ۱۳۶۲
یادداشتها: عنوان دیگر: انوار الشهاده فی مصائب عترة الطاهره علیهم السلام
موضوع(ها): ۱. واقعه کربلا، ۶۱ق. ۲. حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴-۶۱ق.
شناسه(های) افزوده: الف. گلپایگانی، محمدحسن، کاتب. ب. فاضلی موسوی سبزواری، اسدالله، اهداکننده. ج. عنوان.
فهرستنگار: فیض تاریخ فهرستنگاری: مهر ۸۸

بسمه تعالی

این کتاب تعلق دارد بحضرت حجة الاسلام علامه زمان جناب
آقای حاج سید اسدالله الموسوی السبزواری دامت برکاته
امیدواریم [illegible]
[illegible] ۱۳۴۰/۷/۱
فراموش نفرمائید [illegible]
المشهدی [illegible]

انوار الشهاده

کتابخانه آستان قدس
ویژه کتابها

اهدائی به کتابخانه آستان قدس رضوی مربوط به حجة الاسلام
مرحوم حاج میرزا اسداله فاضلی موسوی سبزواری

۱۴۰۴ ع

سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی
اداره مخطوطات

نام کتاب انوار الشهاده
مؤلف حسن بن محمدعلی یزدی
موضوع واقعه کربلا زبان فارسی
سال چاپ محل چاپ طهران
شماره عمومی ۸۰۵۴ کتابخانه / بخش
وقفی / خریداری / اهدائی اسدالله فاضلی موسوی سبزواری تاریخ
طول ۲۵ عرض ۱۷ شماره صفحه ها ۲۰۹
ملاحظات

... علامه زنجانی جناب
... سبزواری دام بقائه
... سلسله ... دعا در ... دارد
... حجت ... علامه ... زنجانی
۱۳۴۰/۷/۱۱
... وحیدی

... رضوی مربوط به حجة الاسلام
فاضلی موسوی سبزواری

کتابخانه آستان قدس
شماره کتاب
۲۹۷٫۹۵۳۴
الف ۵۲ ی
۵۹۵۷۴

فهرست کتاب النوادر الشهادة

فصل ۱ خبر دادن جبرئیل شهادت امام مظلوم با آدم
فصل ۲ خبر دادن جبرئیل شهادت امام مظلوم [illegible]
فصل ۳ در گریستن حضرت [illegible] در مصیبت امام مظلوم
فصل ۴ [illegible] شهادت [illegible]
فصل ۵ در بلاهای حضرت ایوب و [illegible]
فصل ۶ در بیان شهادت جعفر طیار
فصل ۷ ذکر شهادت حضرت عباس
فصل ۸ [illegible] امام [illegible]
فصل ۹ در وقوف [illegible] سید الشهداء
فصل ۱۰ شهادت [illegible]
فصل ۱۱ کیفیت شهادت حضرت قاسم
فصل ۱۲ خبر دادن جبرئیل از شهادت امام
فصل ۱۳ ذبح عبدالله و شهادت علی اکبر
فصل ۱۴ در وداع امام با اهل حرم
فصل ۱۵ شهادت امام علیه السلام
فصل ۱۶ [illegible]
فصل ۱۷ در غارت کردن خیمه‌ها و [illegible]
فصل ۱۸ اسیر نمودن اهل بیت [illegible]
فصل ۱۹ احوال [illegible] خواهر امام
فصل ۲۰ در بیان [illegible] امام و وفات رقیه
فصل ۲۱ آمدن جابر و اهل بیت به کربلا
فصل ۲۲ وارد شدن اهل بیت به مدینه
فصل ۲۳ اسیر نمودن اهل بیت [illegible]
فصل ۲۴ وفات رقیه دختر رسول خدا
فصل ۲۵ در وفات حضرت سلمان علیه السلام
فصل ۲۶ وفات ابوذر رحمة الله علیه
فصل ۲۷ در ذکر شهادت [illegible]
فصل ۲۸ در بیان احوالات [illegible]
فصل ۲۹ در کیفیت شهادت امام جواد
فصل ۳۰ در بغض [illegible] فاطمه زهرا
فصل ۳۱ در وفات فاطمه زهرا علیها السلام

کتابخانه آستان قدس مشهد
شماره ثبت ۳۳۹
تاریخ

هو
هذا الكتاب
المستطاب المسمى بانوار
الشهادة من مؤلفات حسن بن علي
اليزدي تاليف كننده كتاب مهيج الاحزان

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين الحمد لله الذي جعل البلاء تحفة للانبياء وهدية للاوصياء النجباء
والشهادة لرفع الدرجة العلى والشفاعة الكبرى والصلوة والسلام على سيد الورى اشرف الانبياء
محمد المصطفى وعلى سيد الاوصياء علي المرتضى وآلهما النجباء الاصفياء الذين هم خير الارض
والسماء لاسيما على المهجور في البلاء المتفرد بالعزاء غريب الغرباء قتيل الادعياء سيد الشهداء
المطروح على ارض كربلاء محروق الخباء ومجزوز الراس من القفاء ومسلوب العمامة
والرداء ومن بكت عليه ملائكة السماء وناحت عليه سكان الفلا ابن السادات النقباء
وخامس اصحاب الكساء مولينا ومولى العالمين ابي عبد الله الحسين عليه السلام روحنا له الفداء
ولعنة الله على جميع الاشقياء في كل صباح ومساء الى يوم الجزاء **وبعد** چنين گويد بنده
اهل علم وطلبه خادم اخبار مراثي وتعزيه حسن بن علي اليزدي الكشوي عفى الله عنه وعن والديه
كه اين فقير مدتى مديد مطالعه اخبار مراثي سيد الشهدا عليه السلام نموده واز كتب معتبره اصحاب
احاديث معتبره بسيار تحصيل نمود كه غالب ذاكرين مطلع نبودند ودر مجالس كم مذكور ميشد و
بسيار مؤثر ومحرق قلوب شيعيان بود وچون همت خلق قاصرست واشتغال بندگان وافر پاره از آن
احاديث را اين فقير در اين اوراق ذكر ميكند بطريق اختصار تا شيعيان حسين گريه كنند واز آن منتفع
شده اين فقير را در مجلس تعزيه بدعاء خير ياد وشاد نمايند چنانچه در بعضى مقامات حديثها باختصار

ذكر نمايد ونسبت بسند وكتابى ندهد دوستان رجوع بكتاب كبير حقير نمايند كه در آنجا مفصلا است
واين نسخه را مسمى نمودم بكتاب انوار الشهادة في مصائب عترة الطاهرة عليهم الاف
الصلوة والثناء والتحية ومرتب بر سى ويك فصل نمودم والله المستعان وعليه التكلان **فصل اول**
بدانكه گريستن بر شهيد مظلوم از ثوابهاى عظيمه وجزاهاى جزيله است بلكه در خور نعمتهاى
جليله خداوند است كه هر كس قابل باشد عطا ميكند واز بعضى احاديث معلوم ميشود كه ثواب
آن از كل طاعات وعبادات بيشتر است واز حد واندازه خارج است چنانچه حضرت امام محمد باقر عليه السلام
فرمود ما من شيء الا وله كيل ووزن الا الدموع فان العين اذا اغرورقت بمائها حرمها الله
على النار وان سالت على الخد لم يرهقه قتر ولا ذلة ابدا فان قطرة من الدموع لتطفى بحارا
من بحار النار يعنى هر چيزى از براى ثواب آن حد واندازه وپيمانه ايست مگر اشك چشم كه از براى
ثواب آن حد واندازه نيست چرا كه چشم هر گاه غرق شد در اشك خود خدا حرام ميكند آنرا بر آتش
جهنم وهر گاه صورتى اشك بر او جارى شد نميرسد هرگز بر او ذلت وخوارى پس بدانكه يك قطره
اشك فرو مينشاند درياهاى آتش جهنم را وشكى نيست كه مراد امام عليه السلام از اين گريه مطلق
گريه نيست بلكه مراد گريه بر سيد الشهدا عليه السلام است چنانچه در كتاب شيخ مفيد است كه حضرت
صادق عليه السلام فرمود كل جزع والبكاء مكروه سوى الجزع والبكاء على الحسين فانه فيه ماجور
يعنى هر جزع وگريه مكروه است غير از جزع وگريه بر مصيبت حضرت سيد الشهدا عليه السلام پس بدرستيكه
از اجر وثواب دست دارد وقال الحسين ع لو يعلم زائري وباكي على ما له من الاجر لكان فرحه
اكثر من جزعه وما يقوم من مجلسه وعليه ذنب الا وصار كيوم ولدته امه يعنى خود امام حسين
عليه السلام فرموده كه اگر بدانند زائرين وگريه كنندگان بر من كه چه قدر ثواب خداوند تعالى از براى
ايشان قرار داده فرموده است هر آينه فرح وخوشحالى ايشان بيشتر از جزع وگريه ايشان خواهد
بود وبر نميخيزند از مجلس عزا مگر از جميع گناهان زايل شده باشد مثل روزيكه از مادر متولد
شده اند ودر حديث صحيح است كه حضرت امام رضا عليه السلام بريان بن شبيب فرمود يا ابن شبيب ان بكيت
على الحسين عليه السلام حتى تبتل دموعك على خديك غفر الله لك كل ذنب اذنبته صغيرا كان
او كبيرا قليلا كان او كثيرا اى پسر شبيب اگر گريه كنى بر حسين عليه السلام بقدرى كه جارى شود اشك

تو بود خدایا تو خداوند مهربان بیامرز گناهان تو را چه گونه چنین باشد چه بزرگ و چه کریم باشد
ببین یا ابن شبیب ان کنت باکیاً لشیء فابک علی الحسین فانه ذبح کما یذبح الکبش وقتل معه من
اهل بیته ثمانیة عشر رجلاً ما لهم فی الارض شبیهون ولقد بکت السموات والارضون لقتله
ای پسر شبیب اگر گریه میکنی بر کسی و بر چیزی گریه کن بر حسین که دیگر هیچ کس قابل گریه نیست چرا
که آنحضرت را شهید کردند و ذبح نمودند مثل گوسفند قربانی و با آنحضرت کشته شد هجده نفر از
اهل بیت طاهرین او که نبود از برای ایشان مثل و مانندی بر روی زمین و گریست بجهة آنحضرت جمیع
آسمانها و زمینها و در حدیث دیگر امام رضا علیه السلام فرمودند فعلی مثل الحسین فلیبک الباکون فان
البکاء علیه یحط الذنوب العظام پس بر مثل حسین باید گریه کنند گریه کنندگان چرا که گریه بر آن
حضرت میریزد و محو میکند گناهان بسیار عظیم را پس هر گاه ثمره از ثواب گریه همین را دانستی و شنیدی
پس بدانکه این مصیبت منحصر باین امت نبود بلکه در امم سابقه نیز بوده است بلکه همه پیغمبران و
ملائکه علیهم السلام پیش از وقوع این مصیبت عظمی و این واقعهٔ کبری گریستند و لباس عزا بر خود
آراستند چنانچه وارد شده است در تفسیر در التمیم در معنی قول حق تعالی که فرموده فتلقی آدم من ربه
کلمات که حضرت آدم صفی الله دید اسماء مقدسه پیغمبر و ائمه علیهم السلام را بر ساق عرش پس جبرئیل
او را تلقین نمود آدم گفت یا حمید بحق محمد یا عالی بحق علی یا فاطر بحق فاطمة یا محسن بحق الحسن و
الحسین و منک الاحسان فلما ذکر الحسین علیه السلام سالت دموعه وانکسر قلبه چون آدم
بنام مبارک حسین ع رسید بی اختیار اشک از دیده او فرو ریخت و دل مبارکش خاشع
و شکسته شد و گفت یا اخی جبرئیل ما لی اذا ذکرت الخامس ینکسر قلبی و تسیل عبرتی ای جبرئیل
حبیب چیست که هر گاه اسم پنجمین که حسین باشد یاد میکنم دل من میشکند و اشک از دیده من جاری
میشود جبرئیل ع گفت یا آدم ولدک هذا یصاب بمصیبة تصغر عندها المصائب ای ابو البشر این
فرزند تو بمصیبتی مصیبت زده شود که در نزد او تمام مصیبتها کوچک باشد آدم گفت آن مصیبت
چیست جبرئیل ع شروع نمود در ذکر مصیبت حسین علیه السلام مثل شخص مصیبت زده گفت یا آدم یقتل
عطشاناً غریباً وحیداً فریداً لیس له ناصر ولا معین ای آدم این فرزند تو حسین کشته میشود در
حالتیکه تشنه و غریب و بیکس و تنها بوده باشد مؤلف این سوخته گوید که آنحضرت در وقت شهادت

بانواع بلاها و اذیتها گرفتار بودند و لیکن در این وقت ابتدا بعطش آنحضرت شده است بجهة آنکه از همه
عظیمتر و شدیدتر بوده است چنانچه از فقره ظاهر میشود بعد از ذکر غریبی آنحضرت را نموده است
با چندین مبالغه و تأکید بجهة آنکه عطش آنحضرت از همه عظیمتر بوده است چرا که هیچ غریبی را ندیده
و نشنیده ایم که مبتلا بچندین هزار بلاها بوده باشد و مع ذلک بجای چندین هزار زخم از نیزه
و شمشیرها و تیرها زدند ولو تراه یا آدم و هو یقول وا عطشاه وا قلة ناصراه حتی یحول العطش بینه و
بین السماء کالدخان اگر ببینی ای آدم او را در حالتی که میگوید وا عطشاه داد از تشنگی وا قلة ناصراه
فریاد از بیکسی و بی یاوری کار او بجائی رسد که تشنگی حایل شود میان او و میان آسمان مثل دود یعنی از شدت
تشنگی عالم بچشم مبارکش تیره و تار گردد و چشم مبارکش آسمان را نه بیند فلم یجبه احد الا بالسیوف و
شرب الحتوف وا اه پس هیچکس او را هیچ قسم جواب نمیدهد و بفریاد نرسد مگر شمشیرهای قوم اشرار
و شربت مرگهائی ناگوار بلی چنین بود بلکه بدتر چنانچه صاحب عوالم از کتاب علی بن اسباط از بعضی
اصحاب روایت کرده است که حضرت باقر علیه السلام فرمود لقد قتل الحسین بالسیف والسنان والحجارة والخشب
و بالعصا بتحقیق که کشتند حسین را بشمشیر و نیزه و سنگ و چوب و عصا ولقد اوطئوا الخیل بعد ذلک
و بتحقیق که بعد از کشتن در سینه ها اسب بدنش تاختند و او را پامال نمودند و وارد شده است از هلال
نافع که میگوید من در میان لشکر عمر سعد بودم که ناگاه کسی فریاد کرد که ابشر ایها الامیر فهذا
شمر قد قتل الحسین ع بشارت باد ترا ای امیر که اینک شمر حسین را کشت هلال میگوید من بیرون
آمدم و در میان دو صف ایستادم و بان مظلوم نظر میکردم و انه لیجود بنفسه و آن مظلوم
غریب روی خاک افتاده بود و در کار جان دادن بود فوالله ما رأیت قتیلاً مضمخاً بدمه احسن
ولا انور وجهاً پس بخدا قسم که ندیده بودم هرگز هیچ کشته بخون آغشته را نیکوتر و نورانی تر از او
شدت نور و صباحت منظرش مرا مشغول نمود از فکر نمودن در قتل او فاستسقی فی تلک الحالة پس آن مظلوم
در آنحال بکثرت آب طلبید و گویا دفعه آخر بود چنانچه از اخبار معلوم میشود فرمود اسقونی
شربة من الماء وحیدٌ لکم کفیل یک شربت آب بمن دهید تا جد من ضامن شما بوده باشد در روز جزا
از آتش جهنم یا بگذارید خود را بکنار فرات برسانم و قطرهٔ آبی بیاشامم دعونی اذهب الی ماء الفرات
و دعونی لقتلی فکبدی للظماء غلیل یعنی مرا مهلت دهید تا خود را بکنار شط فرات برسانم و قطره

فصل اوّل خبر دادن جبرئیل آدم را

ای بابا شام بعد شروع کنید در قتل جرا که جگر من از تشنگی کباب شده است راوی میگوید که بعوض
آب ملعون شنیده میگوید لا تذوق الماء حتی ترد الحامیة و تشرب من حمیمها ای حسین آب نخواهی چشید
تا وارد حامیه شوی و در آنجا بیاشامی از حمیم جهنم پس شنیدم از آنحضرت که میفرمود چنین است بلکه
من وارد میشوم بر جد خود رسول خدا و ساکن میشوم در قصر او و می آشامم از آب طهور بهشت و اشکو
الیه ما ارتکبتم منی و فعلتم بی و شکایت خواهم کرد نزد آنحضرت از آنچه شماها بجا آورده اید نسبت بفرزند
پیغمبر خود هلال میگوید همین که این سخن را بنی امیه از آنحضرت شنیدند فغضبوا باجمعهم یعنی یکجا
بغضب و هیجان در آمدند حتی کان الله لم یجعل فی قلب احد منهم من الرحمة شیئا بحدیکه گویا رحم در دل
احدی اصلا نبوده است و بدن نازکش را پاره پاره نمودند از ضرب شمشیر و تیر و نیزه و سایر حربها و
شمر ملعون فریاد کرد ما تنتظرون بالرجل یعنی چرا انتظار میکشید کار او را بسازید فحملوه من
کل جانب پس از هر جانب حمله کردند بر آن امام مظلوم غریب بیکس پس زرعة بن شریک ضربتی بر کتف
شریفش زد و اخر علی عاتقه المقدس ضربة کبّ بها علی وجهه ملعون دیگر چنان ضربتی بر دوش
مبارکش زد که بر رو در افتاد و جعل ینوء و ینکب و گاهی برمیخواست و گاهی میافتاد که در آن
اثنا سنان بن انس نیزه بر آن امام مظلوم زد که او را بر رو در انداخت که صدا صیحه اهل حرم
بلند شد چنانکه صاحب عوالم و دیگران ذکر کرده اند که آنقدر تیر و نیزه و شمشیر بر بدن مبارکش
زده بودند که سنگین شده بود و بقی کالقنفذ که جسد شریفش مثل خارپشت نموده بود و از آنجمله
صالح بن وهب کافر چنان نیزه بر پهلوی مبارکش زد که از اسب بر زمین غلطید و طرف راست صورتش بر زمین
آمد و زینب خاتون از خیمه بیرون دوید و هی تنادی وا اخاه وا سیداه و فریاد میزد و میگفت ای برادر
سیدا ای برادر ای سید و ای برادر کاش آسمان بر زمین میآمد و کاش کوهها پاره پاره متلاشی میگردید و روایت
دیگر آنستکه آنحضرت روز رفعه آخر دو وقتیکه بر روی خاک افتاده بود بصدای ضعیف از بنی امیه
آب طلب فرموده و در آنحال اثر تشنگی بر حضرت سرایت نموده بود که زبان مبارکش ورم نموده بود
بقولی از گوشه دهان شریفش نمودار شده بود که ناگاه ظالمی بعوض آب تیر زهر آلودی بدهان
مبارکش زد که آن دهان شریف پر از خون شد که صدا گریه ملک در فلک بلند شد ثم قال جبرئیل
یا آدم یذبح ذبح الشاة من القفا ای آدم بعد از آنکه جراحتهای بسیار و زخمهای بیشمار بر بدن

از مصائب جناب ابی عبدالله الحسین ع

لطیف و جسم شریف آن مظلوم زده بودند او را مثل گوسفند قربانی از قفا ذبح خواهند کرد ۴
مؤلف عفی عنه گوید که وجه تشبیه ذبح حضرت بگوسفند شاید این باشد که کشتن حضرت
در نزد ایشان عید و عظیم نداشت مثل ذبح گوسفند چنانچه در خبر وارد است که فرمود قتلوک
وما عرفوک و من شرب الماء منعوک تا آنکه روز قتل آنحضرت عید کردند بنی امیه و خوشحالی
نمودند مثل آنکه روز عید قربان میکنند چنانچه در زیارت عاشورا است که ان یوم عاشورا
یوم فرحت به آل زیاد و آل مروان بقتلهم الحسین تا آنکه وقت ذبح گوسفند هیچکس دلش بر حال
او نمیسوزد مگر طفلی یا مادری داشته باشد که از جزع مینماید و فریاد میکنند چنانچه غالبا
مشاهده نموده ایم در وقت کشتن حسین هم کسی دلش بر حال غریبی و بیکسی او نسوخت مگر طفلهای
غریب و عیال و ذریه اسیر او که اینها اشک حسرت میریختند و جزع مینمودند تا آنکه گوسفند قربانی را
در صحراها میاندازند آنحضرت را نیز در صحرای کربلا انداختند اما تفاوت این بود که گوسفند
قربانی را سر او را بر نیزه نمیکنند و اسب بر بدن او نمیتازند و آن امام را سرش را بر نیزه و بدنش را در زیر سم
اسبان پایمال نمودند تا آنکه گوسفند را که ذبح کنند بر بدنش میزنند تا پوست او از بدنش
قطع شود و آن مظلوم را زخم بسیار بر بدن نازکش زدند اما تفاوت این بود که زخم گوسفند بعد
از ذبح میباشد و زخمهای حضرت پیش از شهادت بود تفاوت دیگر آنکه ملحد حربه بیشترها لبا بر ذبح
گوسفند واقع نمیشود و آنحضرت را بحربهای مختلف از شمشیر و نیزه و تیر و خنجر پاره پاره نمودند
تفاوت دیگر آنکه گوسفند تا آب ندهند ذبح نخواهند کرد و آن مظلوم را تشنه و گرسنه شهید
نمودند و دیگر آنکه گوسفند را سرش را از قفا جدا نمیکنند و سر آن امام مظلوم را از قفا جدا
نمودند یا آدم و ینهب رحله اعداؤه یا آدم دشمنان اموال و اسباب او را تاراج میکنند بلی
چنین بود حتی معجر و مقنعه را هم نگذاشتند و ایشان را برهنه کردند و زنی از طایفه بکر بن وائل
چون این امر عظیم شنیع را دید بی اختیار شد با وجود آنکه با شوهرش در لشکر عمر سعد بود شمشیری
برداشت و رو بخیمها زنان حرم نهاد و بقبیله خود صدا میزد که یا آل بکر بن وائل أتسلب بنات رسول
الله یا ثارات رسول الله ای قبیله بکر بن وائل در کجا شدید ای دختران رسول خدا را برهنه میکنند
و کسی نیست که منع نماید و بفریاد ایشان برسد ای طلب کنندگان خون رسول الله کجا شدید شوهرش

فصل دوم در خبر دادن شهادت حضرت ابی عبدالله را

اورا کرفته بمنزلش بر کردانید و کوید که بعد از آن دختران رسول الله را از حرم بیرون کردند
و آتش در خیمه زدند فیخرجن حواسر مسلبات حافیات باکیات یمشین سبایا فی اسر الذلة پس زنان
حرم هریکی از خیمها بیرون آمدند با سرهای برهنه بی لباس و زینت پای برهنه و معجر و بی مقنعه با پاهای
برهنه و چشم کریان با پای پیاده میرفتند و ذلت اسیری و یشهرن و یسیرهن و انضاء فی البلدان و معهم
النسوان کذلک سنتوفی علم الواحد المنان ای آدم بعد از آنکه آنحضرت را شهید نمودند غارت کردند
خیمها و اسباب ایشانرا و سر مبارک آنحضرت و سرهای اصحاب آنحضرت را بر سر نیزها نصب خواهند کرد و بشهر
و دیار خواهند کردانید با آن سرها اسیر خواهند نمود زنان و عیال او را لعنت کننده در علم خدا
منان فبکی آدم و جبرئیل بکاء الثکلی پس کریست آدم و جبرئیل مثل کریستن زن بچه مرده انا لله
و انا الیه راجعون و سیعلم الذین ظلموا آل محمد حقهم ای منقلب ینقلبون

فصل دوم

بدانکه این مصیبت عظمی و واقعه کبری است که همه پیغمبران و اولیاء و اوصیا و ملائکه عزادار شدند
پیش از وقوع آن واقعه در دار دنیا و همه کریستند و لباس عزا پوشیدند حتی جناب اقدس الهی با وجود
آنکه حزن و اندوه بذات مقدس کبریائی او راه ندارد با وجود اینها این قصه جانگداز را بزبان تعزیت عزادار
از برای پیغمبران علیهم السلام بیان فرموده است مثل کسیکه دل پر و قلب سوخته داشته باشد چنانچه در کتاب
بحار الانوار روایت نموده است که روزی حضرت موسی بتجمل تمام روانه کوه طور شد بجهة مناجات
با ملک علام و قد کسته الصفرة و اعتری بدنه الضعف و حکم بفرائصه الرجف و رنگ مبارکش زرد شده
بود و بدنش ضعیف و کاهیده کردیده و اعضایش مضطرب و لرزان بود و قد اقشعر جلده و غارت عیناه و
و پوست بدنش ملتوی بود و چشمهای مبارکش از خوف خدا فرو رفته بود و ضعیف و نحیف شده بود شخصی از
بنی اسرائیل که ایمان باو آورده بود چون او را با آنحال مشاهده نمود فهمید و دانست که اینحال که باو رخ داد
بجهة مناجات با حق تعالی است پس آنکه هر وقت که آنحضرت بمقام مناجات میرفت چنین حالی هم میرسانید
از خوف حقتعالی پس آن شخص عرض کرد یا نبی الله اذنبت ذنبا عظیما فاسئل ربک ان یعفو عنی
ای پیغمبر خدا من کناه عظیمی کرده ام التماس آن دارم که از خدای خود بخواهی که مرا عفو نماید پس حضرت
موسی قبول فرموده روانه شد بعد از آنکه از مناجات فارغ شد عرض کرد که ای پروردگار عالم
اسئلک و انت العالم قبل نطقی مرا از تو طلب میکنم و حال آنکه تو عالمی پیش از سخن کفتن من فقال تعالی

حضرت خدا بموسی کلیم الله

یا موسی لا تسئلنی اعطیتک و ما ترید ابلغتک یا موسی آنچه طلب کنی بتو عطا میکنم و هر مطلبی که داری بتو روا بر سانم
قال یا رب العالمین ان فلانا عبدک الاسرائیلی اذنب ذنبا عظیما و یسالک العفو کفت ای خدای عزوجل
فلان شخص بنی اسرائیلی کناه عظیمی کرده است و التماس میکند که او را عفو کنی ای خالق مهربان ندا آمد یا
موسی اعفو عمن استغفرنی الا قاتل الحسین ع ای موسی من عفو میکنم و میآمرزم کناهان هر کسی را که توبه کند
و از من طلب آمرزش نماید هر کناهی که باشد اگر چه قاتل انبیا باشد مگر کشنده حسین مظلوم که او را
نخواهم آمرزید هر چند توبه نماید چنانچه در حدیث معتبر دیگر حضرت موسی بعد از زیارت برادرش هرون عرض
کرد که یا رب اغفر لی و لاخی هرون ای خداوند مرا و برادرم هرون را بیامرز فاوحی الله تعالی یا موسی
لو سئلتنی ما فی الاولین و الآخرین و اجبتک ما خلا قاتل الحسین فانی انتقم له من قاتله پس وحی
کرد حقتعالی بموسی که ای موسی اگر از من طلب آمرزش جمیع خلق اولین و آخرین نمائی اجابت تو خواهم کرد
مگر کشنده حسین را پس از او انتقام خواهم کشید بجهة خاطر حسین پس حضرت موسی از روی تعجب عرض
کرد که یا رب من الحسین ای پروردگارا من این بزرگوار کیست که اینقدر مرتبه دارد در نزد تو
ندا آمد الذی مر ذکره علیک بجانب الطور و آنکسی که کذشت ذکر او بر تو در جانب کوه طور و مرتبه
و مقام او را بتو نمودیم قال یا رب و من یقتله ای پروردگارا کی او را میکشد ندا آمد یقتله امة جده
الباغیة الطاغیة فی ارض کربلاء ای موسی میکشند او را امت جد او و امت جفاکار و ظالم در زمین
کربلا بعد از آن خداوند عالم مثل شخص مصیبت زده شروع فرمود بذکر مصیبت آنحضرت که ای موسی
بعد از آنکه آن امام مظلوم را از روی ستم و ظلم بروی خاک هلاک انداختند فتنفر فرسه و تحمحم
و تصهل پس اسب آنحضرت فرار میکند و حمحمه و فریاد میکند و شیهه میکشد و تقول فی صهیلها و در
شیهه خود میکوید الظلیمة الظلیمة من امة قتلت ابن بنت نبیها واویلاه و فریاد از ظلم امتی که کشتند
پسر دختر پیغمبر خود را و براو رحم نکردند و یک قطره آب فرات بکلویش نرسانیدند و میکنند سر او را
او را از قفا بریدند کو یا ابن عباس روایت کرده و وقتیکه خبر مرگ آن مظلوم را برای عیال او بردند
او و ورود چنانچه از ابن شهر آشوب روایت شده است که بعد از شهادت امام مظلوم فرو الجناح در
نزد آنحضرت غلطید و صورت خود را رنگین نمود و جعل یلطخ ناصیته بدمه و یقبله بفیه و یمرغ بناصیته
و شروع نمود ببوسیدن و بوسید بدن شریف و جسم لطیف آنحضرت و پیشانی و صورت خود را بخون

میمالید وهو مع ذلک یصهل و تبکی بکاء الثکلی حتی اعجب کل من حضر و آن اسب با وجود اینها فریاد
وصیحه میزد و میگویید مثل زن بچه مرده بحدیکه هر کس حاضر بود متعجب در آمده بود و چون هیچکس نماند
بود که خبر مرگ امام مظلوم را بخیمهای حرم بیاورد ذو الجناح روانه خیمهها شد ثم انفتل بطلب خیمة النساء
قد ملأ البیداء صهیلاً بعد از آنکه در تفحص خیمه زنان محترم برآمد شال فریاد میکرد بنحویکه صدای
نکته
او از بیابان را پر کرده و فرا گرفته همین که صدای الجواد بگوش اهل حرم رسید زینب خاتون رو
بسکینه کرد قالت یا سکینة هذا فرس اخی الحسین قد اقبل لعل معه شیئا من الماء ای سکینه این
این اسب برادرم حسین است که میآید شاید با او شربت آبی باشد فلما خرجت متخترة من باب الخباء
نظرت الیه فاذا هو خال من راکبه والسرج خال منه پس همین که سکینه مظلومه بیرون آمد از باب
خیمه با معجر و مقنعه و نظرش بر ذو الجناح دید اسب صاحب ندارد و زین او واژگون و بالش پر از خون
و از صاحبش خالی میباشد فهتکت عند ذلک خمارها و نادت قتل والله ابی الحسین علیه السلام پس
مقنعه از سر کشید و فریاد کرد که ای بابا پدرم کشته شده است پس اهل حرم همین که این سخن را از آن
طفل یتیم شنیدند صیحه زنان و گریه کنان از خیمه بیرون آمدند در زیارت ناحیه امام قائم عجل الله فرجه
میفرماید فلما رأین النساء جوادک مخزیا و نظرن سرجک علیه ملویا برزن من الخدور ناشرات
الشعور لاطمات للوجوه سافرات و بالعویل داعیات و بعد العز مذللات یعنی همینکه دیدند اهل
حرم اسب ترا با صورت ذلت و خواری با زین خون آلوده و زین واژگون همه بیرون آمدند از پردههای
عصمت و طهارت در حالتیکه موهای خود را پریشان نموده بودند و بر صورتهای خود طپانچه میزدند
و معجر انداختند و صورتهای خود را بی اختیار ظاهر ساخته بودند و صدا و ناله و واویلا و ابتاه
بلند بود و بعد از عزت خدائی ذلیل و خوار شده بودند و گرفتار بنی امیه بودند و در حدیث است که یکی
از زنان اهل حرم رو بذو الجناح کرد و گفت ای ذو الجناح لتبرک الوفاء لم اذهبته و ما جئت به
چرا بیوفا بودی او را بردی و نیاوردی سکینه مظلومه آمد و دستها را بگردن ذو الجناح در آورد و خود
بال او را میگرفت و بر صورت میمالید و میگفت ای ذو الجناح بمن بگو که هل سقی ابی او قتل عطشانا
آیا کسی پدرم را آب داد و یا آنکه او را تشنه کشتند قال الراوی فلما سمعت ذلک دمعت عیناها
وضربت برأسها عند الخیمة حتی ماتت و راوی میگوید همین که آن اسب این سخن را شنید از سکینه مظلومه

چشمهای او پر از اشک شده خود را بر روی خاک انداخت و سر خود را بر روی زمین زد و بیرون خیمه تا وفات نمود
و در روایتی خود را در شط فرات انداخت و غایب شد و در روایتی شهربانو بر او سوار شد و رو به
بیابان گذاشت که ناگاه سوار نقاب بسته را ملاقات نمود گفت تو کیستی گفت عیال دربدر حسین
علیه السلام گفت از کجا میآئی گفت از کربلا گفت چه خبر داری گفت حسین را کشتند و خیمههای او را آتش زدند
و عیال او در میان بیابان سرگردان و متحیر ماندهاند شهربانو همین که این سخن گفت آنوا آهی کشید و
صیحه زد میگوید گفتم تو کیستی که احوال من غریب را سؤال میکنی و چنین گریه و ناله و دلسوزی
مینمائی که ناگاه نقاب از صورت برداشت دیدم مظلوم کربلا حسین است با بدن پاره پاره شهربانو گفت ای
آقا شما را شهید نمودند و سر شما را بر سر نیزه نصب کردند حضرت فرمود چنین است و لیکن ما زنده
هستیم و نزد خدا و مطلع هستیم از احوال خلق پس حضرت فرمود سکینه مرا چکردی گفت که او را با
برهنه اسیر کردند حضرت آهی کشید که ... دست یکدیگر را گرفته داخل بهشت شدند یا موسی فیبقی
ملقی علی الرمال من غیر غسل و لا کفن یا موسی پس جسد امام مظلوم را بعد از شهادت میاندازند بر
نکته
روی ریگها و خاکها بی غسل و بی کفن نه کسی او را غسل میدهد و نه کسی او را کفن مینماید و نه کسی
بر او نماز میکند فاضل بهبهانی در کتاب تعلیقه رجال در ترجمه اسماعیل شاعر حمیری نوشته است که
بکمته
بعد از آنکه او در بغداد وفات یافت اهل کوفه مطلع شدند بر وفات او هفتاد از اشراف و اعاظم کوفه
بجهت او کفن نفیسی فرستادند به بغداد تا آنکه هفتاد کفن نفیس قیمتی در بغداد جمع شد بغیر کفنهای اهل
بغداد آخر الامر هارون ملعون مطلع شد امر کرد که کفنی را که بچهار هزار اشرفی تمام کرده بود بر اسماعیل
شاعر حمیری پوشانند و کفنهای اهل کوفه را رد کرد امر کرد که نعش او را بعزت تمام بردارند
پس خلق بغداد جمع شدند و علمهای سیاه بر پا نمودند و صداها بتکبیر و تهلیل بلند کردند و بود کان
نفیه عباسی بر جنازه او حاضر شدند و مهدی عباسی بر او نماز کرد اما نعش مطهر حسین را در بیابان
کوفه همان کوفیان که بجهة شخص شاعری از شهری بشهر دیگر کفن فرستادند برهنه بی غسل و کفن
انداختند بلکه بعوض کفن لباسهای بدن لطیف مجروحش را غارت نمودند و آن بدن ضعیف مجروح را
در آفتاب برهنه انداختند و بعوض علمهای سیاه سر منور شریف او را با سر اولادش بر سر نیزهها نمودند
و بعوض تکبیر و تهلیل صداها بقهقهه و لوله بلند نمودند و دف میزدند و بجای کفن اسبها

کین بریدن سر آن جناب تاختند و بجای دفن نعش مطهرش را ده روز در آفتاب انداختند حضرت
امام علیه السلام میفرماید دمه غسله وشیبه قطنه والتراب کافوره ونسج الریاح اکفانه خون بدن
او غسلش بود و محاسن مبارکش پنبهٔ او بود و خاک کربلا کافور و حنوط او بود و گرد و غبارها که
افتاد بر خواسته بود کفن او بود وتهب حلة وتسفی ثیابه فی البلدان بعد از شهادت آنحضرت
غارت کرده میشود اسباب و اموال و اسیر کرده میشود عیال و اطفال او که همه عیال و اطفال
پیغمبر بودند با وبد بیا کردانیده میشوند مثل اسیران روم و فرنگ مرویست که در جنگ حنین دختر
حاتم طائی را اسیر کرده بخدمت پیغمبر آوردند حضرت فرمود تو کیستی گفت دختر حاتم حضرت فرمود
او را و هر کس با او است رها کنید که من ایشان را آزاد کردم بجهة آنکه حاتم بزرگ قوم بود اگر چه
کافر بود اما آخر امر بر اشهر قومی که از من پی او را و هر کس با او بود از زنان و کنیزان همه را بجهة
احترام دختر کافری که بزرگ قومش بود رها و آزاد نمودند پس وای کجا است امید که دختران پیغمبر و علی
که بزرگ اهل عالم بودند ایشان را مثل اهل روم و فرنگ اسیر دست ستمگران نمودند ولباسها ابدان
و بودند و ایشان را با سر برهنه مجرد و مقنعه بمجلسها و محفلها حاضر نمودند و اصلا رعایت پیغمبر
و فاطمه نکردند و حرمت ایشان را منظور نداشتند ویقتل ناصره ویشهر رؤسهم مع راسه النیر
علی اطراف الرماح و کشته میشوند جمیع اصحاب و یاوران او و بر سر نیزها نصب کرده میشوند سرهای
ایشان با سر مطهر آنحضرت و از برای اولاد زنا هدیه برده میشود حدیث است که دو سر را بمجلس شریر
حاضر کردند یکی سر پیغمبر و دیگری سر وصی پیغمبر اول سر یحیی بن زکریا علیه السلام دوم
سر حسین بن علی بن ابی طالب اما سر یحیی را وقتی که بمجلس قاتل او آوردند نظر قاتل او بر سر یحیی افتاد
دید که لبهای یحیی حرکت میکند گفت او را پیش او رید چون نزدیک او بردند دید سر یحیی
او را موعظه میکند و میفرماید ای بد ستمکاران از خدا بترسید و بفکر قیامت و مردن و مرافعه و محاسبه
قیامت افتید چون این سخن را قاتل یحیی شنید پشیمان شد گفت این سر را ببرید و ببدنش ملحق سازید او را
غسل دهید و کفن کنید و بروایتی امر کرد که هفت کفن بر او پوشانیدند اما سر حسین علیه السلام را وقتی
که بمجلس قاتل او یزید پلید ملعون آوردند چون نظرش بر آن سر افتاد دید که لبهای اطهرش حرکت
میکند گفت این سر را نزدیک بیاورید ببینم چه میگوید چون نزدیک آوردند بدندان بیحیا گوش داد

دید که آنحضرت این آیه را تلاوت میفرماید وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون چون آن ظالم
این را شنید در غضب شد و گفت الحسین هنوز مرا لعنت میکند بعد امر کرد که چوب خیزران
که مخصوص این چوبها بود حاضر کردند آن ظالم بی رحم آن چوب را بر لبها و دندانهای خشکیدهٔ آن مظلوم
اشاره میکرد بلکه از روی خشم و غضب میزد بلکه صاحب عوالم روایت کرده است که انه یضرب
بقضیبه انف الحسین وعینیه ویطعن فی فمه الشریف یعنی چوب خود را بر چشمها و بینی آن
حضرت و طعن میزد بر دهن آنحضرت و همین مضمون از ابن زیاد کافر نیز روایت شده اما تفاوت
ما بین سر یحیی و حسین این بود که سر یحیی را کسی چوب بر آن نزد و دیگر وقتی که سر یحیی را وارد
مجلس قاتلش نمودند زنان و اطفال با او نبودند اما وقتیکه سر آن مظلوم را وارد مجلس یزید
کردند زنان و دختران همه با سر برهنه اسیروار وارد نمودند شخص شامی میگوید وقتیکه
سر حسین علیه السلام را در مجلس یزید گذاشتند و آن حرامزاده شروع کرد بچوب زدن بر آن سر مقدس
دیدم دختر سه ساله را که در برابر یزید ایستاده بود و هر دفعه که آن ولد الزنا چوب میزد آن
دختر دستهای خود را بالا میبرد و بر سر و صورت خود میزد و میگفت یا ابتا لیتنی کنت عمیا ولا
اراک بهذه الحال ای پدر کاش کور شده بودم و ترا باینحال نمیدیدم یا ابتا لیتنی من قبل
هذا الیوم ولا اری راسک مخضبا بالدماء ومضروبا برمح الاعداء ای پدر کاش مرده بودم
پیش از این وقت و سر بریده ترا نمیدیدم که دشمنان چوب و نیزه بر آن بزنند و باین طریق دل
ما را بسوزانند و ما را در مجلس خوار و ذلیل نمایند آن شامی میگوید پرسیدم که این دختر کیست
گفتند این دختر مظلوم کربلا الحسین است نگاه کردم دیدم در پهلوی او زنی را که با دست
بسته و با چشم گریان ایستاده و با سوز دل مینالد و آب حسرت از دیده میبارد و آهسته
آهسته میگوید ای برادر کاش خواهرت زینب مرده بود و ترا باین احوال مشاهده نمیکرد
آن شامی میگوید چون این احوال را از آن اسیران مشاهده نمودم دلم بسیار سوخت و نتوانستم
صبر نمایم از مجلس بیرون رفتم یا موسی صغیرهم یمیته العطش وکبیرهم جلده منکمش ای موسی
طفلهای کوچک حسین میمردند از شدت تشنگی در روز عاشورا و بزرگان ایشان که طاقت
تشنگی داشتند از کثرت عطش پوست بدن ایشان خشک میشود مثل پوستیکه بر آتش بدارند

فصل دویم در خبر دادن خداوند تبارک و تعالی

و منقبض و مبهم نبود اینچنین اطفالهائی که در روز عاشورا از تشنگی هلاک شدند یکی علی
اصغر بود که مسمی بعبدالله رضیع بود او را در دامن مقدس امام علیه السلام به تیر جفا شهید نمودند
چنانچه حدیث است که آن امام مظلوم آن طفل را بر روی دست گرفت و آمد در نزد لشکر اعدا و فرمود
ویلکم اسقوا هذا الرضیع اما ترونه یتلظی عطشا من غیر ذنب اتاه الیکم ای جماعت
وای بر شما رحم کنید بر این طفل شیرخواره و او را قطره آبی دهید آیا نمیبینید که چگونه از
شدت عطش بر خود میپیچد و گناهی نکرده است اخذ الحسین بکفه طفلا له عطشان من
فرط الظماء یشکو و در روایت است که امام مظلوم طفل تشنه خود را و دعا لبیکه آن طفل فریاد
میکرد از شدت تشنگی و گرسنگی و بر خود میپیچید و میلرزید که ناگاه حرمله ولد الزنا تیر
سه شعبه زهرآلود بر چله کمان گذاشت و بجانب آن طفل معصوم انداخت و او را شهید نمود همین
که آن تیر بگلوی آن طفل آمد از شدت درد چشمهای خود را باز کرد و نگاه حسرتی بسوی پدر کرد
و از شدت الم دستهای خود را از قنداق بیرون کشید که صدای گریه زنان و دختران از عقب خیمه بلند
شد حضرت با سر شمشیر گودی کندند و او را دفن نمودند و بقولی او را بخیمها آوردند و دویم
از آن اطفال که در روز عاشورا از شدت عطش هلاک شدند عبدالله پسر امام حسن ع
بود آن طفل وقتیکه از خیمه بیرون آمد دید عموی عزیزش با بدن چاک چاک بر روی ریگ و خاک
گرم کربلا افتاده و بنی امیه تیرها و نیزها ببدن نازک آن مظلوم بلا ناصر میزنند آن طفل تاب
نیاورد و دوان بقتلگاه شد که ناگاه نظر مبارک امام علیه السلام باو افتاد که میآید زینب
خاتون را صدا زد که یا اختاه احبسیه ای خواهر او را نگاهدار فابی و امتنع امتناعا پس هر چند
خواست که او را نگاهدارد قبول نکرد و ابا و امتناع نمود گفت لا والله لا افارق عمی نه بخدا قسم
که من مفارقت نمیکنم عم خود را و دست از دامن او بر نمیدارم آن طفل آمد تا نزد آن حضرت که ناگاه
ابجر بن کعب ملعون شمشیری حواله امام مظلوم نمود پس عبدالله گفت ویلک یا ابن الخبیثة
اتقتل عمی وای بر تو ای پسر زن خبیثه میخواهی عم مرا بکشی پس آن ملعون شمشیر خود را بضرب فرود
آورد که بر امام بزند آن طفل یتیم دست خود را سپر نمود آن ظالم بیرحم شمشیر را بنحوی که فرود
میآورد زد بدست و دست آن یتیم را قطع نمود بنحویکه آن دست بر پوست آویخته بود چون

شهادت اطفال امام مظلوم با حضرت موسی بن عمران

عادت اطفال است که در وقت بلا و مصیبت مادر خود را صدا میزنند در بحار الانوار است
که همین که آن شمشیر بدست آن طفل آمد و دست او را قطع نمود آن طفل بی اختیار فریاد کرد که یا اماه
ای مادر مهربان طفل خود را دریاب که او را کشتند حضرت او را بسینه خود چسبانید فرمود یابن
اخی اصبر علی ما نزل بک واحتسب فی ذلک الخیر فان الله یلحقک بآبائک الصالحین ای نور دیده
برادر صبر کن در بلاها و اینها را دلیل بر خوبی بشمار بدرستیکه خدا ترا ملحق میکند بپدران
صالح تو که ناگاه ملعون دیگری که بعضی گفتند حرمله بن کاهل اسدی بود شمشیر حواله سر امام
علیه السلام نمود آن طفل از شدت محبت میخواست دست دیگر خود را بالای سر امام سپر نمود که آن
ظالم بیرحم شمشیر خود را فرود آورد و دست دیگر آن یتیم را قطع نمود و آن طفل در خون خود
غلطید و بدرجه رفیعه شهادت فائز گردید و با آباء صالحین خود ملحق گردید و بروایت
ابن طاوس در وقتیکه یک دست او را قطع نمودند او در دامن امام مظلوم بود حرمله بن کاهل
اسدی تیری انداخت او را شهید نمود و حضرت گریستند و گفتند او را بآبای شهدا ملحق نمودند آنکه
قوم صالح وقتیکه خواستند ناقه را پی کنند گذاشتند که آن حیوان با بچه خود آمد و آب را بگاه
شد و آب خورد بعد از مراجعت بمنزل خود ملعون سرخ روی ازرق چشم که حرامزاده بود ضربتی بر آن
حیوان زد کارگر نشد ضربت دیگر زد کارگر شد آن حیوان بر روی خاک افتاد پس وای بر بنی امیه که
نگذاشتند حسین و طفل او آب بخورند و ایشان را تشنه شهید کردند و اگر قاتل ناقه یکضربت
زد قاتل حسین علیه السلام ضربت بسیار بر بدن آن جناب زد طفل ناقه صالح بعد از افتادن مادرش
بر کوهی برآمد و سه مرتبه سر خود را باسمان بلند نمود و صیحه زد و در مرتبه این استغاثه او
کو بار در صیحه اول گفت خدایا مادرم را کشتند و بر کوچکی من رحم نکردند و در صیحه دویم گفت خدایا
تو پشت و پناه بیکسانی بر من غریب بیکس رحم نمای که پشت و پناهی ندارم و در صیحه سیم گفت
پروردگارا مهربانا حق من مظلوم را از این ظالمان بگیر شنیدیم بعد از کشتن ناقه صالح
کسی متعرض بچه او نشد و آن بچه شتر پناه بکوهی آورد که او را حفظ نماید اما اطفال حسین
بعد از شهادت امام خیمهای ایشان را غارت نمودند و آتش زدند و پناهگاهی نبود که پناه باو برند
و همه فریاد و گریه میکردند و مثل بچه ناقه صالح سر ایشان باسمان بلند بود و از درد

غریب و یتیم و اسیر بحالهای گرفته و شکایت بذات ذو الجلال مینمود و کسی بفریاد ایشان نرسید
مؤلف گوید که این دو طفل در روز عاشورا هر دو تشنه بودند و شهید شدند
اما ظاهر از حدیث معتبر که وحی حقتعالی است بر کلیم خود حضرت موسی آنستکه طفلهای حسین در
روز عاشورا از شدت تشنگی مردند یعنی سبب شهادت ایشان بالاصاله عطش بوده نه قتل و اگر
چه قتل این دو طفل مخصوص مبتنی بر عطش نیز بود ولیکن این دو طفل را خبر دادم که از عطش
در روز عاشورا مردند و کسی بدن ایشان زخم و جراحتی نزد و از اینست که در مقتل ابو مخنف
روایت نموده است که سید الشهداء در وقت وداع از جمله وصیتها که بخواهر خود زینب خاتون
فرموده یکی آن بود که ای خواهر بعد از کشتن من خیمههای مرا آتش خواهند زد و طفلهای یتیم من
در میان صحرا متفرق خواهند شد ایشان را پیدا کن و جمع آوری نما وان تفرقت الایتام
فابتغ لی جمیعها فالجزاء فی البعث غفران ای خواهر هرگاه طفلهای من متفرق شوند در
بیابان ایشان را جمع نمای و با ایشان مهربانی کن و جزای تو در قیامت غفران خدائی خواهد بود
واستسق من خصمنا الماء ان شکت عطشا فربما رقوا لسقط ملاذ واز برای این طفلهای
یتیم در نزد دشمنان آب طلب نما اگر شکایت عطش نمایند تا شاید که دشمنان بر ایشان رحم کنند
بدرستیکه شط فرات پر از آبست زینب خاتون میگوید بعد از شهادت امام مظلوم در روز عاشورا و بیرون
غارت اسباب زنان و سوختن خیمهها اطفال برادرم حسین ع در صحرا متفرق شدند و هر کدام
از شر دشمنان بطرفی فرار نمودند من خواستم بموجب وصیت برادرم ایشان را جمع نمایم شروع نمودم
در جمع نمودن اطفال یتیم و آن زنان در دنبال من بعد از جمع آوری ملاحظه نمودم دو طفل
از برادرم حسین علیه السلام را ندیدم نشستند از هر طرف سراغ ایشان نمودم ایشان را ندیدم اضطراب
من زیاد شد خواهرم ام کلثوم را صدا زدم که ای خواهر دو طفل برادرم پیدا نیست بیا برویم
بقتلگاه شاید بر سر نعش پدر خود رفته باشند زینب میگوید که ما روانه قتلگاه شدیم ایشان را
ندیدیم گفتم ای خواهر دو طفل تشنه بودند شاید بر سر شط فرات رفته باشند بیا برویم نزد شط فرات
آمدیم نزد شط فرات هر چند تفحص نمودیم ایشان را ندیدیم و رو به بیابان گذاشتیم زینب گریه
کنان میآمد ایشان را صدا میزد و میگفت خدایا نمیدانم این دو طفل صغیر در کدام بیابان هلاک شدند

و آیا در زیر کدام سم اسبان پایمال گردیدند زینب میگوید سیاهی نزدیک گودی دیدم سیاهی ظاهر
شد چون پیش رفتم دیدم آن دو طفل یتیم آمدند بر روی زمین گرم افتاده اند و دستها را بگردن
یکدیگر کرده اند و صورتهای نازک خود را بر روی زمین و خاک گذارده اند زینب همین که ایشان را
دید اشاره بام کلثوم کرد که بیا ای خواهر که ایشان را پیدا کردم اما آهسته باش که ایشان بخوابند
مبادا بیدار شوند همین که زینب خاتون پیش آمده دید که رنگهای ایشان زرد شده است و اینقدر
گریه کرده اند که اشک چشم ایشان بخاک مخلوط گشته و غبار بر صورت ایشان نشسته و خاک و غبار
بدهان ایشان داخل شده است و چشمهای ایشان بگودی فرو رفته زینب خاتون خواست که
آهسته ایشان را بیدار نموده بگوید که بیدار شوند و نزد اهل بیت ببرد که ناگاه دید بدن ایشان سرد
شده است فهمید که از دنیا رفته اند و از شدت تشنگی هلاک شده اند زینب صدا بگریه بلند کرد
که ای خواهر ای ام کلثوم بیا که این دو طفل هم به پدر خود ملحق شده اند و دار فانی را وداع نموده اند
دو خواهر این دو طفل را برداشته روانه شدند نزد امام زین العابدین ع و سایر اهل بیت مصیبت ایشان
تازه تر شد شروع بگریه و زاری نمودند چون این خبر بعضی از بزرگان بنی امیه رسید بعمر سعد لعین
گفتند که ای عمر خیال کردی این چه کردی اما اهل بیت حسین تقصیری ندارند و از تشنگی نزدیک
بهلاک رسیده اند و دو طفل از حسین ع بعد از کشتن از تشنگی هلاک شده اند ما را
رخصت ده تا از برای ایشان قدری آب ببریم آن ملعون راضی شد امر کرد چند مشک پر از آب بکنند و
از برای زنان و طفلهای یتیم دست بگیرند و ببرند چون آب را نزد اهل بیت آوردند یکی
از اهل کوفه میگوید ما ایشان را صدا زدیم که ای اهل بیت حسین آب از برای شما آورده ایم بیائید
و آب را از ما بگیرید همین که اطفالها نام آب را شنیدند سر به بیابان گذاشتند و گفتند کیف
نسقی وقتل ابن رسول الله عطشانا چگونه ما آب بخوریم و حال آنکه پدر ما تشنه در کنار فرات شهید
شد آن شخص میگوید دل من بسیار سوخت چرا که دیدم آن اطفال از شدت تشنگی گریه میکردند
و از شدت ضعف میافتادند و باز برمیخواستند و رو بصحرا میرفتند و آب از ما نگرفتند و ما آن آب را
برگرداندیم و کیفیت را بعمر سعد نقل نمودیم آن ملعون جواب نداد و امر باسیر نمودن ایشان نمود
و در روایتی اولاد سید الشهداء ع ده نفر بودند شش نفر ذکور و چهار نفر اناث و این دو طفل

٨٠٥٧

فصل دوم در خبر دادن حضرت سید

گران شد تشنگی مثل که کشته بیکی فرود و بیکری اناث بود والله العالم و در کتاب بحار الانوار
روایت نموده است از شیخ مفید و شیخ جعفر نما ره که بعد از شهادت اصحاب و اولاد و انساب آن
حضرت بکینه‌ئی از سراپرده‌های حرم بیرون آمد و در دو گوشش دو گوشواره بود و از دُر و آن طفل
سرگردان و متحیر ایستاده بود و گوشوارهای او متحرک بود که ناگاه هانی بن بعیث بر او حمله کرد و
عمودی با خود بر او زد و آن طفل را شهید نمود و شهربانو ایستاده بود و نظر میکرد بسوی آن طفل و لا
تتکلم کالمدهوشة و سخنی نمیگفت مثل کسیکه از هوش رفته باشد و عقل از سرش پریده باشد
از این حدیث چنین مفهوم میشود که این طفل از اولاد شهربانو بوده است والله العالم یستغیثون و لا
ناصر و یستجیرون و لا خافر نمودی هرچند طلب فریادرسی میکنند کسی بفریاد ایشان نمیرسید و
هرچند که طلب پناه مینمایند پناه دهی و پناه گاهی از برای ایشان نیست و چونکه ایشان پناه عالمیند
از ظلم ظالمان در زمان بیابان بی یار و بی پناه مبتلا شدند بلی چنین است که حقتعالی خبر بحضرت موسی داده است بلکه
استغاثه آنحضرت شدیدتر است از آنکه بتوان تحریر و تقریر نمود و چنانچه در کتاب بحار الانوار
نقل نموده است که بعد از شهادت اصحاب و اولاد و کبار و صغار التفت الحسین عن یمینه فلم یر احداً
من الرجال و التفت عن یساره فلم یر احداً من الرجال حضرت نگاه بطرف راست نمود کسی از یاوران را
ندید و نظر بطرف چپ نمود احدی از اصحاب را ندید فخرج الحسین علیه السلام باهل بیته و ولده و لم یبق
غیره و غیر النساء و الذراری پس حضرت بفغان و گریه در آمد با اهل بیت و اطفالش همه شروع نمودند بگریه
و ناله و باقی ماندند بود احدی غیر آنحضرت و زنان و کنیزان نادی هل من ذاب یذب عن حرم رسول
الله هل من موحد یخاف الله فینا حضرت از سوز دل فریاد کرد آیا کسی هست که دفع کند بلائی را
از حرم رسول الله آیا خدا پرستی هست که بجهة خوف خدا رعایت حق ما را نماید هل من مغیث یرجو
الله فی اغاثتنا آیا فریادرسی هست که بجهة خاطر خدا بفریاد ما برسد فارتفعت اصوات
النساء بالعویل پس صدای گریه و ناله اهل حرم بلند شد و حضرت ایشان را بصبر و شکیبائی امر
میفرمود ای خوب میگوید شاعر و متضرعا ناصاه و هو مفرد ینادی الاهل ارحم یرحم
دوفیکه همه یاوران و اصحاب او کشته شدند و بخاک هلاک افتادند آنحضرت یکه و تنها ماند و شروع
نمود در استغاثه و میفرمود که آیا رحم کننده هست که بر من غریب رحم کند آیا دادرسی هست که بداد غریبان

شهادت امام مظلوم را بحضرت موسی بن عمران

برسد پس هیچکس جواب آنحضرت را نداد مگر شمشیرها و نیزه‌های بنی امیه شربت ناگوار مرگ و از این
عظیم‌تر آنکه در وقت استغاثه در میان قوم اشرار فرمود و فرمود یا قوم اگر مرا نمیشناسید خود را بنمایانم
پس فرمود اگر از جدم سؤال میکنید رسول خداست و اگر از پدرم سؤال میکنید امیرالمؤمنین ابن عم رسول الله است
و اگر از مادرم جویا میشوید فاطمه زهرا است دختر پیغمبر و اگر از عمم میپرسید جعفر طیار و حمزه سید الشهداست
و اگر حاکم میخواهید حاکم میان من و شما کلام خداست بین قرآنی بر جد ما نازل و در آن کلام الله ناطق و گویا شد
و بر سر گذاشت که صدای او به لشکر مخالف برسد دقیقه در بعضی روایات است که حضرت ابراهیم خلیل الرحمن
بعد از آنکه خانه کعبه معظمه را باتمام رسانید پشت خود را بکعبه داد و صدا زد اولاد و ذراری که در اصلاب
آباء و ارحام امهات بودند تا روز قیامت که بیائید بحج بیت الله الحرام هر کس که او را اجابت نمود بسعید نعم
یکدفعه بحج مشرف میشود و هکذا زیاده بر آن و هر کس هیچ مرتبه اجابت نکرد خلیل را اصلا بحج مشرف
نمیشود و همچنین سید مظلومان در وقت استغاثه صدا زد هل من ناصر ینصرنا و هل من مغیث یغیثنا
بگوش حقیقی خلق عالم از ملائکه و جن و انس و جمیع موجودات و چه غیر موجودات چه در اصلاب آباء و چه ارحام
امهات همه رسانید هر کس در جواب آن ولی خدا لبیک گفت حال قائم عزا میکند و تعزیه‌داری او را
بپا میکند و بر او گریه و زاری مینماید و بزیارتش مشرف میشود و تمنا مینماید که کاش بودم
و جان خود را فدای آن مظلوم میکردم و هر کس که آن سید مظلومان را لبیک در جواب نگفت حال از این
فیض عظیم محروم میباشد مروی است که در وقت استغاثه نمودن آنجناب حضرت سجاد ع در بستر بیماری افتاده بود
بجوریکه قادر بر حرکت نبود و جهاد از او ساقط است و چون آن بزرگوار بجهة نظام عالم
لازم است همین که صدای استغاثه ولی خدا را شنید عرض کرد لبیک لبیک یا داعی الله امر حضرت زینب را
کرد که آن بیمار غریب شمشیر شکسته بر داشته و کان مریضا لبیک لا یقدر ان یقل سیفه و چه بیمار است
که نمیتواند شمشیر را بر دارد و از آنحال میکشید ام کلثوم از عقب او صدا میزند که ای نور دیده برگرد
فقال یا عمتاه ذرینی اقاتل بین یدی ابن رسول الله ای عمه بگذار که جهاد کنم در برابر پسر پیغمبر خدا
تا کشته شوم فقال الحسین ع یا ام کلثوم خذیه امام حسین ع فرمود که ای خواهر او را نگاه دار مگذار
که بیاید لئلا تبقی الارض خالیة من نسل آل محمد تا آنکه زمین خالی نماند از نسل آل پیغمبر یا ام
کلثوم او را بخیمه برگردان بند مروی است که چون عمر سعد آنحال را مشاهده کرد فریاد زد که حسین را

تیرباران کنید محکم زدند که دیگر سخن نگوید که یکدفعه تیرهای فراوان از جمله کمان گذاشتند
و آن بدن مطهر را تیرباران کردند با قرآنی که بر سر آن کلام الله ناطق بود چون ملاحظه نمودند هفتصد
چوبه تیر بر آن کلام الله صامت نشسته بود و آه صد تیر به سینه آن کلام ناطق خورده بود فقال له
فبکی موسی ع وقال یا رب ما لقاتلیه من العذاب امام ع فرمودند پس موسی ع گریست و بخدا عرض کرد چه نوع
عذاب از برای قاتلین حسین میباشد فقال عذاب یستغیث منه اهل النار بالنار ندا آمد که عذابی از
برای ایشان میباشد که اهل جهنم از آن عذاب فرار میکنند و پناه با تش جهنم میبرند ولا تنالهم رحمتی
ولا شفاعة جدهم و هرگز بایشان نخواهد رسید رحمت من و نه شفاعت جد حسین و اگر بجهة کرامت
حسین نبود هر آینه ایشان را زمین فرو میبرد موسی عرض کرد خدایا من بیزار شدم از قاتلان حسین
و هر کسی که راضی شود بافعال ایشان فقال تعالی یا موسی انی کتبت رحمة لتابعیه من عبادی پس خدا فرمود
که ای موسی من ثبت کردم و نوشتم رحمتهای خود را برای تابعین و دوستان حسین از بندگان من واعلم یا موسی انه
من بکی علیه او ابکی او تباکی حرمت جسده علی النار بدان و آگاه باش ای موسی که هر کس بگرید بر حسین
یا بگریاند احدی را یا خود را شبیه بگریه کنندگان بگرداند من حرام کردم جسد او را بر آتش جهنم الحمد لله رب العالمین
وصلی الله علی محمد وآله الطاهرین ولعنة الله علی اعدائهم ومخالفیهم اجمعین ابد الابدین ودهر
الداهرین الی یوم الدین **فصل سیم** در کتاب بحار الانوار روایت نموده است
از حسن بن فضال از پدرش که گفت از امام رضا ع شنیدم که فرمود من تذکر مصابنا
وبکی لما ارتکب منا کان معنا فی درجتنا یوم القیمة هر کس یاد بیاورد مصیبت ما را و گریه کند
بجهة آن بلاها که بما رسیده است میباشد در درجه ما در روز قیامت ومن ذکر بمصابنا فبکی
وابکی لم تبک عینه یوم تبکی العیون و هر کس ذکر نماید مصیبت ما را و بگرید و بگریاند نگرید
چشم او در روزیکه همه دیدها گریانست ومن جلس مجلسا یحیی فیه امرنا لم یمت قلبه یوم تموت
القلوب و هر کس بنشیند در مجلسی که احیاء امر ما در آن مجلس بشود نمیرد دل او در روزیکه همه
دلها از خوف خدا مرده است و در کتاب امالی است از حضرت امام رضا ع که فرمود ان المحرم شهر کان
اهل الجاهلیة یحرمون فیه القتال بدرستیکه ماه محرم ماهی بود که اهل جاهلیت حرام میدانستند
در آن ماه قتال و جنگ را فاستحلت فیه دماؤنا وهتکت فیه حرمتنا و این امت حلال شمردند خون

ما را و مباح دانستند هتک حرمت ما را وسبی فیه ذرارینا ونساؤنا و اسیر نمودند در این ماه اطفال
و زنان ما را واضرمت النیران فی مضاربنا و آتش زدند در خیمهای ما و منزلهای ما وانتهب ما فیه
من ثقلنا و غارت نمودند آنچه بود در خیمهای ما از اموال و اسباب ولم ترع لرسول الله حرمته فی امرنا
و حرمت پیغمبر خدا را در حق ما اصلا رعایت نکردند پس حضرت امام رضا ع گریست و فرمود ان یوم
قتل الحسین ع اقرح جفوننا واسبل دموعنا واذل عزیزنا بارض کرب و بلا اورثتنا
الکرب والبلاء الی یوم الانقضاء بدرستیکه روز قتل حسین ع مجروح ساخت چشمهای ما را و جاری
نمود اشکهای ما را و ذلیل کرد عزیزهای ما را در زمین کربلا که با غم و حزن و اندوه باشد تا روز
قیامت و ما را از غم و اندوه ما تمام نمیشود بعد از آن فرمود فعلی مثل الحسین فلیبک الباکون فان
البکاء علیه یحط الذنوب العظام پس باید بر مثل حسین گریه کنند گریه کنندگان چرا که گریه او
میریزد گناهان عظیم را پس مرکا شمه از ثواب گریستن را شنیدی بدانکه از جمله کسانی که پیش از
وقوع این مصیبت عظمی گریسته و قطرات اشک از دیده باریده حضرت حوا بوده است چنانچه
صاحب سراج القلوب در تفسیر آیه مبارکه الذی خلقکم من نفس واحدة وخلق منها زوجها روایت
کرده است که مراد از زوج آدم و حوا است و اینکه حوا چون آفریده شد صورتش بصورتی بود که آفتاب
تابان از خجلت روی او و غلمان از شرمنده و منفعل میشود پس بدل او افتاد که حقتعالی هیچ تنی گرامی تر از او
خلق نکرده است پس حقتعالی بجبرئیل امر کرد که دست او را گرفت و روانه بسوی بهشت کرد دید واذا هی بصورة
یکسف الشمس نورها ویخجل الولدان والحور بها ناگاه صورتی دید که نور آفتاب را تیره میکرد و
غلمان از خجلت شرمنده و منفعل میساخت جالسة علی کرسی من نور فقال لها المنان کن فکان و
بر کرسی از نور که خداوند منان با مر کن فکان ایجاد فرموده نشسته وعلی راسها تاج مرصع بالجواهر
یخطف الابصار و بر سر مبارکش تاجی است مرصع بجواهر که چشمها را خیره میکرد وفی عنقها طوق
صنعه الجبار و در گردن شریفش طوقیست که خداوند جبار بید قدرت خود ساخته است وفی اذنیها
قرطان خلق منهما الاقمار و در دو گوش دو گوشواره است که مخلوقند از آن ماهها پس تعجب کرد حوا
از آن صورت وقالت یا اخی جبرئیل من هذه گفت ای جبرئیل این زن کیست با این عظمت قال هذه فاطمة
الزهراء گفت این فاطمه زهرا است گفت این تاج چیست که بر سر او است گفت این پدر او محمد مصطفی است

کفت این طوق که بر کردن دارد چیست کفت شوهرش علی مرتضی است کفت این دو گوشواره که در گوش
اوست چیست کفت دو فرزند او حسن و حسین است فقالت یا جبرئیل انی اذا حققت النظر فی قرط
الیمال یقشعر جلدی و یخشع قلبی کفت ای جبرئیل هر وقت که خوب نظر میکنم بگوشواره چپ او میلرزد پوست
بدن و لرزه بر بدن من می افتد و دلم خاشع و شکسته میشود ناکاه جبرئیل آهی کشید و کریست و قال
انه قد قدر علیه الملک الجلیل انه یمضی قتیل و وجهه علی التراب علیل و کفت ای حوا بدانکه خداوند جلیل
چنین مقدر فرموده که این فرزند کشته میشود و در خاک و خون آغشته از دنیا بیرون میرود **مؤلف کوید**
که جکر شیعیان کباب شود چرا که حضرت امام محمد باقر ع فرمود که در وقت ذبح اسمعیل حضرت
خلیل جلیل جماری و بروایتی فرشی انداخت که بدن اسمعیل ع بر روی خاک نباشد و در وقت شهادت
مظلوم کربلا بدن نازکش بر روی خاک کذاشته بود و بخاک و خون آغشته بود چنانچه شاعر میکوید
نحر صریعا فی التراب لوجهه عفیر جبین ناشف لقلب ظامیا بعد از آنکه ضربتها بسیار بر بدن نازنین زدند
تاب نیاورده بر روی خاک افتاد با لب تشنه و در وقت افتادن از ذوالجناح پیشانی مبارکش بر زمین آمد
مانند کسیکه سجده کند فضج جمیع الخلق حزنا وخیفة وصارت اعاصیر الریاح سوافیا پس همه
خلق بناله در آمدند و سر بسینه نمودند و بادهای عظیم شدید وزیدن کرفت یا حواء حق ربین اعدائه
ذلیل یستغیث هل من ناصر لطفی بها الغلیل این من یسقیها وجد له الجنة کفیل زد در میان
دشمنان حیر و بیچیم ایشان ذلیل باشد فقال الصادق ع یا بنی المستضعف الغریب فکان الغریب شوم که
بنی امیه او را ضعیف کردانیدند و هر چند که استغاثه کند و داد زند که آیا شربت آبی کر فریادرسی ما نیست
تشنکی خود را نیست آیا کسی نیست که مرا آب دهد و جد من بهشت را از برای او ضامن بود باشد خدا
رحمت کند شاعر را که میکوید ولم انس سبط المصطفی و هو ظامی یذاب من الماء المباح
و یحرم هر چه را فراموش کنم فراموش نمیکنم سبط پیغمبر را در حالتیکه تشنه بود و او را از آب فرات
منع میکردند و آخر الامر او را محروم ساختند بموت عطاشا اهل بیت محمد و یشرب هذا
الماء ترک و دیلم فراموش نمیکنم اهل بیت پیغمبر را که از تشنکی مردند و لبالب که هر قبیله وقطا
مینوشیدند و قد حصر عن انصاره و هو مفرد ینادی الا هل راحم یترحم و فراموش نمیکنم
وقتی را که همه انصار او بر خاک هلاک افتاده بودند و آنحضرت یکه و تنها مانده بود و میفرمود

هل من راحم یترحم آیا رحم کننده هست که بر من رحم کند و شیخ مرحوم میفرماید فقصد فریدا یستغیث
و لا یری مجیبا سوی رجس عنید و کریم و استغاثه میکرد آنحضرت در حالتیکه یکه و تنها بود و هیچ کس
جوابش نداد مکر کافر عنید لئیم بشمشیرها و نیزهها الحیفی له اذ خر فی الارض صاعدا الی الله فی ذلک الیوم
المعظم آه و اندوه و حسرت من برا و باد در وقتیکه از اسب افتاد بر روی خاک کربلا و در افتادن عظیم
عروج نمود بسوی رحمتها و فیضهای خداوند یعنی در افتادن ترقی بود از برای حضرت نزول جناب
در بهشت جبرئیل خواهد آمد که خداوند مقام و مرتبه از برای حضرت قرار داده بود که بان مرتبه نرسد
مکر بشهادت بعد از ان جبرئیل کفت فلم یر من القوم الا الطغیان و قساوة القلب والسنان و از آن
قوم بجبا ظاهر نشود مکر طغیان و قساوت قلب و عداوت فیقتلونه و یسبی نسوته ظلما و عدوانا
پس او را میکشند و زنان او را اسیر میکنند از روی ظلم و عداوت پس حوا کریست کریه که هر کس میدید
اعانت میکرد او را حتی اینکه حوران و غلمان بهشت را بکریه آورد بر آنحضرت پس کفت من هذا و ما
اسمه کیست این فرزند و نام او چیست کفت حسین فازدادت بکاء و لعنت قاتلیه صباحا و مساء پس
کریه حوا زیاد شد و بشدت کریست و لعنت کرد قاتلان او را هر صبح و شام ملک علی الدوام **مؤلف**
فقیر دل سوخته کوید که حوا پیش از وقوع این مصیبت عظمی کریست و طاقت شنیدن نداشت نمیدانم
چه حال داشتند آن زنان و اطفالان که آن مصیبتها را بچشم خود میدیدند و چکونه کریه میکردند
خصوصا بعد از شهادت امام ع که خیمهها ایشان را بچشند و خیمهها ایشان را غارت مینمودند و ایشان را برهنه
و عریان مینمودند و هر یک پناه بدیکری میبردند که ناکاه زینب بیچاره تاب نیاورده رو را بجسد
پاره پاره امام ع کرد و بسوز دل و با کریه و آه عرض کرد اخی یا اخی قل للئام ترفقوا بلیلی حرمی
وارحموا حال عترتی ای برادر جان ما که پناهی نداریم و کسی سخن ما را نمیشنود تو با ایشان بکو با زلیتها
که با ما مدارائی نمایند و اینکه ما را برهنه نکنند و بکو که رحم کنند بر حال اولاد تو اخی یا اخی سل
النساء اسائنا و ضرب لبنا محی یا بن ام بنسوة ای برادر جان ای برادر جان چه شد که ما را تنها و زود
چه آنست که برهنه نمودن زنان و کشیدن معجر از سر دختران و بکریه زدن این طفلهای یتیم از روی
قساوت شد پس زینب خاتون بعد از شکایت حال برهنکی و اسیری و زدن زنان و اطفال بی پدر نظرش
افتاد به بدن پاره پاره برادر و حلقوم بریده او بی اختیار آهی کشید و کریست و کفت اخی لیتنی ذاک

فصل سیم در ذکر تسلیت حضرت حوا

الذبح کان بنحری وبالیت ذلک السهم کان بمهجتی ای برادر دعا کاش انتشمیر که رگهای گردن تو را قطع
کرد بعوض این سر مرا قطع کرده بود و ای کاش این تیرهائی که به بدن نازک تو آمد همه اینها بجان زینب آمده
بود و بدن تو بی‌آسیب می‌بود اخی یا اخی من ذا الوذ بظله ومن بعدکم ارجو التکلی وضیعتی ای برادر جان
همیشه سایه تو بر سر من بود الحال پناه بکی ببرم که سایه بر سر من باشد و که را امیدوار باشم که بفریاد من برسد
و بعد از آن زینب سر خود را بلند نمود بآسمان و آهی کشید ناگاه نظرش افتاد بر سر بریده برادرش که
بر سر نیزه نصب کرده بودند و گفت اخی یا اخی زود سکینة نظرة تسترها یا اخبر حی و میت
ای برادر جان تو را چه شده است که از ما کناره میکنی و نظر رحمت بجانب ما اسیران نمیکنی و گویا ما را فراموش
کرده که اینقدر دور و از دوست میداشتی نظر التفات با و نمیکنی حال ای برادر جان الحمد صبر کن که سکینه مظلومه
نظر به سر مبارک تو نماید و از تو توشه بردارد اخی فاطم الصغری لقد کاد قلبها یذوب ابی فاعطف
علیها بنظرة ای برادر دختر تو فاطمه صغری از غم تو نزدیک است دلش آب شود پس نظری از روی
عطوفت و مهربانی باو نما بعد از آن زینب شروع نمود بشکایت نمودن بحال اسیری و گفت اخی یا
اخی انت المصائب تشکی فراقک ام هتکی وذلی فی غربتی ای برادر جان کدام یک مصیبتها را بگویم و
بسوزم و بسازم فراق تو را یا اسیری و غریبی و خواری خود را ام الثوب مسلوبا ام الجسم عاریا
ام النحر منحورا ببیض صقیلة آیا بیچارگی و بی‌مقنعه خود را بگویم یا جسم برهنه تو که در صحرای
کربلا افتاده بگویم و بنالم یا گلوی تو را که بخنجر جفا بریدند بگویم و بگریم و بنالم ام الظهر
مرضوضا ام الشیب قانیا ام الثغر منثور العظم مصیبتی آیا پشت شکسته تو را که پامال سم اسبان
شده بگویم و بگریم یا موی بر نیزه زنان اسیر را ام الطفل مذبوحا ام القلب طامیا ام الدم مسفوحا
بکل تنوفة یا کودکهای خورد ساله را بگویم که اینها را کشتند و سر بریدند یا جگر تشنه تو را بگویم
و بگریم لب تشنه از دنیا رفتی یا خونهائی که در بیابانها ریخته شده است بگویم و بگریم ام الجسم
لم یدفن ام النحر طامیا ام الراس مرفوعا کبدر الدجیة یا بدن نازنین تو را بگویم که بزمین
نکردند و کفن ننمودند و او را دفن نکردند یا حلقوم تو را بگویم که خون آلوده است و بعضی از آن جاری است
یا سر تو را بگویم که مانند ماه شب چهارده است که بر سر نیزه کرده اند و از برای نسل زنا بهدیه میبرند
ام الرحل منهوبا ام الهن ناعیا ام الوجه مکبوبا بنحر الظهیرة یا خیمه‌ها تو را که غارت کردند بگویم و بگریم

در مصیبت سید الشهدا علیه السلام

یا ذوالجناح بخون آلوده تو را که شیهه میکشید و خبر شهادت تو را بما آورد بگویم یا روی مبارک گرد
بر آفتاب گرم افتاده بگویم و بگریم و بنالم ام العابد السجاد اضحی مغللا علیک لتبقاسی فی الفلا کل کربة یا
حضرت امام سجاد را بگویم که او را با وجود علیلی و رنجوری غل و زنجیر نموده اند و در بیابانها رنج و تعب
بسیار میکشد ام الضایعات الفاقدات حواسرا کمثل الاماء یشهرن فی کل بلدة یا زنان بیمار و بیکس
را که سر برهنه تو را بگویم که مانند کنیزان ایشان را در هر شهری مفتضح میگردانند بعد از شکایت بسیار
و گریه بیشمار آهی کشید و عرض کرد که ای برادر حال وقت وداع است وداع اسیران بنما و بیمار را
و بدرود ما دو مرد برسان بگو که زینب را بذلت و خواری اسیر نمودند اخی بلغ المختار سلامنا وقل
زینب اضحت ربها و بذلة ای برادر سلام ما را به پیغمبر برسان و بگو که زینب را بذلت و خواری اسیر نمودند
و بذلت میکشند و باسیری میبرند اخی بلغ الکرار منی تحیة وقل ام کلثوم بکرب و محنة ای برادر سلام
مرا بحیدر کرار برسان و بگو که فرزند تو ام کلثوم در غم و محنت گرفتار است و کسی بفریادش نمیرسد

فصل چهارم

بدانکه این مصیبت مصیبتی است که همه موجودات عالم گریستند حتی بهشت و جهنم و عرش و کرسی و
لوح و قلم و ارواح مقدسه انبیاء و اولیاء و مؤمنین چنانچه در کتاب بحار الانوار است که حضرت
صادق علیه السلام فرمود لما مضی ابو عبدالله الحسین بن علی علیهما السلام بکی علیه جمیع ما خلق الله
ما یری وما لا یری و در وقتی که کشته شد ابی عبدالله الحسین ع گریست بر او جمیع مخلوقات آنچه
دیده شود و آنچه دیده نشود و در روایت دیگر فرمود آنحضرت لقد بکت علی الحسین ع السموات
السبع وما فیهن وما بینهن ومن ینقلب علیهن والجنة والنار وما خلق ربنا ما یری وما لا
یری الا ثلثة اشیاء لم تبک علیه البصرة ودمشق وال عثمان هر آینه بتحقیق که گریست بر حسین
جمیع آسمانهای هفتگانه و آنچه در آنها بود و آنچه در وسط آنها بود و هر کس در آنها راه میرفت
و متحرک بود و جمیع بهشتها و جهنمها یعنی اهل آنها و آنچه خدا آفریده است و آنچه دیده میشود و آنچه
دیده نمیشود مگر سه چیز که نگریستند بر قتل حسین بصره و دمشق و آل عثمان و در حدیث معراج
ان النبی لما دخل الجنة رای شجرة احسن من کل شجرة فیها پیغمبر در وقتیکه داخل بهشت شد
درختی را دید بهتر از کل درختهای بهشت از جبرئیل پرسید که لمن هذه الشجرة این درخت بجهت کی خلق
شده است قال لولدک الحسین گفت بجهت فرزند تو حسین ابن حضرت میوه از آن درخت چید فلما ذللها

خرجت منها حورية كانت لبسها سوداء پس همانکه آن میوه را شکافت بیرون آمد از آن حوریه
که لباسهای سیاه پوشیده بود قال لأي شيء ذاك حضرت فرمود چرا لباس سیاه پوشیده قالت للحسين عليه السلام
فانه يقتل غريبا وحيدا گفت این حوریه بجهة حسین سیاه پوش شده ام چرا که او کشته میشود در
حالتیکه غریب و تنها است فبكت و لعنت قاتليه پس این حوریه گریست بر حسین علیه السلام و لعنت کرد
کشندگان حسین ع را بدانکه اول مصیبتی که برپا شد آنستکه وحی شد بقلم که اكتب على اللوح ان
الحسين يقتل غريبا ای قلم بنویس بر لوح بدرستیکه حسین کشته میشود غریب و بیکس قال اللوح
ومن يقتله لوح عرض کرد خداوندا کی حسین را میکشد قال يزيد لعنه الله ندا آمد که یزید او را
شهید میکند فجرى القلم على اللوح بلعنه بغير اذن ربه پس جاری شد قلم بر لوح و سبقت گرفت
بلعن یزید بی اذن خداوند عالم فاوحى الله تعالى الى القلم انك استحققت الثناء لهذا اللعن پس
وحی کرد خداوند عالم بسوی قلم که تو مستحق ثنا و مدح شدی بسبب لعن بر یزید و در روایت دیگر آنست
که فشكره الله تعالى لسبقه على الامر پس خدا او را مدح نمود بجهة آنکه سبقت گرفت بلعن
بر یزید پیش از صدور امر الهی **مؤلف گوید** که هیچ میدانی که چه سبب امر شد اول دفعه
بلوح که بنویسد قتل حسین را و قاتل او مستحق لعن و ملعون ازل و ابد شد و از قاتل پیغمبران
بدتر شد و همه موجودات عالم خصوصا بنی آدم مامور شدند که بر آنحضرت گریه کنند تا قیام قیامت
و عزای آنحضرت را برپا دارند حتی اهل نار و جنت و ثوابهای عظیم برای گریه ایشان خداوند
جلیل قرار داد فرمود سبب اصلی و مقصد اولی آنست که حضرت امام جواد ع فرمود که بعد از آنکه
خداوند عالم جل شانه در عالم ذر اول ببدیع صنع خود آفرید جمیع ذرات ممکنات را هر کسی و هر چیزی را
بحسب قوابل آنچه خواستند طلب نمودند و بایشان دادند و اختیار نمودند خلق اولین و آخرین
سعادت و شقاوت و همه را در لوح محفوظ که ثبت و ضبط نمودند ندا آمد بهمه خلق اولین و
آخرین از پیغمبران و اوصیا و ملائکه و جن و انس و وحش و طیر و غیرهم که بدانید و آگاه باشید
که این امت را امت پیغمبر آخر الزمان ایجاد نموده ایم و از امت مرحومه معصیتها را بجا میآورند
که مستحق عذاب جهنم میشوند آیا در میانه این خلق کسی هست که ایشان را از نار بخرد و شفاعت نماید تا نگذارد
که بدنهای ایشان در جهنم بسوزد احدی از خلق اولین و آخرین بعد از شنیدن این ندا از جانب حق تعالی

[illegible]

جوابی نداد و سخنی عرض نکرد باز ثانیا همین مضمون ندا از جانب حق تعالی آمد و هیچکس جوابی نداد از جانب
حق تعالی دفعه سیم ندا عظیمی آمد که ای خلق اولین و آخرین ای پیغمبران و ای اوصیا و شهدا و صلحاء
و مؤمنین و ملائکه و جن و انس آیا در میان شماها کسی هست که برخیزد و این امت مرحومه را ابتیاع
نماید و در قیامت شفاعت کند و ایشان را از آتش جهنم نجات بخشد که ناگاه در میان خلق عالم
از اولین و آخرین سرکار گلگون قبای عرصه شهادت ابی عبد الله الحسین ع روحی فداه در جواب
ندا عرض کرد لبيك يا خالق متعال من میخرم ایشان را و شفاعت میکنم ندا آمد که یا حسین بم
تشتريهم و تشفعهم و تعتقهم من النار الحسين پس ایشان را بچه چیز میخری و شفاعت میکنی و ایشان را
از آتش جهنم آزاد میکنی عرض کرد که ایشان را میخرم و نگاه میدارم بما هو احب اليك هر چیز که عزیزتر است در نزد
تو ایشان را میخرم و ایشان را میخرم و شفاعت میکنم ندا آمد ما من شيء احب الي من النفس الحسين هیچ
چیز عزیزتر از جان تو نیست اگر راضی میشوی که امر فدا نمائی من ایشان را بتو بخشیدم و در روایت دیگر ندا
آمد که بکشته شدن خود رضا داده و کشتا مردان ایشان را خریدی و شفاعت میکنی اما فرزندان ایشان را بچه چیز
میخری عرض کرد که بزنان و دختران خود که ایشان اسیر شوند و شهر بشهر و دیار بدیار گردانیده
شوند با مبکی که زنان امت جدم را در قیامت سوال کنی ندا آمد که ما قبول نمودیم بعد از آن
ندا آمد که یا حسین جوانان ایشان را بچه چیز میخری و شفاعت میکنی عرض کرد باینکه جوانان من مثل
علی اکبر و قاسم در برابر چشم کشته شوند چنانچه در بحار الانوار نوشته است که در وقتیکه علی
اکبر کفن پوشیده و روانه میدان بود امام سید الشهدا ع گریست و عرض کرد خدایا شاهد باش که
علی خود را فدای امت نمودم که از صدای آنحضرت زنان و اطفال بگریه در آمدند بعد از آن ندا آمد
که یا حسین اطفال این امت اگر چه گناهی ندارند ولیکن ایشان را بچه چیز شفاعت میکنی عرض کرد که از
بذبح اطفالی عطشانا ای پروردگار و بکشته شدن اطفال کوچک من در حالتی که قرار داده شد و عهد
پیمان گرفته شد بملائکه بنویسید بر لوح محفوظ آنچه ما بین ما و بنده خالص ما حسین قرار
داده شد و پیمان گرفته شد ملائکه همه را نوشتند و وفا ترتیب نمودند و در کتاب اسرار الشهاده نوشته
کرده که روز عاشورا بعد از آنکه همه اصحاب و اولاد و غیر او در کربلا کشته شده بودند حضرت آمد اهل
حرم را وداع نمود و روانه میدان شد در وسط میدان بر پلنگ ایستاد و از شدت تشنگی و ضعف تکیه بر نیزه

خون نمودی و ما لتکه بر ذو الجناح سوار بود و نگاه حسرتی باطراف نمود گاهی نگاه بآب فرات میکرد و از
حسرت او دل سوخته میکشید و گاهی نگاه به بدنهای پاره پاره جوانهای هاشمی میکرد و اشک حسرت
از دیده میبارید و گاهی نگاه بخیمها میکرد و صدای گریه العطش اطفال را میشنید و میفرمود که فدای
شما شوم گریه مکنید فان بکاءکم یحرق قلبی و یسیل عبرتی چرا که گریه شما دل حسین را میسوزاند و اشک
چشم را جاری میکند و گاهی نگاه بلشکر اعدا مینمود و قد تکملوا ثلثین الفا و حال آنکه تقریبا سی هزار جمعیت نموده بودند
و همه قصد کشتن فرزند پیغمبر را داشتند و میخواستند آن بدن ضعیف تشنه را پاره پاره کنند که در این
اثنا کاغذ سبزی بخط طلا نوشته از آسمان فرود آمد و بر قرپوس زین آنحضرت قرار گرفت حضرت آنکاغذ را
گرفته نگاه کردند دیدند نوشته بود السلام علیک یا عبدی الصالح یا حسین و رحمة الله و برکاته
یا حسین ما اوجبنا علیک القتل ای بنده شایسته من ای حسین سلام و رحمت و برکات بر تو باد و
دانسته باش که ما واجب نکردیم بر تو شهادت را فان تبع الحیوة فارجع الی مرکزک وامر الارض بان تخسف
بالقوم اگر خواسته باشی زندگانی دنیا را پس برگرد بمحل خود و امر کن بزمین که فرو برد جمیع بنی
امیه را حضرت کاغذ را خواندند و بوسیدند و باسمان رو کرد و عرض کرد که خدایا من با تو وعده کرده ام که
امت جدم را شفاعت کنم چگونه مراجعت نمایم و حال آنکه خودت خبر داده که ان للشفاعة مقاما
لا ینالها الا بالشهادة یعنی بدرستیکه از برای شفاعت مرتبه و مقامیست که کسی بان مرتبه نمیرسد مگر بشهادت
که در راه رضای ما شهید شود گویا حضرت گفت خدایا بعد از کشته شدن علی اکبر دیگر حیات و زندگانی
دنیا را نمیخواهم و اشک حسرت از دیده بارید و ایضا در ان کتاب نوشته است که در وقتیکه آنحضرت
بر روی خاک کربلا افتاده بود و از کثرت جراحتها و زخمها ضعف بر او غالب شده بود بحدیکه بعضی گمان
کردند که آنحضرت از دنیا رفته است شمر حرامزاده لعین میگوید من آمدم بر سر بالین آنحضرت دیدم
لبهای خشکیده اش غریب حرکت میکند با خود گفتم که یقین بنی امیه را نفرین میکند چه گوش داشتم دیدم که
با خدای خود مناجات میکند و میگوید خدایا این سر است و این خنجر واضم انچه لکبیر خدایا من بوعده
خود وفا کردم و عهدیکه در عالم ذر نموده بودم بجای آوردم و بدن خود را و عیال و اولاد خود را
در راه امت جدم دادم تو هم بوعده خود وفا کن و بر امت جدم رحم نما پس سر خود را بجانب آسمان بلند کرد
و با سوز دل و اشک چشم میگفت یلت یا رب طورا رجعا تائبا یا ابتا یا جدا خداوندا مهربانا تو

که کس بیکسانی و یاور درماندگان و پناه ضعیفان و غریبانی من این بیکسان غریب و درماندگان حسرت بعید را
بتو سپردم و تو یاور و حافظ ایشان باش و گاهی از روی درد روی بسمت مدینه طیبه کرده بجد والا تبار
خود خطاب میکرد که یا جداه خبر از عزیز کرده خود داری یا نه و گاهی بنجف اشرف توجه مینمود به پدر بزرگوار
خود خطاب میکرد که یا ابتاه کجائی که حسینت را در یابی یا علی کجائی که با ذو الفقار دمار از روزگار
این کفار نابکار برآوری و اهل بیت و دختران خود را از دست کافران خلاص کنی که اینک ابنا زیاد اسیر
میبرند و اذا استسقی و لم یسق و قد قتلوه ظامیا فی جهده بجد بزرگوار وای پدر و اقربا کاش میبودید
و میدیدید که چگونه حسین آب از بنی امیه طلب میکرد و کسی شربت آبی بر او رحم نکرد آخر او را با
هزار مشقت با لب تشنه شهید نمودند و الفرات البارد الماء به مرتع الکلب و مأوی القرد و حال آنکه
آب فرات در نزد او بود و چراگاه هر سگ و خوک و حیوانی بود و قطره باو ندادند فاطم لو خلتیه
حسین هوی فی الثری ملقی عفیر الخد یا فاطمه اگر بخیال مبارکت خطور میکرد که چگونه حسین تو
از اسب بروی زمین کربلا افتاده و صورت گلگون مبارکش بخاک و خون آغشته شده بود هر آینه
خود را هلاک میکردی یا شق القلب تلظی ظماء ای زاهق الاهل منهم الید و در آنحال با جگر سوخته
و قلب گداخته نگاه حسرت او دائما با اهل و عیال و اطفال در پیش بود با آن کثرت تشنگی و
جراحتها که بر بدنش واقع شده بود و نظر خود را از اهل و عیالش بر نمیداشت که آیا بر سر ایشان
چه خواهد آمد و علی خیمانه خیلهم مارة تجری و طورا تردی و اگر بخواطر مبارکت خطور میکرد
که اسبهای کافران بر بدن نازنینش میدویدند و آن بدنی که بهاد زنانی گاهواره اش نبی بود
و سینه آن جا خوی پیغمبر را پامال و لگدکوب مینمودند بحدیکه استخوان بدنش تا ختند که زمین از
دو بدن آنها داغ شده آه عقرت کیف خطبت قلب فاطمة و حیدر و حشا خیر النبیین او بدن
شوید ای اسبها چگونه پامال کردید دل فاطمه زهرا را و جگر علی مرتضی را و احشاء محمد مصطفی را
نداشتید مگر که از لگدکوب میکنید و الثری من رکضها ما زجر و لذا تو نتیجه کالید
از نعل اسب بر ان بدن شریف تاختند در زیر سم اسبها پاره پاره و ریزه ریزه شد و حال آن بیابان با خون
و گوشت آنحضرت ممزوج شد و از عطر و بوی خوش گوشت و پوست آن بدن شریف آنخاک معطر
گردید بحدیکه حال هنوز اثر آن باقی و ظاهر و هویداست تنسج الریح علیه حللا بالعری من بعد

سلب البر دران بدن شریف در ان بیابان برهنه وعریان افتاده بود و باو بعوض کفن حلهای خاک
وخاشاک بران میبافت و براو میپوشانید نه کسی بود که سر مبارکش را از خاک وخون بردارد و
بدامان رحمت گذارد و باستین خاک وخون از صورتش پاک کند و نه کسی داشت که او را غسلی دهد
یا کفنی بپوشاند یا بر او نماز کند یا او را بخاک بسپارد یا فاطمه بود که این بدن را مانند جان شیرین در بغل
بگیرد و بگوید ای شهید غریب مادر وای لب تشنه حسرت نصیب مادر مادرت فدای تن پاره پاره تو شود
الحسین جان ای نوجوان بدشت تو را از چه تن هنوز بی سر تو را بخاک چرا مانده تن هنوز تا آنکه دیده شعر
بی کفن تن بخاک وخون وای بی نداده خصم چرا پیرهن هنوز الحذا سبط نبی ای بی کفن و خشک لب
بخاک خاک کرد بستر راحت بی ز کفن هنوز ای مادر الحسین در غربت از ستم تو شهید و صد امید دارد
چشم در ره هست اهل وطن هنوز ومصونات لك حقا سلبوا وسبوهن بنی کلب ای فاطمه دختران مطهر
تو را که در سرا پردهای عصمت و طهارت محفوظ ومستوره بودند ایشان را برهنه کرده از سراپردهها
وغارت نمودند وبیچادر ومقنعه شهر بشهر گردانیدند لو نظرت لوجوه یرزن کدتا بنزاجلت فی النقد
ای فاطمه اگر میدیدی بچهها نورانی فرزندانترا که از ضرب سیلی ظالمان سرخ واز تشنگی و گرسنگی
متغیر و برافروخته گشته بود واذا اخوالها التنبیر دعت یا جمانا الزمان بدرکم حزینا ای دنت وغیر
ابلهم فی منتهاو الوحدی و هر وقت ایشان را میدوانیدند و میزدند و روا بسر منبر فرزندت حسین
که بر سر نیزه بود میکردند و میگفتند ای حامی ما و پشت و پناه ما چه شد حمایت تو تا کی ما را بزنند
یکعب نیزه هر وقت که شتران ایشان سستی مینمودند یا بلغزیدی میگفتند بجهت سرعت رفتن زیرا که اهل بیت را
سوار شترهای لاغر ضعیف چند کرده بودند که نمیتوانستند که تند بروند و ایشان اهل بیت را
بتنگ وعنف میبردند و ایشان و شترها را میزدند و گاه بود که بجهت تند رفتن بعضی میافتادند
همین که ظالمان میرسیدند تازیانه و کعب نیزه بر ایشان میزدند آه آه ولها فی السبی نوح وبکا وصراخ
هتکتم الصلاة و ایشان در آن اسیری گریه و نوحه و صیحه چند میکردند که دل سنگ آب میشد وی
ابنک السجاد قادوه وقد ضربوه فی السبی کالعبد ای فاطمه کاش میدیدی پسر خود امام بیمار را که او را
در غل و زنجیر نموده بودند و او زار و میان اسیران میبردند مثل غلام حبشی لاشربت الروح بالروح و
لو تری عند الامامی بجلدی یا اگر اینها بخاطر شریفت خطور میکرد هر آینه جان خود را فدای حسین میکردی

وجان او را میخریدی بجان خود ولکن امر بیت وقتی شد وگذشت و از روز و دوران نفعی نمیبخشد فاستعدی
للمصاب بعلیل وادبهم النوح وسط اللحد بین مهیا از برای این مصیبت عظمی و عزا مرد و میان قبر و لحد خود
بر آن نوحه وگریه کن جعل الله لک الیوم جزا قلبک المکسور حسن الوعد حقیقتا قرار ده از برای تو
حسن وعدهها که بتو داده است و این مصیبت بجهت دل شکسته تو و دوستان تو و شیعیان تو را اجر عظیم
عطا فرماید الا لعنة الله علی القوم الظالمین

فصل پنجم

بدانکه پیغمبر فرمود اعظم الناس
بلاء الانبیاء ثم الاولیاء ثم الامثل فالامثل عظیم ترین کل خلق از حیثیت بلا پیغمبرانند بعد از ان اولیا
واوصیاء پیغمبران بعد از ان مومنین که اقتدا بایشان نموده باشند هر چه ایمان ایشان قوی تر و
محکم تر است بلای ایشان بیشتر است چرا که شباهت زیاد تر میشود ومع ذلك انحضرت فرمود ما اوذی نبی
مثل ما اوذیت هیچ پیغمبر اذیت کرده نشد مثل من چرا که ظلم وستم در حق انحضرت از همه پیغمبران بیشتر بود
بلاهای پیغمبران مثل قطره بود نسبت بدریاهای عظیم چرا که علاوه بر بلاها واذیتها که کفار
نمودند بهیچ پیغمبری نکردند و همه در حقیقت ظلم با انحضرت بود زخمهائی که ببدن حسین میزدند همه
ببدن پیغمبر بود سرها که بر نیزه کردند در حقیقت سر پیغمبر بود وطفلهائی که در کربلا تشنه و گرسنه
گوسفند وار ذبح نمودند طفلهای پیغمبر بود و خیمهها که آتش زدند خیمههای پیغمبر بود و زنان و دختران
که اسیر نمودند دختران پیغمبر بودند و هیچ پیغمبری را مثال اینها اذیت کرده نشده و از جمله پیغمبران
که بلاهای عظیم باو رسیده در آن بلا صبر نموده حضرت ایوب بود و اگر چه اینهم شمه از بلاها و اذیتهای
مظلوم کربلا نبود که از بابت شمه با ایوب رسیده است و مجمل آن است که انحضرت مال و ثروت دنیا
داشت و دارائی بیحد بکه هزار و مزرعه داشت و چهار صد گله گوسفند داشت که هر گله چهار صد کلب
طوق طلا داشت و سیصد گله شتر داشت که هر گله لااقل ده هزار شتر بود و دوازده پسر داشت
که مثل و مانند نداشتند در زمین و بسیار شکر انها بجای میاورد و دائما مشغول بعبادت
پروردگار بود شیطان ملعون چون دید ان را و آن راه با منهاها داشت مطلع شد بر شکر ایوب و کثرت
عبادت و طاعت او ان ملعون حسد برد و گفت خدا وندا شکر ایوب بجهت نعمتی است که باو عطا کرده
نعمت را از او بگیری دیگر شکر تو را نخواهد کرد و اگر مرا مسلط کردانی بر دنیا او و اولاد او خواهی
خواهی دانست که دیگر شکر ترا بجا نخواهد آورد پس خدا او را مسلط کردانید بر اموال و اولاد

نکته

او تا آنکه همه هلاک شدند و دیگر چیزی از خانها و باغها و مزارع و گله و رمه و اولاد از برای او
باقی نماند پس شکر ایوب و عبادت او زیاد شد پس شیطان ملعون گفت یا رب سلطنی علی بدنه ای پروردگار
من مسلط کن مرا بر بدن ایوب ندا آمد که تو را مسلط کردانید بر بدن او بغیر از عقل او و چشمهای او
و زبان و سینه او چرا که پیغمبر است و پیغمبر را هیچ حال عقل او از ایشان زایل نمیشود و چشم او بگریه
رحمت ما کشوده شده و زبان او بحمد و شکر ما جاری کردیده و سینه او محل علوم ما کردیده است
پس ابلیس ملعون نفخه دمید در بدن ایوب پس جمیع اعضای او از سر تا پا مجروح شد بنوعی که کویا تمام
آن یکجراحت میبود مدتی بر اینحال بود مع ذلک مشغول حمد و ثنا و شکر خداوندی بود **مؤلف** کوید
که جکر شعبان نسوزد و کباب نشود زیرا مکر چشم حسین بدرگاه رحمت خداوند کشوده نشده بود
که در مجلس شراب ابن زیاد موافق روایت بحار و عوالم آن لعین چوب بر آن میزد مکر زبان مبارکش
بحمد و شکر الهی جاری نشده بود که در کوهی کربلا از عطش کداخته بود و ورم کرده بود و از شدت
عطش از کوشه دهان مبارکش ظاهر شده بود و میفرمود العطش العطش اسقونی شربة من الماء
و بعوض آب تیر زهر آلود بان دهان و زبان زدند که پر از خون شد و مکر سینه شریفش مخزن علوم
ربانی نبود که شیاطین بنی امیه از او بر هم شکستند چنانچه در کتاب بحار الانوار مسطور است
که آنحضرت در حالتی که از شدت ضعف تشنگی تکیه بر نیزه خود فرموده بود فاتاه سهم محدد مسموم
له ثلث شعب فوقع فی صدره الشریف و خرج من ظهره المنیف پس آمد تا آنحضرت را تیری سه پهلو
تیر زهر آلودی که سه شعبه داشت پس واقع شد بر سینه مبارکش و از پشت شریفش بیرون آمد و
کار آنحضرت را ساخت پس تیر را کشید و فرمود بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله و خون
از سینه خود میکرفت و باسمان میپاشید قطره بر نمیکشت خداوند عالم راضی نشد که سینه ایوب
کرم ضعیفی کوشت آنرا بخورد پس چکونه راضی بود که اسبهای بنی امیه سینه مبارک حسین را پامال
و لکد کوب نمایند و شنیده که ایوب هر کرمی که از بدنش میافتاد بر میداشت و بموضعش میکذاشت و
شکر خدا میکرد و ایوب کرمها را هر یکه بر بدنش مینشست آنرا میکشید و میانداخت تا بر دیگری
با موضع بخورد و المش بیشتر باشد در راه رضای خدا و در بعضی کتب نوشته است که عدد کرمهای بدن
ایوب سیصد و هفتاد بود اما زخمهای بدن حسین ع موافق روایت مشهور یکهزار و نهصد و پنجاه زخم

نکته

تیر و شمشیر و نیزه و در روایت دیکر چهار هزار زخم بر بدن شریف امام واقع شده بود و همه زخمها در برابر روی
آنحضرت واقع شده بود چنانچه حدیث معویة بن وهب بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که ای
آقای من سوالی دارم و لیکن خجالت میکشم که عرض کنم حضرت فرمود اما بکو عرض کرد که شنیدم
که بر بدن نازک جدت حسین هزار و نهصد و پنجاه زخم واقع شده است و همه آن برابر روی مبارک او بود
و چکونه این ممکن است حضرت اینرا شنید آهی کشیدند و صدا را بکریه بلند کردند و فرمودند یا بن وهب
لقد جددت احزانی و احرقت قلبی ای پسر وهب دل مرا بدرد آوردی و مصیبت مرا تازه کردی ای پسر وهب
آنحدیث راست است و همه آن زخمها از ناف مبارک آنحضرت بود تا پیشانی مبارکش و لیکن ای پسر وهب
آنها تمامش بالای شمشیر نیزه بالای نیزه و تیر بالای تیر میزدند آنها که چوب میزدند آنها که سنگ
و سنگ میزدند بر بدن نازک آن مظلوم میزدند حتی صار کالقنفذ از تیرها که بر بدنش نشسته بود
که مثل خارپشت کردیده بود و بعد از آن که ایوب را در بیرون شهر کذاشتند زوجه او رحمه داشت
رحمه نام دختر یوسف بن یعقوب بن اسحق بن ابرهیم خلیل الله ع یوما آن زن بعنوان صدقه از مردم پاره
نان کرفته از جهة او میبرد و او بانها افطار میکرد و مدتی در اطاعت و عبادت و شکر کذرانید
خلاق عالم بود پس خداوند عالم ملکی را فرستاد و چشمه آبی ظاهر ساخت پس ایوب در آن غسل
نمود و صورت و جمال او عود نمود و اطراف او سبز کردانید حقتعالی باغستانها و میوهها بر کردانید
بسوی او همه اموال و اهل و عیال و اولاد او را پس ایوب با نهایت طراوت نشسته بود و با آن ملک
در مکالمه بود که زوجه او بار نانهائی که از صدقه جمع نموده بود آورد همین که با نموضع رسید
آن مکان را بنحو اول ندید و دو شخص نیکو را دید که نشسته با یکدیکر مکالمه میکنند ایوب را نشناخت
فبکت و صاحت پس بکریه زاری در آمد و صیحه زد و کفت ای ایوب بکجا رفتی و ترا چه مصیبت رو داد
پس ایوب او را صدا زد پس آن زن پیش آمد ایوب را شناخت و فهمید که خدا نعمتهای خود را با ایوب رد
کرده است آن زن بسجده شکر افتاد اما اهل بیت امام مظلوم وقتی که بر سر کشتهای خود آمدند از بدن
برهنه و عریان یافتند و بیسر صداها را بکریه بلند کردند اهل بیت آن بدنهای بیسر را نشناختند که کیستان
در قتلگاه راه میرفتند و کشتکان خود را صدا میزدند ام کلثوم سکینه مظلومه رو بقتلگاه کرده برادر
خود علی اکبر را صدا میزد زینب مظلومه برادر خود حسین را طلب مینمود و میکفت ای برادر یکجا رفتی

فصل نهم در بلاهای حضرت ایوب و شباهت آزار

و زینب را بیکس گذاشته و طفلهای خود را یتیم نمودی ای برادر زینب را اسیر نمودند و او را با سر برهنه به
منبر بردند اگر اموال و اسباب ایوب را خداوند عوض نمود بنی امیه اموال الحسین را تاراج نمودند و خیمه‌ها او را بعد
غارت آتش زدند اثاث سوزانیدند و ایوب نگاه کرد دید که گیسوهای زن او قطع شده است گریه در آمد و
از او پرسید ای زن گفت دیروز رفتم از برای تو طعام بگیرم مرا طعام ندادند و گفتند تا گیسوان خود را بما نفروشی
آن گیسوان نیکوی تو بود ما تو را طعام ندهیم من آنرا قطع کردم و دادم و طعام گرفتم بجهت تو پس چون
ایوب مطلع شد مغموم و مهموم شد شباهت اگر پیغمبر و رعنای بود نمیدانم چه حال داشته وقتیکه خواهران
او را با سر برهنه و موی پریشان اسیر نموده بودند و وارد شام نمودند در مجلس عام با موی پریشان نگاه
داشتند و در خرابه ای که بیرون میخواستند شبها زن ایوب گیسوان خود را داد و طعام از جهت ایوب گرفت
و قوم او رحم بر او نمودند و طعام با او دادند اما سید الشهدا علی اصغر را شربت آبی با او ندادند تا آنکه
تیرباران کردند در کتاب مصابیح الشهاده روایت شده است که یکی از دختران سید مظلومان ابی عبد الله
بعد از شهادت حملی از آن مظلوم داشت در راه شام زینب مظلومه بسیار از برای او احترام میداشت
چرا که کسیکه فوت میشود اگر طفلی از او بماند از برای او به عزت احترام میکنند که این یادگار است
و اهل بیت او در همه منزلیکه میرسیدند هر گاه آن شقیها ابی نمایند از ایشان منع از جهة احترام کربلا
منفر شانند اتفاق زینب خاتون آن حامله میداد او را بسیار تیمار میکرد که مبادا طفل او سقط شود
اتفاقا رسیدند بشهری که بالای کوه بود اهل بیت را در پایین آن کوه منزل دادند و از نوشیدن آب و طعام
کوفیان اصلا با اهل بیت امام حسین ع نمیدادند ایشان بسیار تشنه شدند و آن زن نیز حامله بود
که از سوز عطش و شدت تشنگی طفلش سقط شود زینب خاتون چون این حال را مشاهده نمود مضطرب
شد تا آن وقت موافق آن روایت خاتون از کوفیان طلب نکرده بود فضه را نزدیک ایشان فرستاد که
شربت آبی بدهند که این زن حامله بیتاب مانده که طفلش سقط نشود کوفیان مضایقه کردند و این فضه دید
فضه خادمه را با شهر فرستاد اهل شهر هم مضایقه کردند که آن زن از شدت عطش غش کرد آه و ویلا
ثم آه و ویلا که ناگاه طفلش ساقط شد و هلاک شد و آن منزل را سقطه نامیدند و هذا التی
فرستاد و اهل آن ولایت را سوزانید در کتاب محرق القلوب و حزن الایمان روایت شده است که چون
وداع آخر زینب مظلومه با برادر مظلوم خود را تشنه و غریب و بی کس دید و دید کفن نپوشیده و غار

حرکت

فصل نهم در کیفیت حضرت یونس

چون مخالفان کردند پیش آمد عرض کرد ای برادر مطلبی دارم اگر رخصت نمائی عرض کنم حضرت فرمود
آنچه خواهی بگو عرض کرد ای برادر بلای تو شدیدتر است یا بلای انبیا حضرت فرمود آنچه خواهی از سر آن سؤال
بکن زینب اصرار کرد که میخواهم بدانم سید مظلومان کیست فرمود آنچه خواهی مصیبت در فراق
تو اگر بیت بعد از خروج از بهشت حال آنکه حوا را الی نبود و عبا بعد از کشته شدن من اخیمه‌ها
با سر برهنه بیرون نروند و با سیر برند پس حال من چه باشد نوح نجی الله را بدن او را سنگباران کردند
جبرئیل پر و بال خود را بید او مالید که اثر سنگ باقی نباشد اما بدن من امیه تیرباران کنند
و باین اکتفا نکنند بلکه اسب بر او بتازند ابرهیم خلیل الله را وقتیکه در آتش انداختند آتش برو گلستان
شد و بدن خلیل را اذیت نرسانید اما آنچه خواهد دید همین بدن را آتش تیر و نیزه و شمشیرهای بنی امیه بدن
برادر ترا پاره پاره کنند یونس پیغمبر را وقتیکه از شکم ماهی بیرون آوردند درخت کدو بر
لب دریا سبز شد تا بر بدن او سایه انداخت و آفتاب اذیت بدن یونس نرساند اما بدن مرا بعد از شهادت
سه روز برهنه در آفتاب اندازند و کسی او را غسل و کفن نکند یعقوب نبی را بعد از فراق و کوری
او دیده او روشن شد بتاج و تخت فرزندش یوسف اما من هیجده ساله علی اکبر خود را کشته با
بدن پاره پاره و در روز دهم برسم استبداد یعقوب یوسف را بتخت سلطنت دید من علی اکبر خود را برهنه
بر روی خاک دیدم اسمعیل ذبیح الله از برای او از بهشت فدا فرستادند و او را ذبیح الله نامیدند
اما کسی از برای حسین فدائی آورد بلکه او را ذبح امت میکنند و کسی او را شربت آبی نمیدهد
چه جای قند احمد پیغمبر در جنگ احد کفار قریش دندان او را شکستند یزید چوب بر آن لب و دندان میزند
پدرم علی را ضربت زدند و سر او را بعضی بنیا ضربت و زخم زدند برادرم حسن را در وقت
رحلت سر او در دامن من بود و سر من بر روی خاک و گاهی بر سر نیزه باشد و برادرم را غسل دادم و کفن
کردم مرا کسی غسل ندهد و کفن نکند بلکه بدن مرا برهنه بی غسل در آفتاب اندازند باشند
چون زینب اینها را شنید گفت ای برادر با همه این بلاها پس از آنکه میگذاری حضرت فرمودند
و هو الوکیل پس زینب صیحه زد و افتاد و گفت لَیْتَ الْمَوْتَ اَعْدَمَنِی الْحَیٰوة قَبْلَکَ کاش زینب مرده
بود پیش از این و این احوال را مشاهده نمیکرد حضرت او را بصبر و شکیبائی امر فرمودند در روایت دیگر
آنحضرت فرمود آنچه خواهم قوم صالح پیغمبر وقتیکه خواستند ناقه او را که ناقة الله بود بکشند او را

[illegible]

گذاشتند

فصل پنجم در کیفیت صالح پیغمبر

گذاشتند که با طفلش آب بیاشامد و بعد از آن وادی نبودند اما این جماعت مرا و طفلم علی اصغر را تشنه
شهید خواهند کرد و کسی یک شربت آب بگلوی تشنه ما نخواهند رسانید چنانچه مردمی که قوم صالح
خواستند ناقه الله را پی نمایند گذاشتند که آنجوان با طفلش وارد آبگاه شد و آب را بیاشامید بعد از مراجعت
بمنزل خود ملعونان سر راه گذاشتند و دو چشم که حرامزاده بود ضربتی بر آنجوان زد کارگر نشد ضربت دیگری زد
آنجوان بروی خاک افتاد پس وای بر بنی امیه که نگذاشتند حسین و طفلش آب بیاشامند و ایشانرا تشنه
شهید نمودند و اگر قاتل ناقه صالح دو ضربت بیشتر بر آن نزد قاتلان سید الشهداء هزار و نهصد و پنجاه زخم
تا آخر بر بدن آنحضرت زدند طفل ناقه صالح بعد از افتادن ناقه بر کوهی برآمد و سه مرتبه سر خود را باسمان
بلند کرد و سه مرتبه صیحه زد و گویا استغاثه میکرد در صیحه اول میگفت خدایا مادرم را کشتند
و بر کوچکی من رحم نکردند طفل حسین هم با دست بسته بر سر نعش پدرش نشسته میگفت یا ابتاه من ذا الذی
ایتمنی علی صغر سنی ای پدر که امیرم رحم مرا دو این کودکی یتیم کرد و در صیحه دوم میگفت تو نیستی
بیکسی بر من غریبی کسی رحم کن که پشت و پناهی ندارم و طفل حضرت هم میگفت یا ابتاه من للیتیمة حتی تکبر
ای پدر که پرستاری یتیم تو خواهد کرد تا بزرگ شود و کی بر غریبی و بیکسی او رحم خواهد نمود و در صیحه
سیم میگفت خدایا پروردگارا حق من مظلوم را از این ظالمان بگیر و سکینه مظلومه روز قتلگاه هم
ملعونان تازیانه بر فرق و سر و صورتش میزدند و میخواست که او را بجبر از روی نعش پدرش دور نمایند آن مظلومه سر خود را
باسمان بلند کرد و گفت الهنا سیدنا انا صغیرة السن ضعیفة القوة یضربونی بالسوط والحجارة فادفع
عنی شر الفجرة خدایا من طفل کوچک هستم ضعیفم طاقت ندارم و تازیانه و سنگ بر من میزنند مرا از درد
و شر این ظالمان را از من دور گردان شیعیان بعد از کشتن ناقه صالح کسی متعرض طفل او نشد و آن طفل پناه
بکوهی آورد که او را حفظ نماید اما اطفال حسین بعد از شهادت آنحضرت و پس از سوختن خیمها پناه
گاهی نبود که پناه برند همه رو به بیابان نهادند و همه فریاد و استغاثه نمودند مثل بچه ناقه صالح سر
ایشان باسمان بلند بود و از درد غریبی و یتیمی ناله میکردند و شکایت حال خود را بذات ذو الجلال مینمودند
و کسی بفریاد نمیرسید خداوند بر قوم صالح غضب نمود بجهة ناقه صالح که ناقه الله بود و ایشانرا بعد از
سه روز هلاک نمود اما ای شیعیان ابنه مکرم از حسین بود که بعد از شهادت آن مظلوم مدتی بنی امیه زنده
بودند و در قصرهای عالی و لباسهای فاخر متنعم بودند ظلم و ستم در حق عیال امام حسین میکردند

فصل ششم مناجات کردن حضرت موسی با پروردگار

بدن نازک آن آیه اعظم الهی را در کربلا بی غسل و بی کفن بر روی خاک انداختند و سر او اگر هزار مثل صالح
پیغمبر و ناقه او و مثال ایشان بکار میخواهد و نخواهد شد بر سر نیزه بلند نصب کردند و شهر بشهر و دیار بدیار گردانیدند
و در مجلس شراب و قمار آن آیه اعظم خدا را حاضر نمودند و چوب خیزران بر آن میزدند و خداوند
قهار مع ذلک تعجیل در هلاک نکرد بلی اگر بجهة وجود امام سجاد نبود بیکطرفة العین بنی امیه بر روی
زمین باقی نمی ماندند بلکه بعد از شهادت امام مظلوم عالم کل خراب و اهلش هلاک شده بودند چنانچه عقل نمه
و نقل بر آن شاهد است الا لعنة الله **فصل ششم** بدانکه حضرت موسی در مقام مناجات بحضرت
قاضی الحاجات عرض کرد یا رب بم فضلت امة محمد علی سایر الامم ای پروردگار بچه سبب فضیلت بخشیدی
امت پیغمبر آخر الزمان را بر سایر امتان قال ما فضلتها الا بخصال یعملونها ندا آمد که ایشانرا فضیلت داده‌ام
بجهة خصلتی چند که بجا میآورند قال و ما تلک الخصال التی یعملونها حتی امر بنی اسرائیل یعملونها
موسی عرض کرد که چه چیز است آن خصلتها تا امر نمایم من بنی اسرائیل را که بجا آورند قال الصلوة والزکوة والصوم
والحج والجهاد والجمعة والجماعة والقران والعلم والعاشوراء ندا آمد که آن خصلتها نماز و روزه و زکوة و
حج و جهاد و نماز جمعه و نماز جماعت و قران و علم و عاشوراست حضرت موسی عرض کرد خدایا آنچه را
دانستم معنی عاشورا چیست قال الله تعالی البکاء والتباکی علی سبط محمد والمرثیة والعزاء علی ولد
المصطفی خطاب رسید که ای موسی معنی عاشورا گریه کردن و خود را بگریه داشتن بر فرزند زاده
محمد مصطفی و مرثیه خوانی و عزاداری در مصیبت نور دیده علی مرتضی است یا موسی ما من عبد من
عبیدی فی ذلک الزمان بکی او تباکی او تعزی علی ولد المصطفی الا و کانت له الجنة ثابتا فیها یا موسی هیچ
بنده از بندگان من نیست که در آن زمان گریه کند یا خود را بگریه بدارد یا عزاداری نماید در مصیبت
فرزند حبیب من مگر آنکه بهشت از برای او ثابت خواهد بود یا موسی و من انفق من ماله فی محبة ابن بنت
نبیه طعاما او غیر ذلک درهما او دینارا الا بارکت له فی دار الدنیا الدرهم بسبعین درهما وکان
معی فی الجنة وغفرت له ذنوبه ای موسی هر بنده که در راه دوستی پسر فاطمه زهرا درهمی و دیناری
و طعامی صرف نماید در این برکت میدهم مال او را در دنیا بعوض هر درهمی هفتاد درهم باو عطا
میکنم و او میباشد در جوار رحمت من در بهشت و میامرزم جمیع گناهان او را یا موسی و عزتی و جلالی ما من
رجل او امرأة سال دمع عینیه فی یوم عاشوراء او غیره قطرة واحدة الا و کتب له اجر مائة شهید

بعزت و جلال خودم قسم که هر مردی یا زنی که جاری شود از چشم او یکقطره اشک در روز عاشورا با سایر انبیا
البته مینویسیم از برای او ثواب صد شهید که در راه ما شهید شده باشد قال الله تبارک و تعالی و بشر
الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله وانا الیه راجعون وارد شده است که اول کسی که این
کلمهٔ انا لله وانا الیه راجعون را در اسلام فرمود امیر المؤمنین ع بود در مصیبت برادرش جعفر بن ابی طالب
و مجمل این قصه ها بلا اینست که پیغمبر رسولی را نامه داده فرستاد بجهت هرمز که پادشاه روم بود و در
روایتی شرحبیل چون بقریه رسید که آنرا موته میگفتند حاکم آن رسول رسول خدا را گرفته و نامهٔ آنحضرت را
از او گرفته و دریده و او را بقتل رسانید و نامه بهرمز نوشت که چنین شد و لشکر محمد میآیند هرمز تاب مقاتله
ایشان نیست یعنی صد هزار لشکری عظیم فرستاد چون اینخبر به پیغمبر رسید آنحضرت سه هزار نفر لشکر ترتیب
داد و جعفر بن ابی طالب را امیر لشکر نمود و فرمود که اگر جعفر کشته شود عبدالله بن رواحه امیر لشکر
باشد عالم یهودی در مجلس بود گفت هیچ پیغمبری امیر لشکر را تعیین نکرد که بگوید که اگر او کشته شود دیگری
امیر باشد مگر آنکه کشته شد اگر چه صد نفر را تعیین کند همه کشته شوند و اگر این شخص هم پیغمبر است چنین خواهد شد
بود در آن جنگ هر سه نفر کشته شدند چون نزدیک آن قریه رسیدند لشکر روم صد هزار نفر وارد شدند
چون حضرت جعفر وارد شد بنای جهاد شد امر کرد علم اسلام را بالای سر او داشتند و پای مبارک او در میدان
جهاد گذاشت و با دو شمشیر جهاد میکرد هر کس که بجنگ او میآمد او را بقتل میرسانید تا آنکه چهار صد
شجاع را بقتل رسانید و اسب خود را پی نمود که نگویند فرار میکند و او اول کسی بود در اسلام که اسب
خود را پی نمود و بود کفر عمرو بن عبد بعد از آنکه جهاد بسیاری نمود زخم بسیاری بر بدن او زدند ملعونی
از عقب او در آمد شمشیری بر دست راست او زد و از قطع نمود ملعون دیگر ضربتی بر فرق او زد که از پا
در آمد و بروی خاک افتاد و در بعضی تواریخ مسطور است که جعفر را پنجاه زخم کاری رسیده
بود و در میان معرکه افتاده بود و از هیبت او کسی جرأت نمیکرد که سر او را از بدن جدا کنند و او را احاطه
کردند کافران که سر او را بر نیزه بردارند جبرئیل نازل شد گفت یا رسول الله جعفر کشته شد و کفار میخواهند
سر او را به نیزه بزنند جبرئیل زمین را پست نمود و نعش او را نشان پیغمبر داد که ناگاه نظر پیغمبر بر بدن
پاره پارهٔ جعفر افتاد دست بدعا برداشت و گفت خدایا بر غم مرا دوا مکن و سر او را بدام کفار
میفکن هر که او را از سر نیزه ها بلند کردند خداوند عالم دو بال یاقوتی باو عطا فرمود از سر نیزه های کفار

پرواز نمود و حال با ملائکه در بهشت پرواز میکند شیعیان پیغمبر کجا بود در وقتی که بنی امیه سر فرزندش
حسین را از بدن جدا نمایند که خدایا سر او را بدست کفار نبینم و بدن او را دعا کند که در زیر سم اسبان
پایمال نشود پس حضرت و اصحاب همه در مصیبت جعفر گریستند گریه شدیدی که ناگاه امیر المؤمنین وارد
مجلس شد پیغمبر اشاره باصحاب فرمود که گریه مکنید که علی را طاقت اینحالت نیست و اشک چشم خود را پاک کرد
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام همین که وارد شد عرض کرد یا رسول الله مگر خبری از برادرم جعفر آمده است
حضرت فرمود یا علی خدا ترا اجر دهد در مصیبت برادرت جعفر حضرت امیر المؤمنین فرمود الآن انکسر ظهری
حال پشت من شکسته شد بجهة کشته شدن برادرم جعفر **مؤلف گوید** نمیدانم پیغمبر و امیر المؤمنین
چه حالی داشتند اگر بدن پاره پارهٔ حسین را در میان خاک و خون مشاهده میکردند پیغمبر باصحاب خود فرمود
که حضور علی گریه مکنید که علی را طاقت گریهٔ شما نیست آیا علی را طاقت بود اگر میدید بدن پاره پارهٔ حسین
و علی اکبر و سایر پسرهای خود را و آیا او را طاقت بر گریهٔ زنان و طفلهای حسین در روز عاشورا بود و علی
فرمود الآن انکسر ظهری و حال آنکه یک برادر او بیشتر کشته نشده بود نمیدانم بعد از شهادت حضرت عباس و
سایر برادرها و علی اکبر و سایر اولادها با امام مظلوم چه حال داشت در وقتیکه خبر شهادت برادرش
عباس را شنید دست خود را بکمر گرفت و فرمود الآن انکسر ظهری و قلت حیلتی الآن شکسته شد پشت
من و تمام شد تدبیر من و فکر من و نمیدانم در آنحال چه قدر ضعیف و بیکس شده بود چنانچه حضرت صادق
میفرماید بابی المستضعف الغریب پدرم فدای آن امام غریب باد که بنی امیه او را ضعیف و نحیف نموده بودند
پس پیغمبر بخانهٔ جعفر آمد اسما بنت عمیس را طلبید گفت طفلهای جعفر را حاضر کن که من میخواهم ایشان را
نوازش کنم و پدر ایشان باشم اسما گریه کرد گفت مگر جعفر کشته شده است حضرت رسول ص فرمود بلی
او را تسلی داد بصبر و شکیبائی امر فرمود و امر فرمود بحضرت فاطمه و زنان بنی هاشم که بروند بخانهٔ جعفر و
عزای جعفر را برپا دارند چرا که جعفر غریب بوده است و در زمین غربت شهید شده است پس
فاطمه و حسنین را گرفت با زنان بنی هاشم رفتند بخانهٔ جعفر و عزای او را برپا نمودند و حضرت امر کرد بفاطمه
سه روز طعام بخانهٔ جعفر ببرد بجهة عیال و اطفال حضرت جعفر که گرسنه نباشند بهمین جهت در میان
خلق متعارف شد وای بر بنی امیه که بعد از شهادت امام مظلوم خیمه های او را تاراج نمودند بعوض
تعزیه خیمهٔ مبارک او را آتش زدند و معجر و مقنعه از سر عیالات کشیدند و بجای تسلی و دلداری گفتن نیزه

وطپانچه بر سر و صورت و پشتهای ایشان میزدند و بجای طعام ایشان تخم و ناسزا میگفتند عبد الله بن جعفر
میگوید من وقتیکه پدرم کشته شد سه ساله بودم پیغمبر مرا بدامن خود مینشانید و مرا میبوسید و با خود مرا
بالای منبر میبرد و حال آنکه جمیع اطفال های سه ساله امام مرا و ایشان بکردن ایشان بسته بود و تنبیه
که کردن ایشان مجروح شده بود و بعضی ایشان از غل و زنجیر نموده بودند و بجای آب و طعام سیلی بر
صورت ایشان میزدند و بجای نشانیدن بر دامن و بر منبر بر شترهای برهنه بیجهاز سوار نموده بودند
از آنجمله سکینه مظلومه در آنحال رو بجانب قبر مطهر جد خود کرده بود و میگفت تقول یا جداه لو ترى
حالتی اسیر و جمعی عنهم بذوائبی میگفت ای جد بزرگوار هیچ اطلاعی بحال ما یتیمان داری بنوی ما را برهنه
نموده اند که صورت خود را بگیسوان خود میپوشانیم و موی خود را عوض مقنعه ساتر خود نموده ایم و اضرب
اذا دعوت ضربا مبرحا وشتمك یا جد بجواب لصاحبی اباسر او را است ای جد بزرگوار که مرا چند
تمام میزدند و وقتیکه از شدت الم و مصیبت تو را بخوانم و صدا زنم و در جواب من بغیر از سب و فحش
دیگر چیزی نمیدهند مروی است از ابن عباس که گفت وقتیکه در جنگ بدر کفار مکه را اسیر کرده بودند
و در قید بودند چون شب شد رسول الله نشسته بود خواب نمیکرد و گفتند چرا نمیخوابی گفت برای
آنکه میشنوم ناله عباس را پس او را باز کردند و ساکت شد پس پیغمبر بخواب رفت پس وای بر بنی امیه
که با عیال حسین ع چه ظلمها و ستمها کردند و طفلها و اولاد او را در راه شام میزدند و آنها ناله و جزع
میکردند یا پیغمبر کجا بود که صدا و ناله های اطفال یتیم را بشنود و بعد از سه روز پیغمبر امر
کرد که دیگر کسی گریه بر جعفر نکند که گراهند ذار دیگر انظلومی شوم که امر نمودند که اهل عالم
تا قیام قیامت بر او گریه کنند و عزای او را بر پا دارند و مالها و جانهای خود را صرف راه او نمایند
وان قلت یا قوم اسقونی فما یجبنی تلطع بفمل ما غیر دمع لسا غیبی ای جد بزرگوار هرگاه بگویم ای جماعت
یک شربت آب بمن یتیم بدهید چرا که جگرم از تشنگی میسوزد جواب بمن میدهند که نمیرد از اشك چشم دیگر آبی
از برای تشنه دلسوخته نیست ویا جد ما خطبی فادح لا اطیقه بعظم فؤادی الفی سوط ضاربی
ای جد بزرگوار مرا من پیشانی صعب شواهد است چرا که هر وقت که تازیانه بر بدن من میزنند کسی نیست که حمایت
من نماید چیزی هم ندارم که سپر سازم مگر ذراع دست خود را که از بس میاد و زدم که هر تازیانه
که وارد میشود بر بدن ضعیف برهنه من واقع میشود بلکه بر استخوان ذراع دست من بخورد ویا جد

جدوا فی الشرح فسا ملکت من الدم ساقی من عجاف الرکایب ای جد بزرگوار ما را اسیر نموده اند بر شترهای
بیجهاز سوار کرده اند در تمام شب پاهای مرا میبندند و پاهای ما از بسکه با طراف شترهای برهنه مالیده شد
مجروح گشته و خون از آن جاری شده وان قلت یا حامی ابو الله انبی وشنکر حتف من سراکم وراوبا
دون حزنی یتحت مطیبی بضرب الیم فوق کتفی وغاربی ای جد بزرگوار اگر بگویم ای پدر بیا و از خدا بترس
وا ینقذ و ما را در شب تعجیل مبر که نزدیک است روح از بدن من بیرون رود و بعد از آن مراقب من با تو در
مقابل آن شتر خود را پیش میدهید با آنکه تازیانه بر پشت و دوش من میزنند از روی شدت و بر سر
خود نمیزند وان قلت یا زینب قاعی فخلنی الذعن عیون الناظرین بجانب بلا برقع حسرتی در مطیبی
بقل هذه بنت الحسین المحارب ای جد بزرگوار اگر بگویم که لباس و مقنعه مرا که بجبر و قهر بردند و سرم برهنه
نموده بگذارید که از نظر نامحرمان بجانبی روم که کمتر دیده شوم و حال آنکه برقعی ندارم و روی من کشاده
است میکوبند شتر مرا و در جواب من میگویند که این دختر حسین محارب بغو دختر کسی است که از دین
خارج شده است و دیگر او جایزات الاتی الخ **فصل هفتم** در ثواب گریه است طریحی در منتخب
از حضرت پیغمبر که آنحضرت فرمود من ذکر الحسین عنده فخرج من عینیه من الدموع مقدار جناح
ذبابة کان ثوابه علی الله ولم یرض له بدون الجنة جزاء هر کس در نزد او مذکور شود حسین و از
دو چشم او بیرون آید اشك که بقدر بال مگسی باشد ثواب او بر خدا و خدا راضی نمیشود و از برای او مزد
بغیر از بهشت و در کتاب از حضرت امام محمد باقر ع که آنحضرت فرمود ایما مؤمن ذرفت عیناه علی مصائب
الحسین حتی تسیل علی خده بواه الله فی الجنة غرفا یسکنها احقابا هر بنده مؤمنی که مملو شود چشمهای
او از اشك در مصیبت امام حسین ع بحدیکه جاری شود بر رو کونه او خداوند عالم غرفه در بهشت باو
عطا نماید که در آن ساکن شود بحقبها یا که هر حقبی هشتاد سال باشد و هر سالی سیصد و شصت
روز و هر روزی پنجاه هزار سال از سالهای دنیا وایما مؤمن اصابه اذی فینا صرف الله عن
وجهه الاذی یوم القیمة وامنه من سخط النار و هر مؤمنی که برسد او را اذیتی و بلائی بجهت
خاطرها خداوند مهربان دور کند از او اذیتها را روز قیامت و ایمن گرداند او را از عذاب جهنم
ومن ذکرنا عنده ففاض من عینیه ولو مثل جناح الذباب دموعا غفر الله له ذنوبه ولو
کانت مثل زبد البحر و هر کس مذکور شود در نزد او مصیبت ما پس جاری شود از چشمهای او اشك

فصل هفتم در رخصت گرفتن حضرت عباس از سید الشهداء

واگر چه زکی بقدر سر مگسی باشد خداوند عالم بیامرزد جمیع گناهان او را اگر چه در کثرت بقدر کف
دریاها باشد و در آن کتاب است که حضرت صادق ع فرمود من بکی او ابکی ثلثین فله الجنة و هر کس
بگرید و بگریاند سی نفر را در مصیبت امام حسین ع پس از برای او ثابت است بهشت و من بکی او ابکی
و لو واحداً فله الجنة هر کس بگرید و بگریاند اگر چه یک نفر باشد پس از برای او است بهشت و من لم یتات
له البکاء فلیتباک فمن تباکی من الحزن فله الجنة و هر کس که ممکن نشود از برای او گریه کردن و بجهة غم
و اندوه حسین ع بلرزه در آید دل او پس از برای او است بهشت پس هر گاه شما از ثواب گریه کردن را
دانستید و قدر و مرتبه این مصیبت را دانستید پس بدانکه در راه رضای خدا دوازده دست بریده شد یکی
دستهای حضرت جعفر طیار بود چنانچه اشاره شد و دیگر دستهای عبدالله پسر امام حسن ع بود چنانچه
سابق گفتیم که آنها را فدای امام حسین ع نمود و دیگری دستهای مبارک حضرت عباس بود که در روز
عاشورا آنها را در راه رضای خدا نثار برادرش امام حسین نمود و مجمل این قضیه ها بنا بر روایت
مشهور آنست که بعد از آنکه حضرت عباس تنهائی برادرش امام مظلوم را مشاهده نمود آمد بخدمت
امام ع عرض کرد که یا اخی هل من رخصة ای برادر رجا دارم رخصت جهاد دارم تا جان خود را فدای
تو نمایم فبکی الحسین بکاء شدیداً حتی ابتلت لحیته بالدموع پس امام مظلوم همین که این را شنید گریست
گریستن شدیدی بنحوی که محاسن مبارکش تر شد ثم قال یا اخی انت صاحب لوائی و علامة عسکری
گفت ای برادر تو علمدار منی و نشانه لشکر منی و اذا مضیت تفرق عسکری هر گاه کشته شوی متفرق میشود لشکر من
و اثر ضعیف من بر کوفیان ظاهر میشود حضرت عباس عرض کرد ای برادر قد ضاق صدری و سئمت من الحیوة
تنگ شده است سینه من و نا امید شده از زندگانی دنیا و ارید ان آخذ لثاری من هؤلاء المنافقین
و میخواهم بگیرم خونبهای خود را از این منافقین کوفه و شام پس حضرت فرمود ای برادر اما تری ما حل بنا من العطش
و اشد الاشیاء علینا عطش الاطفال و الحرم میبینی چه قدر تشنه ایم اما از همه بدتر تشنگی اطفال
و اهل حرم است فامض الی الفرات و ائتنی بشیء من الماء برو بجانب فرات و قدری آب حاضر کن بجهة این
طفلها و دو دو اینها را آنست که وقت حضرت عباس در نزد بنی امیه و هر چند ایشان را موعظه و نصیحت
نمود نفع نبخشید و سخن حضرت را نشنیدند پس مراجعت نمود و کیفیت را بحضرت عرض کرد فسمع الاطفال
ینادون العطش العطش پس همین که مراجعت نمود شنید صدای ناله طفلهای حرم را که میگفتند العطش

وداع کردن سید الشهداء با حضرت عباس

العطش را از تشنگی فریاد از دل ایشان بر آید فلما سمع العباس ذلک پس همین که شنید حضرت عباس گریه اطفال را
رمق بطرفه الی السماء سر خود را باسمان بلند کرد و گفت الهی و سیدی ارید اعتد بعدتی و املأ لهؤلاء
الاطفال قربة من الماء ای خداوند مهربان امید دارم بر کرم و بوعده خود وفا کنم و آب از برای طفلها
بیاورم فرکب فرسه و اخذ رمحه و القربة و قصد الفرات پس بر اسب خود سوار شد و نیزه خود را برداشت
و مشکی بدوش انداخت و بجانب فرات روانه شد و در روایتی گفت با طفال که من میروم آب بیاورم
امیدوارم که گریه و ناله نکنید و دعا کنید که من صحیح و سالم برگردم اطفال خورد از روی خاک برپا ایستادند
و دستها را بلند کردند بدرگاه خداوند عالم که ای مجیب متعال عم بزرگوار ما عباس را صحیح و سالم
برگردان که آب از برای ما بیاورد که جگر ما از تشنگی کباب شده است پس حضرت عباس روانه شد
با امیدی که برمیگردد باز دیگر با برادر خود مثل سایر شهدا وداع نکرد پس حضرت بعلم امامت میدانست
که عباس شهید میشود همین که چند قدم راه رفت دید بعقب سرش صدای گریه میاید و کسی او را صدا
میزند چون نگاه کرد دید که امام مظلوم گریه کنان میاید و آهسته آهسته صدا میزند ای برادر عباس صبر
کن تا ترا سیر ببینم حضرت عباس چون این را شنید گریست و عرض کرد ای برادر مگر من کشته میشوم حضرت
گریست و آن دو برادر دستها را بگردن یکدیگر در آوردند و این قدر گریستند که نزدیک بود مدهوش شوند
پس بعد از وداع حضرت عباس روانه فرات شد فاحاطه اربعة آلاف من الموکلین بالفرات پس احاطه
کرد با او چهار هزار نفر که موکل بر شط فرات بودند در منتخب نوشته که فقال لهم انتم کفرة ام مسلمون
پس فرمود ای جماعت شما کافر هستید یا مسلمان هل یجوز فی دینکم ان تمنعوا الحسین ع و اطفاله
شرب الماء آیا جایز میدانید که منع کنید حسین و عیالش را از آب فرات و الکلاب و الخنازیر
یشربون منه و حال آنکه سگها و خوکهای بیابان از آن آب میآشامند و آه و الحسین مع اطفاله
یموتون عطشاً اما تذکرون عطش القیامة آیا روا است که حسین با اطفال و عیال او از تشنگی در کنار
شط فرات بمیرند آیا فراموش نموده اید تشنگی قیامت را در بحار الانوار نوشته است که همین که این سخن
از حضرت عباس شنیدند آن چهار هزار نفر شروع نمودند تیرها بجانب آن مظلوم انداختند و در روایتی
طرحی یا پانصد نفر را دیدند تیرها بجانب آن جناب انداختند فحمل علیهم و تفرقوا عنه پس حمله کرد بر
ایشان آن نفر زند شیر خدا و متفرق ساخت ایشان را و قتل منهم ثمانین فارساً و بقتل رسانید هشتاد

فصل هفتم در ذکر شهادت

بفرات رسانید فهم فرسه الی الماء پس اسب خود را داخل آب نمود و اراد ان یشرب الماء فذکر عطش الحسین
و اطفاله و عیاله کفی از آب برداشت و اراده کرد که بیاشامد پس بیاد آورد از تشنگی امام حسین
و عیال و اطفال او فرمی الماء من یده و قال لا اذوق الماء و کان سیدی الحسین و اولاده عطشانا
پس آب را بریخت و گفت نمی‌آشامم آب را و حال آنکه برادرم حسین و اطفال او و عیال او همه تشنه‌اند پس مشک
را پر آب نمود و بر دوش راست انداخت و از شط فرات بیرون آمد فرمود اسر الی السماء پس سر خود را باسمان
بلند کرد و گفت آرزوی عباس آنست که این آب را برای اطفال تشنه برد فبکی و قال الهی اوصلنی الیهم
پس حضرت عباس گریست و گفت خدایا این آب را بایشان برسان و این آرزو را در دل عباس مگذار
پس لشکر کوفه و شام دور عباس را گرفتند علاوه بر موکلین آب فرات راهها را بر حضرت سد نمودند
که نتواند آب بخیمها ببرد فحاربهم محاربة عظیمة پس محاربه نمود با ایشان محاربه عظیمی و جمع کثیری را بقتل
رسانید و در منتخب نوشته است که فاخذته النبال من کل مکان حتی صار جلده کالقنفذ من کثرة
النبل یعنی تیر از هر طرف بر بدن شریف آنحضرت زدند که بدن آنحضرت شبیه ببدن خارپشت
شده بود از کثرت تیر فحمل علیه نوفل الازرق فضربه علی یده الیمنی فقطعها پس حمله کرد نوفل ازرق
علیه اللعنه پس ضربتی زد بر دست راست آنحضرت و دست راست او را قطع نمود پس مشک را بدوش چپ
انداخت فضربه نوفل فقطع یده الیسری من الزند پس همان نوفل ملعون ضربتی دیگر بر دست
چپ آن مظلوم زد و آن را از بند دست جدا نمود فحمل القربة باسنانه پس مشک را بدندان مبارک گرفت
و دو دو وانه سر خود را باسمان بلند کرد و بکی و قال اللهم ان اطفال الحسین عطشان و گریست و
فرمود خدایا اطفال برادرم حسین تشنه‌اند و انتظار آب میبرند مرا مهلت ده تا آب بایشان برسانم
فجائه سهم فاصاب القربة واریق ماؤها پس ناگاه تیری آمد و واقع شد بر مشک آن مظلوم و تمام
آب بریخت ثم جائه سهم آخر فاصاب صدره فانقلب عن فرسه و تیر دیگر آمد و واقع شد بر سینه
مبارکش بنحوی که از اسب در غلطید و بر روی خاک قرار گرفت و صاح الی الخیمة الحسین ادرکنی
یا اخاه پس فریاد کرد که ای برادر بداد برادر کشته خود برس فساق الریح الکلام الی الخیمة پس باد کلام
مبارک او را بخیمه بگوش امام رسانید همین که حضرت صدای او را شنید از خیمه بیرون آمد و صاح
وا اخاه وا عباساه والله یعز علی فراقک و فریاد زد ای برادر ای عباس که بود آن کشند و مرا بی برادر

حضرت عباس علیه السلام

کردند بخدا قسم که بر من بسیار مشکل است مفارقت تو **مؤلف گوید** که در منتخب طریحی و در روایتی
از بحار الانوار چنین نقل نموده و در روایتی از بحار چنین است که بعد از آنکه آنحضرت از فرات بیرون
آمد زید بن ورقا با اعانت حکیم بن طفیل علیهما اللعنه از کمین نخلی بیرون آمد دست راست آن مظلوم را قطع
نمودند حضرت شمشیر بدست چپ گرفت و بر قوم حمله کرد و این رجز را میخواند که والله ان قطعتم یمینی
انی احامی ابدا عن دینی وعن امام صادق الیقین نجل النبی الطاهر الامینی بخدا قسم که اگر قطع
نمودید دست راست مرا من هیچ باک ندارم تا زنده ام دست از حمایت دین خود و امام صادق خود که از نسل
پیغمبر طاهر امین است بر نمیدارم فقاتل حتی ضعف پس نبرد و جهاد کرد که ضعف بر او مستولی شد پس
ناگاه حکیم بن الطفیل الطائی از کمین گاه نخلی بیرون آمد و دست چپ او را قطع نمود پس در آن حال نه دستی داشت
که دشمن را از خود دور کند و نه کسی بود در آن معرکه او را اعانت نماید پس خطاب بنفس خود نمود
یا نفس لا تخشی من الکفار وابشری برحمة الجبار مع النبی سید المختار قد قطعوا ببغیهم یساری
فاصلهم یا رب حر النار ای نفس اگر چه یاوری نداری لیکن از کفار و مشرکین از جهت ایشان باک نداشته
باش و بشارت باد ترا برحمت خداوند جبار و دست بخدمت پیغمبر و بتحقیق که این ظالمان از روی
ظلم و عداوت بریدند دست چپ مرا خدایا بچشان بایشان حرارت آتش جهنم را فضربه ملعون بعمود
من حدید علی ام راسه ففلق هامته فوقع علی الارض پس در آن حال ملعون بیحیائی آمد و
بیک عمود آهنی بر فرق مبارک آن مظلوم زد که فرق مبارکش شکافته شد و بر زمین افتاد و هو ینادی
یا ابا عبدالله علیک منی السلام پس حضرت عباس صدا زد برادر خود را که ای برادر بر تو سلام باد
برادر خود را دریاب فصاح الحسین و بکی و قال الآن انکسر ظهری و قلت حیلتی پس حضرت امام
حسین صیحه زد و گریست و دستها بر کمر گرفت و فرمود حال پشت من شکسته شد و فکر و تدبیر من
تمام شد همین که آن آواز بگوش اطفال تشنه رسید همه فریاد نمودند و بر روی خاک افتادند و خاک بر سر
ریختند که ای داد که عم ما کشته شد و آب از برای ما نیاورد و ما از تشنگی هلاک میشویم پس آن
طفلها آهی کشیدند و در پیش خیمه بروی هم افتادند پس حضرت امام مظلوم بر ذوالجناح سوار
شد و بجانب فرات روانه شد صاحب محرق الفؤاد نوشته است که همین که در وسط لشکر اعدا
رسید و ایشان را متفرق ساخت و برادر خود را صدا میزد و تفحص او میکرد که ناگاه ذوالجناح

ایستاد بنحویکه قدمی از قدم بر نمیداشت گاهی سر خود را بروی خاک کرده و گاهی باسمان بلند نموده بود
حضرت دانست که مطلبی دارد فرمود که ایذو الجناح چه مطلب داری مادام چون نظر مبارک را
بروی زمین انداخت دید که برادرش عباس ذاکر بروی خاک افتاده حضرت پیاده شد و آن تیرها
برداشت بوسید و کوبیت بر صورت خود کشید و فرمود که اید ادکه برادرم کشته شد تا کاففکر
دیگر واه و فتا ذو الجناح بنحو اول ایستاد حضرت نگاه کرد دید مشک پاره برادرش بروی خاک
افتاده وانها را برچید و کشید و کوبیت و روانه شد تا انکه امد بر سر نعش مطهر برادرش او را
دید که در خاک افتاده با بدن خاک خاک و فرق شکافته حضرت پیاده شد و سر برادر خود را بر دامن
و گرد و غبار از روی مبارکش پاک نمود و ازاد بر سینه خود چسبانید و بقولی در دامن خود گذاشت اما بنحوی
مگر شبعباد در وقتی که مظلوم کربلا در روی خاک افتاده بود با بدن پاره پاره و فرق شکافته کسی نبود
که سر او را بدامن بگیرد و گرد و غبار از صورت منورش پاک نماید بلی ملعونی امد زبان لال شود و دل
کباب شود بر بالای سر حضرت و عمودی از آهن بر سر نازنین مطهرش زد که فرق مبارکش تا پیشانی شکافته
شد و بروایتی شمشیری بر فرق همایونش زد که انمظلوم در خاک غلطید صدای گریه زینب و خیمه
بلند شد و ناله از ساکنان ملا اعلی متصاعد شد **مؤلف گوید** انچه شیخ طریحی در منتخب و علامه
مجلسی در بحار الانوار ذکر نموده انست که بعد از انکه نعش حضرت عباس را برداشته بخیمها اورده مصیبت
اهل حرم تازه شد و عزای او را برپا نمودند این فی الجمله منافات دارد با محل دفن انحضرت که بسمت
نهر علقمه واقع است و بعد کلی دارد بخیمه گاه اگر چه ممکن است که انحضرت بعد از انکه ان نعش منور را
بخیمها اورده واهل بیت او را وداع نموده گریه و زاری برا و کرده ان نعش پاره پاره را رد فرموده
باشد بمحل خود لیکن حقیر بچشم امر مخالف و اقرا این است که انحضرت در وقتیکه بر سر نعش حضرت
عباس امد ان بدن مجروح و پاره پاره یافت بحدیکه نتوانست حضرت از کثرت جراحات او را بخیمه گاه
نقل نماید او را بحال خود گذاشت و تنها مراجعت نمود و بقولی جمعی از ان بزرگوار باقی بود امام مظلوم
فرمود که ایبرادر اکر وصیتی داری بگو حضرت عباس عرض کرد که ایبرادر ارزو داشتم که اب از برای
این اطفال تشنه بیاورم کوفیان نگذاشتند و دل مرا شکستند مشک مرا تیرباران نمودند مرا بخیمه
مبر که خجالت از اطفال میکشم این را گفت و روح شریفش باشباح خلد پرواز نمود حضرت او را بحال

خود گذاشتند و گریه کنان مراجعت فرمودند لیکن اقوی نزد حقیر روایت است که شیخ مفید و سید
طاووس و شیخ جعفر بن نما در کتاب مثیر الاحزان ذکر فرموده اند اگر چه غیر مشهور است و ان این است
که گفته اند که امام حسین و حضرت عباس یکدفعه سوار شدند و امام مظلوم را از کثرت عطش اراده
فرات نمودند و حضرت عباس در برابر روی انحضرت روانه شد چون علمدار لشکر بود علم را در برابر
روی انحضرت میداشت که ناگاه سوارهای عمر سعد با نحضرت بر خوردند ناگاه ملعونی از قبیله بنی
دارم تیری بجانب امام انداخت از تیر امد و حنک شریف انحضرت نشست پس انحضرت تیر را کشید و
دستهای خود را در زیر گلوی خود میداشت پر از خون میشد و انها را میریخت و میفرمود اللهم
انا نشكوا اليك ما يفعل بابن بنت نبيك خدایا شکایت میکنیم بسوی تو از افعال بنی امیه نسبت
بپسر دختر پیغمبر تو پس در ان حال لشکر حضرت عباس را از امام بریدند و مابین او و امام جدائی انداختند
واحاطوا به من كل جانب حتى قتلوه و از چهار طرف دور حضرت عباس را احاطه نمودند تا اینکه
او را شهید نمودند وكان المتولي بقتله زيد بن ورقا الحنفي وحكيم بن الطفيل السنبسي زید بن
ورقا و حکیم بن طفیل کار او را ساختند و او را شهید نمودند فبكى الحسين بكاء شديدا پس
امام گریست گریه شدیدی پس از این حدیث میتوان استفاده نمود که دیگر فرصت نشد که امام نعش
او را بنا بر این حدیث ملحق بازدید پس در محل شهادت ماند و شاید علتهای دیگر داشته باشد که بر ما
مخفی است والله العالم چه خوب گفته شاعر در این مقام شعر احق الناس ان يبكى عليه فتى
ابكى الحسين بكربلا سزاوارتر که مردم گریه کنند بر ان جوانیست که حسین مظلوم بر ان گریه
کرد بکربلا اخوه وابن والده على ابو الفضل المضرج بالدماء انبرادر عزیز محترم ابو
الفضل عباس پسر علی بود که او را در خاک و خون مخالفان بستم اسباب اغشته و پامال نموده
بودند ومن واساه لا يثنيه شيء وجاد له على عطش بماء وان کسی بود که در حال تشنگی
مواسات نمود با برادر خود و جان فدای برادر خود نمود با وجود اینکه تشنه بود بجهت تحصیل اب
از برای او تا تشنه کشته شد و شاعر دیگر میگوید وهذا لك حرب الطغاة مجاهدا الى ان هوى فوق
الصعيد مجدلا پیوسته حضرت عباس جهاد میکرد در جنگ مخالفان تا اینکه از کثرت جراحات
تاب او رده بروی زمین افتاد با بدن پاره پاره وقد رشقوه بالنبال وخرقوا له قربة الماء الذي كان

ایستاد بنحوی که مدتی از قدم بر نمی‌داشت گاهی سر خود را بروی خاک گذارده و گاهی با آسمان بلند نموده بود
حضرت دانست که مطلبی دارد فرمود که ای ذوالجناح چه مطلب داری مادرم بقربانت چون نظر مبارک را
بروی زمین انداخت بهم چشمها بدید برادرش عباس را که بر روی خاک افتاده حضرت پیاده شد و آن تنها را
برداشت بوسید و گریست بر صورت خود کشید و فرمود که امید که برادرم کشته شد تا کاملکی
دیگر راه رفت تا رو ذوالجناح بنحو اول ایستاد حضرت نگاه کرد دید مشک پاره برادرش بر روی خاک
افتاده و آبهای آن ریخته آهی کشید و گریست و روانه شد تا آنکه آمد بر سر نعش مطهر برادرش او را
دید که در خاک افتاده با بدن چاک چاک و فرق شکافته حضرت پیاده شد و سر برادر خود را برداشت
و گرد و غبار از روی مبارکش پاک نمود و او را بر سینه خود چسبانید و بقولی در دامن خود گذاشت تا بسوزد
جگر شیعیان در وقتی که مظلوم کربلا در روی خاک افتاده بود با بدن پاره پاره و فرق شکافته کسی نبود
که سر او را بدامن بگیرد و گرد و غبار از صورت منورش پاک نماید بلی ملعونی آمد و زبان لال شود و دل
کباب شود بر بالای سر حضرت و عمودی از آهن بر سر نازنین مطهرش زد که فرق مبارکش تا پیشانی شکافته
شد و بروایتی شمشیری بر فرق همایونش زد که آن مظلوم در خاک غلطید صدای گریه زینب و خیمه
بلند شد و ناله از ساکنان ملأ اعلی متصاعد شد **مؤلف گوید** اینکه شیخ طریحی در منتخب و علامه
مجلسی در بحار الانوار ذکر نموده است که بعد از آنکه نعش حضرت عباس را برداشته بخیمه‌ها آورد مصیبت
اهل حرم تازه شد و عزای او را برپا نمودند این فی الجمله منافات دارد با محل دفن آنحضرت که بسمت
نهر علقمه واقع است و بعد کلی دارد بخیمه‌گاه اگرچه ممکن است که آنحضرت بعد از آنکه آن نعش منور را
بخیمه‌ها آورده و اهل بیت او را وداع نموده گریه و زاری برا و کرده آن نعش پاره پاره را رد فرموده
باشد بمحل خود لیکن عند التحقیق این امر مخالف است و آن این است که آنحضرت در وقتیکه بر سر نعش حضرت
عباس آمد آن بدن را مجروح و پاره پاره یافت بحدیکه نتوانست حضرت از کثرت جراحات آن را بخیمه‌گاه
نقل نماید او را بحال خود گذاشت و تنها مراجعت نمود و بقولی رمقی از آن بزرگوار باقی بود امام مظلوم
فرمود که ای برادر اگر وصیتی داری بگو حضرت عباس عرض کرد که ای برادر آرزو داشتم که آب از برای
این اطفال تشنه بیاورم گوئی فرمان نگذاشتند و لعل تشنگان مثل مار تب داری نمودند مرا بخیمه
مبر که خجالت از اطفال میکشم این را گفت و روح شریفش با شباب خلد پرواز نمود حضرت او را بجا

خود گذاشتند و گریه کنان مراجعت فرمودند لیکن اقوی نزد حقیر روایتی است که شیخ مفید و سید
طاووس و شیخ جعفر بن نما در کتاب مثیر الاحزان ذکر فرموده‌اند اگرچه غیر مشهور است و آن این است
که گفته‌اند که امام حسین و حضرت عباس یکدفعه سوار شدند و امام مظلوم از کثرت عطش اراده
فرات نمودند و حضرت عباس در برابر روی آنحضرت روانه شد چون علمدار لشکر بود علم را در برابر
روی آنحضرت میداشت که ناگاه سوارهای عمر سعد بآنحضرت برخوردند ناگاه ملعونی از قبیله بنی
دارم تیری بجانب امام انداخت آن تیر آمد در حنک شریف آنحضرت نشست پس آنحضرت تیر را کشید و
دستهای خود را در زیر گلوی خود میداشت پر از خون میشد و آنها را میریخت و میفرمود اللهم
انا نشکوا الیک ما یفعل بابن بنت نبیک خدایا شکایت میکنیم بسوی تو از افعال بنی امیه نسبت
بپسر دختر پیغمبر تو پس در آن حال لشکر حضرت عباس را از امام بریدند و مابین او و امام جدائی انداختند
و احاطوا به من کل جانب حتی قتلوه و از چهار طرف دور حضرت عباس را احاطه نمودند تا اینکه
او را شهید نمودند و کان المتولی بقتله زید بن ورقاء الحنفی و حکیم بن الطفیل السنبسی زید بن
ورقا و حکیم بن طفیل کار او را ساختند و او را شهید نمودند فبکی الحسین علیه السلام بکاء شدیدا پس
امام گریست گریه شدیدی پس از این حدیث میتوان استفاده نمود که دیگر فرصت نشد که امام نعش
او را بنا بر شهادت ملحق باشد پس در محل شهادت ماند و شاید علتهای دیگر داشته باشد علمش
مخفی است والله العالم چه خوب گفته شاعر در این مقام شعر احق الناس ان یبکی علیه فتی
ابکی الحسین بکربلا سزاوارتر که مردم گریه کنند بر آن جوانیست که حسین مظلوم بر آن گریه
کرد بکربلا اخوه و ابن والده علی ابو الفضل المضرج بالدماء آن برادر عزیز محترم ابو
الفضل عباس پسر علی بود که او را در خاک و خون مخالفان بسم اسبان اغشته و پایمال نموده
بودند و من واساه لا یثنیه شیء وجاد له علی ظماء بماء و آن کسی بود که در حال تشنگی
مواسات نمود با برادر خود و جان فدای برادر خود نمود با وجود اینکه تشنه بود بجهت تحصیل آب
از برای او تا کشته شد شاعر دیگر میگوید و ماذا لحرب الطغاة مجاهدا الی ان هوی فوق
الصعید مجدلا پیوسته حضرت عباس جهاد میکرد در جنگ مخالفان تا اینکه از کثرت جراحات تاب
نیاورده بروی زمین افتاد با بدن پاره پاره وقد شقوه بالنبال و خرقوا له قربة الماء الذی کان

قد ملأ آه دل شیعیان بود که اولاً کوفیان بدن مبارک را بضرب تیر پاره پاره نمودند ثانیاً بعد از
فراغ از آن شکر اکه با هزار حسرت و سوز دل پر از آب کرده بود بجهت طفلها از راه ریختند فنادی
حسیناً والدموع هوامل یا ابن اخی قد غاب ما کنت املاً بعد از آنکه بروی خاک افتاد برادر خود
حسین را صدا زد در حالتی که اشکها چون باران بر رو بود که ای برادر از آرزوی خود نا امید شدم و کوفیان مرا کشتند
و آب مراد بخشند و زمانه با ما خلاف خواهش رفتار نمود فلما رآه السبط ملقی علی الثری فنادی
بقلب بالهموم قد امتلأ پس همین نظر مبارک امام مظلوم بر بدن پاره پاره برادر خود عباس افتاد
بود و در حال جان دادن بود با دل سوخته و قلب گداخته او را صدا زد که ای اخی اخی کنت عونی
فی الامور جمیعها ابا الفضل یا من کان للنفس بازلاً ای برادر تو در همه حال و همه احوال پشت
و پناه من بودی حال چه شد که تو در خاک و خون افتاده و دستهای برادر خود کشته نعز علینا
ان نراک علی الثری طریحاً و منک الوجه اضحی مرملاً و بسیار ناگوار است بر ما که تو را به این بینم با
بدن چاک چاک بر روی خاک افتاده باشی و صورت نازکت بخاک و خون آغشته باشد ای آقا تو یکساعت
نتوانستی که صورت بخون آغشته برادر خود را ببینی پس چه حال داشتند عیال در بدن تو که از کوفه
تا شام صورت خون آغشته تو را و برادرها و پسرهای تو می‌دیدند ای آقا تو نعش برادر خود عباس را
یکطرفة العین نتوانستی ببینی با وجودیکه سر داشت پس خواهرت زینب چه حال داشت وقتیکه نظرش
بر بدن بی سر تو و سایر برادرها و جوانان هاشمی افتاد که همه بی سر افتاده بودند علیک منی الرحمن
الف تحیة فقدرک عندی یا اخی الآن قد علا ای برادر بر تو باد هزار هزار تحیت خدا و قدر و
قدر و مرتبه تو حال که کشته شدی در نزد من ظاهر شد و در کتاب حزن الشهادة روایت کرده است
از مقتل هشام بن اصبغ که گفت وقتیکه دیدم سرهای شهدای کربلا را وارد کوفه کردند دیدم
یکسواری خوش روی بر اسبی سوار است میاید و قد علق فی لبب فرسه رأس غلام امرد کأنه القمر لیلة
و بگردن اسب خود آویخته است سر جوانی را که مثل ماه شب چهارده است در نور و جمال و الفرس
یمرح فاذا طأطأ رأسه لحق الرأس بالارض و از سبب جولان و اضطراب بود هرگاه سر خود را پایین
مینمود و بزیر میاورد سر مبارک بر زمین مالیده میشد و محکم میکوبید بر سینه اسب اطالوا پرسیدم این سر کیست
که اینقدر جفا و ستم در حق او میکنی آن ملعون گفت سر عباس بن امیر المؤمنین است گفتم تو کیستی گفت

من حرملة بن کاهل اسدی را و گوید چون این حال دیدم بگریه زاری آمدم و گفتم با آن ملعون دادم که این سر را
بالاتر نصب نما تا بر زمین نرسد آن ملعون دور اگرفت و سر مبارک را قدری بالاتر بست بعد از چندی
دیگر همان ملعون را دیدم با صورت سیاه چون قیر ظلمانی با او گفتم که روزی که سر مبارک را بگردن اسب
آویخته بودی تو را دیدم بصورت نیکوئی که در میان عرب کسی از تو خوشروتر نبود بدیده بودم تو را چه شد
که رویت باین نحو قبیح و سیاه گردیده آن ملعون گریست و گفت از آن روز تا حال هیچ شبی بر من نمیگذرد
مگر اینکه دو نفر میایند و مرا میگیرند و سرنگون بر آتش افروخته میاندازند و بدن من با آتش
گداخته میشود و من فریاد میکنم تا صبح و چون صبح میشود مرا رها میکنند و باز شب که میشود
باین نحو مرا عذاب میکنند پس آن ملعون باین حال بود تا آنکه باقبح احوال بجهنم واصل شد مؤلف گوید
این روایت اگرچه مشتمل است بر آنکه حضرت عباس غلام امرد بوده است و این خلاف مشهور است
و ظاهر اخلاف واقع و مع ذلک موجب عدم اعتبار آن بالکلیة نخواهد بود چنانچه در علم اصول
محقق است و السلام علی من اتبع الهدی الا لعن الخ

فصل هشتم

قال الله تعالی فما بکت علیهم
السماء والارض وما کانوا اذا منظرین در کتاب کامل الزیارات از ابراهیم نخعی روایت نموده است
که بیرون آمد امیر المؤمنین ع پس نشست در مسجد پس جمع شدند دور آنحضرت اصحاب آن و آمد امام حسین
تا آنکه ایستاد در برابر آنحضرت پس حضرت دست خود را گذاشت بر سر امام حسین ع و فرمود
یا بنی ان الله عیّر قوماً فی القرآن فقال فما بکت علیهم السماء والارض وما کانوا اذا منظرین
ای پسر خدا سرزنش فرموده در قرآن جمعی را پس فرموده است که گریه نکرد بر ایشان آسمان و زمین و
نبودند آنجماعت مهلت داده شدگان وایم الله لیقتلنک ثم تبکیک السماء والارض ما تق
الحسین بخدا که کشته میشوی و میگریند بر تو جمیع آسمانها و زمینها و در حدیث دیگر حضرت صادق ع
فرمودند در تفسیر آیه مبارکه لم تبک السماء احداً منذ قتل یحیی بن زکریا حتی قتل الحسین فبکت
علیه گریه نکرد آسمان بر احدی از روزیکه یحیی بن زکریا کشته شد تا آنکه کشته شد حسین پس گریست
بر او و در حدیث دیگر میفرماید حضرت صادق ع ولقد بکی علی الحسین کل شیء ما یری و ما لا یری
هر آینه بتحقیق گریست بر امام حسین همه موجودات چه دیده شونده مثل کوه و سنگ و انسان
و چه دیده نشود مثل جن و ملک و ارواح مقدسه انبیاء و اوصیاء و در منتخب روایت از عباس

در تفسیر همین آیه که هر گاه پیغمبری از پیغمبران وفات نماید آسمان چهل سال بر او گریه میکند و هر گاه عالمی
از دنیا برود آسمان چهل روز بر او گریه میکند و اما الحسین فتبکی علیه السماء والارض طول الدهر و اما
امام حسین ع پس بر او گریه میکنند بعد طول تمام دنیا و در حدیث دیگر امیر المؤمنین ع فرمود بابی
وامی الحسین المقتول بظهر الکوفة یدرو ما درم و کانی احسین مظلوم می بینم که او را در ظهر کوفه شهید
میکنند وکانی بالوحش مادة اعناقها الی قبره یبکونه لیلاً حتی الصباح و گویا می بینم که حیوانات وحشی
صحرا را که گردنهای خود را کج کرده اند میکشند بجانب قبر منورش و بر او نوحه و ندبه میکنند از اول شب
تا صبح فاذا کان کذلک فایاکم والجفاء پس هر گاه چنین باشد که وحشیان بر او گریه میکنند پس بپرهیزید
از جفا کردن بر او و داود بن فرقد منقولست که روایت شده بر امام خود حضرت صادق ع که نشسته و نظر مبارک را
انداخت بجانب کبوتری فانکبوتر صدا میکرد بعد از مدتی که حضرت نظر بآن کبوتر نموده بمن فرمود ای داود
آیا میدانی که این مرغ چه میگوید عرض کردم نه والله فدای تو شوم حضرت فرمود ای داود این مرغ
لعنت میکند بر قاتلین ابی عبدالله پس او را در خانهای خود نگاه دارید و حسین بن ابی مندر منقولست
بخدمت حضرت صادق ع رسید فرمود یا بن ابی مندر هرگز کسی بوم را که در فارسی جغد میگویند از
در روزها دیده است عرض کردند والله بلکه آن ظاهر نمیشود مگر در شب حضرت فرمود که این
مرغ همیشه در معموره مسکن داشت فلما ان قتل الحسین آلت علی نفسها ان لا تأوی العمران ابدا
ولا تأوی الا الخراب پس همین که مظلوم کربلا شهید شد قسم یاد کرد که دیگر در معموره قرار
نگیرد و همیشه در خرابه ساکن باشد و در حدیث دیگر امام رضا ع فرمودند بوم مرغی بود که در عهد
جد رسول الله در منازل و قصور مسکن داشت در وقت طعام خوردن بر سر خانهای طعام حاضر
میشد و مردم طعام در پیش او میانداختند میخورد و آب میآشامید بعد از آن بمکان خود مراجعت
میکرد و لما قتل الحسین خرجت من العمران الی الخراب والجبال والبراری پس همین که حسین
کشته شد از معموره بیرون رفت بسوی خرابهها و کوهها و صحراها و قالت بئس الامة انتم قتلتم ابن بنت
نبیکم و گفت آن مرغ که شما امت بدی بودید که کشتید پسر دختر پیغمبر خود را و لا آمنکم علی نفسی و دیگر
من مطمئن نیستم که با شما ساکن باشم فلا تزال نهارها صائمة حزینة حتی یجنها اللیل و این مرغ
پیوسته روزها روزه است و محزون در خرابه نشسته است تا شب برآید و داخل شود فاذا جنها اللیل

فانظرت علی ما رزقت ثم لا تزال ترن علی الحسین حتی تصبح و همین که شب داخل میشود پس افطار
میکند بچیزی که یافته و پیوسته ناله و صیحه میکند بر امام حسین ع تا صبح طالع شود و بر واقعی حتی تجری
الدمع من عینیه و بحدی ناله میکند که خون از حلق او جاری میشود و در کتاب بحار الانوار گفته است که
روایت شده است از طریق اهل بیت که در وقتیکه امام مظلوم شهید شد و آن حضرت را بر روی
خاک انداخته بودند خون از رگهای شریفش بر روی زمین جاری بود که ناگاه مرغ سفیدی آمد و پر و بال
خود را بخون آن حضرت رنگین نمود و روانه شد دید که در سایه درختها جمعی
از مرغان که بر بالای شاخه نشسته اند و هر یک وصف آب و دانه و علف را میکنند پس آن مرغ خون
آلود گفت ویلکم ایها الطیور تشتغلون بالملاهی و ذکر الدنیا والمناهی والحسین فی ارض
کربلاء فی هذا الحر ملقی علی الرمضاء ظام مذبوح و دمه مسفوح وای بر شما ای مرغان بلهو
و لعب میکنید و باین مشغول امر دنیا و خوشی آن میباشید و حال آنکه امام حسین ع بر روی زمین
گرم بر روی ریگ افتاده با بدن چاک چاک تشنه و گرسنه و خون از اعضای شریفش جاری چون آن مرغان
این را شنیدند همه پرواز کردند بجانب کربلا فرأوا سیدنا الحسین ملقی فی الارض جثة بلا رأس
ولا غسل ولا کفن قد سفت علیه السوافی پس همینکه وارد کربلا شدند دیدند امام مظلوم را
بدن بر روی خاک افتاده بی غسل و کفن و بادها خاک و خاشاک بر بدن منورش گذاشته اند و بدنه
مرضوض قد هشمته الخیل بحوافرها و بدن مبارکش بهم کوبیده شده است بسم ستوران به
شکسته است و خورد شده است زواره وحوش القفار و ندبته جن السهول والاوعار
و کسی بدیدن او نمی رود مگر درندگان صحرا و کسی گریه و ندبه نمیکند مگر جنیان بیابانها و کوهها
قد اضائت التراب من انواره و ازهر الجو من ازهاره و از نور صورتش صحرا روشن شده و شکن
کشته بود چون آن طیور آنحال را دیدند صداها بگریه بلند کردند و خود را بر روی خون مبارکش
انداختند و صورت و پر و بال خود را از آن خون رنگین نمودند و هر یک بسمتی پرواز نمودند تا
خبر شهادت آنحضرت را باهلش برسانند فمن القضاء والقدر ان طیرا من هذه الطیور قصد
مدینة الرسول پس یکی از آن مرغها روانه شد بجانب مدینه پیغمبر همین که وارد شد آمد و بر قبر
مبارک رسول ص در سایه درختی بالهای خود را حرکت میداد و قطرات خون از بالهای آن میچکید و صدا

خون را با ناله بلند کرد و گفت الا قتل الحسین بکربلاء الا ذبح الحسین بکربلاء یا رسول الله
حسینی را که از شیره جان خود پرورش دادی تشنه گوسفند وار ذبح نمودند و رعایت حق تو را در
او نکردند که ناگاه مرغها دور او جمع شدند و صدا بنوحه گریه بلند کردند پس اهل مدینه جمع شدند
و نگاه با ان مرغها نمودند که نوحه و فریاد می کردند که یکی از انها خون از بالهایش میچکید تعجب
نمودند و ندانستند چه خبر است تا انکه بعد از زمانی خبر رسید که امام حسین ع شهید شده است
فهمیدند که ان مرغ خبر شهادت امام مظلوم را اورده بود روایت شده است که در همان روزی که ان
مرغ وارد مدینه شد یهودی در مدینه بود و او را دختری بود از هر دو چشم نابینا و زمین گیر و
پاها و دستهای او شل و علاوه جذام تمام بدنش را احاطه کرده بود پس ان مرغ امد بر شاخه درختی نشست
در حالتی که خون از بال او میریخت و تمام شب گریه میکرد و ان یهودی دختر علیله خود را برداشته
بود و بیرون مدینه در بستانی که ان مرغ در انجا بود و واگذاشت اتفاقا ان شب یهودی را عارضه رخ داد
رفت بمدینه بجهت حاجتی خود و او را ممکن نشد که مراجعت بان باغستان نماید اگر دختر علیله مریضه خود را
که در انجا بود و ان دختر همین که دید پدر ان شب که پدرش نیامد از بیکسی و تنهائی خواب نمیرفت و گریه و زاری
مینمود چرا که هر شب پدر او را تسلی میداد و سخنهای شیرین با و میگفت تا بخواب میرفت همین که وقت
سحر شد شنید گریه و ناله مرغی را که از سمت ان بستان میاید چون گوش داد دید که مرغی از سوز
دل ناله و جزع میکند پس خود را بانجانب کشید و رسانید بزیر ان درختی که مرغ بر ان نشسته بود پس
شروع کرد هر چه ان مرغ نوحه میکرد مینمود ان دختر هم در جواب او از قلب محزون خود نوحه مینمود
که ناگاه قطره از خون بال ان مرغ چکید بر چشم او پس بینا شد قطره دیگر بر چشم دیگر او واقع شد
ان هم بینا شد پس قطره دیگر چکید بر دستهای او صحیح شد و قطره چند دیگر بر جسد او چکید از
جمیع بلاها از برکت خون امام حسین ع شفا یافت پس همین که صبح شد پدرش وارد ان باغ شد دید
دختر نورانی در بستان راه میرود و ندانست که ان دختر او است پس از او پرسید که من دختری داشتم مریض
و ناخوش و قادر بر حرکت نبود او را در این بستان گذاشتم ایا او را ندیدی ان دختر گفت والله انا ابنتک
بخدا قسم که من دختر تو میباشم چون این سخن را شنید ان یهودی افتاد و مدهوش شد چون بهوش امد
گفت حال خود را بمن بگو که چه بخوش شد است پس پدرش را برداشت اورد بسوی ان مرغ یهودی نگاه کرد دید مرغ

بر درختی نشسته است و باز من قلب حزین محزون بما فعل بالحسین ع و ناله و جزع میکند از دل سوخته
که از خون او از جهت ظلمها و ستمها که دیده بود که با امام مظلوم نموده بودند پس ان یهودی رو با ان مرغ
کرد و گفت اقسمت علیک بالذی خلقک ایها الطیر ان تکلمنی بقدرة الله تعالی قسم میدهم تو را
بان خالقیکه تو را خلق کرده است اینکه با من تکلم کنی بقدرت کامله خدای تعالی که ناگاه ان مرغ بسخن
در امد در حالتیکه گریه میکرد و میگفت ایمرد من با جمعی از طیور بر شاخه درختی نشسته بودیم در وقت
ظهر و مشغول اکل و شرب بودیم و صحبت میداشتیم که ناگاه مرغ خون الودی وارد بر ما
شد و هو یقول تاکلون و تتنعمون والحسین فی ارض کربلاء فی هذا الحر علی الرمضاء طریحا
ظامیا ای مرغها شما مشغول اب و دانه میباشید و در حال عیش و تنعم هستید حسین مظلوم در زمین کربلا
در حرارت گرما بالب تشنه و جگر خسته و بدن چاک چاک بر روی ریگ و خاک افتاده و النحر دام و راسه
مقطوع و علی الرمح مرفوع و سرهای یاران او را قطع نموده و بر سر نیزه نصب نموده بودند و گلوی ایشان را بریده
اند و خون از او جاری است و نساءه سبایا حفاة عرایا و زنان و دختران او را با پای برهنه و سر برهنه
اسیر نموده اند و شهر بشهر و دیار بدیار میگردانند پس همین که ان مرغان شنیدند همه وارد کربلاء
شدند ان مرغ میگوید پس دیدیم ما را ایناه فی ذلک الوادی طریحا الغسل دمه والکفن الرمل السافی
علیه دیدیم که ان جسد پاره پاره بی غسل و بی کفن در ان بیابان افتاده و خون بدنش غسلش
شده و ریگهای کربلا کفنش گردیده است و الناس تجول الخیول علیه امت بیحیا اسبها بجولان در اورده
بر ان بدن منور میتازند و اعضای شریفش را بر هم شکسته اند فوقعنا کلنا علیه نتوح و نتمرغ بدمه
الشریف پس ماها افتادیم بر روی او و نوحه گریه میکردیم و پر و بال خود را بخون شریفش الوده
نمودیم و هر کدام بناحیه پرواز کردیم من امدم در این مکان پس چون یهودی این را شنید تعجب بسیار
کرد و گفت اگر حسین صاحب قدر و منزلت عظیم در نزد حق تعالی نبود خون او شفای هر دردی نبودی
پس اسلام اورد و دختر او نیز مسلمان شد و با پانصد نفر از قوم او نیز بشرف اسلام مشرف شدند
و در کتاب مناقب قدیم روایت نموده است بسند خود از مفضل بن عمر جعفی از حضرت صادق ع از پدرش امام محمد باقر ع
و از پدرش امام زین العابدین ع که انحضرت فرمود که در وقتیکه کشته شد امام مظلوم ابی عبدالله ع امد مرغی
و نشست بر انحضرت و پر و بال خود را بخون انحضرت رنگین نمود پس پرواز نمود بجانب مدینه امد و نشست بر دیوار

خانهٔ فاطمه دختر امام حسین ع و آن فاطمه صغری بود پس سر خود را بلند کرد پس نگاه او افتاد به آن
مرغ پس گفت بگریست بدانید پس گریستند همه شدید و آنشات تقول و شروع نمود بخواندن این اشعار
نعب الغراب فقلت من تنعاه ویلک یا غراب صیحه فریاد کرد مرغی که بهو زاری نمود پس گفتم خبر مرگ کرا
آوردهٔ وای بر تو ای مرغ قال الامام فقلت من قال الموفق للصواب گفت خبر مرگ امام را آورده ام
گفت وای بر تو کدام امام را میگوئی گفت آن امام که توفیق یافته براه صواب و حق ان الحسین بکربلا
بین الاسنة والضراب یعنی کدام موفق بصواب را میگوئی گفت الحسینی که در کربلا او را با دم شمشیرها
و نیزها پاره پاره کردند فابکی الحسین بعبرة ترجی الاله مع الثواب یعنی مرغ گفت من بجهة حسین
گریه میکنم و اشک حسرت از دیده میبارم و امید ثواب از خدا دارم قلت الحسین فقال لی حقا لقد
سکن الثری برد یعنی گفتم این خبر مرگ حسین است که آوردهٔ گفت بلی ثابت و یقین است کشتن او و بخدا
قسم که بعد از کشتن او بدن مبارکش را برهنه بروی خاک انداختند ثم استقل به الجناح فلم یطق رد
الجواب یعنی بالهای خود را حرکت داد و پرواز نمود و از شدت گریه و ناله نتوانست دیگر جواب مرا بگوید
فبکیت مما حل بی بعد الرضا الدعاء المستجاب یعنی گریستم از جهة مصیبتی که بر من وارد شد بعد از رضای
تعالی و صبر اجر عظا فرموده است محمد بن حنفیه میگوید پس من خبر مرگ حسین را با اهل مدینه گفتم
ملعونها گفتند او دیوانه است از سحر عبد المطلب پس باندک زمانی خبر شهادت امام حسین علیه السلام
با هل مدینه رسید **مؤلف فقیر دلسوخته** میگوید که از جمله حیوانات که بر شهید الشهدا
گریستند اسب حضرت بود بلکه از همه شدیدتر گریست و آنچه از اخبار مستفاد و مشهور از الهامات
حقیقی است اینست که ذوالجناح در روز عاشورا چند مرتبه گریست و بقدرت کامله حق تعالی بسخن در آمد
و با آنحضرت تکلم نمود اول وقتیکه آنحضرت وارد شط فرات شدند پس حضرت خطاب بذوالجناح
نمود و فرمود انت عطشان وانا عطشان والله لاذقت الماء حتی تشرب فلما سمع الفرس کلام
الحسین صلوات الله وسلامه علیه شال رأسه و بکی و لم یشرب پس همینکه شنید ذوالجناح کلام
امام مظلوم را سر خود را بلند کرد و گریست و نیاشامید باز آنحضرت فرمود اشرب فانا اشرب
بیاشام من هم آب خواهم آشامید پس ذوالجناح عرض کرد با گریه و ناله که ای آقا چگونه آب بیاشامم
و حال آنکه صدای گریه اطفال حرم را میشنوم حضرت گریست و آب نیاشامید و آن روزه را بعوض کوثر

نکته

افطار فرمود **دویم** در کتاب معرفة الفواد و کتاب مقتل ابن عربی ذکر شده است که وقتیکه حضرت
عباس دستهای مبارک او را قطع نمودند و آن مظلوم بروی زمین افتاد صدا از برادر خود امام غریب مظلوم
کرد یا اخا ادرک اخاک ای برادر جان برادر خود را دریاب امام مظلوم بر اسب خود سوار شده رو بمیدان
جهاد گذاشت بیاری حضرت عباس و از عقب صدا ناله حضرت عباس میرفت که ناگاه ذوالجناح ایستاد و قدم
از قدم بر نمیداشت و سر خود را بجانب حضرت ابا عبدالله الحسین صلوات الله وسلامه علیه بلند
کرد و شروع نمود بگریه و نوحه و زاری کردن و اشاره بجانب زمین مینمود حضرت سید الشهدا صلوات
الله وسلامه علیه و علی اولاده فهمیدند مطلبی دارد فرمودند چه میگوئی ای ذوالجناح که ناگاه
بقدرت کامله الهی قفل از زبان حیوان برداشته شد عرض کرد یا سیدی اما تنظر الی الارض ای آقا
خجالت میکشم عرض کنم لکن نظر مبارک را بروی زمین بینداز فلما نظر الی الارض رای یدی اخیه
العباس مقطوعة وفی التراب موضوعة همینکه حضرت نگاه کرد دید دستهای بریده برادرش عباس بروی
خاک افتاده حضرت خم شد و از زمین برداشت و بسینه خود چسبانید و فرمود الان انکسر ظهری وقلت حیلتی
ای داد برادرم کشته شد و پشتم شکست و تدبیرم تمام شد **سیم** باز در شهادت حضرت عباس وقتیکه
قصد کرد دیگر راه امداد امام مظلوم غریب باز ذوالجناح ایستاد و گریست عرض کرد ای آقا نظر مبارک
بروی زمین انداز حضرت نگاه کرد مثل پاره پاره برادرش عباس را دید افتاده و ایضا بچه حضرت هم
کشید و گریست و فرمود اف لک یا دنیا فقلت اولادی عطاشا وای بر تو ای دنیا که طفلهای من همه
از تشنگی هلاک شدند **چهارم** در دفعهٔ آخر که حضرت بر ذوالجناح سوار شدند و از وداع
اهل حرم فارغ گردیدند و قدری که از حرم دور شدند ذوالجناح با چشمهای پر از اشک سر خود را
بلند کرد بجانب امام مظلوم عرض کرد ای سید و مولای من میدانم که این دفعهٔ آخر است که بر پشت من سوار
شده چرا که دیدم و شنیدم که با اهل حرم وصیت فرمودی بخصوص سکینه مظلومه و فرمودی که مرا
سیر ببینید چرا که من کشته میشوم و دیگر بخیمها بر نمیخواهم گشت و دیدم که لباس کهنه
در زیر جامه بعوض کفن پوشیدی که از بنی امیه غارت نکنند من هم التماسی دارم استدعای من
اینست که قبول فرمائی حضرت فرمودند بگو ای ذوالجناح حاجت خود را عرض کرد که میخواهم چون
قیامت شود شما در صحرای محشر شوید بر اسب دیگری سوار نشوید بلکه من اسب سواری شما باشم

حضرت گریست و دست بر سر و صورت انحوان کشید و فرمود دلخوش دار که اسیر و من خواهی بود در
روز قیامت پیغمبر وقتیکه ذو الجناح خبر مرگ حضرت را بدر خیمها آورد و گریه میکرد و میگفت
الظلیمة الظلیمة من امة قتلت ابن بنت نبیها ای داد از امتی که پسر دختر پیغمبر خود را تشنه از روی
ظلم و ستم شهید کردند و سکینه مظلومه گفت ای ذو الجناح سُقِیَ ابی ام قُتِلَ عطشانا یا پدر مرا آب دادند
یا آنکه او را لب تشنه شهید کردند ذو الجناح گفت بل قُتِلَ عطشانا بلکه تشنه او را شهید کردند
ذو الجناح گفت ای سکینه پدرت بیکجا زاده است گفت فما هذا این چه خبر است گفت بشیعیان
پدرت بگو که هر وقت آب سرد میآشامند لب خشکیده او را یاد کنند این را گفت و فریاد کنان خود
در فرات انداخت و غرق شد و در کتاب مصباح کفعمی ذکر فرموده است که سکینه مظلومه گوید که
بعد از شهادت پدرم آمدم نعش پدرم را که آن بدن پاره پاره را بسینه خود گرفتم و گریه میکردم ناگاه
بیهوش شدم در آن حال شنیدم از پدرم که میفرمود شیعتی ما ان شربتم ماء عذب فاذکرونی او سمعتم
بغریب او شهید فاندبونی یعنی ای شیعه من هر وقت که آب خوش گوار میآشامید مرا یاد کنید
و هر وقت شهیدی یا غریبی را بشنوید بر من ندبه کنید پس بهوش آمدم و لطمه بر صورت خود میزدم و
گریه میکردم انا لله و انا الیه راجعون **فصل ششم** در تفسیر مجمع البیان و تفسیر تاویل
الآیات از خاصه و عامه روایت کرده اند که آیه مبارکه ان الابرار یشربون من کاس کان مزاجها
کافورا تا قول حقتعالی که فرموده ان هذا کان لکم جزاء و کان سعیکم مشکورا نازل شده است
در شان امیر المؤمنین و فاطمه و امام حسن و امام حسین ع و فضه خادمه ایشان و مجمل آن آنست که امام
حسن و امام حسین بیمار شدند و پیغمبر و اشراف عرب عیادت نمودند ایشان را و گفتند یا امیر المؤمنین
یا ابا الحسن اگر نذری کنی بدرگاه خداوند که شفا دهد این دو بزرگوار را بسیار بجا است پس حضرت امیر
و فاطمه نذر نمودند که سه روز روزه بگیرند اگر حسنین صحت شوند بجهة شکر خداوند و هم چنین فضه هم
نذر نمود و بروایتی حسنین هم نذر نمودند که ایشان هم صائم شوند پس امیر المؤمنین قرض نمود سه صاع
جو را و بروایتی اجیر شد حضرت که آب بکشد از چاه و بنخل یهودی قدری از جو را و بنزد فاطمه
معصومه ثلث آنرا دستاس نمود و پنج قرص نان پخت از برای هر یک قرصی و بروایتی فضه جاریه آنرا
دستاس نمود و پخت پس هنگامیکه علی ع از نماز مغرب فارغ شد نماز گذارد و آورد آن را و بنزد ایشان گذاشت

فلما مدوا ایدیهم لیاکلوا فاذا مسکین بالباب یعنی همین که دست خود را دراز کردند که افطار نمایند
که ناگاه مسکینی در بیرون صدا زد که یا اهل بیت محمد انا مسکین الفلان بالباب اطعمونی رحمکم
الله ای اهل بیت محمد من مسکینم از فلان قبیله آمده ام در خانه شما مرا طعام دهید پس حضرت
امیر المؤمنین و فاطمه و حسنین علیهم السلام تمام آن پنج قرص را بفقیر دادند و لم یذوقوا الا الماء
و در آن شب نچشیدند مگر آب را و روز دویم روزه شدند پس در روز دویم هم پنج ساع یکصاع آن
جو را دستاس نموده پنج قرص نان حضرت فاطمه یا فضه خادمه بپختند بعد از فراغ از نماز مغرب جناب امیر
آن مائده که در آن قرصهای نان بود آورد و در نزد امیر مؤمنان و حسنین گذاشت پس همین که
گذاشته شد ناگاه یتیمی از عقب در صدا زد که یا اهل بیت محمد انا یتیم من ایتام المسلمین اطعمونی
رحمکم الله من یتیمی هستم از یتیمهای مسلمانان مرا طعام دهید باز حضرت امیر المؤمنین و فاطمه
و حسنین و فضه جمیع آن پنج قرص نان را برداشته بآن یتیم دادند و اکتفا نمودند بآب افطار کردند و باز روز
سیم روزه شدند حضرت فاطمه یا فضه خادمه آن صاع دیگر را دستاس نموده پنج قرص نان ترتیب داده
بعد از فراغ از نماز بخدمت ایشان گذاشت همین که دست دراز کردند بآن مائده پیش از آنکه لقمه از آن
تناول نمایند اذا شیخ کبیر یصیح بالباب ناگاه مرد پیری در عقب در فریاد کرد که یا اهل بیت محمد تاسرونا
و لا تطعمونا یا ما را اسیر میکنید و ما را طعام نمیدهید پس حضرت امیر گریست گریه شدیدی
و فرمود ای دختر محمد انی احب ان یراک الله و قد آثرت هذا الاسیر علی نفسک و اشبالک من
دوست میدارم که خدا ترا ببیند که ترجیح داده این اسیر را بر خودت و بر اولادت این نان را بآن
اسیر بده پس فاطمه فرمود از روی تعجب که سبحان الله ما اگر صبر کنیم با شما و گرسنگی این اطفال نمیتوانند
صبر کنند چرا که ضعیف و بیمار بوده اند و علاوه گرسنه اند و سه روز است که روزه اند بجز آب بکر چیزی
افطار ننموده اند و ایشان را طاقت نیست خدا بسبب ایشان جزا میدهد ما را انشاء الله پس چون روز چهارم
شد و بنذر خود وفا نمودند پیغمبر وارد شد بر ایشان و ضعف حسنین و شکستگی رنگهای ایشان را دید
گریست پس جبرئیل نازل شد و سوره هل اتی را آورد مؤلف میگوید اگر در این سه شب اهل بیت رسالت چیزی
نداشتند که افطار کنند آب داشتند و تشنه نبودند اما اطفال حسین ع در روز عاشورا قطره آبی
نداشتند و صدای العطش العطش ایشان از خیمها بفلک بلند بود پیغمبر چون نظرش بر حسنین افتاد

گردید چرا که رنگهای ایشان زرد شده بود امّا در کجا بود که مشاهده نماید اطفال حسین را که همه
با رنگهای زرد شده بر روی خاک افتاده بودند و صدای ناله و گریهٔ ایشان بلند بود در کجا بود که ببیند
حسین را که فدا اته علی اصغر را بر روی دست گرفته بود و میفرمود یا قوم اسقونی هذا الرضیع اما ترونه
یتلظّی عطشاً من غیر ذنب اتاه الیکم ای قوم شربتی آب باین طفل بدهید آیا نمی بینید که چگونه از شدت
عطش بخود می پیچید و حال آنکه گناهی نکرده است کسی جواب او را نداد مگر به تیر زهر آلوده و نیز
ما گوا در مرثیه آنکه این بکصوا امام حسین بود مؤید بکرا انحضرت موافق بعضی روایات بعضی روایات
آن بود که از جناب رسالت مآب روایتی منقول است که در مدینهٔ منوّره روزه گرفتند اتفاقا روز بسیار
گرمی بود و حضرت فاطمه مطلع نبود که حسین مظلوم روزه گرفته است همین که آفتاب بلند شد
فاطمه دید لبهای حسینش خشکیده و رنگ مبارکش زرد شده است گفت ای نور دیده مگر تو را علتی و
مرضی عارض شده است که چنین شده گفت ای مادر بلکه بجهت رضای حق تعالی روزه گرفته ام فاطمه
فرمود بجهت رضای حق تعالی روزه بدار امّا افطار کن باید از تشنگی روز عاشورا فاطمه کجا بود که
رنگ شکسته و لبهای کبود شدهٔ حسین را در روز عاشورا ملاحظه نماید و اشک حسرت از دیده
ببارد فاطمه هر چند اصرار در افطار او نمود او بجناب آب و انکار میفرمود که ناگاه پیغمبر و امیر المؤمنین
وارد شدند و مطلع گردیدند که مظلوم کربلا روزه گرفته و از شدت گرما و حرارت عطش ضعف و
و غش افتاده ولیکن سر شورد را من فاطمه در سایه بام از غربت و ناز خوابیده و فاطمه چشمهای
گریان با و تا فته و ایشان هم بگریه در آمدند بی طاقتی طلبیدند و امر با فطار او فرمودند حسین
عرض کرد که ای جد و پدر اطاعت شما واجب و لکن این روزه را بجهت رضای حق گرفته ام التماس دارم که
مرا معاف دارید تا باتمام رسانم امداد و فریاد از وقتیکه حسین تاب نیاورده پاره و سر برهنه بر روی
خاک کربلا افتاده بود و از شدت عطش غش کرده و کسی بر سرش نبود مگر شمر ولد الزنا
با خنجر برهنه و تیرها و شمشیرهای بنی امیه و کسی نبود که سرش را از روی خاک بردارد پیغمبر چون
این حال را مشاهده نمود دست بدعا برداشت و عرض کرد خدایا مرا طاقت دیدن لبهای خشکیدهٔ حسین
نیست و نمیخواهم او را دل شکسته ببینم خدایا رحم نما و زود روزه او را باتمام برسان که جگر گوشهٔ
من تشنه نباشد ناگاه جبرئیل نازل شد عرض کرد یا رسول الله حق تعالی سلام میرساند و میفرماید که دل

خوش دار که هفتاد هزار ملائکه را امر نموده ایم که قرص آفتاب را بجانب مغرب بکشند و نور دیده
ولی ما تشنه نباشد و وقتیکه شما و فاطمه و علی بگریه در آمدید بجهت تشنگی حسین ملائکه هفت آسمان
هم بگریه در آمدند و دست از عبادت کشیدند گفتند خدایا حسین را تشنه نمیتوانیم دید هنوز سخن
جبرئیل تمام نشده بود که دفعةً آفتاب بمحل غروب فرو رفت برای روز عاشورا که آفتاب وقتی که
دید بدن امام را پامال سم اسبان میکنند سرگردان ایستاد و وقت زوال بود و دنیا گرم بود و حرکت نمیکرد
گویا انتظار خراب شدن عالم را میکشید و باین سبب روز دنیا طول کشید و بیتابی تشنگی بدن امام
مظلوم و طفلهای ضعیف آنحضرت که غش کرده بودند و در آفتاب گرم افتاده بودند رسانید
پس حضرت فاطمه ظرف آبی را بر روی دست گرفته گفت ای نور دیده افطار فرما امام مظلوم فرمود ای مادر
هر طفلی که در دفعه اوّل که روزه میگیرد هدیه میگیرد هدیهٔ من کدام است فاطمه گفت ای نور دیده
چهار چشمه در دنیا و چهار چشمه در آخرت خدا صداق من قرار داده آنها را بتو و دوستان تو بخشیدم
و بروایتی فرمود آب و نهر دنیا را صداق من نموده آنها را بدوستان تو نثار نمودم و بجد خود
کرد که هدیهٔ شما چه چیز است پیغمبر فرمود که خدا حوض کوثر را بوعدهٔ انا اعطیناک الکوثر بمن
داده است چون روز قیامت شود دوستان تو را از آن حوض کوثر سیراب میکنم و همگی را داخل
بهشت میکنم رو بپدر خود کرد و عرض کرد که هدیهٔ من کدام است و نثار شما چه چیز است حضرت امیر فرمود
ای حسین نخلستانی در بیرون مدینه دارم که نهالش را از جنّت بر کوثر بدست مبارک خود نشانیده و
آنرا از محیط رسالت ارث دیده و از ثمر نخل آنها را و زر را از آنها در روز تو کردم و بروایتی فرمود که خدا اختیار
قسمت بهشت و جهنم را بمن واگذاشته آنرا بتو بخشیدم که هر کس از دوستان خود را خواسته باشی بهشت
ببری و دشمنان خود را بجهنم حالا افطار کن حسین سر خود را پیش انداخته بود و انتظار امر خدا را
میکشید که ناگاه جبرئیل نازل شد و عرض کرد که من هم خادم این آستانم و گاهواره جنبان این
بزرگوارم من هم باید نثاری بدهم یا رسول الله ستاره در گوشهٔ فلک است که هر سپهر را سالی یکبار
طلوع میکند و من زیاده از سپهر از مرتبه آنرا دیده ام گواه باش که هر عبادتی که در آن مدت
کرده ام بدوستان حسین بخشیدم ملک خداوند عالم فرموده است که حسین امروز را برای رضای من
گرفته است و هدیهٔ حسین بر من واجب است بر شما انچه من حسین را سلام میرسان و بگو در جای

فصل در بیان روز کشتن سید الشهداء علیه السلام

که روزه بر تو واجب نبود بجهت آنکه من روزه گرفته‌ام قسم بذات ذو الجلال اگر در روز عرض اکبر ایشهد
از دوستان و گریه کنندگان و زیارت کنندگان تو را بتو ببخشم که رضا شوی و گرد کدورت از خاطرت
محو شود افطار کن چون آن مهمان خوان جلال از جناب احدیت چنین بشارتی شنید خوشحال شده
گفت بسم الله الرحمن الرحیم پس افطار کرد بشیعیان این در دو دفعه بود که آنحضرت صائم شده و دو دفعه
افطار نمود اما دفعه آخر که آن قمر تشنه‌تر و جگر سوخته‌تر بود افطار نکرد بایدت بیان صور روز عاشورا
بود چنانکه میفرمود دعونی اردد ماء الفرات و دونکم لقتلی فکبدی للظماء غلیل ای قوم مرا مهلت
دهید که خود را بکنار فرات برسانم و قطره آبی بلب خشکیده خود برسانم چرا که جگرم از تشنگی کباب شده است
بعد از آن شروع در کشتن من نمائید ندا دادند مهلا یابن بنت محمد فلیس الی ما تبتغیه سبیل پس
انجماعت فریاد کردند که مهلتی نیست از برای تو و شربت آبی نخواهی چشید تا تشنه شهید شوی
و در آنحال ملعونی تیری انداخت بدهان مبارک آنحضرت که آن لب و دندان خشکیده پر از خون شد صرخن
باعلی الصوت یا جداه طهرت حقوق علینا بعدکم و حول چون اینحال را اهل بیت دیدند صداها
بگریه بلند کردند و گفتند ای جد بزرگوار بنی امیه بعد از تو کینها و خدعه‌ها نمودار در حق اولاد
تو ظاهر ساختند و یکقطره آب بگلوی حسین نرسانیدند فداک روحی یا حسین و عزتی و
انت عفیر فی التراب جدیلک فدای تو شوم ای حسین که ترا تشنه کشتند و صورت منورت را بخاک
و خون آغشته نمودند و جسمک عریان طریح علی الثری علیک خیول الظالمین تجول و
فدای تو و بدن تو شوم که برهنه بروی خاک و زیر سم اسبان ظالمین بودند و اسبها کین بر بدن تو جولان
میدادند بناتک تسبی کالاماء حواسرا و سبطک ما بین العداة قتیل و فدای اهل بیت تو
شوم که مثل اسیران با سر برهنه اسیر نمودند و فرزند علیل تو را در میان زنان غل و زنجیر نموده بودند
و اقبلن حتی اذا رأینک عاریا و رأسک من فوق القناة مشیل و آن زنان اسیر بعد از غارت خیمه‌ها
دوان دوان بقتلگاه بر سر نعش تو دیدند بدن پاره پاره تو برهنه افتاده و سر منورت را بر سر
نیزه نصب کرده‌اند و زینب تدعو یا حسین و قلبها قریح لفقدان السلو ثکول و در میان اسیران
زینب جگر سوخته برادر گم کرده خود را صدا میزد اخی یا اخی قد کنت عزی و منعتی فاصبح عزی قد
وهو ذلیل ای برادر تنها تو بودی عزت و ثروت زینب بعد از کشتن تو زینب ذلیل و خوار شد

اخی

فصل هم در بیان شهادت مسلم بن عوسجه و حبیب مظاهر

اخی یا اخی لم اعط سؤلی و لم یکن لاختک ما مول هناک وصول ای برادر دست مرا از دامن
تو کوتاه شد و امیدها منقطع شده دیگر تو نیستی که حاجت زینب برآوری اخی لو تری عیناک
ما صنع العدی بنا لرأیت امرا هناک مهول ای برادر کاش میدیدی که دشمنان با ما چها میکنند و
چگونه ما را اذیت مینمایند ترانا سبانا کالاماء حواسرا یجد بنا نحو الشام رحیل ای برادر اگر ما را
میدیدی بصورت کنیزها با سر برهنه بر شترها سوار نموده‌اند و تعجیل در فرستادن ما بجانب شام مینمایند فان کنت
ادمعت الرحیل فقل لنا فما لک من بعد المغیب تقول ای برادر در وقت کوچ کردن سفارش ما را باین
ظالمان بکن که این قدر ستم بر ما نکنند و ای برادر تو را چه شده است که از ما برگشته و عیال خود را
نظر را قطع با ایشان نمیکنی و سیعلم الذین ظلموا آل محمد حقهم ای منقلب ینقلبون **فصل هم در بیان**
در منتخب طریحی از ابن مسعود که میگوید وارد شدم بر پیغمبر و عرض کردم که حق را بمن بنما
تا ببینم ارشاد فرمود داخل حجره شو چون داخل شدم دیدم که امیر المؤمنین ع بنماز ایستاده و دعا
میکند در رکوع و سجود و میگوید اللهم بحرمة عبدک و رسولک محمد اغفر للخاطئین من شیعتی
خدایا بحرمت بنده‌ات پیغمبر که بیامرزی گناهکاران از شیعیان من ابن مسعود گوید بیرون آمدم از حجره
که کیفیت را بخدمت پیغمبر بگویم که دیدم آنحضرت در نماز است و در رکوع و سجود میگوید اللهم بحرمة علی
ابن ابی طالب اغفر للعاصین من امتی خدایا بیامرز گناهکاران امت مرا ابن مسعود میگوید من از تماشای
اینحال مدهوش شدم چون بهوش آمدم دیدم پیغمبر از نماز فارغ شده و میگوید یا بن مسعود اکفر بعد الایمان
ای پسر مسعود آیا کافر شدی بعد از ایمان عرض کردم معاذ الله لکن دیدم علی را که خدا را بحق تو قسم میداد
و دیدم ترا که خدا را بحق علی قسم میدهی و ندانستم کدام یک شما افضل هستید پس حضرت رسول
فرمود ای پسر مسعود بدانکه خدای عز و جل خلق کرد مرا و علی و حسن و حسین را از نور عظمت خود
پیش از خلق کل موجودات بهزار هزار سال در وقتیکه هیچ تسبیح کننده و تقدیس کننده نبود پس
شکافت نور مرا و از آن خلق فرمود آسمانها را و نور علی را شکافت و خلق فرمود عرش و کرسی را و
از نور حسن خلق فرمود لوح و قلم را و حسن افضل است از این دو و از نور حسین خلق فرمود بهشتها
و حور العین را و حسین افضل است از آنها پس تاریک بود آسمانها و جمیع موجودات و ملائکه
از تاریکی شکایت آوردند بسوی خدا که از ظلمت آن ما را بیرون آر و فرج از برای ما بفرست پس خدا خلق

فرمود

فرمود روح حیدر و از روح نور پیدا و از ان نور فاطمه زهرا را بین بسبب روشن شد اسمانها و زمینها
پس بان سبب فاطمه را زهرا نامیدند یا ابن مسعود چون روز قیامت میشود خداوند عالم وحی میکند
بسوی من و علی که هر کس را شما خواسته باشید داخل بهشت کنید و هر کس نا خواسته باشید داخل
جهنم کنید و این است معنی قول حق تعالی القیا فی جهنم کل کفار عنید پس فرمود کافر کسی است که انکار
نماید نبوت مرا و عنید کسی است که معاند و دشمن علی و اهل بیت و شیعه او باشد و مروی است که در جنگ
صفین عمار یاسر نود و پنج سال از عمرش گذشته بود و باذن امام یا در معرکه جهاد گذاشت و جمع
کثیری از اشقیا را بجهنم فرستاد و بروایتی یکصد و بیست نفر از شجاعان بجهنم فرستاد و چنانچه علی اکبر
هم صد و بیست نفر بلکه زیاد تر را بجهنم فرستاد که ناگاه دور او را گرفتند و بدن او را مجروح ساختند
ملعونی نیزه بر پهلوی عمار زد عمار بروی خاک افتاد صدا را بلند کرد یا ابا الحسن ادرکنی حضرت امد و سر او را
بدامن گرفت و گریست و فرمود در مرثیه عمار الا یا ایها الموت الذی هو قاصدی ارحنی فقد افنیت
کل خلیل اراک بصیرا بالذین احبهم کانک تنحو نحوهم بدلیل ای مرگی که قصد علی داری زود
بیا و علی را فارغ کن از اندوه و او را راحت انداز که هر چه من دوست داشتم همه را تو فانی کردی سخن
بینا میبایم تو را بدوستان خود گویا تو را راهنمائی مینماید دوستان مرا بتو نشان میدهد زیرا فرمود که هر کس از
وفات عمار محزون و دلتنگ نشود او را از شفاعت ما نصیبی نباشد **مولف گوید** وقتیکه نیزه بر پهلوی
عمار زدند و آن مظلوم از اسب افتاد امیر مومنان حاضر بود که سر او را بدامن بگیرد اما وقتیکه صالح
وهب ملعون نیزه بر پهلوی مبارک امام مظلوم زد کسی نبود که سر او را بدامن بگیرد پس حضرت
خاکهای گرم کربلا را جمع کرد و سر خود را بروی خاک گذاشت و فرمود ای خاک کربلا تو بشو مرهم سرم
ای اهل شیعه بگریید خوار و مضطرم ای خاک کربلا تو بمن یاوری نما چون نیست مادر تو بمن مادری نما
و حضرت امیر گریه میکرد در قتل عمار و حال آنکه نود و پنج سال از عمرش گذشته بود اما نمیدانم که امام
حسین ع چه حال داشت وقتیکه علی اکبر هیجده ساله او از اسب افتاده چگونه آن مظلوم برو او گریه
میکرد بعضی نقل کرده اند که امام مظلوم در کربلا در هیچ حال یکی بر زمین نیامد مگر وقتیکه نظر
بر فرق شکافته علی اکبر افتاد که بروی خاک افتاده بود و عمار در آن حال العطش العطش میگفت غلام او جام
از شیر بیاورد و بدست او داد همین که نظر عمار بان شیر افتاد گفت صدق رسول الله که فرمود آخر طعام تو

در دنیا شربت شیر خواهد بود پس خبر برای معویه آوردند که عمار را کشتند معاویه بقاتل او گفت فتح نکردی
چرا که پیغمبر ص فرمود که قاتل او در جهنم است عمرو بن عاص گفت علی او را بکشتن داد اگر عمار
در وقت شهادت آب طلبید و او را جام شیر دادند امام حسین ع در وقت شهادت آب طلبید
بعوض آب تیر بدهان خشکیده اش زدند اگر عمار سرش در دامن امیر المومنین بود سر حسین
بروی خاک گذاشته بود اگر عمار یکضربت بر پهلویش زدند امام مظلوم را هزار و نهصد و
پنجاه زخم کاری زده بودند این بود مختصری از احوال آن پیر غلام که در رکاب سعادت
انتساب امیر المومنین ع جان خود را بیدریغ نثار نمود و چه قدر شبیه است با وی غلام پیر دیگر که
در روز عاشورا ایشان هم با محاسن سفید جان خود را نثار سید مظلومان نمودند یکی مسلم
بن عوسجه بود که از علمای اسلام بود و عمر شریفش نود سال رسیده بود و دیگری حبیب بن
مظاهر بود که قاری بود و عمرش بیاکش هشتاد و سه سال رسیده بود و هر دو بخدمت پیغمبر
و امیر المومنین ع رسیده بودند و امیر مکرر با ایشان اخافر موده بود و مجمل حکایت ایشان
بزرگوار آنست که حبیب میگوید هنگامی که خبر ورود امام مظلوم بکربلا رسید من در
کوفه بودم میدیدم که فوج فوج کوفیان اسب و زر و خلعت از ابن زیاد ملعون میگیرند
و بحرب امام مظلوم میروند و من انتظار رفیقی میکشیدم که بر او فتاده و روانه کربلا شویم
یاری امام نمایم که ناگاه روزی در یکی از بازارهای کوفه عبور میکردم دیدم مسلم عوسجه در در
دکانی ایستاده برا و سلام کردم و گفتم ای مسلم چه میکنی گفت ای حبیب مرا پیری در یافته و محاسنم
سفید شده قدری حنا میگیرم تا محاسن خود را خضاب کنم که با محاسن سفید از دنیا نروم حبیب
آهی کشید گفت ای مسلم حنا مگیر گفتم چرا گفت مگر خبر نداری گفتم چه خبر گفت امام حسین بکوفه
آمده است غریب و بیکس مانده است و کوفیان فوج فوج بجنگ او میروند بیا من و تو با هم بیاری
او برویم و این محاسن سفید خود را بخون سر خود خضاب کنیم مسلم چون این سخن را شنید مثل
گل شکفته شد و گفت ای حبیب خدا ترا رحمت کند من پیر شده ام و کمتر از خانه بیرون میایم و خبر از
جایی ندارم پس مسلم حنا نگرفته با حبیب سوار شدند و روانه کربلا شدند وقتی رسیدند که
لشکر اعدا مثل سیل سیاه یکطرف صف زده و امام مظلوم با لشکر خود در دور خیمهها ایستاده

فصل نهم در شهادت مسلم بن عوسجه

بودند این دو نفر از هند پیاده شدند و سلام کردند و دستهای حضرت را بوسیدند حضرت
فرمودند بجنگ من آمده اید یا بیاری من عرض کردند بیاری تو حضرت در حق ایشان دعای خیر فرمودند
و فرمودند که ای حبیب و ای مسلم کوفیان با ما بی وفائی کردند و کسی بیاری ما نیامده هم بجنگ ما
آمدند و آب فرات بر روی ما بستند و صدای العطش اطفال من در خیمها بلند است پس حضرت
گریه کردند ایشان نیز گریستند اما چون روز عاشورا شد نوبت شهادت باین دو بزرگوار رسید پس
اول مسلم اذن از امام گرفت و روانه جهاد شد و جمع کثیری را بجهنم فرستاد و آخر الامر او را بخاک
انداختند فلما سقط الی الارض و به رمق نادی یا حسین ادرکنی پس هر که بخاک افتاد و رمقی
در بدنش باقی بود صدا زد که یا حسین مرا دریاب فمشی الحسین الیه و معه حبیب بن مظاهر پس
امام مظلوم با حبیب بن مظاهر آمدند بر سر بالین او پس امام فرمود رحمک الله یا مسلم فمنهم من قضی
نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا ای مسلم خدا ترا رحمت کند فیض شهادت را دریافتی
و منتظر باش که ما هم از عقب تو خواهیم آمد و از صدای آنحضرت گریه اهل حرم بلند شد پس حبیب
گفت ای مسلم یعز والله علی مصرعک ابشر بالجنة بخدا قسم که بر من ناگوار است ترا باین حال بر
روی خاک ببینم بشارت باد ترا ببهشت پس مسلم بصدای ضعیف گفت بشرک الله بخیر خدا بتو
خبر خیر بدهد پس حبیب گفت اگر نه آن بود که من هم از عقب تو روانه بودم دوست میداشتم
که وصیتهای خود را بمن بگوئی تا از روی دل خود را بمن بنمائی تا او را ادا نمایم پس مسلم گفت بلی وصیت
دارم و ترا در آن سفارش میکنم فقال انی اوصیک بهذا و اشار الی الحسین فقاتل دونه
حتی تموت پس گفت وصیت میکنم ترا باو و اشاره بامام حسین کرد و گفت دست از دامن او بر مدار
و در یاری او جهاد کن تا کشته شوی و این به گفت و روح شریفش باشباح خلد پرواز نمود
پس مسلم را کنیزی بود آن کنیزک صدا بگریه بلند کرد که یا سیداه یا ابن عوسجتاه ای آقای من
ای پسر عوسجه ترا کشتند و مرا بی آقا کردند حضرت او را تسلی داد و دست کنیزک را گرفته
بخیمها برگردانید مؤلف گوید که هر کشته که بروی خاک میافتاد امام بر سر بالین او
حاضر میشد و او را نوازش میفرمود اما وقتی که خود آنجناب بروی خاک افتاد کسیکه بر سر
او آمد شمر لعین حرامزاده بود و نوازش او شمشیر و تیرها بود و آن مظلوم کنیز مسلم را تسلی داد

وقتیکه نعش آقای خود را کشته دید و دست او را گرفته بخیمها برگردانید اما وقتیکه طفلهای او
با سر برهنه و دست بسر بر نعش او آمدند و صدا بگریه بلند کردند بنی امیه بعوض تسلی و مهربانی
سیلی و کعب نیزه بر صورت و پشت ایشان میزدند چنانکه شاعر میگوید تقبل جثمان الحسین
سکینة و شمر لها بالسوط ضربا یمنع سکینه مظلومه حسین پدر خود را میبوسید و شمر ملعون
او را از جسد پدرش دور میکرد بتازیانه و قولها ضرب السیاط فتلتجی بعمتها من حیث بالضرب
توجع پس از شدت ضرب تازیانه بدن نازک آن طفل کبود میشد و پناه بعمه خود میبرد و التماس میکرد
که ای شمر بگو که اینقدر مرا نزند تقول لها یا شمر و تجلک خلها اذا کان بالتقبیل ترضی و تقنع
زینب میگفت ای شمر وای بر تو این یتیم را واگذار هرگاه راضی شده است که این بدن پاره پاره را
ببوسد چرا او را اذیت میکنی و چون مسلم کشته شد خبر بشارت قتل او را از برای عمر سعد بردند شبث
ربعی گفت ثکلتکم امهاتکم مادرها شما بعزای شما بنشیند باید شما خود بکشید بزرگان خود را
و دلیل میکوشانید عزیزهای خود را و شادی میکنید بقتل مسلم عوسجه بخدا قسم مرتبه که مسلم دارد
در میان مسلمانان احدی ندارد در یکی از جنگهای پیغمبر او را دیدم که جمعی از کفار را بقتل رسانید
پیش از آنکه سوارهای اسلام جمع شوند و بنای جهاد بگذارند در بعضی کتب مسطور است مثل کتاب نور
الائمه که بعد از شهادت مسلم بن عوسجه پسر او که دوازده ساله بود لباس جنگ پوشید و از خیمه بیرون آمد
و رو بجهاد نهاد سید الشهدا فرمود ای جوان باز گرد که پدرت کشته شد تو نیز کشته میشوی مادر غریب
تنها است عرض کرد یا بن رسول الله ان امی قد البستنی لباس الحرب و قلدتنی بالسیف یعنی مادر
مرا بجنگ فرستاده است و شمشیر بر کمر من بسته است خواستم مراجعت نمایم بجهت امتثال امر امام مادرش
فریاد کرد ای پسر برو بجهاد اگر مراجعت نمائی عاق من خواهی بود پس آن طفل گریه کنان رو بجهاد نهاد
مادرش او را ترغیب و تحریص مینمود آن جوان با آن کودکی بیست نفر را بجهنم فرستاد آخر الامر او را
شهید نمودند و سرش را بریده بجانب مادرش انداختند آن زن دلسوخته سر بریده پسر را بر داشت
و لب بر لبش گذاشته صدا را بوا ولداه وا قرة عیناه وا عوسجتاه بلند کرده بود و زار زار گریه میکرد
و اما کیفیت شهادت حبیب بن مظاهر است که حبیب بعد از اذن جدال از امام مظلوم آمد و وسط
میدان ایستاده و رجز خواند و مبارز طلبید و با آن پیری و شکستگی هر کس بجنگ او میآمد او را

بقتل رسانید تا آنکه شصت و دو نفر را بجهنم فرستاد پس مردی از بنی تمیم بر او حمله کرد و نیزه بر او زد که بر روی
خاک افتاد خواست برخیزد حصین بن نمیر شمشیری بر فرق او زد که بر روی خاک افتاد دیگر نتوانست حرکت
کند پس ملعونی که او را بدیل بن صریم میگفتند و بروایتی حصین بن نمیر آمده او سر حبیب را از بدن جدا کرد
و بر گردن اسب خود آویخت و روانه مکه معظمه شد همین که داخل مکه شد پسر حبیب که نابالغ بود و در
مکه بود چون نظرش بر آن افتاد او را شناخت پس بر جست و قاتل پدر خود را بقتل رسانید و سر
پدر خود را برداشته بوسید و بسینه چسبانید و بسیار گریست بعد از آن او را غسل داده کفن
نمود و در قبرستان او را دفن کرد و آن قبر الحال مشهور شد برأس الحبیب **مؤلف فقیر** دل سوخته گوید
اگر سر حبیب را غسل دادند و کفن کردند و او را دفن کردند اما فدای سر مطهر شوم که گاهی بر سر نیزه نصب
کرده بودند و گاهی بر درخت خرما آویخته بودند و گاهی سنگ بر او میزدند و گاهی در مجلس
شراب حاضر میکردند و چوب خیزران بر او میزدند و در تفسیر امام حسن عسکری ع نوشته است
که مردی از اصحاب رسول خدا ص که او را ثابت بن افلح مینامیدند دیگی از بنیا با نهاد در جنگها
بقتل آورده بود مشرکین را و زنی از مشرکین با لشکر ابو سفیان آمد بجنگ احد و نذر کرد که اگر قاتل شوهرش
کشته شود شراب در کاسه سر او ریخته بیاشامد پس ثابت قاتل در جنگ احد شهید شد در بلندی
از زمینها بعد از متفرق شدن لشکر کفر و بعد از مشغول شدن پیغمبر ص بدفن شهدا از اصحاب آن
ملعونه آمد و نزد ابو سفیان و گفت کسی از تفحص کند با غلامان ملعونه که سر ثابت بن افلح را جدا نماید پیش
او بیاورد و بنذر خود وفا کند و خبر کشتن ثابت را غلامان ملعونه باو داده بود پس او را آزاد کرده و
کنیز خود را باو بخشید پس ابو سفیان دویست سوار را فرستاد که در شب سر آن شهید را قطع نموده بیاورند
در نزد او پس آن سوارها همین که نزدیک آن شهید رسیدند خداوند بادی فرستاد و آن شهید را از بلندی
فرو آورد و در پی آنان که بعقب او آمدند خداوند عالم باران شدیدی فرستاد و آنها را غرق نمود و اثری
از ایشان ظاهر نماند **مؤلف** گوید بخدا راضی نشد که سر ثابت بن افلح که یکی از شهدا احد بود بدست
کفار افتد و در مجلس شراب حاضر شود و خوان طعام بر روی آن بگشایند و شراب بیاشامند و طعام بخورند
چنانچه در بحار و عوالم از فضل بن شاذان روایت کرده از حضرت امام رضا ع وقتیکه سر مبارک امام
مظلوم ابی عبد الله الحسین را وارد شام نمودند و از آنجا نزد یزید ملعون بردند فامر یزید فوضع و نصب

علیه مائدة یعنی آن ملعون امر نمود که آن سر را بر زمین بگذارند و خوان طعام بر روی آن سر مبارک نصب
نمایند فاقبل هو و اصحابه یأکلون و یشربون الفقاع پس آن ملعون بعد از نصب مائده بر روی سر مبارک
که خوان جهانبان بود در آن و خود و اصحابش در خوردن طعام و آشامیدن شراب و میگفت بخورید
که این شراب مبارکست که از برکت این سر دشمن ما در نزد ما حاضر است و بعد از فراغ از آن امر کرد که سر
مبارک حضرت را در طشتی گذاشتند و در زیر تخت آن ملعون نهادند و بسط علیه رقعة الشطرنج و
یذکر الحسین و اباه و جده ص و یستهزئ بذکرهم و آن ملعون رقعه شطرنج را پهن نموده بر بالای آن و
بطریق بی ادبیها میکرد امام مظلوم را و جد و پدر بزرگوار او را و استهزا و سخریه مینمود بذکر آن
بزرگوار و هر وقتیکه بر حریف خود غالب میشد در باختن قمار سه جام از شراب بر میداشت و ته آنرا در
پهلوی آن طشت میریخت و حضرت امام رضا فرمود که هر که نظرش بر شراب و بر شطرنج افتد و یاد کند
امام مظلوم را و لعنت کند بر یزید و آل یزید خدا محو میکند جمیع گناهان او را اگرچه بعدد ستارگان آسمان
باشد **مؤلف** گوید کاش آن ملعون همین ظلمها و ستمها نسبت بسر مبارک آنحضرت اکتفا نموده بود بلکه مشهور
است که آن سر مبارک را هر روز در مجلس شراب حاضر میکرد و بی ادبیها و ناسزاها میگفت و وقتیکه امام سجاد
میخواست روانه مدینه شود آن سر را از یزید ملعون طلب نمود و فرمود یا یزید اسئلک ان ترینی وجه
سیدی و ابی مولای الحسین فاتزود منه و انظر الیه و اودعه ای یزید حاجت من تو آنست که بنمائی
بمن سر پدرم حسین را که یکدفعه دیگر صورت منورش را دیده باشم و توشه از آن بردارم و او را وداع کنم
چراکه من بمدینه میروم و دیگر او را نخواهم دید فقال یزید لعنه الله لن تراه ابدا هرگز سر پدر ترا نخواهی
دید فبکی و قام پس امام بیمار گریه کنان از مجلس آن ملعون برخواست و از آن شدید تر که قلوب را میسوزاند
و اشک از دیده جاری میکند آنست که حدیث کرد ابو الولد الزنا آن سر منور را در خزینه خویش حبس نمود
و از دفن کردن منع کرد طول کشیده بود مانند آن سر مبارک در خزینه آن کافر که زرد شده بود و بروایتی
چنانچه در بحار الانوار است بعد از سلیمان بن عبد الملک بن مروان که یکی از پادشاهان بنی امیه بود آن سر را
در خزانه یزید یافت و آن سر سفید شده بود و آنرا در پنج جامه دیباج پوشانید و بر آن نماز کرد و دفن نمود
در شام اگرچه خلاف مشهور است بمذهب شیعه و لکن دور نیست که چنین شده باشد تا جمیع ظلمها و ستمها
با نسبت مظلومان رسیده باشد و همین جسارت برای سوختن دلهای شیعیان اگر در میان شیعه و سنیه

اقوال کثیره و روایات متکثره وارد شده است در محل دفن سر منور سید الشهداء که از ظلم بنی امیه ایالت
سر منور که بوسه گاه سید البطحا و فاطمه زهرا بود در کربلا دفن شد یا در نجف اشرف نزد قبر پدر
یا در کوفه یا در مدینه منوره یا در بقیع در نزد قبر فاطمه زهرا یا در شام یا در مسجد رقه بر کنار فرات یا
در شهر انتقال یا در شهر قاهره در نزد ال عثمان بجهة تلافی خون ان و بیدینی پدر شان باشد همه این اقوال
را در در کتب ذکر شده است اگرچه وجه اول اظهر است اما رؤس اولاد و اصحاب پس حیکدران خصوص معلوم
که چه شد و انها را در کجا دفن کرده اند و دور نیست که از معجزه امام بنا بعد از بریدن انها و ابدان روشن شده باشد
بکربلا و رغبتا در ظاهر و یا در شریف ایشان ملحق شده باشد الا لعنة الله الخ وسیعلم الذین ظلموا ای
منقلب ینقلبون **فصل یازدهم** بدانکه از جمله وقایعی که موجب حزن و اندوه قلوب شده
شهادت قاسم و عروسی قاسم است در کربلا اگرچه در ثانی خلافت و بعضی انکار ان نموده اند و لیکن حق وقوع
است چنانچه جماعتی ذکر نموده اند از محدثین و مورخین از ان جمله شیخ فخر الدین طریحی که از افاضل علمای
شیعه است در کتاب منتخب ذکر کرده است و مستند بروایت نموده است و در مقتل ابن عربی و کتاب حزن
الایمان نیز نسبت بحدیث داده است و ملا حسین کاشفی در روضة الشهداء ایراد کرده است و نقلها
و تواریخ و کلام مورخین در امثال این امور خالی از اعتبار نیست بعلاوه از شیخ جلیل نقل شده
است که در توریة حضرت موسی علی نبینا و اله و علیه السلام اشاره بان شده است **مؤلف** فقیر گوید که دیده
در ترجمه وحی کو ذلک که از جمله وجهها معتبره خدا ثبت در نزد بنی اسرائیل صحیح و معتبر است و ذالک
بر صحت نبوت پیغمبر ما و مشتمل است بر خبرهای غیب الهی و ان نیز قرینه بر صحت ان و در انجا نیز ذکر
کرده است عروسی قاسم را و حنا بستن عروس او بنحو اوملطریق اشاره و مجمل این حکایت چنانست
است که بعد از شهادت جمیع اصحاب ان بزرگوار و برخی از سلسله اطهار نوبت جانبازی بحضرت قاسم رسید
وهو غلام صغیر لم یبلغ الحلم و او بسیار کوچک بود که بحد بلوغ نرسیده بود امد بخدمت امام مظلوم
بقصد شهادت وکان وجهه کفلقة القمر و صورت منورش مثل پاره ماه میدرخشید همین که نظر
مبارک انحضرت باو افتاد که عازم جهاد گردیده است عنقه و جعلا یبکیان حتی غشی علیهما حضرت
دستها بگردن قاسم در اورد و اینقدر هر دو گریستند که بیهوش شدند پس همین که بهوش امدند
قاسم عرض کرد یا عم الاجازة ای عم بزرگوار مرا رخصت بخالفان بده تا بر سر جان قابل نبود فدای معلل

شریفت کردانم حضرت فرمود انت من اخی علامته انبورد بر تو یادگار برادرم حسنی چگونه راضی شوم
که بدن تو را بنی امیه پاره پاره نمایند هرچه اصرار نمود حضرت اباو امتناع نمود پس قاسم محزون در
گوشه نشست و اشک از دیده اش جاری بود و سر خود را در دامن تفکر فرو برده بود که ناگاه بخاطرش
امد که امام حسن تعویذی نوشته بر بازویش بسته بود و فرموده بود که اذا اصابک الم و غلبک بخیل
الغم فحل العوذة وقرئتها والعمل بما فیها ای قاسم هر وقت که برسد بر تو مصیبتی بر تو باد که بگشائی بازوبند را و بر
و انچه در ان نوشته بخوانی و بمقتضای ان عمل نمائی پس قاسم گفت که سالها چنین مصیبتی در عمر و دنیا
است پس گشود بازوبند خود را و نگاه در ان کرد دید که نوشته است یا قاسم اوصیک اذا رایت عمک
الحسین فی کربلاء غریبا وقد احاطته الاعداء فلا تترک البراز ولا تبخل علیه بروحک یا قاسم و صیتی
میکنم ترا هرگاه به بینی عم بزرگوار خود حسین را که در صحرای کربلا غریب و تنها و دشمنان دور او را احاطه
کرده باشند پس دست از جهاد برمدار و جان خود را دریغ مدار و هرچند او را منع نماید از جهاد الحاح
کن تا اذن گرفته در رکاب او شهید شوی و بسعادت ابدی فائض گردی پس قاسم خط مبارک پدر خود را بر سر
امد بخدمت عم مظلوم خود و نشان داد همین که نظر مبارک انحضرت بخط برادر خود افتاد فتنکی بکا شدید
و نادی بالویل والثبور گریست که نه شنید بکی و صدا ناله و فریاد انحضرت بلند شد و فرمود ای نور دیده اگر
پدر تو وصیتی بتو نموده است بمن هم وصیتی کرده است واجب است تنفیذ ان و از این است که فاطمه
نام دختر خود را بعقد تو در اورم پس دست قاسم را گرفته داخل خیمه نمود و طلب نمود برادرهای خود
عباس و عون و جعفر را پس صدا زد مادر قاسم را و فرمود الیس للقاسم ثیاب جدد ما لک لا ایاتی
برای قاسم لباس نو هست که برا و بپوشانم گفت نه نیست پس حضرت بزینب فرمود که بخواهر خامر
کن فلان صندوق را که جامه های برادرم امام حسن در ان میباشد پس زینب ان صندوق را حاضر نمود
پس حضرت از اکشود و بیرون اورد قبای امام حسن را و باو پوشانید و عمامه امام حسن را بر سر قاسم
بست و دست دختر خود را که نامزد قاسم بود گرفت و در بعقد قاسم در اورد و خیمه جداگانه از برای
ایشان ترتیب داد و بر زنان حرم فرمود که عروس را وارد حجله نمایند پس زنان همه بگریه در امدند و دست
انعروس غمناک را گرفته در ان عرصه بلا وارد خیمه ان یتیم بی پدر نمودند **مؤلف** گوید بیهوده نیست
بعد از انعقاد عقد خدیجه خوانون زنان مکه دست بر هم زدند و هلهله و شادی کردند اما بعد از انعقاد

عند قاسم دیگر بدانکه اغلب پیش رسم شهر هند در عروسی پیغمبر چنگ نزدند گوسفند ذبح کردند
وچنین شتر نحر کردند اما در عروسی قاسم هیجده نفر از اولاد علی را ذبح کردند و حدیث که در عروسی
پیغمبر حمزه سید الشهدا لباس عروسی بر بدن عالم پوشانید و در عروسی فاطمه پیغمبر لباسهای عروسی بر امیر
المؤمنین پوشانید اما در عروسی قاسم سید الشهدا کفن بر بدن قاسم پوشانید انجام کار کفن پوشید
و نیز آنکه در عروسیها مادر امثل گوسفند قربانی ذبح کنند و بدن او را در آفتاب بیندازند
و عروس را معجر از سر برآورند و بکشند و گوشوار را با گوشواره جدا نمایند و با سر برهنه بر شتر
بی جهاز سوار نمایند انجا در عروسی پیغمبر حضرت رسول برقع از روی خدیجه خاتون برداشت
و در عروسی امیرالمؤمنین حضرت برقع از رخ خاتون قیامت فاطمه زهرا برداشت اما در عروسی قاسم
شیعیان بگویم که کی برقع از رخ فاطمه برداشت بزبان لال شوم شمر ملعون برقع از روی فاطمه نو عروس
برداشت و در عروسی پیغمبر زنان مکه لباسهای رنگارنگ پوشیدند و خواتین قریش همه لباسهای
رنگارنگ پوشیدند اما در عروسی قاسم زنان اهل بیت لباس سیاه پوشیدند بلکه زنان بنی
هاشم همه سر خود را برهنه و موی خود را پریشان نمودند و در عروسی پیغمبر دستهای خدیجه خاتون را
حنا بستند اما در عروسی قاسم حنای زنان اهل بیت خون قاسم بود چنانچه در روحی کودک طفلان
خبر داده است خلاصه بعد از آنکه عروس را داخل حجله نمودند قاسم نگاهی بصورت عروس نمود
زاری کرد بیننده حسرت بار از جگر برکشید که ناگاه صدای هل من مبارز از لشکر اعدا بلند شد قاسم چون شنید
از محل خود برجست و دست عروس را رها کرده خواست که از خیمه بیرون آید فجذبت ذیله و مانعته
عن الخروج من الخیمة پس عروس ناکام دست دراز کرد و دامن قاسم را گرفت و گفت ای پسر عم بکجا میروی
و مرا بکی وا میگذاری قاسم فرمود ای همسر ناکام جان خود را در کار پدر در بازم فقال لها خلی
ذیلی فان عرسنا قد اخر الی الآخرة پس قاسم گفت ای نور دیده جامه مرا رها کن که عروسی ما و تو بقیامت
افتاد فصاحت و ناحت و انّت من قلب حزین و دموعها جاریة علی خدیها پس آن عروس ناکام صیحه
زد و از سوز دل ناله و جزع نمود در حالتیکه اشک بر دو طرف صورتش جاری بود پس مشتی از زمین
برداشت و بسر خود ریخت و گفت هرگاه عروسی من و تو بقیامت افتاد من در عرصه محشر تو را
بچه نشان در میان خلایق بشناسم قاسم سر دو دامن خود را چاک زد و گفت با این نشان نامحرم

اهل البیت بالبکاء لفعل القاسم بکاءً شدیداً و نادوا بالویل و الثبور پس همه زنان حرم از
رفتار قاسم بگریه در آمدند و صدا را بواویلا و واثبوراه بلند کردند **مؤلف** دلسوخته گوید
در بعضی تواریخ دیده که نوشته بود که قاعده در میان اهل عالم در زمان سابق این بوده است
که هرگاه عروسی پادشاه زاده باشد همین که وارد حجله میشد جواهر بر سر او نثار میکردند اما جگر عزیز
اهل عالم بسوزد که عروس قاسم وقتیکه وارد حجله شد خاک و خاشاک بر سر خود میریخت مکر مید و جگر
پادشاه نبودند و از این شدید تر آنکه وارد حجله شد در حالتیکه گرسنه و تشنه بود و صدای او
بگریه و ناله بلند بود و از این عظیمتر آنکه این عروس را وقتیکه با دست بسته و سر برهنه وارد مجلس
یزید نمودند ملعون خواست که او را بکنیزی بگیرد در مقتل ابن عربی نوشته که بعد از وداع مادر عروس
قاسم ناکام با چشم اشکبار از حجله جلال بیرون آمد و سوار شد همین که چند قدم راه رفت دید صدای ناله میآید
نگاه بعقب انداخت ملاحظه کرد مادرش را با پای برهنه یافت که میاید و اشک حسرت از دیده میبارد و میگوید
یا بنی اصبر لنا لی حاجة ای نور دیده صبر کن که با تو حاجتی دارم و حسرتی در دلم مانده گفت ای مادر کدام است حاجت
تو گفت ای نور دیده من از عروسی تو خجالت دارم و هدیه بجهة نثار قدومت نیاورده و لبهای او را خشکیده یافتم
بر بنی امیه بگو که من تازه دامادم توقع قطره آبی از شما دارم و شاید بر تو رحم کنند و آن ناکام عروس را بنام
پس دفعه دیگر مادر قاسم وداع نموده و با گریه و ناله از هم جدا شدند پس قاسم آمد بخدمت امام مظلوم و
عرض کرد که ای عم والامقام مرا اجازه حرب مخالفان بده که دیگر نمیتوانم تو را غریب و بیکس مشاهده کنم پس
حضرت فرمود یا ولدی اتمشی برجلک الی الموت ای فرزند بپای خود بسوی مرگ میروی قاسم عرض کرد و کیف
یا عم و انت تکون بین الاعداء وحیداً فریداً و لم تجد محامیاً و لا صدیقاً ای عم بزرگوار چگونه
نروم و حال آنکه ترا میبینم تنها و بیکس و در میان دشمنان گرفتار نه دوستی و نه یاوری روحی لروحک الفداء
و نفسی لنفسک الوقاء جانم فدای جان تو و بدنم قربان بدن تو باد پس اصرار بسیار و الحاح بیشمار نمود تا امام
راضی گردید پس حضرت گریست و شق ازیاق القاسم و قطع عمامته نصفین نصفاً ادلاها علی وجهه بصورة الکفن
و شد نصفها الاخر علی رأسه پس حضرت جامه قاسم را چاک زد و عمامه او را دو حصه نمود و حصه بسر او بست
و حصه دیگر را بصورت کفن بر قامتش مرتب بپوشانید و شمشیر حمایل او کرد و روانه قتالش نمود
مؤلف فقیر گوید که در اخبار و کتب مقاتل ندیدیم که امام مظلوم برای احدی از شهدا کفن پوشانیده

بعد از آن قاسم گویا همین لباس عروسی او بوده است که امام برادر پوشانید تا در میان شهدا ممتاز باشد بعد و بر
وای بر بنی امیه که لباس عروسی او را غارت کردند و بدنش را برهنه در میان خاک و خون انداختند پس قاسم
همین که وارد میدان شد نظر مبارکش بعمر بن سعد افتاد او را صدا زد که یا عمر اما تخاف الله یا اعمی القلب اما
تراعی رسول الله تدعی الاسلام وآل رسول الله عطاشا ظماء قد اسودت الدنیا باعینهم ایعمر
آیا از خدا نمیترسی ای باطن کور یار غایب رسول خدا را نمیکنی چگونه ادعای اسلام مینمائی و حال آنکه آب
فرات را بر روی او و اهل بیت پیغمبر بستید و صدای العطش ایشان بلند است و از شدت تشنگی دنیا در نظر
ایشان سیاه و تاریک شده است ملعون گفت دست از تکبر بردارید و اطاعت کنید یزید را تا شما را
آب دهم پس قاسم گفت لا جزاک الله خیرا خدا هرگز بتو جزای خیر ندهد و رحمت خود را از تو قطع کند
پس نامی تشنا دود یکی بمبارزت او نیامد مراجعت بخیمه نمود و همین که رسید بخیمه صدای گریه عروس
و مادرش را شنید که در غریبی او گریه میکنند پس ایشان را صدا زد و دفعه دیگر وداع نمود و کتاب امام
بوسید و روانه جهاد گردید و این رجز را میخواند ان تنکرونی فانا ابن الحسن سبط النبی المصطفی و
المؤتمن هذا حسین کالاسیر المرتهن بین اناس لا سقوا صوب المزن اکرم اهلنا سید بن منم بیر
امام حسن از نسل مطهر محمد مصطفی و علی مرتضی و این بزرگوار عم من حسین است که در دست مردمی
که از رحمت خدا دورند مثل اسیر و محبوس و گرفتار است فقاتل قتالا شدیدا حتی قتل علی صغره
خمسة وثلاثین رجلا پس جهاد نمود چنانچه شد یکو با آن کودکی سی و پنج نفر را بجهنم فرستاد و در روایت
طریحی ملعونی که با هزار سوار مقابل بود آمد بجنگ آن نبیره حیدر کرار روان بزرگوار او را با چهار پسرش
بجهنم فرستاد و باز دست از قتال بر نمیداشت و بمحاربه اعدا کوشش میفرمود تا آنکه ضعف بر او مستولی
شد و اراده کرد که بخدمت عم خود برسد که ازرق شامی با او بر خورد و سر راه بر او گرفت قاسم بر او حمله کرد و
شمشیری بر فرق او زد و او را دو حصه نمود و شیخ طریحی روایت کرده که پس قاسم آمد بخدمت امام عرض
کرد یا عماه العطش العطش ادرکنی بشربة من الماء آن حضرت او را دلداری داد و بصبر و شکیبائی امر فرمود
واعطاه خاتمه وقال خطه فی فمک و انگشتر خود را باو داد و فرمود آنرا در دهان خود بگذار قاسم
گفت چون آنرا در دهان گذاشتم گویا چشمه آبی بود پس سیراب شد وای بر بنی امیه که وقتیکه امام مظلوم فرمود
بگشت تا بی من در هست تیرها لودی بدنها مبارکش زدند که پر از خون شد بار دیگر آن نوباوه حیدر کرار

روانه میدان شد آن شهزاده گردید و شروع بمبارزت کرد و جمعی را بر علمدار کفر آثار گماشت و بر او حمله کرد و خواست
که او را بقتل برساند آه آه فاحاطوا به من کل جانب بالنبل از چهار جانب آن نازک بدن نازنین تیرباران کردند
و بروایتی یکی از آن ملاعین مکرر سنگ بر بدن شریفش میزد و میگفت یکی بدان خادمی بحید را
حمید مسلم گوید من در میان لشکر عمر سعد بودم و نظر میکردم دیدم این پسر که پیراهنی و ازاری پوشیده
بود نعلینی در پا داشت که بند یکی از آنها گسیخته بود و فراموش نمیکنم که آن بند نعل پای چپ بود که گسیخته
بود عمر بن سعد ازدی گفت والله لاشدن علیه واقتله بخدا قسم که بر او حمله میکنم و او را میکشم حمید
میگوید گفتم سبحان الله چه میخواهی از این طفل بخدا که اگر شمشیر بر من حواله کند دست باو دراز نکنم این جماعت
که او را در میان گرفته اند او را کافیست گفت بخدا قسم که بر او حمله میکنم و او را میکشم پس اسب را تاخت و بر او
حمله کرد فما ولی حتی ضرب راسه بالسیف از او دست برنداشت تا آنکه ضربتی بر سر مبارکش زد که برو در
افتاد و بروایت شیخ طریحی از کثرت زخمهای تیر که بر بدن نازکش رسید از اسب بر زمین قرار گرفت فطعنه
بالرمح شیبة بن سعد الشامی علی ظهره واخرجه من صدره پس شیبه بن سعد شامی نیزه بر پشت مبارکش
زد که از سینه مبارکش بیرون آمد فوقع القاسم یخور بدمه پس قاسم بر رو افتاد و در خون خود غلطید
و فریاد کرد که یا عماه ادرکنی ابی تم بزرگوار مهد زیارتی چون آواز بگوش سید مظلومان رسید مانند عقاب
پرواز کرد تا بر سر او آمد و مثل شیر خشمناک بر آن قوم بی باک حمله کرد و شمشیر حواله قاتل او کرد آن ملعون
دست خود را سپر نمود دستش از مرفق جدا شد و نعره زد که فریاد رسید لشکر باغاثتش بیکدفعه حمله
کردند تا او را نجات دهند از کشته شدن جنگ در پیوست و مغلوبه شد فاستقبلته بصدورها وجرحته
بحوافرها ووطئته حتی مات الغلام آه آه پس در آن اوقات سم اسبها آن نظام عالمان و بدن نازک آن جوان را پایمال
کردند و سمها بد خوان بدن را پاره پاره نمودند تا مرغ روح شریفش از بدنش بیرون رفت قد
اوطئوه الصافنات فصدرته المضمار للاصدار والایراد پس اسبها قوی هیکل مخالفان او را
پایمال کردند و سینه مبارکش را محل تردد خود قرار دادند محطوم جسم هشمت اضلاعه و کسر
ظهره من خیول زیاد بدنش را در هم کوفتند و استخوانهای پهلویش را خورد کردند و پشتش را در هم
شکستند **مؤلف** گوید احتمال دارد که قاتل پایمال اسبها شده باشد چنانچه بعضی از فضلا احتمال
داده اند از ابن عباس لیکن در زیارت شهدا صریح است بانکه مقتول پایمال سم اسبان شد و جوهری و ابحجل

و غبار فرو نشست سید الشهدا علیه السلام آن جوان را دید اعضایش پاره پاره و خورد شده بر روی خاک افتاده
است و پاهای خود را بر زمین میساید در روایتی دیدکه ملعونی میخواهد سر او را از بدن جدا نماید و آن جوان
میگوید یا عماه واغربتاه ای مادر مهربان در کجائی که پسر غریب ترا میکشند پس امام را از انظار او فرو بود
و گویا قوم بود سرش صبر که جوانست و تازه داماد است سرش صبر که فلک زهر فرقتش داده است و در کتاب
نور الایمان نوشته است که وقتیکه آن ظالم خواست سر آن جوان را از بدن قطع نماید رو کرد با آن ظالم و گفت مگذار وصیت
خود را با عمه بگویم چون نظر باطراف کرد کسی را ندید مگر اسب خود را و او را مخاطب نمود و فرمود ای اسب عمو لا ابیته
عمی انی قتلت عطشانا غریبا فاذا شربت الماء فاذکرینی واندبی واذا خضبت ابنی فیدیهی انذ
عم بود و وصیت دیگرم بگو آنکه مرا تشنه و غریب کشتند هر وقت که آب بیاشامی مرا یاد کن و بر غریبی و بیکسی من
گریه کن و دیگر آنکه در این صحرا خضاب نمودکه دست و پای خود را خضاب نمائی من خجالت زده دارم عوض حنا
بخون حلقوم خضاب کن چون امام علیه السلام وارد شد بر نعش او و او را بآن حال دید فرمود بعز و الله علی عمک ان
تدعوه فلا یجیبک او یجیبک فلا ینفعک آنچه مضمون بخدا قسم که دشوار است بر عم تو که او را بخوانی
و او ترا اجابت نکند و یا اجابت کند ترا و اعانت نکند و یا اعانت نماید و نفعی بتو نبخشد بعدا لقوم
قتلوک دور باد از رحمت خدا قومی که ترا کشتند پس حضرت میگوید او را برداشت در حالتیکه پاهای او را
بر زمین میکشید و سینه اش را بسینه خود چسبانیده بود در دل خود که با او چه میکنند پس او را آورد نزد بدن
کشتگان گذاشت و در روایت دیگر از شیخ طریحی امام مظلوم قاتل او را بقتل رسانید و او را
بخیمها آورد و در خیمه گذاشت هنوز رمقی در او باقی بود و چشم گشود و نگاه حسرت بعروس و سایر اهل بیت
کرد و گریست پس امام او را بسینه خود چسبانید و گریست و فرمود خدا لعنت کند کشندهٔ تو را و بخدا
قسم که دشوار است بر عم تو که او را بخوانی در حالتیکه کشته شده باشی و بدن تو پاره پاره شده باشد
یا بنی قتلوک الکفار وما عرفوک ولا عرفوا من جدک وابوک آنچه مضمون ترا کشتند کفار و گویا
ترا و جد و پدر ترا نشناختند فلطموا الخدود وشقوا الجیوب ونادوا بالویل والثبور پس اهل بیت
طپانچه بر صورت زدند و جامه را چاک نمودند و صداها بناله و گریه بلند کردند بخصوص عروس و دامادی
که این دو بیت را گریه میکردند بخون قاسم سر و صورت خود را خضاب نموده حضرت فرمود صبرا یا بنی عمومتی
صبرا یا اهل بیتی لا رأیتم هوانا بعد هذا صبر کنید ای خویشان من و ای اهل بیت من که بعد از این

روز مذلت و خواری نخواهید دید انا لله وانا الیه راجعون

فصل دوازدهم

در کتاب کامل الزیاره و بحار الانوار روایت کرده اند بسند صحیح معتبر از ابو بصیر که میگوید در خدمت حضرت صادق ع بودم
و مطالب خود را بآنحضرت عرض میکردم که ناگاه داخل شد بر آنحضرت طفل کوچکی از آنحضرت فرمود
یا مرحبا بک یا ولدی و او را گرفته بسینه خود چسبانید و او را بوسید بعد فرمود حقر الله من حقرکم
وانتقم ممن وترکم خدا حقیر و ذلیل گرداند کسی را که شما را حقیر کرده و انتقام بکشد از کسیکه شما را یکه
و تنها گذارد لعن الله من قتلکم و خدا لعنت کند کسی را که کشت شما را و خدا باشد شما را حافظ و یار
و معین فقد طال بکاء النساء و بکاء الانبیاء والصدیقین والشهداء وملائکة السماء
پس بتحقیق که طول کشید گریه زنان و گریه پیغمبران و صدیقان و شهیدان و ملائکه آسمان بر شما
بعد از آنحضرت گریست گریه شدیدی و فرمود ای ابو بصیر اذا نظرت الی ولد الحسین اتانی ما لا املکه
مما اتی الی ابیهم والیهم هر وقت که نظر میافکنم بسوی اولاد امام حسین ع حالتی بمن دست میدهد
که دیگر مالک خود نمیباشم و نمیتوانم خود را حفظ نمایم بسبب مصیبتهائیکه بر پدر ایشان امام حسین
وارد شده است ای ابی بصیر بدرستیکه فاطمه ع گریه میکند بر حسین مظلوم و نعره میزند که
آتش جهنم بخروش میآید و اگر خازنان و موکلین بر جهنم در وقتیکه صدای ناله فاطمه را میشنوند آنرا
حفظ نکنند میسوزاند جمیع اهل زمین را و جهنم آرام نمیگیرد تا آنکه صدای فاطمه زهرا ساکن شود و
دریاها بجهة گریه فاطمه بخروش و موج و اضطراب میآیند و بر هر قطره از آن ملکی موکل است که آنرا
حفظ میکند و نمیگذارد که طغیان بکند و بالهای خود را بر آن میزنند و از آن حبس میکنند که غرق
نکند زمین و اهل زمین را فلا تزال الملائکة مشفقین یبکون لبکائها و پیوسته ملائکه گریه
میکنند بجهة گریه فاطمه و بدرگاه خدا تضرع و زاری میکنند بجهة گریه آن مظلومه و بلند است صدای
ملائکه بتقدیس و تسبیح خدا بجهة خوف بر اهل زمین و اگر صدائی از صداهای ایشان برسد بزمین
هر آینه زمین از هم میپاشد و همه خواهند شکافت اهل زمین و پاره پاره خواهد شد کوهها و
زلزله در زمین بنحوی واقع خواهد شد که همه از هلاک نماید ابو بصیر گفت این امر بسیار عظیم و شدید
است حضرت فرمود آنچه نشنیدهٔ اعظم از این است بعد از آن فرمود ای ابو بصیر اما تحب ان تکون من
یسعد فاطمة یا ابو بصیر دوست نمیداری که از جمله یاری کنندگان فاطمه باشی در این مصیبت فبکیت حین قالها فما

آمدند علی النطق وما قدر علی کلام من البکاء ابو بصیر میکوید بکریه درآمد در وقتیکه حضرت این
سخن را فرمود و از شدت کریه نتوانستم جواب بکویم وحضرت هم نتوانست از شدت کریه متوجه کلام من
بشود پس حضرت نماز را بستاد و من بیرون رفتم و در حدیث معتبر دیکر مرویست از زراره که انحضرت فرمود
وما عین احب الی الله ولا عبرة من عین بکت ودمعت علیه هیچ چشمی محبوبتر وهیچ اشکی محبوب
تر نزد خدا نیست از چشمی که بکرید و اشک بریزد بر مظلوم کربلا وما من باک یبکیه الا وقد
وصل فاطمة واسعدها علیه ووصل رسول الله وادی حقنا وهیچ کریه کننده نیست که کریه
کند بر حسین مکر آنکه وصلت نموده با فاطمه و یاری کرده مظلومه را و وصلت نموده با پیغمبر خدا و
اداء نموده حق ما اهل بیت را وما من عبد یحشر یوم القیمة الا وعیناه باکیة الا الباکین علی جدی
فانه یحشر وعینه قریرة والبشارة تلقاه والسرور علی وجهه وهیچ بنده محشور نمیشود در قیامت
مکر آنکه دو چشم او کریان است مکر کریه کننده بر جدم حسین پس علامتی که او محشور میشود در حالتی
که چشم او روشن و خوشحالیست و آثار سرور از صورت او ظاهر است والخلق یعرضون وهم حداث الحسین تحت
العرش لا یخافون سوء الحساب و همه در معرض حساب کرفتارند و ایشان در خدمت سید الشهداء در سایه
عرش نشسته اند در زیر عرش و حدیث امام حسین ع را استماع میکنند و ندا میاید که داخل بهشت
شوید ایشان مجلس شریف آنحضرت و صحبت آنحضرت را مقدم میدارند بر بهشت و حور العین و ولدان
بهشت میفرستند که ما مشتاق لقای شما هستیم چرا به بهشت نمیائید ایشان سر خود را بلند نمیکنند
که سخن ایشانرا بشنوند از بسکه مسرور و خوشحالند از صحبت و فیض مجلس مظلوم عالم سید الشهداء
و دشمنان ایشانرا ملک عذاب با صیحه ایشانرا کرفته بجهنم میکشند و حسرت میخورند که کاش
ما هم اطاعت کرده بودیم و ما را هم شفاعت میکردند و از این عذابها نجات میدادند بالجمله
و حوران بهشت و غلامان و خدمه ایشان پیغام میفرستند که منزلها و قصرهای شما خالی و منتظر
شما است ایشان جواب میدهند که انشاء الله بشما خواهیم رسید پس اسبهای نور میفرستند و کریه
کنندکان بر انوار شده پرواز میکنند در حالتیکه مشغول حمد و ثنای خالق عالم و صلوات
بر سید اولاد آدم میباشند تا آنکه وارد منازل خود در اعلی درجه بهشت میشوند وارد شده است
از ابن عباس رض که کفت روزی در مدینه بعد از نماز صبح با جناب رسول خدا بودیم در مسجد انحضرت

بر همین که از تعقیب نماز فارغ شد صورت مبارک را بجانب ما نموده و پشت مبارک را بمحراب داده وکانه البدر
لیلة التمام و صورتش مثل ماه شب چهارده میتابید و شروع نمود بوعظ کردن ما و بیان مواعظ در دلهای
ما تاثیر مینمود که کویا آب سردی بود بر جکر تشنه ریخته شود و ما را مشتاق بهشت و تخویف از عذاب
جهنم مینمود و ما خوشحال بودیم و لذت میبردیم از قرب انحضرت که ناکاه حضرت سر خود را بلند کرد
و صورتش مثل کل شکفته شد پس نکاه بباب مسجد نمودیم دیدیم که حسنین ع وارد مسجد شدند و دست
راست امام حسن ع بدست چپ امام حسین ع بود با یکدیکر سخن میکفتند چون کوش داشتیم دیدیم
که میفرمایند من مثلنا وقد جعل الله جدنا اهل السموات والارضین وابانا بعده خیر اهل المشرق
والمغرب ومنا سیدة نساء العالمین وجدتنا ام المؤمنین ونحن سیدا شباب اهل الجنة
اجمعین کی مثل ما است و حال آنکه جد ما بهترین اهل آسمانها و زمینها است و پدر ما اهل مشرق و مغرب است
و مادر ما بهترین زنان عالم است و جده ما خدیجه کبری مادر مؤمنین است و ما دو سید بزرک جوانان
اهل بهشت هستیم ابن عباس میکوید از این سخن بر خوشحالی و خوشوقتی ما افزود
و آثار فرح و بشارت بر رخسار ما ظاهر کردید ما همین که نظر بجانب رسول خدا کردیم دیدیم واذا
بدموعه یجری علی خدیه که اشکش بر دو صورتش جاری شده کفتم سبحان الله این وقت فرح و خوشی
حالتیست یا مصطفی این کریه چیست پس از سؤال فرمود نظرت علی والله ما تلقیان بعدی یا ولدی
دلبندانا کواه است بر من انچه بر سر شما میاید بعد از من از مصیبتها ای دو نور دیده من پس آن دو
بزرکوار را بنزد خود طلبید و ایشان را هر دو بر دامن خود نشانید امام حسن را بطرف راست و امام حسین را
بطرف چپ و با ایشان فرمود بابی ابیکما وامی امکما یعنی فدای پدر شما و مادرم فدای مادر شما باد پس
التفات فرمود بجانب امام حسن ع و مکرر دهان او را بوسید و بوسید بعد از آن توجه نمود با امام حسین
و مکرر کلوی او را بوسید پس قطرات اشک از چشم مبارکش جاری شد و کریست ما هم کریستیم
و سبب آن را ندانستیم که ناکاه امام حسین ع برخواست از دامن جد بزرکوار خود کریه کنان روانه
شد بنزد مادرش فاطمه بر همین که وارد شد بر مادر خود نظر فاطمه زهرا بصورت نور چشمش حسین افتاد
دید اشک مجروی او جاریست با سینه خود اشک از صورت مظلوم کربلا پاک کرد و فرمود فداک امک
ما یبکیک مادرت فدای تو شود چرا کریه میکنی پس کریه امام مظلوم بیشتر شد و فاطمه هم از کریه امام مظلوم

بگریه در آمدند امام مظلوم را بسینه خود چسبانید و فرمود یا قرة عینی و ثمرة فؤادی ما یبکیک
لا ابکی الله عینیک ای نور دیده من وای میوه دل من چه چیز باعث گریه تو شده است خدا هرگز
دیدهای تو را گریان نکرداند امام حسین ع از شدت گریه نمیتوانست که جواب بگوید طاقت حضرت
فاطمه طاق شده فرمود یا حبیب قلبی اما تخبرنی ای جگر پاره من مرا خبر نمیدهی از سبب گریه خود امام
مظلوم فرمود ای مادر کان ملئنی بکیرة و تردنی الیه گویا احدی من ملائکهم رسانیده از گریه امد
و شد من بوی او و قالت بذلک نفسی لیا ذا فاطمه گفت جانم بقربان تو باد از چه سبب امام مظلوم حکایت
گفت ای مادر امروز من و برادرم حسن بدیدن جد خود رفتیم همین که داخل مسجد شدیم دیدیم جد بزرگوارم
با پدرم با اصحاب در مسجد نشسته اند پس جد بزرگوارم امام حسن را طلبید و او را بر زانو نشانید و خود
و مرا بر زانوی چپ نشانید هم راضی نشد اما دهان برادرم را مکرر بوسید اعراض نمود از
دهان من و بعوض آن گلوی مرا بوسید و اگر مرا دوست میداشت مثل برادرم دهان مرا میبوسید
ای مادر هل فیه شیء یکرهه جدی آیا دهن من بوی ناخوش میدهد که از آن سبب جدم ناخوش شده است
فاطمه گفت یا قرة عینی و الله فمک اطیب من المسک و العنبر بخدا قسم که دهان تو از مشک و عنبر
خوشبوتر است و جدت هیچ ملالی بقدر خردلی از تو ندارد ای نور دیده من مکرر از جدت شنیدم که میگفت
حسین منی و انا من حسین حسین از من است و منم از حسین من اذی حسینا فقد اذانی و هر کس اذیت
کند حسین مرا پس تحقیق که مرا اذیت کرده است پس وای بر حال امتی که حسین را که در حقیقت
بدن رسول الله ع بود تیر باران کردند حضرت فاطمه گفت ای نور دیده جدت مکرر تو را در دوش کشیده و فرمود
من احب حسینا فقد احبنی هر کس حسین را دوست دارد مرا دوست داشته است ای نور دیده روزی
تو در گهواره گریه میکردی پدرم بمن فرمود یا فاطمه سکتیه فان بکائه یوذینی ساکت کن نور چشم
مرا که گریه او مرا اذیت میکند و وقتی دیگر باز دیدند که گریه میکنی فرمود یا فاطمه سکتیه فان الملائکة
تتاذی من بکائه او را ساکت گردان که از گریه او ملائکه اذیت میبینند و متألم میشوند **مؤلف**
دلسوخته جان گداخته گوید که خدا یا پیغمبر و فاطمه زهرا و ملائکه نتوانستند که حسین را گریان
ببینند و حال آنکه در آن وقت جراحت و المی در بدنش نبود پس چه حال داشتند اگر در روز عاشورا
او را با بدن پاره پاره میدیدند و صدای گریه زاری او را میشنیدند که میفرمود از تشنگی و فریاد

از غریبی و بیکسی خدا یا پیغمبر و فاطمه و ملائکه حسین را گریان در گهواره نتوانستند ببینند کجا
بودند در صحرای کربلا بدن حسین را برهنه بر روی خاک ببینند که افتاده بود بجا میآید سبب
بر او میتازند خدا یا گریه حسین در گهواره اذیت میرساند بملائکه و تاب شنیدن آن نداشتند و مگر
گریه طفل شیرخواره حسین علی اصغر در روز عاشورا ندیدی که تیر بگلوی او زدند ملائکه زاری
شنیده بود و ایشان را امان نداد تیر و الله ملکه عالم الرکاب نمود و مثل ساخت خلاصه فاطمه زهرا
هر چه خواست حسین را از گریه منع نماید و تسلی دهد چاره نشد آخر الامر حضرت فاطمه چادر عصمت
بر سر کرده و دست حسین را گرفته روانه مسجد شدند در حالتیکه اشک از چشم هر دو جاری بود
پای مبارکش در خانه اثر میبخشید ابن عباس میگوید پس هر یک از اصحاب در ناحیه از مسجد رفتند
و قرار گرفتند پیغمبر و علی ع بر همین که نظر مبارک پیغمبر بصورت حضرت فاطمه افتاده ملتفت شد از دل
سوخته بر کشید و بی اختیار اشک از دیده حق بینش جاری شد و بنشستن از پا کی هو دید حضرت
فاطمه عرض کرد السلام علیک یا ابتاه حضرت فرمود علیک السلام یا فاطمه و رحمة الله و برکاته
گفت ای پدر فدای تو گردم خاطر حسینم افسرده و دل او را ملول ساخته اید شما فرموده اید در حق
حسین هو ریحانتی التی ارتاح الیها حسین ریحانه من است که از او میبویم یا فرموده الحسن و الحسین زین
السموات و الارضین حسین زینت آسمانها و زمینها است یا فرموده الحسین عینی التی براسی حسین
بمنزله دو چشم من است یا فرموده اشم رائحة الجنة من الحسین بوی بهشت را از حسین میشنوم حضرت فرمود
همه را من گفته ام و صحیح است مطلب خود را بگو فاطمه عرض کرد که ای پدر فکیف ما قبلته کتقبیلک
الحسن و ما هو بالک پس چرا او را مثل حسن نبوسیدی و حال گریه میکند و هر چه میخواهم ساکت کرده نم
ساکت نمیشود و هر قدر میخواهم او را تسلی دهم ادا نمیکند حضرت فرمود ای دختر هذا سر اخاف علیک
اذا سمعته یتکدر عیشک و یتکسر قلبک در این سری هست میترسم که هرگاه از آن بشنوی تند کامی
تلخ شود و دل تو شکسته شود و دنیا بچشمت سیاه شود فاطمه گفت تو را بخدا قسم میدهم بگو حضرت
که آن سر را مخفی مدار و بر ما ظاهر نما حضرت گریست و فرمود انا لله و انا الیه راجعون **مؤلف** دلسوخته گوید که پیغمبر
گفتن این حکایت غطی نبود و فاطمه را تاب شنیدن این مصیبت که چه بود همه دانم دختران فاطمه زینب و ام کلثوم
و اولاد یتیم حسین چه حال داشتند که در برابر دو ایشان بدن حسین را پاره پاره نمودند و او را بالکل تشنه شهید

کردند پس حضرت فرمود بفاطمه سبب بوسیدن لبهای حسن است که اخبرنی جبرئیل من الرب الجلیل ان الحسن
یموت مسموما تسمه زوجته جعدة بنت الاشعث بن قیس الکندی خبر داد مرا جبرئیل از جانب رب جلیل
که بدرستیکه امام حسن را بزهر جفا شهید میکنند زوجه ملعونه او جعده دختر اشعث بن قیس الکندی
کوفی و از آن زهر جگر او پاره پاره میشود و صد و هفتاد پاره جگر مطهرش را از راه حلقوم بیرون خواهد
آمد پس من موضع زهر را بوسیدم و بوسیدم فاطمه گریست و گفت سبب انرا فهمیدم ای پدر بوسیدن
گلوی حسین را بگوی حضرت فرمود سر خود را اگر برهنه نمیکنی و موی خود را اگر پریشان نمیکنی من
انرا بتو خواهم گفت فاطمه شرط کرد و بقول حضرت فرمود یا امیر المؤمنین یا علی برخیز و بازوهای فاطمه را
محکم بگیر پس فرمود بفاطمه واما الحسین فیموت مذبوحا بسیف شمر بن ذی الجوشن الذبابی الکوفی
آه آه همین حسینی را که تو گریبان نمیتوانی ببینی در روز عاشورا شمر حرامزاده پسر ذی الجوشن ذبابی
کوفی گلوی نازکش را با شمشیر جفا خواهد برید و بدن مطهرش را در آفتاب خواهد انداخت پس او موضع
شمشیر را بوسیدم چون فاطمه این را شنید بکت بکاء عالیا ولطمت وجهها وحثت التراب علی راسها
صدا بگریه بلند کرد و طپانچه و سیلی بر صورت خود زد و خاک و خاشاک بر سر خود ریخت خدا
بفریاد زینب مظلومه برسد در روز عاشورا در وقتیکه شمر ولد الزنا را دید با چکمه پا بر روی سینه
مجروح برادرش نشسته است مظلومه میفرماید یسقونی شربة من الماء فقد طلوع روحی من کثرت
آب بمن دهید پیش از آنکه روح از بدن من بیرون رود و بعوض آب او را نا سزا گفتند یا زینب چه حال داشت
و چگونه طپانچه بر صورت خود میزد و خاک بر سر خود میکرد و التماس شمر میکرد و کسی بفریاد او نمیرسید
پس از گریه حضرت فاطمه و ناله او زنان مدینه از بهر جواب آن صدا دور فاطمه زهرا جمع شدند و صدا بگریه
و نوحه و ندبه بلند کردند ابن عباس میگوید شیون و ناله و فریاد و صیحه در مسجد بلند شد که گویا ستونهای
مسجد بحرکت در آمد و فغان میکردیم که طایفه جن هم با ایشان گریه میکنند مؤلف فقیر میگوید
نمیدانم که گریه زنان مدینه در آن وقت شدیدتر بود یا گریه اهل بیت در وقتیکه چهارصد کوفیان با شمر
برهنه ریختند در خیمهها که دختران فاطمه زهرا و زنان و طفلهای حسین را تاراج و برهنه نمایند اگر
در آن حال زنان مدینه سرهای ایشان مستور بود مقنعه و معجر زنان اهل بیت را میکندند و خیمههای ایشان را آتش
زدند همه با سر برهنه در میان لشکر پناه بیکدیگر میبردند و اگر زنان مدینه شنیدند قتل حسین را دیدن

اهدائی به کتابخانه آستان قدس رضوی ... مرحوم حاج میرزا اسدالله فاضلی موسوی سبزواری

نمودند ناله و جزع نمودند اما نمیدانم زنان اهل بیت در وقتیکه وارد قتلگاه شدند دیدند جوانان هاشمی را
که پاره پاره در میان خاک و خون افتاده اند با چه حال از برای ایشان گریه کردند خصوصا مادر علی اکبر وقتی
که بدن نازنین پسر جوان هیجده ساله خود را بی سر دید و خاک آلوده دید که نه کسی او را غسل داده و نه کفن کرده
بلکه بعوض کفن باد خاک و خاشاک بر آن گذاشته بود و بعد از آن فاطمه گفت ای پدر در چه مکان این
واقع میشود در مدینه یا غیر مدینه حضرت فرمود در مدینه واقع نخواهد شد بلکه زمینی که آنرا کربلا میگویند فاطمه
گفت ثبت قتل حسینم را از برای من بیان فرما حضرت فرمود ای فاطمه مصیبته اعظم من کل مصیبة
این مصیبت عظیمتر از همه مصیبتهای عالم است بدان ای فاطمه که اهل کوفه او را میخوانند بسوی خودشان
و رسولها بسوی او میفرستند و مینویسند که بسوی ما بیا که تو خلیفه زمانی و دیگر خلیفه هستی و حکم
تو حکم خدا و پیغمبر است و ما کسی را نداریم که هادی ما باشد و ما را براه حق دعوت کند پس همین که میاید
بسوی ایشان او را تکذیب میکنند وقتلوه عطشانا غریبا او را تشنه و غریب شهید خواهند کرد
در حالتیکه ندا میکند بسوی ایشان مکرر که اما من مجیر یجیرنا اما من ناصر ینصرنا ایا بیاوری ما هیچکس
نیست که یاری کند ما را آیا یاری کننده نیست که یاری کند ما را پس هیچکس جواب نخواهد داد او را فیذبح
ذبح الشاة پس او را میکشند مثل کشتن گوسفند تشنه و بی آب با زبانه و میکشند پسرهای
او را و پسرهای برادر او را و جمیع انصار او را و بعد از آن سرهای ایشان را بر سر نیزههای بلند نصب میکنند
و دختران و زنان و خواهران او را اسیر میکنند با سر برهنه ایشان را با سر برهنه در بازارها و شهرها
میگردانند پس دفعه دیگر صیحه حضرت فاطمه بلند شد و فرمود وا حسیناه وا ولداه وا مهجة قلباه وا
غربتاه کاش فاطمه مرده بود و این مصیبت را نمیشنید پس همه اهل مسجد بگریه در آمدند بعد از آن فاطمه
عرض کرد ای پدر آیا من میباشم بعد از کشته شدن حسین که متکفل تیمار او بشوم و بدن نازک او را
تجهیز و تکفین نمایم و دفن کنم حضرت فرمود ای فاطمه این امر وقتی واقع میشود که نه من باشم و نه تو و نه
پدرش علی و نه برادرش حسن فاطمه گفت ای پدر در چه ماه حسینم کشته میشود گفت در محرم و آن
ماهیست که کفار حرام کرده بودند فاطمه گفت یا ابتاه من یغسله ومن یکفنه ومن یصلی علیه ای پدر
کی حسین را غسل میدهد و که او را کفن میکند و بر او نماز میکند گفت لن یری هذه الاشیاء
اینها را نخواهد دید بل یبقی جسده علی الثری ملقی تصهره الشمس وراسه علی القناة بلکه جسد او را

برهنه در بیابان فتاده و آفتاب بر آن میتابد سر او بر نیزه است پس فاطمه باز شروع بگریه و زاری
نموده صدا از گریه و اولداه و واحسیناه و واحسرتاه علیک بلند نمود امام حسین ع عرض کرد ای جد
بزرگوار ذنبی عظیم و خطبی جسیم مصیبت من بزرگست و کار من بسیار مشکل است پس همه اهل بیت
گریستند گویند شد که پس جبرئیل نازل شد و عرض کرد یا رسول الله خدا ترا سلام میرساند و میگوید
فاطمه را از گریه منع نما چرا که ملائکهٔ آسمانها از گریه او بگریه در آمدند و خدا وحی فرستاده است
بسوی تو که زود باشد که خلق نماید شیعیان طاهر خالص که اتفاق نمایند مالهای خود را در اقامه
عزای حسین و بتعب اندازند بدنهای خود را و صرف نمایند مالهای خود را در راه زیارت فرزند فاطمه
و بنکاح در آورند زنان مومنه طاهره که از نسل ایشان ظاهر شود اولاد صالح و آنها جیلا بعد
جیل در مجالس اقامهٔ تعزیه حسین نمایند و از راههای دور بزیارت او بروند و در نزد قبر شریف
مجاور شوند و خدا عوض هر قدمی که در راه زیارت او میگذارند حج مقبول و عمرهٔ مقبوله در نامهٔ عمل
ایشان بنویسد و هر درهمی که در عزای حسین یا در راه زیارت او صرف نمایند خدا در روز قیامت
هفتاد حسنه با ایشان کرامت نماید و قصری در بهشت بنا نماید بعوض آن درهم و هر کس قطرهٔ اشکی از
دیده اش جاری شود ملائکه آن را در شیشه بگیرند ضبط نمایند چون در روز قیامت شود آن را بدست صاحبش
دهند و بگویند بگیر و اگر آتش جهنم قصد تو نماید قطرهٔ بر آن بریز که بقدر یک نفس دیگر آن از تو دور
شود پس امام حسین ع و فاطمه صورت ایشان بجهت خواطر امت مثل گل شکفته شد و راضی شدند بقضای
الهی پس امام حسین عرض کرد ای جد بزرگوار جزای ایشان در روز قیامت در نزد شما چه چیز است حضرت فرمود
من گناهکاران ایشان را شفاعت میکنم و ایشان را بیحساب داخل بهشت میکنم پس رو کرد بسید خود امیر المومنین
و عرض کرد ای پدر مرا بجماعت در نزد شما چه چیز است حضرت فرمود بخدا قسم که در روز عطش اکبر احدی را
از کوثر آب نخواهم داد مگر ایشان را پس رو کرد به برادر خود و گفت ای برادر تو چه چیز با ایشان خواهی داد
فرمود یا اخاه و حقک لا ادخل الجنة الا معهم بحق تو قسم ای برادر که داخل بهشت نخواهم شد مگر با
ایشان پس رو کرد بمادر خود و گفت ای مادر تو چه مزد با ایشان خواهی داد فاطمه فرمود و عزة ربی و حق
ابی و بعلی لا اقف بباب الجنة براس مکشوف و دمع ذروف و لا اطلب من ربی سواهم فاذا
دخلوا الجنة دخلت خلفهم قسم بعزت خدا و بحق پدرم و شوهرم که میایستم بر در بهشت با سر برهنه

و اشک جاری و از خدا احدی را طلب نمیکنم مگر ایشان را در وقتی که ایشان داخل بهشت شوند من هم از آنها
داخل خواهم شد پس مظلوم گربلا عرض کرد ای جد بزرگوار بحق خدا قسم و بحق تو تا ایشان داخل
بهشت نشوند من داخل بهشت نخواهم شد و از حق تعالی طلب میکنم که قصرهای ایشان را مجاور قصر من
بگرداند در روز قیامت و در روایت دیگر فرمود چنانچه ایشان بعد از شهادت من زوار
دور بزیارت قبر من آمده اند و یاد کرده اند غریبی مرا من هم در شب اول قبر بزیارت ایشان خواهم
رفت صلی الله علیهم اجمعین و لعنة الله علی اعدائهم ابد الابدین و سیعلم الذین ظلموا آل
محمد حقهم ای منقلب ینقلبون

فصل بیست و نهم

در کتاب ثواب الاعمال روایت نموده
است از ابان بن تغلب که حضرت صادق ع فرمود که چهار هزار ملک خدا موکل گردانیده است بر قبر
امام حسین ع و بروایت دیگر هفتاد هزار ملک شعثاء غبراء در حالتی که همه آنها پراکنده و
پراشفته و گرد آلوده اند یصلون علیه و یبکونه الی یوم القیمة که همه صلوات میفرستند بر آن
حضرت و گریه میکنند بر او تا روز قیامت و بزرگ ایشان ملکی است که اسم او منصور است و هر زایر
که وارد میشود او را استقبال میکنند و هر گاه بیمار شود او را عیادت میکنند و هر گاه وداع کند
و بیرون رود او را مشایعت کنند و هر گاه وفات کند بر جنازهٔ او نماز کنند تا روز قیامت
و در همان کتاب است که آنحضرت فرمود که هر گاه خواسته باشی زیارت کنی ابا عبد الله الحسین را
تزوره و انت حزین مکروب اشعث اغبر جائع عطشان پس زیارت کن آنحضرت را در حالتی که محزون
و غمناک و گرد آلوده و پراشفته و گرسنه و تشنه باشی فان الحسین قتل حزینا مکروبا اشعثا
اغبرا جائعا عطشانا چرا که حسین را کشتند در حالتی که آنحضرت محزون و غمناک و پراکنده حال بود
و صورت گرد آلود و در حالت گرسنگی و تشنگی **مؤلف** گوید بلی چنین بود بلکه از این عظیمتر
پس از این باب است چنانچه ظاهر احادیث است هر گاه کسی در وقتیکه میخواهد زیارت آنحضرت را
بکند چه در روضه و چه در صحرا صورت خود را بر خاک بگذارد و متذکر شود آن وقتی را که صورت منور آن
حضرت بر روی خاک گذاشته بود بخاک و خون آغشته شده بود بسیار بجا خواهد بود خصوصا
در روز عاشورا و خصوص در صحرا و اگر سر خود را نیز در آنحال برهنه نماید بهتر خواهد بود
و در کتاب مجالس و تفسیر عیاشی از رسول خدا ص روایت نموده اند که آنحضرت فرمود قد اشتد غضب الله

فصل سیزدهم کیفیت ذبح عبدالله

علی الیهود حین قالوا عزیر ابن الله واشتد غضب الله علی النصاری حین قالوا المسیح ابن الله یعنی
بتحقیق که شدید شد غضب خدا بر یهود وقتیکه گفتند عزیر پسر خداست و شدید شد غضب خدا بر
نصاری وقتیکه گفتند مسیح پسر خداست و اشتد غضب الله علی من اراق دمی و آذانی فی عترتی
و شدید شد غضب خدا بر جماعتی که میریزند خون مرا و اذیت میکنند مرا در حق عترت من و شکی نیست
که ریختن خون حسین ریختن خون پیغمبر است و اذیت بحسین اذیت پیغمبر است چرا که حدیث است
که لم یرضع الحسین من فاطمة ولا من غیرها لبن قط یعنی نیاشامید هرگز حسین شیر فاطمه را
بلکه در ایام رضاع او را میاوردند در نزد پیغمبر و زبان خود را در دهان حسین میگذاشت
و میمکید بحدیکه کفایت دو روز و سه روز او میکرد فنبت لحم الحسین من لحم رسول الله و دمه
من دمه یعنی پرورده شد گوشت و پوست حسین از گوشت و پوست پیغمبر و خون حسین از خون پیغمبر است
و روی عن المنذر الثوری انه قال سمعت ابی عن الحسین ع انه قال من عبر قطرة واحدة
فی مصیبتی خلده الله تعالی معی فی الجنة ابد الآبدین منذر ثوری گفت شنیدم از دو گوش خود از امام
مظلوم که فرمود که هرکه یک قطره اشک در مصیبت من از چشمش جاری شود خدا او را ابد الآبدین
در بهشت با من ساکن گرداند و روی ما معناه انه قال الحسین من بکی علی فله دینار قیل یا ابن
رسول الله و ما دینار فقال انا دینار و سیجلس معی زمانا لا انقطاع له حضرت امام مظلوم فرمود
که هرکس بر من گریه کند خدا از برای گریه او دیناری داده است شخصی عرض کرد که دینار چیست
آنبزرگوار دست مبارک بر سینه خود گذاشت و فرمود من دینارم اشک چشم او هستم و زود باشد
که گریه کننده در قصر من با من محشور شود در زمانی که انقطاع از برای آن نیست یعنی
ابد الآبدین در آن منازل عالیه و قصور عالیه ساکن شود و هرگز مضمحل و خراب نشود بدانکه
از اخبار مستفاد میشود آنست که کسانی که ذبیح خدا شدند و ایشان را ذبیح الله نامیدند سه بزرگوارند
یکی اسمعیل ذبیح الله و حکایت آن معروفست دوم عبدالله پدر خاتم النبیین و از برای این دو ذبیح
فدا از بهشت آمد و ایشان صحیح و سالم از قربانگاه مراجعت نمودند و اما ذبیح سیم سید الشهدا امام
مظلوم بود که از برای آن بزرگوار فدائی نیامد نمیدانم چرا از بهشت خدا از برای او فدا نفرستاد جناب
گوسفند از جهت اسمعیل و ناقه از جهت عبدالله از جنت فرستاد شاید سببش آن باشد که آن بزرگوار در عالم

و شهادت علی اکبر علیه السلام

ذر قبول فرموده بودند که خود را شفیع عاصیان عالم گرداند با این سبب فدا نیامد و خود را فدای راه
خدا نمود چنانچه آیه شریفه وفدیناه بذبح عظیم اشاره بآنمظلوم است و کیفیت ذبح عبدالله چنانچه
بنظر رسیده است آنست که جناب عبد المطلب در افناء کعبه معظمه نذر نمود که خدا او را ده پسر بتوالی
یازده پسر را عطا کند یکی را در موسم حج در منی قربانی نماید چون نذرش بقبول افتاد خواست که یکی را
قربانی نماید فرزندان خود را طلبید و با ایشان فرمود که بدرستیکه پدر و مادرهای خود را خبر دهید که من
چنین نذری کرده ام و باید یکی از شماها را قربانی کنم و بگوئید که شما را زینت کنند و سرمه در
چشمهای شما بکشند و وداع کنید مادرهای خود را مانند وداع کسیکه دیگر مراجعت نخواهد کرد
چون فرزندان مادران خود را مطلع کردند صدای شیون از خانهای ایشان بلند شد و تا طلوع صبح
گریه میکردند و آنشب بر زنان و دختران عبد المطلب تلخ گذشت خصوصا مادر عبدالله که از
همه زنان بیشتر گریه میکرد و آن پسر را بیشتر دوست میداشت و عبدالله در آنوقت یازده ساله بود
اما اینزنان در شب عاشورا بر اهل پیغمبر تلخ تر گذشت چرا که آل عبد المطلب میدانستند که یک
نفر قربانی میشود و در کربلا دختران فاطمه زهرا میدانستند که فردا جوانان بنی هاشم همه شهید
میشوند مثل علی اکبر و حضرت عباس و قاسم و عون و جعفر و عبدالله بلکه طفلهای کوچک
ایشان مثل علی اصغر و عبدالله الرضیع اگر آل عبد المطلب در آنشب در خانها و منزلهای خود
بودند تشنه و گرسنه نبودند اما عیال حسین مظلوم در بیابان کربلا ساکن و علاوه تشنه و
گرسنه بودند امام سجاد ع فرمود که در آنشب در بستر بیماری افتاده بودم و عمه ام مرا پرستاری
میکرد ناگاه شنیدم پدرم اصحاب خود را جمع کرده در خیمه علیحده خود را نزدیک خیمه پدرم رسانیدم
و گوش دادم که پدرم چه میگوید دیدم شروع نمود بخطبه که مشتمل است بر حمد و ثنای خالق عالم
و صلوات و سلام بر سید انبیاء و اولاد او بود و بعد فرمود اما بعد فانی لا اعلم اصحابا اوفی
ولا خیرا من اصحابی ولا اهل بیت ابر و اوصل من اهل بیتی فجزاکم الله عنی خیرا ای اصحاب من
بدرستیکه من خبر ندارم اصحابی را وفادارتر و خوبتر از اصحاب خود و ندانم اهل بیتی نیکوتر
و رحم پرورتر از اهل بیت خود بپاداش خدا شما را از جانب من جزای خیر عطا فرماید از این کلام
مبارک مستفاد میشود که آنمظلوم میل نداشت بنا نفرمود بکار ایشان را داشتند لیکن از رحمت خدای منان

ودخت دیوجهها فوموالاوّانی لااظن یوما لنا من هولاء ای قوم آگاه باشید که گمان من آنست که
بکروز دیگر بیشتر ما طلبکار اینجا عنقریبا شهید و همه ما با خبر رسیده است فردا همه کشته میشویم الا
وانی قد اذنت لکم فانطلقوا جمیعا فی حلٍّ منی لیس علیکم حرج منی ولا ذمام هذا اللیل قد
غشیکم فاتخذوه جملا ای قوم حال که چنین است من بیعت خود را از گردن شما برداشتم و شما را
واگذاشتم و سیاهی شب را غنیمت شمرده بروید که کسی شما را نمی‌بیند همه بروید و مرا تنها بگذارید چرا که
بنی امیه با من کار دارند نه با شما و امام سجاد ع فرمود همین که حضرت این سخن را فرمود مدیر انقوم
پنج پنج ده ده متفرق شدند بعضی وداع کرده و بعضی وداع نکرده و برفتند هر طایفه رنگ یکدیگر متغیر
میشد و در آن وقت حضرت سر خود را باسمان بلند کرده و فرمود یا دهر افٍّ لک من خلیل کم لک
بالاشراق والاصیل من صاحب وطالب قتیل والدهر لا یقنع بالبدیل ای روزگار چقدر
دوستان خود را در صبح و شام بکشتن داده و با وجود دوست بتو دشمنی عمر شان را بتمسیر اجل
بریده و با این محبت افسانه تو از ایشان نایب و بدل قبول نکرده وانما الامر الی الجلیل وکل
حیٍّ سالک سبیل و همه خیانت ها غافل نباخدا وند جلیل است و هر زنده‌ای باید رجاده مرگ
عبور نماید امام سجاد ع فرمود پدر مرد دو مرتبه یا سه مرتبه این ابیات را اعاده فرمود و فهمیدم که مراد
او را و گریه در گلوی من گره شده بود و خود داری کردم و نگذاشتم کسی صدای گریه مرا بفهمد اما
عمه‌ام چون زن بود و من شأن النساء الرقة والحزن و از طبیعت زنان گریه و جزع است نتوانست که خود را
حفظ کند و از گریه منع نماید از جای خود جست در حالتیکه جامه خود را بخاک میکشید تا آمد بخدمت امام
وقالت وا ثکلاه لیت الموت اعدمنی الحیوة وگفت ای کاش مرگ مرا معدوم میکرد و حیوة مرا میبرد
الیوم ماتت امی فاطمة وابی علی واخی الحسن یا خلیفة الماضین وثمال الباقین امروز مادرم
فاطمه وفات کرد و پدرم علی را ضربت زدند و برادرم حسن را زهر دادند ای برادر تو یادگار گذشتگانی
و پشت و پناه بازماندگانی حال خبر مرگ خود را بزینب گواهی شده میدهی زینب با این بیتها که گفت
فنظر الیها الحسین پس حضرت بلند نگاه حسرت بسوی خواهر خود کرد و آهی کشید و فرمود یا اختاه لا
یذهبن حلمک الشیطان ای خواهر حالا صبر کن و مگذار صبر ترا شیطان ببرد با بدخلقی آنها
دوست می‌دارد و ترقرقت عیناه بالدموع وفی اخبار قطرات اشک از چشم حضرت سرازیر شد و فرمود

لو ترک القطا لنام حاصل مراد اینکه مرا بحال خود نمیگذارند نمیگذارند عباسی خود را از این دنیا بیرون برم
چکنم ای خواهر پس زینب گفت یا ویلتاه افتغصب نفسک اغتصابا ای برادر روای من ترا با خود راضعف
میشماری و بناور و معنی از برای خود نمی‌بینی این سخن دل زینب را بیشتر مشوش ساخت ثم لطمت وجهها
وهوت الی جیبها وشقته وخرت مغشیة علیها پس طپانچه بصورت خود زد و مقنعه از سر
کشید و جامه خود را چاک زد و افتاد مدهوش شد پس حضرت با صبوری زینب آمد اما حسین
وقتیکه با سینه چاک چاک و بدن پاره پاره بر روی خاک افتاده بود و از کثرت جراحتها غش کرده بود کسی
نبود آب برویش بپاشد تا بهوش آید پس حضرت آب بروی زینب پاشید و او بهوش آورد و فرمود
ای خواهر صبر کن و تقوی را پیشه خود بساز و بدان که اهل زمین و اهل آسمان همه میمیرند و احدی باقی
نمی ماند مگر ذات ذو الجلال و جد من از من بهتر بود و از دنیا رفت و پدر و برادرم هم از من بهتر بودند
شهید شدند چنانکه در مصیبت ایشان صبر کردی در مصیبت من هم صبر کن و ترا قسم میدهم
که هرگاه من کشته شوم در مصیبت من جامه خود را چاک مکن و روی خود را مخراش و صدای
خود را بواویلا و واثبورا بلند مکن زینب عرض کرد همه را است میگوئی اما من با این اطفال
یتیم در بدر چکنم حضرت باز گریست فرمود ای خواهر تو با ایشان مهربانی کن و بعوض پدر باش
با ایشان و نگذاری کسی با ایشان صدا بلند کند چرا که یتیم اند و دل یتیم نازک است ابداً از آن
وقتیکه بنی امیه طپانچه و کعب نیزه بر پشت آن یتیمان میزدند مؤلف گوید این بود مجلی از احوال
اهل بیت در کربلا در شب عاشورا و مقابله کن با احوال اهل بیت عبدالمطلب به بین که امر شدید
تر است خلاصه چون صبح طالع شد عبدالمطلب دار حضرت آدم را بر دوش افکند و نعلین شیث
در پا کرد و انگشتر حضرت سلیمان را در انگشت کرد و خنجر برنده در دست گرفته و فرزندان را
طلبید همه با لباسهای فاخر بخدمت پدر شتافتند بغیر از عبدالله که مادرش راضی نمیشد که
او را بفرستد چرا که بر دل او اثر کرده بود که این فرزند ما پیشتر تو با نیست و تو عنقریب او را
خواهد امد عبدالله بخانه فاطمه آمد پدر عبدالله سر بسینه مادر گذاشته و مادر او را بسینه
خود چسبانید عبدالمطلب دست عبدالله را گرفته او را از خانه بیرون آورد و مادرش دراو بخت
و عبدالله بدامان پدر چسبیده پدر او را میکشید و مادر استغاثه میکرد و میگفت حکم

فصل سیزدهم در ذبح عبد الله

ذات منتهی کرد که اینچنین فرزندی را بدست خود بکشی عبد الله ان مادر الناس میکرد و بجانب مکه
میگریخت و میگفت کاش پیش از این مرده بودم و باین حالت نمیدیدم اما نمیدانم چگونه تاب آورد مادر
علی اکبر وقتیکه علی اکبر بمیدان میرفت و حال آنکه عبد الله اگر از شدت بر همی کرد دو کشته میشد عبد
المطلب بی تاب شد و زار زار گریست عبد الله گفت ای مادر اگر خداوند مرا بجهة قربانی اختیار
نماید زهی سعادت و اگر دیگری را اختیار نماید من بجز زاندم و حرمان نیز تو خواهم برگشت پس
ناچار شده قبول کرد و چو چند قدم راه در حرم بیابد و روانه شد فاطمه صدا زد که ای مادر
صبر کن تا یکدفعه دیگر دستها بگردنت نمایم و ترا وداع کنم چرا که امید باز گشتن از تو ندارم
عبد الله صبر کرد تا مادرش رسید و دستها بگردن عبد الله در آورد و بیهوش شد ای دوستان
چه شبیه است این قصه با وداع نمودن ام لیلی علی اکبر را در وقتیکه علی اکبر کفن پوشیده
بود و میخواست روانه میدان شود که مادرش آمد و دستها را بگردن او در آورد و روی
او را بوسید و بر چشمهایش سرمه کشید و گیسوانش را شانه کرد و افتاده مدهوش شد این دو
غریب بودند که در وقت رفتن بقربانگاه مادری داشتند و دستها بگردن ایشان بیرون میآوردند
اما انفرقی که بقربانگاه میرفت و مادر نداشت حسین مظلوم بود بلی خواهرش زینب آمد و
بعوض فاطمه گلوی حسین را بوسید اما وقتیکه عبد الله بقربانگاه میرفت زنان مکه بجهة
مهمت و اینکه صحیح و سالم مراجعت نماید از عقب سرا و میان شدند و دعا و تعویذ میخواندند
اما زنان حسین در وقتیکه علی اکبر روانه میدان شد همه خاک بر سر میریختند و همه سنگ بر
و سینه میزدند و بعوض تعویذ صدا خود را بواویلا و واثبورا بلند کرده بودند جمیع مسلم
میگویند وقتیکه علی اکبر روانه میدان شد دیدند امام حسین ع را که از شدت حزن بیرون آمد در حالتیکه
کردستها بکمر خود گرفته بود و میفرمود که اینک کمر حسین شکسته شد و سر خود را بجانب آسمان
بلند کرد و از چشمهای حق بینش قطرات اشک جاری بود و آهی کشید که زمین بلرزه در آمد و فرمود
اللهم اشهد علی هؤلاء القوم فقد برز الیهم غلام اشبه الناس خلقا و خلقا و منطقا برسولک
خدایا شاهد باش بر اینها که پسری که برانگیخته شد بسوی ایشان جوانی که شبیه تر بود بخلق بود برسول
تو از جهت خلقت و گفتار و طبیعت کنا اذا اشتقنا الی نبیک نظرنا الی وجهه وما مرهق که

و کیفیت شهادت علی اکبر

مشتاق لقای پیغمبر تو میشدیم نگاه بصورت مبارک او میکردیم خدایا برکات زمین را از ایشان
قطع نما و تفرقه در میان ایشان بینداز و هلاک گردان ایشانرا چنانچه قوم عاد و ثمود را
هلاک نمودی چرا که ایشان خواندند ما را بسوی خود که یاری کنند بعد با ما تعدی و طغیان کردند
و شمشیرها بسوی ما کشیدند حمید میگوید که آن حضرت از شدت غم کاهی مینشست و کاهی بر
میخیزید و سر خود را بآسمان بلند کرد و گفت خدایا شاهد باش که علی خود را فدای اشقیا کردم گویا
میفرمود خدا بسوزد لوا قفی که جانم رفت و نجا عزیز ترم اکبر جوانم رفت بعد از آن
صدا زد عمر سعد ملعون را که یا ابن سعد ما لک قطع الله رحمک و لا بارک الله لک فی امرک و
سلط علیک من یذبحک بعدی فی فراشک کما قطعت رحمی و لم تحفظ قرابتی من رسول الله ای پسر
سعد چه شده است ترا که چنین ظلم و ستم میکنی خدا قطع کند رحم ترا چنانکه قطع کردی رحم
مرا و خدا برکت از تو بردارد و مسلط گرداند بر تو بعد از من کسی را که ذبح کند ترا در رختخواب
تو و خدا هرگز ترا نیامرزد خلاصه عبد الله با پدر روانه شد بسوی کعبه و جمیع قریش از زنان
و مردان در مسجد الحرام جمع شدند پس عبد المطلب اولاد خود را در فنای کعبه جمع نمود و گفت
ای پسران در کار خانه و حرم خداوند مقام و نذر می این فرزندان خود را همه یکجا تا او را امر که
هر یکرا که خواهی اختیار نمائی اگر مصلحت نمیدانی در نزد کاهن قرار دهید که ایشانرا صبر و بلا بشتر اینست
پس نام هر یکرا بر تیری نوشته به نجا در کعبه داد و گفت فرزندان مرا بهر کدام شتر ایشانرا داخل خانه
کعبه کند و قرعه بیندازد بنام هر کس بیرون آمد شاد در کردنا و کرده بیرون آورد و خادم کعبه
ایشانرا بیرون داخل کعبه شد و مادر ایشان و حاضرین صدا را بشیون بلند کرده همه
در انتظار اینکه قرعه بنام کدام یک از ایشان بیرون میآید که ناگاه دیدند که خادم کعبه دست
عبد الله را در کردنش انداخته از خانه کعبه بیرون کشید و چون عبد الله ماه انداف تابان بود
مایل شده است و از شوق میلرزید پس آنشخص گفت ای عبد المطلب قرعه بنام این فرزندت بیرون آمد
اگر خواهی بکش و اگر خواهی مکش عبد المطلب از این خبر مدهوش شد و برادرانش و نیز که بایستان از کعبه بیرون
آمدند و ابو طالب که برادر و مادری عبد الله بود از همه بیشتر میگریست شیعها عبد المطلب شنید که قرعه
عبد الله بیرون آمد افتاد و غش کرد آه نمیدانم چگونه تاب آورد امام حسین ع وقتیکه نعش

بر بدن پاره پاره علی اکبر افتاد چنانچه نقل است که در دفعه اول که از جهاد مراجعت نمود حضرت
دید قد اصابته جراحات کثیرة والدم جار علی اعضائه که جراحت بسیار ببدن نازک علی اکبر رسیده است
و خون بر اعضا و جوارحش جاری است و از شدت تشنگی زبان خود را بدور دهان مبارک حرکت میدهد و میگوید
یا ابه العطش قتلنی و ثقل الحدید اجهدنی فهل الی شربة من الماء سبیل اتقوی بها علی الاعداء
ای پدر تشنگی مرا کشت و سنگینی اسلحه حرب مرا از پا در آورد دفعتم نبود که معرکه ام نمیدهد غم از سنان
نیزه جوابم نمیدهند یا ابتاه آیا راه بردار که بمن دهی تا دمی از روزگار این قوم نابکار برآورم
فبکی الحسین پس امام مظلوم گریست و فرمود یا بنی یعز علی محمد و علی علی بن ابی طالب و علی ان تدعوهم
فلا یجیبوک و تستغیث بهم فلا یغیثوک ای نور دیده من بر جد رسول خدا و بر پدرم علی مرتضی و بر من
بسیار ناگوار است که ما را بامر خود بخوانی و اجابت تو نکنیم و از ما استغاثه نمائی و بفریاد تو نرسیم اما عبد
الله درا الحال عطشی عارض نبود و جراحتی ببدنش نرسیده بود و چون همه ابواب بنی امیه زان باب الله
الاعظم مسدود نموده بودند علاج و دوائی از جهة عطش نور دیده خود علی اکبر ندید بجز آنکه
کفت یا بنی هات لسانک فاخذ بلسانه فمصه ای پسر زبان خود را در دهان من بگذار شاید تشنگی تو
تسکین پیدا نماید پس زبان خود را در دهان آنحضرت گذاشت حضرت مکید علی اکبر عرض کرد ای پدر دهان
شما از زبان من خشک تر است و دفع الیه خاتمه و قال امسکه فی فمک و انگشتر خود را داد بعلی اکبر
و فرمود ای نور دیده در دهان خود بگیر و برو بجهاد اعدا امیدوارم که در همین روز سیراب شوی
بدست ساقی کوثر بطوری که دیگر هرگز تشنه نشوی پس انگشتر را گرفته روانه جهاد شد بودند
در بودند همه سیراب میکنید خاتم ز لعطاب سلیمان کربلا و چون عبد المطلب بهوش آمد صدای گریه
مردان و زنان قریش بگوشش رسید و نظرش بفاطمه مادر عبد الله افتاد دید پیرهن دوست خاک بسر
میکند صورت خود را میخراشد و سینه فاطمه مخروش مینمود و عبد الله میگریست صورت میخراشید فاطمه زهرا
بر حسین مظلومش میگریست چنانکه در ظهر روز عاشورا صدائی از عقب خیمه شنیدند که یکی میگفت
ای پسر بیا عا مظلوم مادر تشنه لب مادر عبد المطلب از مشاهده این احوال اصلا خللی در عزمش
بهم نرسید پس بار دیگر عبد الله را گرفت که او را بخواباند که بر قربانی و بخشند عبد المطلب بانک
بر ایشان زد که وای بر شما شما دور شوید من از فرمان عزیز نمی‌بینید تا حکم پروردگار عالم را بر او

جاری نکنم دست از او بر نمیدارم و ابو طالب برادر عبد الله حبیب بود و میگفت ای پدر برادرم
بگذار و مرا بجای او ذبح کن که من راضیم که قربان پروردگار و فدای برادر خود باشم عبد المطلب
قبول نکرد پس اکابر قوم اصرار کردند که بار دیگر قرعه بیندازد شاید بنوع دیگر ظاهر شود پس از مبالغه
بسیار عبد المطلب راضی شد که بار دیگر قرعه انداختند باز باسم عبد الله آمد پس عبد المطلب گفت
الحال حکم لازم گردید و راه شفاعت مسدود شد در روایت دیگر عکرمه که از بزرگان قوم بود التماس
کرد که ای عبد المطلب قرعه بینداز باسم عبد الله و شتر ابراهیم چون روز دیگر شد عبد المطلب همه اشتران
جمع کرد پس هفت شوط طواف کعبه نمود و دست در پرده های کعبه زد و گفت پروردگارا امر تو نافذ است
و حکم تو جاری است پس قرعه انداخت باسم عبد الله و ده شتر قرعه باسم عبد الله بیرون آمد پس ده
شتر دیگر اضافه کرد و قرعه زد باز باسم عبد الله بیرون آمد و هم چنین ده ده شتر اضافه میکرد
تا رسید به نود شتر و قرعه زد باز باسم عبد الله بیرون آمد پس مردان مکه مایوس شدند و عبد
المطلب خواست که عبد الله را بخواباند و ذبح کند که ناگاه دید غلغله و شور و غوغا در میان خلق بلند
شد چون نظر کرد دید جمعی از زنان مکه با سرها و پاهای برهنه و گیسوان پریشان و طفلهای شیرخواره
خود را بر روی دست گرفته اند آمدند نزد عبد المطلب و گفتند ای بزرگ قریش اگر بر ما دل نمیسوزد
بر این طفلهای صغیر ما رحم کن و بیا این طفلهای ما را بعوض عبد الله ذبح کن یا یکدفعه
دیگر قرعه بینداز چون نظر عبد المطلب بر آن طفلهای کوچک افتاد خروش برآورد و بر آن اطفال
ترحم نموده قبول کرد که بار دیگر قرعه بنام عبد الله و صد شتر بیفکند اندوشان همه کس بر طفل
شیرخواره رحم کردند مگر بنی امیه در صحرای کربلا رحم بر صغیر و کبیر ایشان نکردند علی
اصغر را تیرباران کردند و آن طفل را تشنه شهید نمودند پس بار دیگر قرعه زد باسم عبد الله
و صد شتر دیگر باز باسم عبد الله بیرون آمد پس عبد الله گفت ای پدر از خدا شرم کن و دیگر
توقف مکن و بزودی امر خدا را جاری کن که من صابرم ولیکن چند وصیت دارم یکی آنکه دست
و پای مرا محکم ببند که مبادا حرکت کنم و دیگری جامه ام را بشوی که مبادا مهربانی پدری بر تو غالب شود و امر
خدا را بجا نیاوری و جامه های خود را جمع کن که خون آلوده نشود که هر وقت بر آن نظر کنی داغ تو تازه
شود عبد المطلب گفت ای پسر بخدا قسم که دست و پای تو را نخواهم بست چرا که طاقت ندارم که تو را

با این حال بر بلیم شبیعیان عبد المطلب طاقت نداشت که دست و پای پسر خود را بسته بر بلیند نمیدانم چگونه
تاب آورد اما مادر مظلوم که بدن علی اکبر را پاره پاره و مثل خانه زنبور سوراخ سوراخ به بیند چنانکه
حدیث که در روضه آخر که علی اکبر بجهاد رفت بنی امیه دور او را گرفتند فقطعوه باسیافهم اربا اربا
پس با شمشیرهای برّان او را پاره پاره و قطعه قطعه نمودند و در روایتی است که جراحت بدن
لطیفش آمده بود که کسی او را نمیشناخت و وقتیکه او را بخیمه‌ها حمل کردند سکینه عرض کرد که
ای پدر این نعش کیست که آورده حضرت فرمود نعش برادر شهیدت علی اکبر است فوقعت علیه وغشی
علیها پس خود را بر روی نعش برادر انداخت و مدهوش شد و دیگر عبد الله گفت ای پدر از حال
مادرم غافل نشوی و او را دلداری دهی که میدانم بعد از من چندان زندگانی نخواهد
کرد و دیگر ای پدر در مصیبت من صبر کن و در دنیا اندوه بخود راه ندهی و سید الشهدا
فرمود با اهل بیت خود که بعد از من صبر کنید جامه از تن ندرید و صورت خود را نخراشید و بزینب فرمود
که با اطفال من مهربانی کن که بعد از من یتیم میشوند و پرستاری ندارند و دیگر ای پدر مهربان از من
بگو که هر وقت که بر سر خوان طعام مینشینند مرا یاد کنند حضرت هم با امام سجاد فرمود که بشیعیان من بگو
شیعتی ما ان شربتم ماء عذب فاذکرونی   او سمعتم بغریب او شهید فاندبونی   هر وقت آب سرد میآشامید
از لب خشکیده من یاد کنید و هر وقت غریبی یا شهیدی را به بینید مرا ندبه و نوحه نمائید و عبد الله گفت
ای پدر دیگر مادر من بگو که گاهی بر سر قبر من بیاید و غریبی من گریه کند ای دلا رو وقتیکه زینب
خواتون و ام لیلا از خیمه بیرون آمدند و خود را بر روی نعش پاره پاره علی اکبر انداختند و داد ز قضا
عیال حسین زار و قتلگاه شهدا شدند و هر یک کشته بیسر را در بغل گرفته زار زار گریه میکردند
واز درد غریبی و اسیری و بیکسی ناله و نوحه میکردند پس عبد المطلب عبد الله را خوابانید کارد بیرون
آورد و بر حلقوم او گذاشت که سر او را از بدن جدا کند که غلغله در ملکوت اعلی افتاد و ملائکه
هفت آسمانها بگریه در آمدند جبرئیل و میکائیل بفغان در آمدند و میدیدند که خدا استغاثه کردند و صدای
شیون فاطمه و زنان مکه بلند شد اما فدای آن جوان تشنه شوم که وقتیکه منفقدش ملعون شمر خنجر
آلوده خود را بالا برد که بر فرق نازنین او بزند سید الشهدا عمامه از سر مطهر بر داشت و گفت علی را
تشنه کشتند مادر او ام لیلا معجر از سر کشید و گفت ای پسرم زینب خاک بر سر خود ریخت

فصل چهاردهم وداع اهل حرم

وگفت پیشت حسین تشنه لب غریب سراغ دارم که وقتیکه شمر خنجر بگلوی خشکیده اش گذاشت
پدر نداشت که بر بالینش حاضر شود و مادر هم نبود که معجر از سر خود بردارد و بگوید بداد
پسرم را تشنه کشتند بلکه غریب و بیکس بود پس عبد المطلب چند مرتبه کارد بر حلقوم عبد الله
کشید اثری ظاهر نشد خواست که کارد دیگر طلب کند که جبرئیل نازل شد بحکم رب جلیل و ناقه
از بهشت آورد و گفت بعبد المطلب خداوند ترا سلام میرساند و میفرماید که این ناقه را
دوازده هزار سال است که آفریده ام بجهة فدای عبد الله و او را بعوض او قربانی کن که ما قربانی
ترا قبول کردیم پس آن ناقه را بعوض عبد الله قربانی کردند و او را ذبیح الله نامیدند شیعیان تفکر
کنید که بجای عبد الله شتری نحر کردند و بجای اسمعیل گوسفندی فدا نمودند و هر دو را ذبیح الله
نامیدند لیکن نمیدانم سبب چه بود که از برای حسین فدائی نیامد و هر چند هر که قربانی کنند
مکیض و مثبت بیشتر را و نمیزنند لکن مظلوم کربلا را هزار و نهصد و پنجاه یک زخم بر بدن شریفش زدند
و سر مبارکش را گوسفند وار از بدن جدا نمودند و اسب بر بدن شریفش تاختند و بدن او را پایمال
سم ستوران نمودند خلاصه چون فاطمه فرزند خود را بر داشته بخانه برد و اهل مکه و قبایل عرب
از اطراف به تهنیت آمدند قریش آمدند و ماندند و روز عیدان بزرگوار را تهنیت و مبارکباد
گفتند اینست که روز قربانی عبد الله روز عید شد و مردم مبارکباد کردند و روز قربانی اسمعیل
نیز عید شد و مردم خضاب کردند و لباسهای فاخر پوشیدند اما روز قربانی حسین روز
عاشورا شد و روز عزا و ماتم شیعیان گردید همه لباسهای سیاه پوشیدند الا لعنة الله علی القوم الظالمین

فصل چهاردهم

بدانکه در مقتل ابن عربی و کتاب خلاصة الاذکار فاضل کاشانی روایت
نموده است که هر کس آب بیاشامد و یاد نماید عطش امام حسین را و اطفال و عیال او را و لعن کند قاتلان
آنحضرت را خدا بنویسد از برای او صد هزار حسنه و محو کند از نامه عمل او صد هزار سیئه و بلند کند
از برای او صد هزار درجه در بهشت و ثواب کسی داشته باشد که صد هزار بنده خریده باشد و در راه
خدا آزاد کرده باشد و حشره الله یوم القیمة ثلج الفؤاد لم یظما ابدا یعنی محشور شود در قیامت با
جگر سرد و هرگز تشنه نشود و در حدیث دیگر است که هر کس آب بیاشامد و یاد کند تشنگی امام مظلوم
در کربلا و لعنت کند قاتلان سید الشهدا را ثواب کسی را داشته که آزاد کرده باشد اطفال سید الشهدا را

در روز عاشورا و ثواب کسی داشته باشد که اجابت نموده باشد آنحضرت را در روز عاشورا در رکاب
سعادت مآب آنجناب شهید شده باشد و در حدیث دیگر فرمود مثل آنستکه هزار پیغمبر خدا را از تشنگی
بجان داده باشد و هزار مرتبه در رکاب امام عادلی شهید شده باشد پس بدانکه امام مظلوم را
در روز عاشورا بعد از شهادت اصحاب و اقرباء و اولاد دو وداع بود یکی وداع عام چون همه
موجودات بلکه کل ممکنات از اشعه وجود او بودند از آن وداع جمیع موجودات از هم گسیخته شد
و خلل در تمام ارکان عالم واقع شد و منادی از بطنان عرش ندا کرد بنحویکه کل ذرات وجود
استماع نمودند الا ایتها الامة المتحیرة الظالمة بعد نبیها و فی روایة القاتلة عترة نبیها لا وفقکم
الله لاضحی و لا فطر او لصوم و لا فطر حاصل معنی آنکه بجهة ظلم شما ای امت ظالمه بر عترت
خدا و رحمت خود را از شما قطع نمود و محروم نمود شما را از عید فطر و عید اضحی و این وداع در حقیقت
ندائی بود که از دنیا هجرت نمایا آنجناب ظاهر شد و بگوش کل ذرات وجود تا روز قیامت رسید یعنی بگوش
آن نطفها که در اصلاب آباء و ارحام امهات بودند و هر کدام بقدر قابلیت در مقام جواب بر آمدند
در جواب داعی الله لبیک گفتند و لیکن بمقتضای قبول اصلی و اذعان ولی القامت مینمایند چنانچه در کرمقام
استغاثه آن ولی ازلی و ابدی اشاره شد و دویم وداع خاص بود که با خواص خود در روز عاشورا
وداع فرمود و آنچه از تتبع در اخبار معلوم میشود آن وداع در چند دفعه اتفاق افتاد اول وداع
با تمام اهل حرم محترم بود علامه مجلسی در کتاب بحار الانوار ذکر نموده است که ان الحسین لما نظر الی
اثنین و سبعین من اهل بیته صرعی التفت الی الخیمة و نادی یا سکینة و یا رقیة و یا عاتکة
و یا زینب و یا فاطمة و یا ام کلثوم علیکن منی السلام یعنی که امام مظلوم نگاه کرد بسوی مقتلگاه
هفتاد و دو نفر از اهل بیت خود را دید که بر خاک هلاکت افتاده اند و بیکس و تنها مانده است متوجه
خیمها شد بجهة وداع صدا زد اهل حرم را که ای سکینه و ای رقیه و ای فاطمه و ای عاتکه و ای زینب و ای ام کلثوم
سلام بر شما باد بنا شد که با شما وداع کنم پس زنان و دختران و کنیزان همینکه این صدا را شنیدند
همگی از خیمها بیرون دویدند و صداها بگریه و ناله بلند کردند حضرت یکیک را وصیت میفرمود
و سفارش میکرد که ذکر آنها موجب احتراق قلوب میشود پس نگاه حسرت بسوی ایشان کرد و آه از دل
سوخته خود کشید و فرمود که چادرها بر سر کنید و بند معجرها محکم ببندید و آماده اسیری شوید

نکته

و بعد از من صورت خود را مخراشید و موی خود را پریشان مکنید و واویلا و واثبورا مگوئید اما شما را
از گریه منع نمیکنم پس یکیک را میبوسید و تسلی میداد تا کنیزها و طفلهای کوچک را تا آنکه نوبت بسکینه
رسید پیش آمد و شروع کرد بگریه کردن و قالت یا ابه استسلمت للموت گفت ای پدر آیا تن بکشته
شدن داده و راضی بمرگ شده آه آه حضرت فرمود و کیف لا یستسلم من لا ناصر له و لا معین ای دختر
چگونه تن بکشته شدن ندهد کسیکه از برای او هیچ یاور و معینی نباشد و تنها و غریب مانده باشد پس سکینه
گفت یا ابه ردنا الی حرم جدنا ای پدر ما را بر گردان بسوی حرم جد خود و ما را بیکس در این بیابان مگذار حضرت
امی گریست و فرمود هیهات هیهات لو ترک القطا لنام حاصل مضمون آنکه اگر دست از من برمیداشتند خود را
در این مهلکه نمی انداختم و میدانستم چکنم پس فرمود و کانی بکم غیر بعید کالعبید یسوقونکم امام
الرکاب و یسومونکم سوء العذاب [illegible] گویا می بینم در این نزدیکی که شما را مثل بندگان و کنیزان
اسیر کرده در جلو اسبها میرانند و عذاب میکنند فتصارخن النساء فسکتهن پس اهل حرم صداها را
بگریه بلند کردند پس حضرت ایشانرا ساکت گردانید و امر بصبر و شکیبائی نمود و روانه میدان شد پس وداع خاص
بود با سکینه مظلومه چنانچه مرویست که حضرت وقتیکه خواست سوار شود دید سکینه گریه کنان میآید
چون او را حضرت بسیار دوست میداشت بجهة آنکه میفرمود خانه که سکینه و رباب در آن خانه باشند من
آن خانه را دوست دارم و رباب بعد از شهادت امام چون وارد قتلگاه شد و نظرش بر بدن برهنه
امام مظلوم افتاد که در آفتاب افتاده بود نذر کرد تا زنده است در سایه قرار نگیرد پس او را بسینه
خود چسبانید و اشک از دیدهاش پاک میکرد و میفرمود سیطول بعدی یا سکینة فاعلمی منک البکاء
اذا الحمام دهانی زود باشد که زمان گریه تو برسد و بطول خواهد انجامید گریه تو بعد از آنکه من از
پیش تو بروم لا تحرقی قلبی بدمعک حسرة ما دام منی الروح فی جثمانی ای سکینه گریه مکن و دل مرا
مسوزان از اشک دیده خود تا روح در بدن منست مؤلف گوید که آنحضرت سکینه را گریان
نمیتوانست مشاهده نماید کجا بود که شمر ملعون کعب نیزه بر سر آن یتیم میزد در راه کوفه و شام فاذا قتلت
فانت اولی بالذی تاتینه یا خیرة النسوان و چون کشته شوم تو که فرزند منی [illegible] اولی میباشی
در گریستن بر من و در روایت دیگر وقتیکه حضرت سوار شد دید سکینه [illegible] چون نگاه کرد دید سکینه
مظلومه با پای برهنه میآید میگوید یا ابتا اصبر حتی اودعک ای پدر صبر کن تا دفعه دیگر ترا

فصل چهاردهم در وداع اهل حرم

وداع کنم حضرت ایستاد تا سکینه آمد پس گفت ای پدر ما را در دو دیگر دارم حضرت فرمود بگو آنچه میخواهی بگو
سکینه گفت ای پدر در منزل مشوق که خبر شهادت مسلم را از برای تو آوردند دختر مسلم را پیش خود
خود نشانیدی و او را نوازش فرمودی و دست بر سر و صورت او کشیدی و گفتی خدا دوست ندارد کسی را که
اطفال یتیم را نوازش میکند ای پدر من هم التماس دارم که یکمرتبه دیگر پیاده شوی و مرا در دامن خود نشانی
و دستی را که بر سر ایتام مردم میکشیدی بر سر یتیم خودت بکشی که دیگر تو را نخواهم دید پس حضرت پیاده
شد و آن طفل را در دامن خود نشانید و صورت او را بوسید و آنقدر گریست که نزدیک بود که مدهوش
شود و آن طفل هم بسیار گریست و بعد از وداع و گریه از دامن پدر برخواست و آنجناب روانه جهاد شد
سیم وداع با رقیه صغیره بود چنانچه هلال بن نافع میگوید که من در میان دو صف لشکر ایستاده بودم و نگاه
میکردم فرأیت صغیرة باکیة جائت واخذت بذیل ابیها فقالت یا ابه انظر الی فانی عطشان دیدم
دختر کوچکی آمد و دامن امام مظلوم را گرفت و گفت ای پدر مرا دریاب که بسیار تشنه ام حضرت نگاهی
بصورت آن طفل کرد و گریست و فرمود صبر کن ای نور دیده الله یسقیک فانه وکیلی خدا تو را آب خواهد
داد او وکیل من است پس دست او را گرفته بخیمها بر گردانید هلال میگوید پرسیدم این طفل کیست و چه نام
دارد شخصی گفت رقیه دختر سه ساله حسین است ملعون میگوید از آن وقت دل من بسیار سوخت بر آن صغیره
وداع چهارم وداع با علی اصغر است قال فی البحار و کتاب حزن الایمان لما فجع الحسین باهل بیته
وولده ولم یبق غیره وغیر النساء والذراری نادی هل من ذاب یذب عن حرم رسول الله هل من
موحد یخاف الله فینا هل من مغیث یرجو الله فی اغاثتنا وارتفعت اصوات النساء بالعویل
یعنی که امام مظلوم نگاه کرد دید که اهل بیت او کلا کشته شده اند و بغیر از زنان و کنیزان دیگر کسی نمانده است
دل مبارک آنحضرت از شدت مصیبت بالم بدرد آمد پس از سوز دل صدا باستغاثه بلند کرد و فرمود آیا کسی
هست که این بلا را از حرم پیغمبر خدا دور نماید آیا خدا پرستی هست که از خدا بترسد و ما را دریابد آیا
فریادرسی هست که امید رحمت از خدا داشته باشد و ما را فریاد رسی نماید پس اهل حرم بگریه بلند صدا و فریاد
شد پس حضرت آمد تا بدر خیمه و فرمود ناولونی علیاً ابنی الصغیر حتی اودعه فناولوه الصبی علی الصغیر
از من دهید تا او را وداع کنم پس اهل حرم آن طفل را بدست امام مظلوم دادند قنداقه آن طفل را پیش روی
که صورت او را ببوسد ناگاه تیری آمد و بگلوی او خورد و او را شهید نمود و در روایت دیگر مادر او التماس

و کیفیت شهادت علی اصغر

کرد که او را بر پیغمبر و بنی امیه نشان دهد شاید رحم کنند قطره آبی باو دهند چرا که شیر در پستان من خشکیده
است و این طفل نزدیک بهلاکت رسیده است پس امام او را برداشت و بعد در میان معرکه مقابل فرمود
ویلکم یا قوم اسقوا هذا الرضیع اما ترونه یتلظی عطشا من غیر ذنب اتاه الیکم وای بر شما ای
قوم بیک شربت آبی باین طفل بدهید که از بی شیری بهلاکت رسیده است از شدت تشنگی مثل مار بخود
بخود می پیچد اگر من بزعم شما گناهکارم این طفل گناهی نکرده است گفت ناگاه تیری از لوی بجانب آن
کودک انداختند و او را در دامن امام از جفا شهید نمودند چنانکه شاعر میگوید فکانی اراه فرداً
وحیداً ظامیاً بینهم یتلقی الکروبا گویا می بینم بچشم خود آن امام مظلوم را که یکه و تنها با لب تشنه ایستاده
بود و با دریای غم و اندوه روبرو و مبارز حاملاً طفله مقبلة حتی مذ هوی الطفل بالدماء خضیبا
وردا نحا الطفل که علی خود را در بر گرفته بود و او را میبوسید که ناگاه آن طفل با بدن خون چکان
برو بخاک افتاد فکانی اراه اذ خر مطعونا بعد ما صار طعنا ضربا مخضبا بلا فاصله نگاه کردم
که می بینیم چه بر سر آن کودک آمده است که با این حال بر روی خاک افتاده و دست ارغوان شسته پدر او را
بضرب تیر و نیزه و سنان پاره پاره نمودند پس ندائی از هوا با امام مظلوم غریب رسید که دعه یا حسین
فان له مرضعا فی الجنة یا حسین واگذار این طفل را که خدا از برای او دایه در بهشت قرار داده
که او را شیر دهد و شیخ فخرالدین طریحی در کتاب مقتل خود نوشته است که امام مظلوم در وقت
استغاثه میفرمود اما من مجیر یجیرنا اما من مغیث یغیثنا آیا کسی نیست که ما را پناه دهد آیا کسی
نیست که بفریاد ما برسد اما من طالب حق فینصرنا اما من خائف من النار فیذب عنا اما من
احد یاتینا بشربة من الماء لهذا الطفل فانه لا یطیق الظماء یا طالب حقی نمیباشد که ما را یاری
کند آیا کسی نیست که از آتش جهنم بترسد و بلائی را از ما اهل بیت پیغمبر رفع نماید آیا احدی
نیست که یک شربت آب باین طفل برساند چرا که از تشنگی بیتاب شده است پس علی اکبر برخواست
و حال آنکه هفده سال از عمر شریفش گذشته بود موافق این روایت عرض کرد که من میروم و آب
میآورم حضرت فرمود بارک الله فیک یا ولدی یا قرة عینی خدا برکت بدهد بتو ای نور چشم و سرور
من پس علی اکبر دلو را برداشت و روانه فرات شد و از آب پر کرده نزد پدر آورد پس فقال یا ابه الماء
اسق اخی وان بقی شیء نصبه علی فانی والله عطشان و گفت ای بابا بده این آب را ببرادر صغیر من

واگر چیزی زیاد آمد از بهر من که من هم تشنه ام فبکی الحسین واخذ ولده الطفل واجلسه
علی فخذه وقربها الی فیه پس حضرت گریست و آن طفل را برداشت و در دامن خود نشانید و آن ظرف
آبرا نزدیک دهان او آورد که بیاشامد فلما هم الطفل ان یشرب اتاه سهم مسموم فوقع فی
حلق الطفل فذبحه ان یشرب من الماء شیئا پس هنوز که قصد کرد آن طفل که آب بیاشامد پیش از آنکه
قطره بحلق او برسد که ناگاه تیر زهر آلودی بر گلوی آن طفل نشست و او در دامن پدرش شهید نمود
فبکی الحسین ورمی الرکوة من یده پس حضرت گریست و از شدت آن رکوه از دست مبارکش افتاد و آن
ان ذبحت پس حضرت خود را باسمان بلند کرد و فرمود اللهم انت الشاهد علی قوم قتلوا اشبه الخلق
بنبیک و رسولک خدایا تو شاهد باش بر جماعتی که میکشند شبیه ترین مردم را به پیغمبر تو و
حرمت پیغمبر تو را در حق او رعایت نمیکنند وداع بیچهره وداع باز بنت خواتون است چنانچه مروی است
که بعد از وداع اهل حرم جمیعا زینب را طلبید و با او وصیت کرد و سفارش زنان و اطفال را باو
نمود و او را بصبر و شکیبائی امر فرمود چنانچه شاعر بنظم آورده بزبان امام لا تلطمی یا ابنة الزهراء
هذا لک من قبلی وان غمرت اعضاءک اشجان ای خواهر مهربان ای دختر فاطمه وصیت میکنم تو را
که بچهره خود طپانچه بر و مزن اگرچه غم و اندوه تو بسیار بوده باشد ولا تشقی علی الجیب
صارخة فالثوب کشف ونشر الشعر خذلان ای خواهر جامه خود را مدر و موی سر خود را
پریشان مکن که باعث ذلت و خواری میباشد لکن اذا اضعت فی الرمضاء منجدلا والخط
من شامخ المعرف عنان حنی حنین حمام الایک نادبة واستمطری الدمع حیث السحب اعیان
لکن ای خواهر مهربان هرگاه بر زمین بیفتم و مرا شهید کنند و بدنم پاره پاره بر زمین افتاده باشد از دیده
گریه کن و ناله دلسوز از پرده جگر بکش وان تفرقت الایتام فاسندی بجمعها فالجزاء فی البعث غفران
چون طفلها و یتیم من در بیابان از ترس ظالمان متفرق شوند تو مادری کن و ایشان را جمع آوری کن
وان تبق علیها اسیرا قائدها فاسر فقید وان عاد ذلک احسان ای خواهر اگر در وقت اسیری ایشان را
ببندند و با هودج برانند پس بموکلان الناس کن که مدارا رفتار کنند اگرچه میدانم که رحمی در دل ایشان
و احسانی از ایشان سر نمیزند ظلم و ستم در حق شما خواهند کرد واستسقی من خضیل الماء ان شکت
عطشا فربما روی ان الشط ملآن اگر تشنه شوند اطفال من از برای بچه ایشان طلب کن شاید برای ایشان

رحم کنند و شربت آبی بایشان بدهند بدو سبب که آب در این صحرا قیمتی ندارد و شط فرات مملو از آبست
هذا علی ابوهما ان دعت یا اب والمومنون لهما فی النساء اخوان ای خواهر اگر یتیمهای من بنالند پدر کجا رفت
علی بجای پدر ایشانست و اگر برادر جویند مومنون بمنزله برادر ایشانند پس حضرت ذوالجناح را
طلبید و سوار شد که صدای گریه اهل حرم بلند شد و ناله اطفال بفلک رسید و چون چند قدم راه رفت
دید باز صدای گریه میاید نگاه کرد دید زینب با پای برهنه میاید میگوید ای برادر صبر کن که حاجتی بتو
دارم مهلا یا اخی توقف حتی اتزود من نظرتی فهذا وداع لا تلاقی بعده ای برادر تعجیل مکن زمانی
توقف کن تا از دیدن روی تو توشه بردارم و از گلستان جمالت گلی بچینم که این وداع آخر زینبست و دیگر
بخدمت نخواهم رسید فمهلا یا اخی قبل الممات هنیئة لتبرد منی لوعة وغلیل ای جان خواهر اندک زمانی
مدارا باش پیش از آنکه از دیدارت محروم شوم تا سوزش دل را بچهره نظاره تو اندکی تسکین دهم
توقف اخی حتی انظر نظرة فهذا وداع لا تلاقی الی الغد ای برادر صبر کن تا یکمرتبه دیگر نگاه بچهره
بصورتت کنم و تو را وداع کنم که دیگر نخواهم دید توقف اخی حتی ابرد لوعتی والثم ذا وجهی
بر جلبک والید صبر کن ای برادر تا اندکی سوزش قلب خود را تسکین دهم و صورت خود را بگذارم بر پاها
و دستهای تو توقف اخی حتی اقبل قبلة مواضع تقبیل النبی محمد صبر کن ای برادر تا ببوسم موضعهایی
که پیغمبر میبوسید پس حضرت ایستاد زینب عرض کرد ای برادر مادرم در وقت وفات وصیت
کرده است که هرگاه ببینم تو کفن پوشیده و عازم سفر آخرت باشی بعوض او زیر گلوی ترا ببوسم حضرت
پیاده شد و زینب دستها بگردن امام در آورد و گلوی او را بوسید و هر دو آنقدر گریستند که
نزدیک بود که مدهوش شوند پس امام فرمود ای خواهر من هم حاجتی بتو دارم کفن کدام است فرمود
ایتونی بثوب عتیق لا یرغب فیه احد اجعله تحت ثیابی لئلا اجرد بعد قتلی ای خواهر جامه کهنه که کسی را
رغبتی نباشد در آن بیاور من تا از زیر لباس خود بپوشم تا آنکه بعد از کشته شدن بدن
مرا برهنه میکنند آن جامه کهنه در بدنم بماند و بدنم برهنه و عریان و بی نشان نباشد فانی مقتول مسلوب
چرا که مرا میکشند و بدنم را عریان میکنند همین که زنان دلسوخته این را شنیدند صداها بگریه بلند کردند
و فریاد و فغان بر آوردند پس فرمود مهلا فان البکاء امامکن مدارا باشید و تعجیل در گریه مکنید که
گریه بسیار در پیش دارید پس جامه از برای او آوردند آن را پاره پاره کرد و در زیر جامه خود پوشید فلما قتل

فصل چهارم در وداع

جز دوره منه آه آه چون کشته شد آنجا مرد از بدن شریفش بیرون کرده‌اند پس هر جامه از حریر طلبیدند
و آن را نیز پاره پاره کرده پوشیدند تا برهنه نشود و چون او را شهید کردند ابحر بن کعب آن را از
بدن آن حضرت کند و آن بدن مطهر در میان خاک و خون انداخت آه آه من مخبر الزهراء ان حسینها
بین الوری عار علی العراء ملقا کیست که خبر نماید فاطمه زهرا را که حسینش را برهنه و عریان در میان بیابان
انداختند ورؤس ابنائها علی سمر القنا وبناتها تهدی الی شامها سرها والادش نیز هادر تنور خولی
بوسیم همه به شام مخنث انجام می‌برند یا فاطم الزهراء قومی واندبی اسراک فی اسراک ذل حلاتها اطفالها
برخیز و نوحه و ندبه کن بر فرزندان اسیر غریبت که همه در دامهای مکر دشمنان افتاده‌اند و بذلت دخول
کوفه دربند مبتلا شده‌اند و وداع ششم وداع با شهربانو بود چنانچه مرویست که چون شهربانو دید که امام مظلوم
عازم کشته شدن گردیده آمد و دامن امام را گرفت و عرض کرد که ای آقا هرگاه شما کشته شوید خواهران شما دختران
فاطمه زهرا و علی مرتضی اند کسی متعرض ایشان نخواهند شد و اذیت با ایشان نخواهند رسانید که دیگر کسی بر من رحم نخواهد کرد
و من دختر یزدجرد بن شهریار پادشاه عجم و کسی بر من رحم نخواهد کرد و یکدفعه اسیر امرو دیگر طاقت اسیری ندارم
الناس دارم که نظر مرحمتی بسوی من انداز آن حضرت نگاهی بصورت شهربانو کرد و اشک از چشم مبارکش سرازیر شد فرمود
ای شهربانو راست میگوئی حکیم لقد ضاقت الارض علینا برحبها بنی امیه کار بر من تنگ کرده‌اند و راهها را
بر من بسته نموده‌اند لکن وقتیکه من کشته شوم اسب من بدر خیمه‌ها بیاید و خبر مرگ مرا بیاورد تو برو سوار
شو و عنان اختیار را باو واگذار که هر جا که خواسته باشد ترا خواهد برد و این دفعه آخر بود که شهربانو را
دید پس سوار شد و روانه جهاد گردید و وداع هفتم وداع با امام زین العابدین بود چنانچه مرویست که
در دفعه آخر که از جنگ مخالفان مراجعت نمودند یا نزدیک چادرها آمدند بسر بالین امام بیمار رو آورد
صدا زدند که یا علی سر از بالین بردار پدرت آمده با خود وداع کن که دیگر او را نخواهی دید که
ناگاه امام بیمار از بستر بیماری چون سپند از جای برجست که ناگاه نظر او بر بدن پاره پاره آن امام
مظلوم افتاد و صار جلده کجلد القنفذ دید بدن پدرش از کثرت تیرها که بر آن نشسته است پر و بال
بر آورده مثل خار پشت پس عرض کرد ای پدر این چه حالت است که در تو مشاهده میکنم فرمود ای نور چشمها
نیزه و خنجر و شمشیر است که در راه امت به بدنم رسیده است پس آن دو بزرگوار دست بگردن
یکدیگر در آوردند و انقدر گریستند که نزدیک بود که مدهوش شوند پس اسرار امامت و مواریث امامت

علیه را تسلیم او نمود و تسلیم الیه الودائع التی کانت من جده و ابیه منها المصحف الذی بخط امیر
المؤمنین و صحیفة فاطمة و الجفر الابیض و الاحمر و الجامع و سلاح رسول الله و ودائع الانبیا
پس تسلیم او نمود امانتهای پدر و جد خود را و از جمله آنها بود قرآنی که بخط امیر المؤمنین بود و صحیفه
فاطمه زهرا و صحیفه زنان حضرت و علمهای جفر و اسمهای اعظم و سلاح پیغمبر و امانت انبیاء پیغمبران
و فرمود که یا علی علیک بالصبر و التقوی ای علی بر تو باد که در بلاها صبر کنی و پرهیزی شرا اعدا
و بدوستان و شیعیان من سلام مرا برسان و بگو شیعتی ما شربتم ماء عذب فاذکرونی او سمعتم بغریب
او شهید فاندبونی ای شیعیان من هر وقت آب خوشگوار بیاشامید یاد کنید مرا و هر وقت غریبی یا
شهیدی را به بینید بر من ندبه و نوحه کنید لیتکم فی یوم عاشورا جمیعا تنظرونی کیف استسقی
لطفلی فابوا ان یرحمونی کاش در روز عاشورا حاضر میبودید و میدیدید که من چگونه آب از بنی امیه
طلب میکردم از برای طفل خود علی اصغر و ایشان رحم بر من نمیکردند و در کتاب حزن الایمان و
محرق الفؤاد روایت نموده است که از جمله وصیتهای امام مظلوم با امام بیمار آن بود که فرمود علیک
باولادی الصغار فی تلک القفار و ستر حرمی عن اعین النظار هرچه توانی بر تو باد که طفلهای
کوچک من متوجه ایشان بوده باش در این بیابان کسی ظلم و ستمی نکند و دیگر بدن مرا دفن کن که
در این صحرا برهنه نیفتاده باشد **مؤلف** فقیر دلسوخته حسن بن علی گوید که نمیدانم از برای کو
با این وصیت چه حال داشت اگر مشاهده میکرد طفلهای گرسنه اسیر خود را که در آن بیابانها
چه ظلمها و ستمها در حق ایشان بنی امیه مینمودند و بعوض آب کعب نیزه و تازیانه بر سر و بدن برهنه
ایشان میزدند چنانچه شاعری از زبان زینب مظلومه میگوید که ام مظلوم بجد خود عرض میکرد
که ای جد بزرگوار و فینا یتامی قاصرون عن السری من الضعف بل من ضرب جرم درمیان ما اسیران
یتیمانی هستند که از ضعف و ناتوانی بلکه از ضرب دشمنان از راه رفتن باز مانده‌اند و نمیتوانند
که راه بروند و ان ظالمان تازیانه بر دوش ایشان میزدند اذا ما استغثنا بالحسین و راسه لدینا و
یتلوا الذکر لم یتکلم و هرگاه استغاثه کنیم بحسین و از ظلم ظالمان پناه ببریم سر مبارک او که بر سر
نیزه است و ذکر الهی میکند با ما تکلم نمیکند عجیب تخلیتنا بحال شدید یضیعنا فی القفر من غیر قیم
عجیب است که او ما را با این حال واگذاشته و در این بیابان ما را ضایع و بی قیم بدست ظالمان

گرفتار نموده است و وصیت دیگر آنمظلوم آن بود که او را دفن کنند و دیگر اسم کفن و حنوط و غسل
نبرند گویا میدانست که او را کسی غسل نمیدهد و کفن و حنوط نمینماید چون شهید بود و در راه خدا او را بالباس
کهنه پوشیده است بی غسل دفن میکنند امام حسین ع لباسی نداشت که با آن دفن نمایند میدانم که
این نابکاران او را برهنه زاد دفن کردند مثل آنکه غسلش ندادند او را کفن نمودند چیزی از اخبار
ظاهر نمیشود مگر فقره زیارت منجمه که امام قائم میفرماید السلام علی المدفونین بلا اکفان چنانچه
خواهد آمد والله یعلم و دیگر ظاهر احادیث است که هرچه میتوانند آن مظلوم بدن خود را فورا دفن نمایند
چنانچه در شریعت تاکید دارد پس تاخیر آن تا سه روز یا ده روز چنانچه در روایتی هست مصالح
بسیار داشته که بر ما مخفی است و شاید یکی از آنها این باشد که کفر بنی امیه بر خلق ظاهر شود زیاده
بر آنچه ظاهر شده بود از قتل و سبی و دیگر آنحضرت را مهلت ندادند که زودتر بتوانند بدفن بدن خود
بپردازد و شاید اسباب ظاهری بشریه آن بیماران سه روز موجود نبوده است مثلا غائب بودن بنی اسد
و نحو ذلک والله یعلم وداع هشتم با خواهر خود ام کلثوم است دختری بود او چشم نابینا و از کودکی بنو
حضرت او را طلبیده نوازش بسیار فرمود آن دختر یک بیت عرض کرد که ای آقا من در میان اسیران
از همه عاجزترم چراکه نه چشمی دارم و نه گوش و بعد از شما چکنم حضرت صورت او را بوسیدند و نوازش
بسیار فرمود و فرمود چون من کشته شوم بیا بر سر نعش من که قدرت خدا را مشاهده خواهی
کرد چنانچه احوالات او در فصل دیگر علیحده ذکر خواهد شد وداع نهم با کنیزهای حرم چنانکه مرویست
که چون آنحضرت سوار شد کنیزان حرم از سراپرده ها جلال الحزن آمده چون هاله گرد آن ماه امامت احاطه
نمودند و صداها بگریه بلند کردند و هر یک بزبانی شروع بندبه و نوحه مینمودند یکی میگفت
ای آقا کاش ما فدای تو میشدیم یکی میگفت ای کاش فدای لبهای خشکیده تو میشدم یکی میگفت
ای پشت و پناه غالمیان بفریاد ما بیکسان برس ما از همه بیکس تر و ضعیف تریم و در میان آنها فضه
خادمه مضطرب تر از همه بیشتر بود حضرت ایشان را نوازش فرمود و دست مرحمت بر سر و صورت
ایشان میمالید و در مقتل ابن عربی نوشته است که آنمظلوم سخنی فرمود که عالم را کباب نمود
فرمود ای کنیزان حسین خجالت دارم چراکه عیال او هستید و امروز همه گرسنه و تشنه اید حسین را
حلال کنید و حق دارید ما را بنی امیه نگذاشتند که شما را آب دهم چون آن کنیزان این سخنان را از

امام مظلوم شنیدند صداها بگریه و ناله بلند کردند و خود را بر روی سم ذو الجناح انداختند
و عرض کردند نحن نرضی ان نموت عطاشی دونک ولا نسمع انین الصغیر من العطش کاش همه
مرده بودیم و صدای ناله عطش علی اصغر تو را نشنیده بودیم فبکی الحسین ع من کلامهن و مضی
عنهن پس آنمظلوم از میان ایشان بگریه در آمده روانه جهاد شد مؤلف دل سوخته گوید
که آن مظلوم با آن کنیزان سیاه چنان مرحمتی داشت و عذرخواهی میکرد و دست بر سر و صورت ایشان
میمالید و حال آنکه بکر و بیشتر گرسنه و تشنه نبودند پس وای بر بنی امیه که دختران معظمه او را
که بانوان سراپرده عصمت و طهارت بودند با سر برهنه اسیر نمودند گرسنه و تشنه و کعب نیزه
و تازیانه بر سر و صورت ایشان میزدند و شهر بشهر و دیار بدیار میگردانیدند و بسیار بگریه
ایشان نموده چون اسیران روم و فرنگ بمجلس یزید ملعون بردند وداع دهم با ذو الجناح است
مرویست که در دفعه آخر که آنمظلوم بر آن سوار شد فرمود ای ذو الجناح مرا حلال کن چراکه امروز
در این صحرا گرسنه و تشنه بودی این دفعه آخر است که بر تو سوار شده ام آن حیوان چون این را شنید
سر خود را بلند کرد و نگاهی بصورت امام ع و اشک از چشم او جاری شد حضرت دانست که او مطلبی
دارد فرمود حاجت داری ای ذو الجناح بقدرت کامله خدا قفل از دهان آن حیوان برداشته شد
و عرض کرد ای آقا من در دنیا اسب سواری شما بودم التماس دارم که در روز قیامت هم اسب
سواری شما باشم حضرت دست بر سر و صورت او مالید و فرمود که دل خوش دار که چون وارد محشر
شوم بر مرکبی دیگر سوار نشوم مگر بر تو اما من هم بتو سفارشی دارم چون کشته شوم کسی را
نگذاری که خبر مرگ مرا باهل حرم برساند ای اسب خبر مرگ مرا بخواهرم زینب و دخترم سکینه
برسان مؤلف گوید مؤید این حدیث حدیث حضرت موسی است چنانکه سابق ذکر شد که ذو الجناح
آمد بعد از شهادت امام بدر خیمه ها و صدا را بصیحه و شیهه بلند کرد و گفت الظلیمة الظلیمة
من امة قتلت ابن بنت نبیها را داد از ظلم بنی امیه که کشتند پسر دختر پیغمبر خود را از روی
ظلم و ستم و بر او رحم نکردند و قطره آبی بگلوی او نرسانیدند و بعضی مکالمات ذو الجناح
با امام در سابق ذکر شد وداع یازدهم وداع با کشتها و با آب فرات چنانچه مرویست لما نظر
الی اهل بیته و اصحابه فرأی و بکی و قال هنیئا لکم لقد فزتم فوزا عظیما فانا بکم لاحقون

ان شاء الله فاذ ارتفعت اصوات النساء بالبكاء والعويل همین که حضرت نظر مبارک بسوی بدنهای
اهل بیت و اصحاب خود کرده دید همه پاره پاره در صحرا ریخته اند گریست و فرمود گوارا باد شما را
قبضها و حقها ای خدا و هر اینه رستگار شدید رستگاری عظیم و ما بزودی ملحق بشما
خواهیم شد پس از این سخن گریه زنان از حرم محترم بلند شد ثم نظر نظرة اخری الی الفرات
فقال وا اسفا علیك ندبح حولك كبارنا ونموت صغارنا عطاشا فكأنك حرمت علينا بعد
ازان نگاهی کرد بسوی فرات و فرمود حسرتا بر من بر تو باد ای آب فرات گویا بر ما حرام شده
بزرگ و کوچک ما در کنار تو تشنه کشته میشوند و میمیرند فاذا بصیحة قد ارتفعت من باب
خیمة النساء پس ناگاه فریاد عظیمی از بیرون خیمهای زنان بلند شد فلما نظر الیه وجدها
من بكاء الاطفال والبنات پس همین که آن مظلوم نگاه بخیمه نمود دید که صدای گریه طفلهای
کوچک و دختران است که میگویند واعطشاه واغربتاه واذلاه ای داد از تشنگی فریاد از غریبی
و بیکسی پس حضرت گریست و فرمود لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم شاعر میگوید بنفسی شفاه
ذابلات من الظماء ولم تحظ من ماء الفرات بقطرة جانم فدای آن لبهای خشکیده باد که
از تشنگی روز عاشورا گداخته شده بود و قطره آب فرات بآنها نرسیده بود بنفسی عیون
غائرات سواهر الی الماء منها نظرة بعد نظرة جانم فدای چشمهای باد که از شدت عطش
بگودی سر فرو رفته بود و علی الاتصال گشوده بود بسمت شط فرات پی در پی مانده بود بسوی
آن بنفسی خدود فی التراب تعفرت بنفسی جسوم بالعراء تعرت فدای صورتهای شوم
که بخاک و خون آغشته شده بود و فدای آن بدنهای شوم که برهنه در صحرای بی غسل و بی کفن افتاده
بود بنفسی رؤس معلیات علی القنا الی الشام تهدی بارقات الاسنة فدای آن سرهای شوم که بر سر
نیزها نصب کرده بودند و بشام هدیه میبردند از برای یزید ملعون وداع دوازدهم وداع با ملائکه و جن
و جماعت جنیان چنانچه در بحار الانوار روایت نموده از شیخ رحمه الله از حضرت صادق ع که وقتی
که حضرت سید الشهدا از مدینه بیرون آمدند ملاقات نمود آن مظلوم را گروهی از ملائکه بر اسبهای
بهشتی سوار و در دست هر یک حربه‌ای نور بود پس سلام کردند بر آنحضرت و عرض کردند ای حجت
خدا بر اهل عالم ما را خداوند در جنگهای بسیار و وطنهای بیشمار یاری جد تو محمد فرستاده

وهی

خدا ما را بیاری تو فرستاده است حضرت فرمود الموعد حفرتی و بقعتی التی استشهد فیها کربلاء فاذا
وردتها فاتونی موعد من و شما در زمینی است که قبر من در آنجاست من در آنجا کشته میشوم و آن
زمین کربلا است پس در وقتی که وارد شدم بآن زمین شما هم بیائید آنملائکها عرض کردند ای حجت
خدا امر امیری که داری بما بفرما تا اطاعت کنیم و اگر مرخص فرمائی با تو باشیم و دفع دشمن از تو نمائیم
باشیم حضرت فرمود لا سبیل لهم علی ولا یلقونی بكریهة او اصل الی بقعتی ایشان مسلط نمیتوانند
بر من شوند و اذیتی بمن رسانند تا آنکه من وارد بقعه خود کربلا گردم بعد از آن طایفه از مسلمانان جن
آمدند و بعد از سلام عرض کردند یا سیدنا نحن شیعتك وانصارك فامرنا بامرك ما تشاء
ای سید ما ما شیعه تو و یار تو میباشیم هر امری که بفرمائی و خواسته باشی امتثال میکنیم فلو
امرتنا بقتل كل عدو لك وانت بمكانك لكفيناك ذلك پس امر کنی ما را بقتل جمیع دشمنان
خود پیش از آنکه آنها بشما برسند و شما با ایشان برسید ما کفایت ایشان میکنیم و همه ایشان را
هلاک خواهیم کرد حضرت در حق ایشان دعای خیر فرمود و فرمود که آیا کتاب مجید که بر جد
من نازل شده است نخوانده اید که میفرماید اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة در
هر مکانی که باشید مرگ شما را در یابد اگر چه در برجهای بسیار محکم بوده باشید و باز میفرماید
لبرز الذین كتب علیهم القتل الی مضاجعهم هر اینه بر انگیخته میشوند بجاهایی که نوشته شده
است در حق ایشان قتل بسوی خوابگاه خود و محل کشتن خود واذا اقمت بمكانی فبماذا یبتلی
هذا الخلق المتعوس وبماذا یختبرون و هر گاه من در اینجا توقف نمایم و بکربلا نروم پس به چه چیز
احبا و امتحان کرده میشوند این خلق منقلب ومن ذا یکون ساکن حفرتی و کی ساکن میشود در قبر من
در کربلا و حال آنکه در روز دحو الارض انتخاب نمود آنرا بجهة من اختیار فرموده است و در روایت
دیگر فرمود دوازده هزار سال پیش از خلقت جمیع ارض آنرا بجهة من اختیار فرموده است وجعلها
معقلا لشیعتنا ویکون لهم امانا فی الدنیا والآخرة و قرار داده است آن زمین طیب و طاهر را
محل تردد شیعیان ما و میباشد امان از برای ایشان در دنیا و آخرت و لکن تحضرون یوم السبت
وهو یوم عاشوراء الذی اقتل فی آخره و لکن در روز شنبه که روز عاشورا است در آخر روز
کشته میشوم حاضر شوید که در آن روز میکشند مرا و اولاد و برادرها و جمیع اهل بیت مرا و

فصل چهارم در آمدن ملائکه بیاری آنحضرت

برأسی الی یزید لعنه و سرم را بر سر نیزه کرده از برای یزید ملعون خواهند برد جماعت جنیان
عرض کردند اگر اطاعت تو واجب نبود و مخالفت جائز بود هر اینه میکشتیم جمیع اعدای تو را پیش
از آنکه بتو برسند حضرت فرمود نحن والله اقدر علیهم منکم بخدا قسم که قدرت ما بیشتر است بر ایشان
از شما ولکن لیهلک من هلک عن بینة ویحیی من حی عن بینة ولکن خدا هلاک میکند هر کس را
هلاک میکند از روی حجت و دلیل و نجات میدهد و حیات ابدی میبخشد هر کس را از روی دلیل و
برهان یعنی تا اتمام حجت نکند بر خلق کسی را هلاک نمیکند و کسی را نجات نمیدهد و بهشت
و جهنم نخواهد برد و در کتاب کامل الزیارة روایت نموده است از ابان بن تغلب از حضرت
صادق ع که آنحضرت فرمود که در روز عاشورا فرود آمد چهار هزار ملک بجهة آنکه یاری کنند
امام حسین ع را و حضرت ایشان را اذن نداد در مقاتله پس مراجعت بجهة امتثال امر آنجناب نمودند
پس باز فرود آمدند در وقتیکه آنجناب را شهید نموده بودند پس آنها با صورت گردآلود در نزد قبر
مبارک آنحضرت گریه میکنند تا روز قیامت و بزرگ ایشان ملکیست که او را منصور مینامند و آنها
پیوسته دعا و استغفار از جهة زوار آنحضرت میکنند و در روایت دیگر هفتاد هزار ملک
نازل شدند در وقت استغاثه آنحضرت و سلام کردند و عرض کردند که ما بیاری تو آمدیم حضرت
فرمود جزاکم الله خیرا ارجو قد شاء الله ان یرانی مقتولا مذبوحا ظلما وعدوانا خدا شما را
رحمت کند شما بر گردید که خدا خواسته است که مرا کشته ببیند از روی ظلم و ستم وقد شاء ان یری
حرمی و رهطی ونسائی مشردین واطفالی مذبوحین مظلومین ماسورین مقیدین وخدا خواسته
است که حرم و زنان مرا ببیند همه اسیر و دستگیر و ایشان را شهر بشهر بگردانند و طفلهای مرا
بعضی را ذبح کنند گرسنه و تشنه و بعضی را غل و زنجیر بگردن نهاده باشند مثل اسیران وهم یستغیثون
فلا یجدون ناصرا ولا معینا و آن زنان اسیر و یتیمان دستگیر هر چه استغاثه کنند کسی بفریاد
ایشان نرسد فبکی وودعهم پس حضرت ایشان را وداع نموده و روانه جهاد کردید و در بحار
الانوار روایت شده است از حضرت صادق ع که فرمود شنیدم از پدرم حضرت باقر ع که میفرمود
وقتیکه لشکر عمر بن سعد امام مظلوم را محاصره نمودند و آتش حرب اشتعال بهم رسانید
انزل النصر حتی رفرف علی الحسین نازل شد نصرت خدائی بر بالای سر حسین ع ثم خیر بین النصر و

در بیان استغاثه سید الشهدا

بین لقاء الله تعالی پس آنحضرت مخیر شد ما بین نصرت خدائی بر دشمنان او و باینکه دشمنان او هلاک شوند
و ما بین کشته شدن و ملاقات نمودن رحمتهای خدائی فاختار لقاء الله تعالی پس امام اختیار
نمود شهادت و لقای حقتعالی را ثم صاح اما من مغیث یغیثنا لوجه الله اما من ذاب یذب
عن حرم رسول الله پس صیحه زد و فرمود آیا فریادرسی نیست که بفریاد ما غریبان برسد از جهة
رضای خدا و آیا دفع کننده بلائی هست که دفع نماید از حرم پیغمبر خدا پس ملائکه آسمانها بگریه
در آمدند و صداها بنوحه و ندبه بلند کردند و عرض کردند خدایا این مظلوم با اینحال استغاثه
میکند و کسی بفریاد او نمیرسد وانت بالمرصاد تنظر وتری و تو او را می بینی و انتقام نمیکشی از دشمنان
او پس ندا آمد که ای ملائکه نظر کنید بجانب راست عرش پس نظر ایشان بحضرت قائم افتاد که در
نماز ایستاده بود پس ندا آمد که ای ملائکه انتقام میکشم از برای حسین باین شخص و من بقتل
رسانیدم بسبب یحیی بن زکریا هفتاد هزار نفر را و زود باشد که بقتل برسانم بجهة حسین هفتاد
هزار نفر از بنی امیه را بر دست قائم و در منتخب طریحی نوشته است در وقتیکه وارد شدن
مظلوم در موقف کربلا گروهی از طایفه جن آمدند و عرض کردند ما آمده ایم که تو را یاری کنیم
اگر اذن میدهی دشمنان ترا بقتل میرسانیم و بروایت دیگر بزرگ ایشان زعفر نام داشت و
همه علمها بر پا کرده بودند و صداها بتکبیر بلند نموده بودند پس حضرت در حق ایشان دعای خیر
نمود و فرمود من مخالفت جد رسول خدا نمیکنم مرا امر نموده است که بتعجیل نزد او بروم و الحال او
همین ساعت و نوادر بهم که مرا ببیند خود چسباند و ما بین دو دیده مرا ببوسد و فرمود
یا حسین عجل فان الله عز وجل قد شاء ان یراک قتیلا ملطخا بدمائک مذبوحا من قفاک
تعجیل کن بدرستیکه خداوند عالم ترا خواسته کشته و بخون خود آغشته ببیند وقد شاء ربک
ان یری حرمک سبایا علی اقتاب المطایا و خواسته است حرم تو را اسیر بر پشت شترها ملاحظه
نماید و در روایتی آنها عرض کردند اگر اذن دهی قطره آب از برای عیال تو حاضر کنیم حضرت
فرمود هیهات هیهات قد شاء الله تعالی قتیلا ظمآنا و اطفالی مذبوحین عطاشا آه آه
خدا خواسته است که تشنه کشته شوم و طفلهای من تشنه ذبح شوند چون گوسفند قربانی
و در مقتل ابن عربی نوشته است که بعد از آنکه امام از وداع اهل حرم فارغ شد و روانه گردید

نبوی ثمانین که ناگاه غباری بلند شد از گوشه صحرا و در میان آن شخصی مهیب بشکل عجیب ظاهر
شد و بر اسبی سوار بود سر او و دست او بشکل اسب و پاهای او چون پای شتر و سلام کرد
باین عبارت که السلام علیک و علی جدک و ابیک و امک پس امام ع بعد از جواب سلام
فرمود من انت تسلم علی مظلوم فرید تو کیستی که بر من مظلوم بیکس سلام میکنی گفت من غلام
جد و پدر توام و رئیس طائفه جنم فرمود کدام طایفه عرض کرد جنیان بئر العلم که اسلام آوردند
بدست پدر تو و مرا پادشاه کرده اند بر ایشان حال با لشکر زیاد آمده ام برای یاری شما تو ما را
اذن بده که شر دشمنان را از سر تو دور کنم فقال لغیر المردی لا یقاتل المردی پس حضرت فرمود شما
جنیه لطیفه اید دیده نمیشوید و جایز نیست که شما جنگ کنید با ایشان و ایشان کشته شوند
عرض کرد ما ظاهر میشویم و با ایشان مقاتله میکنیم اگر ما کشته شویم داخل بهشت شویم
و اگر ما ایشان را کشته باشیم ثواب جهاد داشته باشیم حضرت بگریه در آمد و فرمود دلم از دنیا
بتنگ آمده است بعد از شهادت برادرم عباس و فرزندم علی اکبر دیگر زندگانی دنیا را
نمیخواهم و در روایت دیگر فرمود الله اکبر اگر من کشته نشوم کی این امت را شفاعت میکند
و کی بوعده خود وفا میکند برگردید خدا شما را رحمت کند همه برگشتند وداع سیزدهم
آمدن عبد الله پسر امام حسن در قتلگاه بجهت وداع با عم خود چنانچه در فصل دوم و سیم
او بیان شد وداع چهاردهم وداع با خداوند عالم است و فرود آمدن فرمان مبارک از آسمان
و واگذاشتن عنان [illegible] خود را بخداوند بهر زبان چنانچه در فصل چهاردهم مذکور شد

فصل پانزدهم مخفی نماند که جمیع مصیبتهای عالم از آدم تا خاتم اصل آن از مصیبت
سید الشهدا و قتل آنحضرت است پس این مصیبت اعظم کل مصائب و آن بلا ها اشد بلاهای
کل عالم خواهد بود و اینحقیر را جرأت و جسارت بر ذکر آن مصیبت عظمی و آن واقعه کبری
نیست و در هیچ محفلی تا حال ذکر نکرده است حتی در ایام عاشورا بجهت تعظیم امام بلکه
اقتصار بر ذکر مقدمات آن نموده است لهذا در این رساله بجای شهادت امام مظلوم اقتصار
عرض میشود بترجمه بعضی از فقرات زیارت منوره که از ناحیه مقدسه اصدار یافته و مشتمل
بر فقرات محرقه علما و شیعه در کتب معتبر خود ذکر فرموده اند و در ضمن آن هم اشاره بمقدمات

سعادت شریفه خواهند شد و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم قال الامام القائم حجة
الامر عجل الله فرجه و سهل الله مخرجه السلام علی من جعل الله الشفاء فی تربته سلام
بر کسی باد که خدا قرار داده است شفا را در تربت او السلام علی من الاجابة تحت قبته
سلام بر آن بزرگواری باد که اجابت دعا در تحت قبه خضوع و خشوع او است السلام
علی من الائمة من ذریته سلام بر آنجنابی باد که امامت از نسل او است تا روز قیامت تمام
جمیع موجودات مختص بنسل مطهر او است و این مقام عظیم را چنانچه حدیث است خداوند
جلیل بعوض شهادت بر شفاعت که بجناب سید الشهدا عطا فرمود السلام علی المرمل بالدماء
سلام بر آن بدنی باد که بلطمهای خون رنگین شده بود السلام علی المهتوک الخباء سلام بر کسی
باد که بی ادبانه بخیمهای او ریختند و تاراج نمودند السلام علی غریب الغرباء سلام بر غریب
غریبها باد السلام علی خامس اصحاب الکساء سلام بر پنجمی اصحاب کسا باد السلام علی من بکته
ملائکة السماء سلام بر کسی باد که همه ملائکه آسمانها بر او گریه کردند گویا این یکی از خصائص
آنحضرت باشد چنانچه از اخبار بکاء معلوم میشود السلام علی الجیوب المضرجات سلام
بر آن چاکهای پیراهنی باد که شق و پاره شده بود السلام علی الشفاه الذابلات سلام بر آن لبهای
خشکیده باد که از شدت عطش گداخته بود و شق برداشته بود السلام علی الاجساد العاریات
سلام بر بدنهائی باد که برهنه افتاده و کسی او را غسل و کفن نکرده بود السلام علی الجسوم
الشاحبات سلام بر آن جسمهای خون چکان باد که از رگهای آن خون جاری بود السلام علی
الاعضاء المقطعات سلام بر آن اعضائی باد که از ضربت تیغهای مخالفان قطعه قطعه شده
بود السلام علی الرؤوس المشالات سلام بر آن سرهائی باد که بر سر نیزه نصب کرده بودند و شهر
بشهر میگردانیدند و آنرا اسباب تماشای خود قرار داده بودند السلام علی النسوة البارزات
سلام بر آن زنان مطهره باد که با وجود عصمت خدائی و طهارت ظاهری و باطنی صورتهای
ایشان را بنا محرمان ظاهر ساختند السلام علی الکبیر السلام علی الرضیع الصغیر سلام
بر علی اکبر و علی اصغر شیرخواره باد که هر دو را با لب تشنه شهید کردند السلام علی الابدان
السلیبة سلام بر آن بدنها باد که برهنه کرده بودند و لباسهای ایشان را تاراج کرده بودند السلام علی

العترة الغريبة سلام بر خويشان نزديک تو باد السلام على المجدلين في الفلوات سلام بران
بدنهائی باد که از ضرب نيزه و شمشير بنی اميه پاره پاره شده بودند و در صحرا افتاده بودند
السلام على النازحين عن الاوطان سلام بران جماعتی باد که دور افتاده بودند از وطن خود
و در غربت بدست اشرار کوفه بودند السلام على المدفونين بلا اکفان سلام بران کسانی باد که بی
کفن دفن شدند **مؤلف** دلسوخته گويد که مردم غريب را کفن ميکنند و دفن ميکنند و مردم شهيد راه
خدائی که در رکاب امام کشته ميشود با لباس دفن ميکنند مگر غريبان و شهيدان کربلا که لباسهای
ايشانرا تاراج کرده بودند و ايشانرا برهنه دفن نمودند چنانکه در اين زيارت تصريح شده است
و نميدانم امام بيمار وقتيکه خواست بدن پاره پارهٔ برهنهٔ پدرش را دفن کند چه حال داشت خصوصاً نه
تاب او بود که ان بدنيرا که هزار و نهصد و پنجاه زخم داشت و در زير سم اسبان بنی اميه پايمال شده بود
برهنه در قبر بگذارد السلام على الرؤس المفرقة عن الابدان سلام بر سرهائی باد که ميان ايشان
و بدنهای ايشان جدائی انداخته بودند السلام على المحتسب الصابر السلام على المظلوم بلا ناصر
سلام بران امامی باد که در بلاها بجهة رضای خدا صبر نمود و سلام بر مظلومی باد که هيچ ياوری
نداشت السلام على من طهره الجليل سلام بر انکسی باد که خداوند جليل او را طيب و طاهر خلق
فرمود السلام على من افتخر به جبرئيل السلام على من ناغاه في المهد ميكائيل سلام بر انکسی باد
که جبرئيل بسبب او فخر ميکند و ميکائيل در گهواره ذکر خواب برای او ميخواند السلام على المغسل
بدم الجراح سلام بر کسی باد که آب غسل او خون جراحتهای او بود السلام على المجرع بكاسات الرماح
سلام بر انکسی باد که جرعهای مرگ را نوشيد بدم شمشيرها و سرنيزها السلام على المضام
المستباح سلام بر ستم رسيده باد که ريختن خون او را حلال دانستند السلام على المقطوع الوتين
سلام بر انکسی باد که رگ قلب او را بنی اميه قطع نمودند السلام على المحامي بلا معين سلام بران
حمايت کنندهٔ کل خلق باد که احدی اعانت و ياری او نکرد السلام على الشيب الخضيب السلام
على الخد التريب سلام بر محاسنی باد که پر از خون شده بود و سلام بر ان صورتی باد که بخاک ماليده شده بود
چنانچه حميد بن مسلم ميگويد والله لقد رأيت مخضوبة بالدم و درعه بان عليه بنيانا و لبس بری
للناظرين بخدا قسم ديدم او را که از بس خون از زخمهايش امده بود که ريش مبارکش رنگين شده

بود و زره او را خون گرفته بود که زرهش پيدا نبود بنيانی دیگر و زرهی از خون بر روی زرهش
ظاهر شده بود السلام على البدن السليب سلام بران بدنی باد که جامها او را کنده بودند و او را
برهنه نموده بودند حتی انجامهٔ کهنه را که در وقت وداع پوشيده بود از بدن منورش غارت
کرده بودند چنانچه در روايت که پيراهن بدنش را اسحق بن حوبة الحضرمی ربود و انرا پوشيد و پيس شد
و موهايش ريخت و عمامهٔ منورش را اخنس بن مرثد بن علقمة الحضرمی ربود و بعضی جابر بن يزيد ودی
گفته اند و باين سبب ديوانه شد و بعضی گفته اند جذام او را افتاد و زرهٔ مبارکش را مالک بن بشير کندی
برداشت و ديوانه شد و نعلين مطهرش را اسود بن خالد الغار ربود و خاتم مبارکش را بجدل سليم کلبی
ربود و انگشت مقدس امام را با انگشتر قطع نمود و قطيفهٔ انحضرت را که از خز بود قيس بن اشعث ربود
و شمشير نفيس را جميع بن خلق ازدی ربود و بعضی گفته اند که مردی از بنی تميم برداشت السلام على الثغر
المقروع بالقضيب سلام بران دندانهائی باد که کوبيده شده بود بچوب و کعب نيزه السلام
على الراس المرفوع سلام بر سری باد که بر سر نيزه بلند نصب کرده بودند السلام على الاجسام
العارية في الفلوات تنهشها الذئاب و تختلف اليها السباع الضاريات سلام بر جسمهای
باد که برهنه در بيابانها افتاده بود و کسی بديدن نرفته مگر درندهای صحرا و حيوانات
بيابان که شغل انها خوردن و دريدن جسدهای روح است السلام عليك سلام من قلبه
بمصابك مقروح و دمعه عند ذكره مسفوح سلام بر تو باد ای اقا سلام کسيکه در مصيبت
تو دل او مجروح شده است و اشک چشم او بی اختيار در هر وقت که ياد اورد تو را جاری ميشود
سلام من لو كان معك في الطفوف لوقاك بنفسه حد السيوف سلام بر کسيکه اگر با تو بود
در روز عاشورا در صحرای کربلا بجان ميخريد زخمهای شمشيرهای بنی اميه را و نميگذاشت
که انها به بدن مبارکت برسد و فداك بروحه و جسده و ماله و ولده و بفدای تو ميداد جان و
مال و اولاد خود را فلئن اخرتنی الدهور و عاقنی عن نصرك المقدور فلاندبنك صباحا و مساء
و لابكين لك بدل الدموع دما حسرة عليك و تاسفا على امور بلوعة المصاب و غصة
الاكتئاب بجد و الاهتمام اگرچه زمانه بعقب انداخت مرا و دست مرا از دامن تو کوتاه کرد و
نبودم در روز عاشورا که جان خود را فدای تو کنم پس تلافی ان انست که شب و روز بلکه

علی الاتصال بر تو نوحه و ندبه میکنم و بعوض اشک خون از دیده میبارم بجهت حسرت و ندامت
بر تو تا اینکه بمیرم از سوزش آتش قلب و غصه دل در این مصیبت عظمی و بلیه کبری بعد از آن
شروع نمودند بذکر بعضی از اوصاف حمیده و مقامات پسندیده جد خود تا آنکه میگوید وَتَمَکَّنُوا مِن مُلکِ
وَاستَحَلُّوا رَبَّکَ وَجَدَّکَ پس بعد از استحکام دین و شریعت و اتمام دلیل و حجت شکستند آن
ظالمان بیعت تو را و کاری کردند که بغضب در آوردند خدا و جد تو را وَبَدَؤُکَ بِالحَربِ وَثَنَّوا
لِلطَّعنِ وَالضَّربِ و شروع کردند بجنگ کردن با تو پس تو ثابت قدم ماندی در جهاد و طعنهای نیزه
و ضربهای شمشیر را بجود گذاشتی و در بلاها صبر کردی و همه آنها را بجان خود خریدی و
طَحطَحتَ جُنُودَ الفُجَّارِ مُجالِداً بِذِی الفِقارِ کَأَنَّکَ عَلِیُّ المُختارِ با وجودیکه چنان شجاعی بود که
بیک حمله پراکنده کردی لشکر اهل فجور را با ذو الفقار بنحویکه امیر المؤمنین لشکر کفر را در
حربها متفرق میساخت چنانچه سید طاوس روایت کرده است که آنحضرت بر آن قوم حمله میکرد حمله
شدیدی تا اینکه جماعت کثیری را بقتل رسانید و در آن حال میفرمود القَتلُ اَولی مِن رُکُوبِ العارِ
وَالعارُ اَولی مِن دُخُولِ النّارِ کشته شدن بهتر از گذاشتن عار است بخود و قرار دادن عار
اولی است از داخل شدن در آتش جهنم و مرویست که حمله کرد بر آن قوم و صیحه میزد بر ایشان مثل
پدرش حیدر کرار فَقَلَبَ مَیمَنَتَهُم عَلَی المَیسَرَةِ وَالمَیسَرَةَ عَلَی المَیمَنَةِ لشکر را بهم زد بنحویکه میمنه
ایشان قلب میسره و میسره منقلب بمیمنه گردید و هر کس که نزدیک او میآمد از شجاعان کوفه و
شام را بر زمین میافکند پس بر قلب لشکر زد و بشمشیر ایشان را مثل برگ درخت بر زمین
میریخت تا چهار صد سوار و پیاده را بجهنم فرستاد و در بحار الانوار روایت نموده است از حمید
مسلم که میگوید که بخدا قسم که ندیده بودم هرگز کسی را این کثرت جمعیت دور او گرفته باشند
و حال آنکه اولاد او و اهل بیت و اصحاب او را کشته باشند که دلش محکم تر و قوی تر باشد از او
و اگر آن جماعت بر او حمله میکردند او با شمشیر بر ایشان حمله میکرد و از او میگریختند و صفوف از هم
میپاشید مثل آنکه گوسفندان از گرگ فرار نمایند و حال آنکه تقریباً سی هزار جمعیت نمو بودند فَیَنهَزِمُونَ
بَینَ یَدَیهِ کَأَنَّهُمُ الجَرادُ المُنتَشِرُ پس میگریختند از برابرش مثل ملخ که کسی ایشان را متفرق نماید
ثُمَّ یَرجِعُ اِلی مَرکَزِهِ پس از آن عود میکرد بمرکز خود و میفرمود لا حَولَ وَلا قُوَّةَ اِلّا بِاللهِ العَلِیِّ

العَظِیمِ چنانچه در همین زیارت امام میفرماید فَلَمّا رَأَوکَ ثابِتَ الجَأشِ غَیرَ خائِفٍ وَلا خاشٍ
نَصَبُوا لَکَ غَوائِلَ مَکرِهِم وَقاتَلُوکَ بِکَیدِهِم وَشَرِّهِم پس همین که دیدند تو را صاحب و ثابت قدم
و اصلا خوف و خشیتی نداری بر پا نمودند مکرهای پنهانی خود را و مقاتله نمودند با تو با مکر و
حیله و شری که داشتند بلکه مرویست که در یکحمله زیاده از ده هزار نفر را بدار البوار فرستاد بلکه
فاضل قزوینی در ریاض الشهادة نوشته است که در یکحمله هیجده هزار نفر را بجهنم فرستاد و
در مقتل ابن عربی نوشته است که لشکر کوفه در کربلا چهار صد هزار نفر بودند چرا که در کوفه
چهار صد علم بود که هر علمی نشان هزار سوار مکمل و مسلح بود و همه آن علمها در روز عاشورا
بر پا شده بود و آنحضرت در روز عاشورا با آن ضعف تشنگی و ابتری و شکستگی بجهة مرگ
جوانان در یک حمله صد هزار نفر ایشان را بجهنم فرستاد که صدای الامان الامان الغوث الغوث
از لشکر مخالف بلند شد و نزدیک شد که لشکر مخالف متفرق شوند که ناگاه صورت پیغمبر و امیر
المؤمنین در مقابل آنحضرت ظاهر شدند و فرمودند ای حسین دست از قتال بدار و شفاعت
عاصیان امت را مقدم بدار العَجَلَ العَجَلَ فَاِنّا مُشتاقُونَ اِلَیکَ فِی الجِنانِ تعجیل کن که ما مشتاق
تو ایم در بهشت پس حضرت شمشیر را در غلاف نمود و بدن نازک خود را سپر عاصیان امت قرار
داد مؤلف فقیر گوید که اما این نوع جنگ کردن بقوت امامت یا بقوه بشریت بعضی اول را
گفته اند چونکه این نوع حرکت از قوه بشر خارج است و از قبیل کندن کوه است بدست و بعضی گفته
اند بقوه بشریت است گویا طایفه اولی قیاس کرده اند حال بشری امام را بخود پس بعید دانسته اند
و منع کرده اند و ظاهراً قول ثانی اقوی باشد والله العالم و در روایت دیگر بعد از آن حال اِبیاً مِنَ الحَیوةِ
عازِماً عَلَی المَوتِ که مأیوس شده بود امام مظلوم از حیوة خود و عازم مرگ شده بود این اشعار را میخواند

اَنَا ابنُ عَلِیِّ الطُّهرِ مِن آلِ هاشِمٍ — کَفانِی بِهذا مَفخَراً حِینَ اَفخَرُ — وَجَدِّی رَسُولُ اللهِ اَکرَمُ مَن مَضی وَنَحنُ
سِراجُ اللهِ فِی الاَرضِ نَزهَرُ — وَفاطِمُ اُمِّی مِن سُلالَةِ اَحمَدَ — وَعَمِّی یُدعی ذُو الجَناحَینِ جَعفَرُ
وَفِینا کِتابُ اللهِ اُنزِلَ صادِقاً — وَفِینا الهُدی وَالوَحیُ بِالخَیرِ یُذکَرُ — وَنَحنُ اَمانُ اللهِ لِلنّاسِ کُلِّهِم
نُسِرُّ بِهذا فِی الاَنامِ وَنَجهَرُ — وَنَحنُ وُلاةُ الحَوضِ نَسقِی مُحِبَّنا — بِکَأسِ رَسُولِ اللهِ ما لَیسَ یُنکَرُ
وَشِیعَتُنا فِی النّاسِ اَکرَمُ شِیعَةٍ — وَمُبغِضُنا یَومَ القِیامَةِ یَخسَرُ — فَطُوبی لِعَبدٍ زارَنا بَعدَ مَوتِنا

بجنة عدن صفوها لا یکدر و یکی از مشایخ شیعه در این مقام گفته است چه نیکو گفته است
فشد علیهم و هو یجل الاشیاء لما شده خافت بکل منافق پس حمله کرد بر آن اشقیا و حال آنکه
فرزند شجاعترین اهل عالم بود و چکیده شجاعت و قطب دایره فنون بود فنبض بمحبسه کیشیر حاله
بوضع و عند الوصف غیر مطابق بعضی از دوستان آن مظلوم تشبیه میکنند حال او را و شجاعت او را
بوضعی مثل آنکه میگویند حمله کرد چون شیر خشمناک یا نهنگی که در دریا غوطه ور گردد و این
تشبیه درست نیست چرا که همه شیرهای عالم و نهنگهای دریای قلزم از فاضله بطش و صولتش خلق شده‌اند
و همه شجاعان عالم و پهلوانان بنی آدم از زیادتی سطوت او استمداد میجویند اذا شاء یغنی کان غرز بلد
خادماً له صار داعی امره بالخافق بلکه آن بزرگوار چنان شجاعت عظیمی دارد که هر گاه خواهد
فانی سازد و هلاک نماید خلقی را ملک الموت اذن خادمی خواهد بود از برای او و هر حکمی نماید
و اما دعی الارواح لبت مطیعة و تحرکهم عند بحکم الوثایق اگر ارواح انکار فرمایم مطلبی
همه بدنها از راه نمود لبیک گویان در خدمتش حاضر میشدند و حرکت ارواح با امر او مرهون است
که در روز اول چنین قرار داده شده است چنانچه مرهون است که در وقتیکه از شدت ضعف تکیه بر نیزه
خود داده بود و فرمود ای اهل کوفه و شام گمان نکنید که من عاجزم از مقاومت با شما والله
بجنگ کسی آمده اید که جانهای شما در ید قدرت او است که ناگاه دوازده هزار نفر از اسب
افتادند و هلاک شدند عمر سعد گفت این امر را مخفی دارید که باعث زیادتی اعتقاد دیگر
حسین میشود قال الامام و امر اللعین جنوده شغول الماء و وروده و از جمله کیدهای
پسر سعد ملعون بود که امر کرد لشکر شقاوت اثر خود را که مانع شوید و نگذارید امام مظلوم
که آب فرات بردارند و وارد شریعه شود چنانچه در بحار الانوار از ابو مخنف روایت کرده است
که عمر سعد ملعون ابو الاعور السلمی و عمرو بن الحجاج را با چهار هزار نفر موکل کرد بر شریعه
فرات و چون عطش بر امام غالب شد بنحویکه کادت روحه ان تطلع من شدة العطش نزدیک
بود که روح شریفش مفارقت نماید از بدنش از شدت عطش و حال العطش بینه و بین السماء
کالدخان و از شدت تشنگی دنیا در نظر مبارکش سیاه و تاریک شده بود پس اراده فرات نمود
پس جمیع لشکر اطراف او را احاطه نمودند آن بزرگوار بر ایشان حمله کرد چنانکه جمیع آن لشکر را

از هم پاشیدند و میمنه و میسره و قلب بر هم ریختند بعضی بعضی را پایمال نمودند فاقحم فرسه علی
الفرات پس اسب خود را وارد بر فرات ساخت و آنحیوان هم تشنه بود و انتظار میکشید که اول
امام آب بیاشامد حضرت باو فرمود اشرب فانا اشرب آب بیاشام که من هم آب خواهم آشامید پس کفی از
آب برداشت که بیاشامد که ناگاه حصین بن نمیر ملعون تیری انداخت که آمد بر دهان مبارکش نشست
حضرت آن تیر را کشید و خون از آن میگرفت و بهوا میپاشید و میگفت یا رب الیک المشتکی
من قوم اراقوا دمی و منعونی شرب الماء خدایا پیش تو شکایت میکنم از گروهی که خون
مرا ریختند و مرا از شربت آبی منع نمودند یا آنکه خواستند آب بیاشامد پسر سعد ملعون گفت وای
بر شما اگر حسین قطره آبی بیاشامد همه شما را هلاک خواهد کرد ناگاه ملعونی فریاد کرد که
یا ابا عبد الله تتلذذ بشرب الماء و قد هتکت حرمک ای حسین تو آب لذت میبری بیاشامیدن
آب فرات و حال آنکه خیمه‌های تو را غارت کردند فنفض الماء من یده و حمل علی القوم فکشفهم
فاذا الخیمة سالمة پس حضرت آب را ریخت و حمله کرد بر آن جماعت و ایشان را متفرق ساخت و خود را
بخیمه رسانید پس یافت خیمه را صحیح و سالم **مؤلف** گوید که این از کیدهای بنی امیه بود که نگذارند
آن مظلوم آب بیاشامد و اگر چه امام عالم بود بکذب این خبر چرا که امری بر او مخفی نبود لکن از برای آنکه
خود را بخیمه رسانید بجهة تنبیه آن جماعت و ملتفت ساختن ایشان باحترام حرم محترمش که
حرم خدا و پیغمبر بود و رعایت حفظ ایشان از رفع عطش مقدم بود با وجودیکه امام شدت
عطش را داشت و با آن زحمت خود را بفرات رسانیده بود باز دست کشید و حفظ عیال را
مقدم داشت و میتوان گفت جهل در بعضی مقامات ارجح و افضل است از علم و از قبیل حال
صورت محبوبیت مثل خوابیدن در فراش پیغمبر که جهل بقتل در این مقام و بخشیدن نفس خود را افضل
است از علم بعدم قتل و خوابیدن در فراش آن حضرت با علم و هکذا رفتن بجنگ عمرو بن عبدود که
جهل بآنکه آیا کشته میشوند یا میکشند افضل است از واقع که قاتل باشند عمرو را از این جهت
که در اخبار فرمودند اذا شاؤا ان یعلموا علموا و اذا شاؤا ان لا یعلموا لا یعلموا و این نقص نیست
در مقام بشریت از برای ایشان بلکه کمال است چنانچه اشاره شده والله العالم قال لصاحب الامر و نادی
القتال و یتقون بالسهام والنبال و بنای مقاتله و مبارزت را گذاشتند از یکطرف و از یکطرف

بدن تو را به تیرها و حربها پاره پاره کردند وانت تغلیه فی الصبوات متحمل للاذیات و تو در عبادت
جنگ فرو رفته بودی و همه آن زخمها را بمقدم خود منحر یکی و متحمل همه آن اذیات میشدی
قد عجبت من صبرک ملائکة السموات بتحقیق که تعجب نموده بودند ملائکه آسمانها از صبر تو
فاحدقوا بک من کل الجهات واثخنوک بالجراح وحالوا بینک وبین الرواح پس اطراف و جوانب
ترا محاصره کردند و ترا سست و ضعیف گردانیدند از بسکه جراحتها ببدن لطیف تو رسانیدند
و مانع شدند ما بین تو و ما بین استراحت یعنی نگذاشتند دقیقه آرام بگیری و استراحت
نمائی یا حائل شدند ما بین تو و حرم تو که محل استراحت تو بود ابن شهر آشوب روایت کرده است
که عمر بن سعد ملعون گفت الویل لکم اتدرون لمن تقاتلون وای بر شما آیا میدانید با کی
مقاتله میکنید هذا ابن الانزع البطین این پسر حیدر کرار است هذا ابن قتال العرب این پسر کسیست
که شجاعان عرب را کشته است بکلیت تاب مقاومت او ندارید واحملوا علیه من کل جانب پس از چهار
طرف بر او حمله کنید و چهار هزار نفر تیر مثل باران بر او میریختند و حائل شدند ما بین آنحضرت
و ما بین خیمهای مبارک و آن بزرگوار را ابطال هر کس که میرسید با شمشیر او را دو حصه میکرد و
الیهام و تاخذه من کل جانب فی ناحیته و قد شفقها بنحره و صدره ولیکن تیرها از هر جانب میآمد بر سینه
و گلوی آنحضرت میخورد و آنحضرت صبر مینمود ای بد ترین امتها بد عملی کردید نسبت با اولاد پیغمبر
خود و بد مراعات کردید عترت پیغمبر را فاصابته جراحات عظیمة پس جراحتهای بسیار و زخمهای
کاری بیشمار ببدن لطیف و جسم شریف آنحضرت رسید پس ساعتی توقف فرمود از شدت ضعف
که استراحتی بهم رساند فبینما هو واقف اتاه حجر فوقع فی جبهته پس همین که ایستاده بود ملعونی
سنگی زد بر پیشانی مقدسش که مجروح شد و خون از آن جاری شد فاخذ الثوب لیمسح الدم
عن وجهه پس خواست که خون صورتش را با دامن مبارک خود پاک نماید فاتاه سهم محدد
مسموم له ثلث شعب فوقع فی صدره وفی روایة فی قلبه وخرج من ظهره ناگاه تیر زهر
آلودی که سه شعبه داشت آمد بر سینه مبارکش و بروایتی بر قلب شریفش نشست که از پشت مبارکش
بیرون آمد پس فرمود بسم الله وبالله وعلی ملة رسول الله پس سر خود را باسمان بلند کرد و گفت الهی انک
تعلم انهم یقتلون رجلا لیس علی وجه الارض ابن نبی غیره خدایا میدانی که این جماعت

میکشند کسیرا که بر روی زمین فرزند پیغمبری بغیر از او نیست بعد از آن تیر را از پشت مبارک
خود بیرون کشید فیا لیت ذاک النحر کان بنحری ویا لیت ذاک السهم کان بمهجتی ای کاشکی
مرا بعوض تو نحر کرده بودند ایکاشکی این تیری که بر سینه تو نشست بر جگر من نشست آه
چون آن تیر را بیرون کشید خون مثل ناودان از سینه آنحضرت جاری شد و کف خود را از آن
پر میکرد و باسمان میریخت قطره از آن بر نمیگشت و از آن سبب سرخی در آسمان بهم رسید دفعه
دیگر نیز چنین کرد و بر سر و ریش مبارک خود مالید و فرمود بهمین نحو ملاقات خواهم کرد جد
بزرگوار خود را وانا مخضوب بدمی و حال آنکه خضاب کرده شده باشم بخون خود و بگویم
بنی امیه مرا کشتند پس نهایت ضعف بر آن مظلوم غالب و مستولی شد بنحوی که دست از قتال کشید
و بر جای خود ایستاد و هر کس که از لشکر مخالفان میآمد بر میگشتند تا اینکه ملعونی که او را مالک بن
نسر میگفتند آمد و آن مظلوم را دشنام داد و بهمین هم اکتفا نکرد او را شمشیری بر سر شریفش زد که
برنس مبارکش مملو از خون شد پس حضرت فرمود که از این دست نخوری و نیاشامی و خدا ترا با
ظالمین محشور نماید و آن کلاه بزرگی بود که در صدر اسلام در جنگ میپوشیدند پس حضرت
آنرا انداخت و کلاه دیگری طلبید و آنرا پوشید و بر آن عمامه بست و آن ملعون آنرا برداشت
و از خز بود و او در کوفه بزوجه خود داد که آنرا بشوید از خون نگاه کرد دید پاره پاره میباشد
گفت آیا این برنس از کیست مگر صاحبش غریب بوده است و کسیرا نداشته است که بر او رحم نکرده
که اینقدر سوراخ سوراخ بر کلاه او واقع شده است پس بدن او چه نحو خواهد بود آن ملعون گفت
آنرا بشوی و کار بصاحبش مدار گفت ترا بخدا قسم میدهم که صاحب آن کی بوده است که با نظر تو
کلاه او پر از خون شده است آن ملعون گفت حسین پسر فاطمه زهرا آن زن بگریه در آمد گفت وای بر تو
حسین را کشتی و او را برهنه کردی بخدا قسم که دیگر هرگز در خانه تو نخواهم ماند آن ملعون برجست
که طپانچه بر او زند بیخورد و میخی بر دستش رفت و دستش مجروح شد تا آنکه از بدن جدا شد و
پیوسته شل و در پای دستهایش خشکیده تابستانها چرک میبارید و در زمستانها مانند چوب خشک بود و فقر و
ذلت که فقیر بود تا وارد سقر شد و لم یسق لک ناصر وانت محتسب صابر و تو در آن صحرا بیکس مانده بودی
و در آن بلاها صبر میکردی تذب عن نسوتک واولادک و از آن تنهائی و بیکسی محافظت زنان

و نعره اخوی میکردی و همینکه آن شیئه که ملائکه بایشان برسد بلوکی متعرض حرم محترم نشود پس وای بر بنی ۱۱۸
امیه که بعد از کشتن تو خیمه‌هایت را غارت کردند عیال و دختران ترا اسیر نمودند حتی نکسوك فی جوا
واسقطوه زخم بر بدن تو زدند که بی اختیار از ذو الجناح سرنکون شدی فهویت الی الارض جریحا
پس بروی خاك قرار کرفتی با بدن چاك چاك چنانچه در بحار مرویست که ولما اثخن بالجراح و بقی
کالقنفذ طعنه صالح بن وهب المزنی لعنه الله علی خاصرته فسقط عن فرسه الی الارض علی خده الایمن
بعد از آنکه جراحتها بسیار و زخمهای بیشمار بر بدن نازکش وارد شد و بدنش مثل خارپشت چوب
تیر براو نشسته بود علاوه بر زخمهای شمشیر و خنجر و نیزه و سنك و عصا و چوب آه آه ملعونی که او را صالح بن
وهب مزنی میگفتند نیزه بر پهلوی مبارکش زد که از ذو الجناح بر روی زمین افتاد و طرف راست صورتش بر
خاك آمد آه هوی فکبرت الصفوف بزعمه وبزعم کل مکبر و مهلل آه آه چون بر زمین افتاد همه صفوف
لشکر بنی امیه بجهت خوشحالی تکبیر گفتند و حال آنکه بجهت افتادن او هر مکبری و موحدی از پا در آمد
و تکبیر و تهلیل بر خاك افتاد عجبا من السبع الطرائق کیف لم تنشق و الارض لم تتزلزل
اسفا علیه و للکواکب کیف لم تنفض و الافلاك لم تتعطل تعجب میکنم که چرا آسمانها بهم نشکافت
و چرا زمین متزلزل و سرنکون نشد و چرا ستارها بر زمین نیفتاد و یکی از مشایخ در این مقام
میکوید الهفی علیه اذا احاطوا به العدی وقد انتزعوا ابهر الفنا و المواطیا آه آه و اویلا جکرم میسو
زد و دل اندوهکین بود در وقتیکه دشمنان دور آن امام مظلوم را کرفته بودند و شمشیرها بر او
میزدند و بدن نازك او را بضرب تیر و تیغ پاره پاره میکردند آه آه فخر صریعا للتراب لوجهه عفیرا
جبینه ناشف القلب ظامیا تا آنکه از آن ضربتها بروی خاك افتاد با لب خشکیده و جکر خسته در
حالتیکه پیشانی مبارکش بروی خاك آمد مانند کسیکه بسجده افتد فاقرب مما کان لله ساجدا
خضوعا له فی التراب اذ خرها و بالبو پس در آنحال لازم که افتاد بهیئت سجده و سر خود را بسجده برخاك
کذاشت فضج جمیع الخلق حزنا و خیفة و صارت اعاصیر الریاح سوافیا پس در آنوقت برمظلومی
او بناله در آمدند جمیع خلایق و تمامی کائنات بفریاد و فغان در آمدند و مضطرب و سراسیمه کردیدند
بعضی از غم و بعضی از ترس و بادها سخت شدند و دعا او زیدن کرفت قال ع تطوف الخیول
بجوانبها و تعلوك الطغاة بسوابقها آه آه بعد از آنکه بدن نازك پاره پاره تو بروی خاك قرار

۱۱۹ کرفت اسبهای بنی امیه بسمهای نحس خود بدنت را پایمال نمودند و آنجماعت طاغی بیرحم شمشیرهای
برنده بدنت را قطعه قطعه نمودند چنانچه مرویست که شمر ولد الزنا فریاد کرد ویلکم ما تنتظرون
بالرجل وای بر شما او را دیکر مهلت مدهید و کار او را بسازید پس از همه جانب بر او حمله کردند پس
زرعة بن شریك ملعون ضربتی بر کتف چپ او زد و بروایتی کتف مبارك چپ او را قطع کرد پس ضربتی
دیکر بر عاتق مبارکش زد چون آن ضربتها بر آن بزرکوار زد برو در افتاد که صدای کریه
زینب از خیمه بلند شد و آن جناب از شدت ضعف کاهی می افتاد و کاهی می نشست پس سنان بن انس
کافر ملعون نیزه بر کودی کردن آنحضرت زد پس نیزه را کشید و نیزه دیکر بر سینه مبارکش زد پس
همان ولد الزنا تیری بر سینه اش و نیزه تیر دیکر بر کردنش زد که آن جناب بر رو در افتاد پس
بر خواست و آن تیر را بقوت کشید و دستهای خود را زیر آن زخم کذاشت و خونش را میکرفت
و بر سر و صورت خود میمالید و میفرمود که با اینحال خدا را ملاقات خواهم کرد و شکایت این
قوم را نزد جد بزرکوارم خواهم نمود و بروایت ابن شهر آشوب بعد از آنکه دور او را کرفتند و هر کدام
ضربتی بر آن مظلوم میزدند ابو الحتوف الجعفی تیری بر جبینش زد و حصین بن نمیر تیری
بر دهان منورش زد که پر از خون شد و ابو ایوب غنوی تیری زهر آلود بر حلقش زد حضرت فرمود
بسم الله و بالله و لا حول و لا قوة الا بالله و هذا قتیل فی رضا الله ای خدا ناکاه ملعون دیکری
آمد و شمشیری بر فرق همایونش زد که بر رو در افتاد و تا پیشانی مبارکش شکافته شد مرویست
که در جنك عمرو بن عبدود وقتیکه سر مبارك امیر المؤمنین از ضربت عمرو شکافته شد پیغمبر
بکریه در آمد و دستمالی بر روی آن زخم بست و با آب دهان مبارکش آنرا معالجه نمود و وقتیکه امیر المؤمنین
در جامعه کوفه ضربت زدند عمرو بن الحجاج را بجهت معالجه او آوردند اما فدای آنسر بشوم که وقتی
که با فرق شکافته بروی خاك کربلا افتاده بود کسیکه معالجه زخمهای او کند شمشیرهای بنی
امیه بود و طبیبی که بر سر بالینش بود بکو بهم کی بود شمر ولد الزنا بود همین که فرق مبارکش
شکافته شد از بروی خاك کذاشت و کویا فرمود ای خاك کربلا تو بشو مرهم سر از جور
شیعه پدر مرده و مضطرم ای خاك کربلا تو بمن یاوری نما چون نیست مادرم تو بمن مادری نما
پدر را بانحال نظر کردید اهل کوفه و بچه‌ها حرم میرفتند حضرت آهی کشید و خواست برخیزد

نتوانست سه مرتبه فرمود الی الآن تا من زنده‌ام کسی متعرض حرم من نشود و چند قدم حضرت
زانو بزانو خود را بخاک کشید بخیمه‌گاه که ایشان را منع کند شمر ولد الزنا گفت ای قوم حسین
راست میگوید اول کار او را بسازید بعد از آن خیمه‌های او را غارت کنید اینبود فقرا آخر بود که
حمله آوردند و ضربتهای کاری بر او زدند و او را میکشتند بنحویکه حضرت باقر میفرماید و لقد
قتلوه بالسیف والسنان والحجارة والخشب والعصا یعنی بتحقیق که کشتند آنحضرت را بنوعی که
رسول خدا منع فرموده بود پس او را کشتند بشمشیر و نیزه و سنگ و چوب عصا و در روایتی
(شتند) تیرهای بنی امیه بجهت تقرب بیزید عصا بر بدن او میزدند و آنها که چوبه نداشتند سنگ بر جسد
و بر بدن شریفش میزدند و از این شدیدتر که دلهای شیعیان را بیشتر میسوزاند آنکه از این فقره
زیارت معلوم میشود که در حال حیوة آنمظلوم در وقتیکه از شدت ضعف بروی خاک افتاده
بود ظالمان بیرحم اسبها بر بدن نازنینش میتاختند قد رشح للموت جبینک واختلف
بالانقباض والانبساط شمالک و یمینک و در آنحال که بدن نازکت را بزخمهای تیر و شمشیر
و نیزه و خنجر پاره پاره نموده بودند پیشانی مبارک بعرق مرگ نشسته بود و دستهای خود را حرکت
میدادی بجمع کردن و پهن کردن مثل گوسفند در حال ذبح که پاهای خود را جمع میکند
(دم) گاهی و گاهی دراز مینماید چنانچه از هلال بن نافع مرویست که میگوید من در لشکر عمر سعد بودم
که ناگاه ظالمی فریاد کرد که ابشر ایها الامیر فهذا شمر قد قتل الحسین ای امیر بشارت باد
ترا که اینک شمر حسین را بقتل رسانید هلال میگوید من بیرون آمدم و در ما بین دو صف
ایستاده بالای سر آنحضرت وانه لیجود بنفسه و او را یافتم که بروی خاک افتاده بود و در حالت
جان دادن بود بخدا قسم که من کشته بخون آغشته را نیکوتر و نورانی‌تر از او ندیده بودم و نور
جمال او و هیئت منیر او مرا مانع شد از فکر کردن در کشتن او که ناگاه شنیدم که میگفت
اما تسقونی قبل طلوع روحی شربة من الماء ای آیا پیش از آنکه روح از بدنم بیرون رود یک
شربت آب فرات بمن نمیدهید ناگاه ملعونی در جوابش گفت که آب نخواهی چشید تا وارد جهنم
شوی و از حمیم جهنم بیاشامی حضرت فرمودند چنین است بلکه من وارد میشوم بر جد رسول خدا
و در منزل او ساکن خواهم شد و از شراب طهور بهشتی خواهم آشامید و شکایت خواهم کرد

از ظلم و ستم که بر من و اهل بیت من کرده‌اید هلال میگوید پس همه در غضب شدند بالمره رحم در
۲ دلهای ایشان نبود و با ایشان تکلم میکرد و ایشان او را شهید کردند تدیر طرفاً
خفیاً الی رحالک و بیتک یعنی با این احوال نظر خود را باطراف انداخته بودی و با تا اهلبیت
و خیمه‌های خود مینمودی که کسی متعرض ایشان نشود چنانچه سید جلیل بحر العلوم میفرماید تلتقی
الاعادی منه بقلب مقسم بین الخیام واعدائه تکافحه چون آنحضرت را معینی نبود که دفع دشمنان
نماید از زنان محترمش ملاقات مینمود دشمنان را با دلیکه از اراده و قسمت نموده بود سعی در حفظ
خیمه‌ها و عیال خود و سعی در میدان جنگ مخالفان واللحظ کالقلب عن نحو بیوته ترنو و عن
لقوم لا تبارحه چشمهای شریف و لحظات نیف آنحضرت مثل دل مبارکش بدو قسمت بود بجانب
او مشاهده مینمود که مبادا کسی بحرم او اذیت رساند و چشمی بدشمنان بود که از هر طرف دورش گرفته
بودند و تیر و نیزه بر بدن نازنینش میزدند لطفی علیه و قد مال الطغاة الی نحو الخیام و خاض النقع سائحه
آه آه از آنحالتی که آنجماعت بی حیا رو بخیمه حرم محترمش شدند و آنجناب بروی زمین افتاده بود
و چشمش بخیمه‌ها بود که دید دشمنان رو بخیمه‌های محترمش شدند از غیرت آن غیرة الله تاب نیاورد
قال اقصدونی بنفسی واترکوا حرمی قد حان حینی و قد لاحت لوائحه فریاد زد که ای قوم تا من
زنده‌ام کسی متعرض حرم من نشود ای قوم مشغول کشتن من شوید دست از حرم من بدارید
که حرم خود را در دست شما کی میتوانم دید و رفتن من نزدیک شده و آثار مرگ بر من ظاهر گشته است
و بعد از من هر چه میخواهید بکنید و قد شغلک بنفسک عن ولدک و اهالیک و کار تو بجا
۲ رسیده که دیگر دست از اولاد و عیال برداشتی و یکبار بخود پرداختی یعنی مشغول زخم بدن شدی
و کار تورا ساختند که حال افتادی و عیال را فراموش کردی و مصمم مرگ شدی و چشم از سکینه
۲ مظلومه و طفلهای کوچک خود پوشیدی و اسرع فرسک شارداً الی خیامک قاصداً محمحماً باکیا
بعد از آن اسب تو سر در بیابان گذاشت بحالتیکه همهمه میکرد و شیهه میکشید و رو
بخیمه‌ها میآمد و میگفت داد از ظلم جماعتی که پسر دختر پیغمبر خود را تشنه و غریب در این بیابان
کشتند و ابو مخنف میگوید که آن اسب صورت خود را بخون امام رنگین نمود و قصد خیمه‌ها کرد و بنی
امیه خواستند او را بگیرند با لگد چهل نفر ایشان را بجهنم فرستاد و در اثنای راه فریاد عالی

میکرد و در شهادت آن نور دیده بر زمین می زد و در کتاب حزن الایمان نوشته است که ذوالجناح این فقره
گفت که دلم می سوزد بر آن غریبی که کلمه آخر او این بود و اعطشاه و اغربتاه داد از تشنگی و غربت او از
غریبی و بی کسی ما و ابن المنساء جوادک محزنا و نظرن سرجک علیه ملویا برزن من
الخدور ناشرات الشعور علی الخدود لاطمات للوجوه سافرات و بالعویل داعیات و بعد
العز مذللات پس همین که زنان حرم محترم اسب تو را دیدند با صورت زلک و خواری و زینش
واژگون و یالش غرق خون همه با موی پریشان و روی گشاده از خیمها بی اختیار بیرون امدند
در حالتی که طپانچه بر صورتها میزدند و صداها بفریاد و ناله بلند کرده بودند و بعد از عزت
خدائی همه ذلیل گشته بودند و الی مصرعک مبادرات و هم بی اختیار دوانه بقتلگاه
شدند که ببینند بر تو چه امده است همین که وارد شدند اه و الشمر جالس علی صدرک
و مولع سیفه فی نحرک قابض علی شیبتک بیده ذابح لک بمهنده مولف گوید که ترک
خواندن این فقره زیارت و قول ترجمان اولی است کما لا یخفی و در بعضی کتب نوشته است
که یوسف را مرض صعبی عارض شده او را بردند بکنار دریای مصر بجهة خوشی هوا و در انجا او
وفات رسید چون روح شریفش از کالبد بدن پرواز نمود خبر از برای زلیخا بردند که
ای خاتون سرا پرده عزت یوسف را مرض شدید عارض گشته او را عیادت نمای چون زلیخا بکنار
رود نیل امد دید یوسف خوابیده و جامه سفیدی روی کشیده اند زلیخا پیش امد و انجامه را
از روی او برداشت نظرش بر رخساره یوسف کنعانی افتاد دید روح شریفش از کالبد بیرون رفته خود را
بروی یوسف انداخت تا که چشمهای زلیخا از کاسه سرش بیرون امد بر روی چشمهای یوسف قرار
گرفت اما زینب خاتون وقتیکه امد بر سر نعش امام مظلوم دید نعش برادرش پاره پاره
بروی خاک افتاده و شمر لعین بالای سر امام مبین ایستاده اگر بدن یوسف جراحتی نداشت
بدن حسین یک هزار و نهصد و پنجاه زخم بر او واقع شده بود اگر یوسف جامه بر روی نعش او کشیده
بود و نعش حسین ع سه روز برهنه در افتاب افتاده بود اگر یوسف عیالش در انحال در قصرها
با نیکحالی فاخر با هزار عزت نشسته بودند عیال و طفلهای او با سر برهنه و او در قتلگاه شدند
پس زینب رو بشمر ملعون کرد و گفت ایها الخبیث دعنا نودعه و تخلص عنده یا شمر قبل

تفرق و تمات بگذار ما را که حسین را وداع کنیم و بگذار نعش دیگر نزد او بنشینم پیش از جدائی
و اسیری ما دعنا نغطی وجهه بردائه دعنا نعالج جرحه بدوائه ای شمر بگذار که جامه بر روی
برادرم بکشم و صورت او را بپوشانم بگذار جراحتهای او را معالجه نمایم بدوائی دعنا نظلل
جسمه یا شمر عن حر الهجیر و نفحة الرمضاء بگذار ای شمر تا جسم او را از حرارت افتاب بپوشانم
که خواهرش بمیرد که طاقت این حرارت را ندارد کوتا زینب خبر نداشت که این بدن مجروح را بعد
از کشتن سه روز با بدن برهنه در افتاب خواهند گذاشت دعنا نرد للخیام فنائه یا
شمر یا السجاد ذی الضراء بگذار تا برادر خود را بر گردانیم بسوی خیمها که بلکه بعد دیگر امام
پدر خود را دیدنی نماید دعنا نرش الماء فوق جبینه فلعله یصحو من الاغماء ای شمر برادر
من از تشنگی غش کرده است مرا مهلت ده تا اب بصورت او بپاشم و بهوش اید و در مقتل ابو مخنف
نوشته است که انطالع کعب بن زاهد الابرد و بسر زینب دید که ابن حرعلی بن ثابت که دیگر
برادرت را نخواهی دید زینب بگریه در امد چون صدای گریه دختر علی بلند شد و بگوش امام
مظلوم رسید چشم را باز کرد و فرمود ای خواهر دست طفلهای مرا بگیر و داخل خیمه شو که مرا
در زیر شمشیر نه بینی بعد از آن انکافر ظالم کرد انچه کرد و خاک بر سر اهل عالم ریخت تا روز قیامت
بعد از آن امام میفرماید ای جد بزرگوار قد سکنت حواسک و خفیت انفاسک و رفع علی
القنا راسک بعد از انکه تو را کشتند ساکن شد اعضا و جوارح تو و پنهان شد نفس تو
و بلند شد بر سر نیزه سر تو و حدیث است که چون امام مظلوم را شهید کردند زلزله در عالم افتاد
و شورش در ملائکه اسمانها و اهل عرش برپا شد و عالم تاریک شد و بادهای سرخ و سیاه
وزید اسمانها خون باریدند و از زمین خون جوشید و کوهها خراب شد و دریاها بموج امدند و ماهیان
خود را از دریا بیرون انداختند و صدای نوحه ملائکه و جنیان بلند شد و منادی از فوق عرش
ندا کرد قتل الامام بن الامام قتل والله الحسین بکربلاء کشتند از روی ظلم و ستم امام
پسر امام را کشتند بخدا قسم حسین مظلوم را در کربلا و منادی از بطنان عرش ندا کرد که ای امت
ظالم بیرحم بعد از کشتن حسین محروم شدید از عید فطر و عید اضحی و ثواب انها الباد در
یا امة سبی اهلک کالعبید و صفد وانی الحدید فوقا اقتاب المطیات تلفح وجوههم حر الهاجرات

و اهل بیت تو را اسیر کردند مثل غلامهای روم و زنگبار و ایشان را در آهن و زنجیر مقید ساختند
و بر قتبهای شترها سوار کردند و آفتاب صورتهای ایشان را میسوزانید و گداخته بود یساقون فی البراری
والفلوات ایدیهم مغلولة الی الاعناق یطاف بهم فی الاسواق فالویل للعصاة الفساق یعنی
میگردانیدند اهل بیت ترا در صحرا و بیابانها در حالتیکه دستهای ایشان را بگردن ایشان بسته
بودند و در بازارها و کوچها ایشان را میگردانیدند با سر برهنه پس وای بر این ظالمان و بر ظلم
ایشان باد که چه قدر بیرحمی کردند لقد قتلوا بقتلک الاسلام وعطلوا الصلوة والصیام
ونقضوا السنن والاحکام یعنی بتحقیق که کشتند بسبب کشتن تو دین اسلام را و معطل
ساختند حدود نماز و روزه را و شکستند طریقهای پیغمبر و حکمهای خدا را وهدموا
قواعد الایمان وحرفوا آیات القرآن و بجهت شکستن تو خراب شد ستونهای ایمان و
تغییر یافت آیات قرآن و حلال و حرام آن لقد اصبح رسول الله من اجلک موتورا وعاد
کتاب الله مهجورا و بجهت قتل تو گردید پیغمبر خدا بی کس و تنها و کتاب خدا مهجور و متروک
ماند و کسی بعد از قتل تو عمل بآن نمیکند وفقد بفقدک التکبیر والتهلیل والتحریم و
التحلیل والتنزیل والتأویل و برطرف شد بجهت مفقود شدن تو تکبیر و تهلیل و اهل
آن و حلال و حرام خدا و تنزیل و تأویل کتاب خدا وظهر بعدک التغییر والتبدیل والالحاد
والتعطیل و ظاهر شد بعد از تو تغییر دین و تبدیل در احکام و انکار حق نمودند و تعطیل
شریعت نمودند چنانچه جعفر بن عفان میگوید و این اشعار را نزد حضرت صادق خواند و ندبه
تعظیم نمودند لیبک علی الاسلام من کان باکیا فقد ضیعت احکامه واستحلت
بگریند گریه کنندگان بر خرابی اسلام که احکام او را ضایع کردند و ارکان او را در هم شکستند
غداة حسین للرماح دریئة وقد نهلت منه السیوف وعلت فراموش نمیکنم آن زمان را که
اجسام شریفه را حرکت میدادند و بر بدن نازک حسین میزدند و هم جهت شمشیرها بر بدن
شریفش میزدند تا آنکه شمشیرهای خود را از خون بدنش سیراب نمودند وغودر فی الصحراء
لحما مبددا علیه عتاق الطیر باتت وظلت تا آنکه بدن شریفش را پاره پاره کردند و در میان
صحرا انداختند تا آنکه مرغان هوا در شب و روز دور او پر میزدند فما نصرته امة السوء اذ دعا

لقد عطشت الاطفال منها وصلیت آن بدبختها او را یاری نکردند با اینکه خواند ایشان را
و استغاثه کرد از ایشان بتحقیق که فتح کرد از ایشان عقلها را اخبار نمودند و ندا فرمود جهرا
انا ابن محمد وان ابنه من نفسه حیث حلت فریاد کرد که منم فرزند محمد مصطفی امر بخواطر
جدم مرا یاری کنید یا دست از من بردارید فما حفظوا قرب الرسول ولا رعوا وزلت
بهم اقدامهم واستزلت اذا قرحوا القتل مرجعه هفت عملها فی کربلاء وذلک
مراعات قرابت و خویشی پیغمبر را نکردند حرمت او را منظور نداشتند و فرزند او را کشتند
امت او و بد لغزشی کردند و بسیار عمل قبیح از ایشان سر زد لعنهم الله ابد الابدین و دهر
الداهرین الی یوم الدین فلا قدس الرحمن امة جده وان هی صامت للاله وصلت
کما فجعت بنت الرسول بنسلها وکانوا حماة الحرب حین استقلت خدا پاک نگرداند
این امت را از لوث معصیت هر چند نماز کنند و روزه بدارند هم چنانکه دل فاطمه را بدرد
آوردند در مصیبت فرزندانش الالعنة

فصل اندر

بیان آنکه پیغمبر رحیم بر
خلق بود بر همه موجودات رحم و مهربانی مینمود حتی حیوانات و ملاحظه کن که بچه آهو را
چگونه چنانکه در عوالم روایت نموده است از مناقب ابن شهرآشوب از زید بن ارقم و
انس بن مالک و ام سلمه از حضرت صادق که روزی پیغمبر گذشتند بماده آهویی که
بسته بود بطناب خیمه که اسم او اهیب بن ساع بود چون نگاه آهو به پیغمبر افتاد عرض کرد یا رسول
الله انی ام خشفین عطشانین وهذا ضرعی قد امتلأ لبنا فخلنی حتی ارضعهما ثم اعود من
مادر دو طفل کوچک میباشم که هر دو تشنه و بی شیر میباشند و این پستانهای من پر از
شیر میباشد التماس دارم که مرا رها فرما تا بروم و طفل خود را شیر دهم و
برگردم حضرت فرمود که میترسم که برنگردی آن آهو گفت علی عذاب العشار ان لم اعد
اگر برنگردم خدا بگرداند بر من عذاب عشارها را پس حضرت او را رها فرمود و آن آهو آمد
نزد طفلهای خود و حکت لخشفیها ما جری پس حکایت کرد با آن دو طفل آنچه گذشته بود با
او و پیغمبر فقالا لا نشرب اللبن وضامنک رسول الله فی اذی منک پس آن دو طفل آهو
گفتند که ما شیر نمیخوریم و حال آنکه رسول خدا ضامن تو است در اذیت تو است

فصل شانزدهم در گویا کردن حیوانات

پس آن آهو با دو طفل خود روانه شدند بجد من حضرت و زبان بمدح و ثنای آنحضرت
گشودند وجعلا یمسحان رؤسهما برسول الله و آن دو طفل شروع نمودند ببوسیدن پاهای
مبارک حضرت و سر خود را بپاهای مبارک حضرت میمالیدند فبکی الیهودی و اسلم پس چون
یهودی اینحالت را مشاهده نمود بگریه در آمد و اسلام را قبول نمود پس وای بر بنی امیه که رحم بر
اولاد پیغمبر خود نکردند و طفل تشنهٔ بی شیر او را تشنه شهید نمودند و طفلهای آهو بجهة ترس
و احترام پیغمبر شیر نخوردند و بنی امیه بجای عزت و احترام طفل شیرخوارهٔ حسین را
تشنه شهید نمودند و سرش را بر سر نیزه نمودند و عیال پیغمبر را اسیر نمودند پس یهودی آن
آهو را رها و آزاد نمود و در آن موضع مسجدی ساخت اما بنی امیه آهوان چنین امامت را کشتند
و بجای مسجد ساختن اسب بر بدن شریف ایشان تاختند یهودی رحم کرد بر طفلهای حیوان و ایشان را
رها نمود اما حارث ملعون رحم نکرد بر طفلهای مسلم و هر چه التماس کردند قبول نکرد و ایشان را
بقتل رسانید بعد از آن پیغمبر سلسله در گردن آن آهوان قرار داد بجهة آنکه معلوم باشد که
اینها آزاد کردهٔ پیغمبرند و فرمود حرمت لحومکم علی الصیاد پس حرام نمودم گوشت شما را بر صیادها
شیعیان مگر حسین نشانی از پیغمبر نداشت که بنی امیه بدن نازک او را تیرباران کردند صیادان
آن آهو و اولاد او را بعد از آن صید نکردند چرا که آزاد کردهٔ پیغمبر بودند و حسین که از شیر
جان پیغمبر پرورش یافته بود چرا بدنش را پاره پاره نمودند و قطرهٔ آبی بلب خشکیدهٔ او نرسانیدند
پس حضرت فرمود آن آهو را که در بیابانها راه میرود بصدای بلند میگوید لا اله الا الله محمد رسول الله
علی ولی الله و فخر میکند در بیابانها آهوها که من آزاد کردهٔ پیغمبرم و در مناقب ابن شهرآشوب از
تکمة
عروة بن زبیر روایت نموده است که در جنگ خیبر بعد از فتح از جملهٔ چیزهائیکه سهم پیغمبر شد
حماری بود اقمر پس حضرت همینکه بر او سوار شدند آن حیوان بتکلم در آمد و عرض کرد یا رسول الله
اسم من عفیر است و پادشاه یهود مرا مالک شد و من اطاعت او نکردم و نتوانست بر من
سوار شود خدا مرا بجهة شما خلق کرده است حضرت فرمود آیا نسلی از برای تو هست عرض
کرد نه بجهة آنکه از ما هفتاد نفر بودند که همه پیغمبران بودند و حال نسل ما قطع شده و باقی
نماند غیر از من و باقی نمانده است غیر از شما از پیغمبران و بشارت داده است ما را [illegible]

و آمدن شیر بقتلگاه و یاری کردن

پیغمبر فرمود در روایت طاقست که عفیر عرض کرد که پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله
خبر داد مرا پدرم و مرا از پدرش و از جدش از پدرش که گفت در کشتی نوح بوده است پس حضرت نوح
مسح نموده است بر کفل او و گفته است که بیرون میآید از صلب این حمار حماری که سوار شود
بر آن سید پیغمبران و خاتم ایشان و حمد خدا را که گردانیده مرا آن حمار پس پیغمبر در وقت
وفات آن حمار را تسلیم امیرالمؤمنین نمود و سفارش او را بآنحضرت کرد که با او مهربانی کند
پس همینکه پیغمبر از دنیا رفت آن حیوان که بر کنار آمد و خود را در چاهی که از بنی خطمه است
تکمة
در مسجد قبا انداخت و خود را هلاک نمود **مؤلف** گوید این است حال حیوانی در وقت
مصیبت صاحب و سرور خود شیعیان نمیدانم چه حال داشتند در وقت استماع شهادت امام
مظلوم خود و اسیری اهل بیت طاهرین او و پیغمبر سفارش حمار را با امیرالمؤمنین فرمود
که با او مهربانی کند با وجود آنکه امیرالمؤمنین ع از همه عالم رحیم تر است بکل موجودات
اما بنی امیه امام بیمار را با غل و زنجیر و طفلان و زنان آنحضرت را گرسنه و تشنه اسیر نموده
بودند و بر سر و پشت ایشان تازیانه و کعب نیزه میزدند و در کتاب ضرایح و صرایح
روایت نموده از ابن عربی که گفت شنیدم از سفینه آزاد کردهٔ پیغمبر ص که گفت رفتم
از راه دریا بجنگ پس کشتی من شکست و غرق شد کشتی و آنچه در آن بود و من بتختهٔ خود را آویختم
تا آنکه خود را بکوهی که در آن دریا نمودار بود رسانیدم و چنین گمان نمودم که نجات یافتم
که ناگاه موجی بلند شد و باز مرا غرق نمود و باز بیرون آمدم تا چند مرتبه چنین شد
آخر الامر خود را بآن کوه بالا بردم همین که از غرق نجات یافتم مشغول حمد خدا بودم که دیدم
شیر عظیمی صیحه کنان ظاهر شد و رو بمن میآمد که مرا پاره پاره نماید و طعمهٔ خود گرداند
که ناگاه دستها را بلند کردم بجانب آسمان و عرض کردم خدایا من بندهٔ توام و مولای پیغمبر
تو و مرا نجات دادی از غرق آیا مسلط میکنی بر من این شیر را که مرا پاره پاره نماید که ناگاه
ملهم شدم و گفتم ای شیر من آزاد کردهٔ پیغمبرم رعایت کن در حق پیغمبر حرمت او را پس دیدم که آن
حیوان همینکه نام پیغمبر را شنید کوچک شد مثل گربه و صورت خود را بر خاک میمالید نگاه بجانب من
میکرد و اشک از چشم او جاری بود پس خم شد و سر خود اشاره کرد که بنا بر پشت من سوار شو

شد پس مرا بسرعت تمام رسانید بجزیره که در آنجا اب سرد شیرین خوش گوار و میوه‌های لذیذ بود
پس ایستاده و اشاره کرد بسوی من که فرود آی پس فرود آمدم و از آن اب سرد آشامیدم و از آن
میوه‌ها خوردم و آن شیر ایستاده بود و مرا محافظت و محارست مینمود بعد از آنکه فارغ شدم آمد
در نزد من و پشت خود را خم کرد و اشاره نمود بمن که سوار شو پس من سوار شدم و مرا برداشت و بجانب
دریا از غیر طرفی که آمده بودم برد پس ناگاه کشتی ظاهر گردید نگاه کردند دیدند مردی بر شیری سوار است
شروع بتسبیح و تقدیس الهی نمودند پس صدا زدند که تو کیستی از جنی یا انسی گفتم من سفینه مولی
پیغمبرم و این شیر رعایت حق پیغمبر را در باره من نموده پس مرا برداشته باینجا رسانید پس اهل
مرا بهمراه شیر داخل کشتی کردند و آن حیوان ایستاده بود و بمن نظر میکرد پس رو کردم با شیر
و گفتم جزاک الله خیراً عن رسول الله خدا ترا جزای خیر عطا فرماید از جانب پیغمبر پس فوالله
لنظرت الی دموعه تسیل علی خده و هو محرک راسه حتی غبنا پس بخدا قسم که نگاه کردم دیدم
اشکها از چشم آن حیوان جاریست و بر تواضع و تکریم مینماید عذرخواهی میکند و با این حال
بود تا از او غایب شدم **مؤلف** گوید اینحال حیوان بود دیدی و شنیدی که در رعایت پیغمبران رعایت
حق آنحضرت نمود و احترام غلام آزاد کرده او را داشت و این امت هم ببین چگونه رعایت حق
آنحضرت در باره عیال و اولاد او نمودند آن شیر سفینه مولی آنحضرت را برد نیز در بسر و بنی امیه
حسین را تشنه در کنار فرات شهید نمودند و آن شیر محافظت سفینه را نمود و سگهای
بنی امیه بدن حسین را پاره پاره نمودند آن شیر با نیکی عمل و خدمتش گریه میکرد و بنی امیه با آن
ظلمها و ستمها خنده و قهقهه مینمودند و زبان بطعن و سب گشوده بودند و آن شیر غلام حضرت را
بر پشت خود سوار نمود و اهل کوفه اسب بر سینه و پشت نازک حسین تاختند چنانچه در اخبار
کثیره متواتره مرویست که بعد از شهادت امام مظلوم عمر بن سعد حرامزاده ندا کرد در میان
لشکر خود و من ینتدب للحسین فیوطئ الخیل ظهره و صدره کی قبول میکند که نعل
تازه بر اسب خود زده بر پشت و سینه حسین بتازد و جایزه عظیم از یزید پلید بگیرد این خبر
وحشت اثر بگوش مبارک زینب خاتون رسید مضطرب شد سر خود را باسمان بلند کرد
و عرض کرد خدایا برادر مرا تشنه کشتند سر او را بریدند و بر نیزه کردند و بدن او را

برهنه در آفتاب انداختند و هنوز دست از او بر نداشته مجروح بر بدنش باد میدهند و میخواهند اسب
بر آن بتازند ای خدا کاش زینب مرده بود و اینحال را مشاهده نمیکرد خدایا در این بیابان
کسی از اولاد پیغمبر ما رحم نمیکند زینب چه کند و چه چاره نماید فضه خادمه چون اضطراب
و گریه سیده خود زینب را دید پیش آمد و عرض کرد که ای سیده من سفینه مولی پیغمبر بعد از
آنکه کشتی او شکست و او خود را بجزیره رسانید شیری ظاهر شد و او را برداشته بر پشت خود سوار
نمود و با بادبانی رسانید اکنون رخصت دهی من بروم در این بیابان شیری هست و اخبر کنم که بنی
امیه چنین اراده دارند زینب خاتون او را اذن داد فضه روانه شد بجانب صحرا که ناگاه شیری
عظیمی بنظر او ظاهر شد گفت یا ابا الحارث اتدری ما یریدون ان یعملوا غداً بابی عبدالله
آیا میدانی که چه اراده دارند بنی امیه که بجا آورند فردا نسبت بامام مظلوم پس سر خود را آن شیر بلند کرد
و گفت چه اراده دارند بنی امیه که بجا آورند فضه گفت یریدون ان یوطئوا الخیل ظهره و صدره
اراده دارند که اسب بر بدن نازکش بتازند چون شیر این را شنید بگریه در آمد و سر خود را بر
زمین زد و بجانب فضه اشاره نمود که روانه شو بجانب قتلگاه تا من هم از عقب تو بیایم فضه میگوید
همین که نزدیک خیمه‌ها رسیدم دیدم صدای گریه و ناله زینب بلند است گفتم ای سیده من اگر چه
خودداری اما چرا گریه و اضطراب داری من شیر را آوردم زینب دستها بر فرق خود زد و گفت
ای فضه برادرم که بنی امیه اسب بر بدن برادرم تاختند و اعضا و جوارح او را خورد نمودند تا تمام
استخوان کردند چنانچه در زیارت مفجعه امام قائم ع میفرماید و تطؤک الخیول بحوافرها
و تعلوک الطغاة ببواترها پایمال نمودند بدن شریف و جسم لطیف ترا اسبان مخالفین
بسمهای خود و پاره پاره نمودند ظالمان بدن ترا بشمشیرهای برنده خود [illegible]
حتی وضع یدیه علی جسد الحسین پس آن شیر آمد دستهای خود را بر بالای جسد مطهر امام
حایل نمود پس چون سوارها آمدند نظر ایشان بر آن شیر افتاده جرئت نکردند که نزدیک شوند
عمر سعد ملعون گفت فتنة لا تثیروها انصرفوا فانصرفوا این فتنه را آشکار مکنید که باعث
زیادتی اعتقاد دوستان حسین شود و متفرق شوید پس متفرق شدند **مؤلف** گوید بعضی
از علما را اعتقاد آنست که اسب بر بدن امام نتاختند و این عمل شنیع از برای ایشان میسر نشد

نکته

فصل شانزدهم کیفیت شب یازدهم

چنانچه از اخبار مستفاد میشود ولکن از اخبار کثیره و بعضی از زیارات بر میاید صریح است در این که چنین عملی نمودند و ممکن است جمع کرده شود میان اخبار باینکه دو مرتبه اراده نمودند دفعهٔ اول میسر شد و دفعهٔ ثانی میسر نشد بجههٔ مانع شدن شمر چنانچه از بعضی اخبار مستفاد میشود و در بحار الانوار در حدیث طولانی ذکر کرده است که از آن شب هر شب میامد بر سر آن کشتگان ندبه و نوحه مینمود و چون صبح میشد بمنزل خود مراجعت مینمود بر سند از امام که از آن شب تا که هر شب بر سر نعش امام مظلوم میامد فرمود که آنحضرت امیر المؤمنین ع بود **مؤلف** گوید شنیدم که هر شب شیر میامد شاید آنجناب شیر خدا آنحضرت میامد نمیدانم در وقت اسیری اهل بیت و عیال دیدن حسین در شبهای تار در بیابانها تنهای شام کسی بفریاد نغرها بیکس میرسید و ایشان را پاسبانی مینمود یا نه در کتاب حزن الایمان نوشته است که در شب یازدهم عیال امام مظلوم با سر برهنه و جگر خسته و لبهای خشکیده در یکموضع از آن بیابان جمع شدند نه لباسی نه معجری و اسبابی همه گرسنه و تشنه و سر کرده زنان و دختران بر روی خاک نشسته هیچکس رحم بایشان نمیکرد و اخر زینب خاتون فضه خادمه را فرستاد در نزد عمر که ای عمر ما امشب لباسی نداریم و فرش و خیمه نداریم بر ما رحم کن یک لباسی باین طفلهای یتیم بده که همه برهنه در این شب ... ملعون او را اعتنا نکرد و اخر الامر یک خیمه سوخته دریده بایشان داد زینب از برای یتیمان کشید لیکن آن مظلومه با ام کلثوم فرمود ای خواهر برادرم هر شب بود علی اکبر و قاسم و عباس و شاهزادها دور ما قراول میشدند ما بودند و کشیک ما را میداشتند امشب ما غریبیم ای خواهر بیا من و تو پاسبانی این دختران و یتیمها نموده باشیم آنشب همه دختران و زنان و طفلان خوابیدند بغیر از زینب و ام کلثوم که این دو خواهر غریب گریه کنان پاسبانی میکردند که در اثنای شب دیدند که شخصی نمودار شد زینب گفت تو کیستی که در این شب بر سر یتیمان حسین آمده که ناگاه صدای ناله و آهی بلند شد که ای خواهر من غریب کربلا یم نام من باشد حسین ای خواهر من برادرت حسینم آمده ام بر پرستاری شما و اکنون ای خواهر مانده ایم و دل ما در حق شما خود میسوزد آمده ام که ایشان را پاسبانی نمایم این را فرمود و از نظر غایب شد که صدای گریه زینب بلند شد و داغ زینب تازه شد بدان که از جمله حوادثی که محل ترحم معصوم واقع شد شتری بود که امام بیمار در راه حج بر آن سوار میشد و بر آن بیست

فصل هفدهم در غارت کردن خیمه‌ها

حج و زیاده بجا آورده بود و مرویست که هرگز تازیانه بر آن نزده بود و وقتیکه آنحضرت بر او سوار بود از کندی مینمود در راه رفتن بجای که بیابانها است در راه میرفت امام تازیانه را بلند نمود و فرمود اینست تازیانه اگر راه نمیروی بر تو میزنم و بروایتی فرمود قصاص قیامت صعب است و فرود آورد و بروایتی وای بر قصاص روز قیامت و فرود آورد و بر آن شتر زد پس وای بر بنی امیه که همان مظلوم را بر شتر برهنه سوار نمودند و این قدر کعب نیزه و تازیانه بر بدن مبارکش زده بودند که پشت شریفش مجروح شده بود و خون جاری شده بود و وقتی همان شتر فوت شد امام فرمود نشاید شتری که من سوار بر آن شده ام در صحرا بیندازند و درندگان او را بخورند او را دفن کنید رفتند کفن پشمی خریده آوردند که او را کفن نمایند امام فرمود نه بلکه او را بکفن نفیسی کفن کنید اصحاب کفن سنگین خریده آوردند و او را کفن نمودند **مؤلف** گوید این بود حال امام نسبت بحیوانی اما بنی امیه مثل سید مظلومان را که بهتر از همه بندها بود برهنه در آفتاب انداختند و اسیران بدن تاختند پس وای بر ایشان و بر ظلم ایشان تا دو صد هزار لعن بر ایشان تا ابد الآبدین

فصل هفدهم

مخفی نماناد که در غزاها بسیاری کفار اسیر شدند و دیدند و بسیار خیمه‌ها را غارت نمودند اما هیچکس مثل اهل بیت امام حسین ع اسیر دستگیر نشد و هیچ خیمه مثل خیمه‌های آنحضرت غارت نشد و آتش نزدند از جمله حدیث است که در جنگ تبوک بعد از آنکه لشکر کفار شکست خورده فرار نمودند اصحاب پیغمبر قصد خیمه‌های کفار نمودند که غارت نمایند حضرت ایشان را منع فرمود که داخل خیمه‌های ایشان نشوید شاید در آن خیمه‌ها اطفال و کنیزان بوده باشند و دل ایشان نازک است چون نظر ایشان بسلاح شما افتد جزع و فزع میکنند و من راضی نیستم که صدای گریهٔ اطفال ایشان بلند شود اگر چه اطفال کافر بوده باشند وای بر بنی امیه که با شمشیرهای برهنه ریختند در خیمه‌های حرم محترم امام ع و دست بغارت زنان و دختران گشودند و صدای گریهٔ دختران و طفلان حسین بلند شد هلال بن نافع میگوید وقتیکه اهل کوفه ریختند بخیمه‌ها دیدم پانصد نفر با شمشیرهای برهنه داخل خیمه‌ها شدند صدای گریهٔ زنان و طفلان بلند شد هلال میگوید که ناگاه نظر من بر یک دختر کوچکی افتاد که از من زیاد گریخته بود و گریه و جزع میکرد و میگفت ای عمه این ظالمان

زنان صیحه و فریاد و نوحه میکردند و دستهای خود را بر سر و صورت خود میزدند و ناله و
فریاد میکردند و تسابق القوم علی نهب بیوت آل الرسول و سلب ولاده پس ریختند بخیام
بیرحم بغارت نمودن اسباب از زنان و برهنه نمودن ایشان حتی تنزعون ملحفة المرأة عن
ظهرها و یجرّون الأذن لقرطها تا آنکه کندند معجر و مقنعه از سر زنان و ربودند چادر و پیراهن
از بدن دختران و بجهة گوشواره دریدند گوش عروسها و حتی انتهبوا الورس والحلی والحلل
والإبل و هر چه بود غارت نمودند حتی عطریات و زیورها و لباسها و شترها چنانکه مسلم گوید
بخدا قسم که فراموش نمیکنم طفل کوچکی را دیدم از آن خیمه سوخته بیرون آمد در حالتی که آتش
بجامه او گرفته بود و آن طفل را از شدت عطش و کثرت ضعف طاقت رفتار نمانده بود و
گاهی میافتاد و برمیخواست پس دلم بحال او سوخت خواستم پیش بیایم آتش جامه او را خاموش
کنم او از ترس من میگریخت من خود را باو رسانیدم و آتش جامه او را خاموش کردم چون
مرا مهربان یافت گفت ای مرد راه نجف از کجاست گفتم چکار براه نجف داری گفت میخواهم
پناه بقبر جد علی ببرم چرا که من در این بیابان یتیم و غریبم و پشت و پناهی ندارم فهل مبلغ عنی بنت
النبی بانها غدا بالکاسر الروم مستکشفات آیا کسی هست که خبر دهد خیر پیغمبر را که دختران
برهنه بوده اند مثل اسیران روم و فرنگ سر برهنه و مو پریشان مینباشند ا فاطم قومی
من سودک و اجمعی بناتک فی ذل السبا وشتات ای فاطمه برخیز از قبر و از پس پرده کفن
بیرون بیا و یتیمها خود را که در ذلت اسیری و دستگیری گرفتار شده اند و در بیابانها و صحراها
متفرق گردیده اند جمع آوری نما و الرأس منتصب و زینب عنده و دموعها تجری علی
الوجنات ای فاطمه کاش میدیدی که چگونه سر حسین را بر سر نیزه نصب کرده بودند و زینب
نزد آن سر ایستاده بود و تبع والایتام سکری حوله ترخی الجفون خوافت الأصوات و کاش
یتیمها حسین را میدیدی که چگونه حیران و سرگردان اطراف زینب را گرفته بودند و گریه و نوحه
و زاری میکردند و از ترس دشمنها نمیتوانستند صدای خود را بلند کنند و تصیح یا حزنی و
تدعوا یا اخی و خلیفتی لعظائم النکبات و زینب فریاد میکرد که ای حزن من و برادر خود را
صدا میزد که ای برادر و ای صاحب اختیار من این مصیبت عظیم است لهفی علیک و انت بالعراء

تلقی علی الرمضاء فی الفلوات واحسرتاه من بعد تو ای برادر در حالتی که جسم ترا منزل کرده و گرد
و صحرا منزل کرده بدن مطهر تو برهنه بروی خاک گرم افتاده در بیابان و در کتاب بحار الانوار
و عوالم العلوم ذکر نموده است که فاطمه صغری میگوید بعد از شهادت پدرم نزدیک در خیمه
ایستاده بودم و انا انظر الی ابی و اصحابه مجزّرین کالأضاحی علی الرمال الدکناء نظر میکردم
بسوی پدرم و اصحابش همه کشته بودند پاره پاره مثل گوسفند قربانی بر روی ریگ افتاده
بودند و الخیول علی اجسادهم تجول و اسبهای کین را بر بدن نازک برهنه ایشان جولان میدادند
و من در فکر بودم که آیا بعد از شهادت پدرم چه بر سر ما میآید و بنی امیه با ما چه خواهند کرد
ایقتلوننا ام یأسروننا آیا ما را میکشند یا ما را اسیر میکنند فاذا برجل علی ظهر جواده یسوق
النساء بکعب رمحه ناگاه ملعونی را دیدم بر اسب خود سوار است بکعب نیزه زنان را میزند
و میراند و هن یلذن بعضهن ببعض و آن زنان پناه بیکدیگر میبرند و قد اخذ ما علیهن
من اخمرة و اسورة و آن ملعون ایشان را برهنه مینمود و معجر و مقنعه از سر ایشان میکشید و
هن یصحن یا جداه وا ابتاه و اعلیاه و اقلة ناصراه و احسیناه و آن زنان عزیز ناله و جزع مینمودند
و گاهی رو را بروضه رسول خدا و قبر علی مرتضی نموده میگفتند ای جد بزرگوار و ای پدر عالی مقدار
دریابید که بفریاد زنان اسیر و دختران نورس و ستمکش خود برسید و ایشان را از دست
این ظالمان رها نمائید و گاهی رو را بجسد پاره پاره حسین میکردند و میگفتند ای پشت و
پناه مظلومان ای حسین ما را از بیکسی و فریاد از بی مددکاری در این صحرا تو را شهید
کردند و ما غریبان را اسیر نمودند و گاهی رو را به بنی امیه میکردند و میگفتند اما من مجیر
یجیرنا اما من ذائد یذود عنا آیا پناه دهنده نیست که ما را پناه دهد آیا دفع کننده
بلائی نیست که این ظلم و ستم را از ما دفع نماید قالت فطارت فؤادی و ارتعدت فرائصی
فاطمه میگوید از مشاهده این احوال دلم از جای خود بیرون رفت و استخوانهای من بلرزه
در آمد و بهر طرف که میرفتم پناه و پناهگاهی نمیدیدم و اذا به قد قصدنی الملعون که ناگاه
دیدم ملعونی قصد من کرد ففررت منهزمة و انا اظن انی اسلم منه پس من فرار کردم
و در بیابان گذاشتم و گمان من این بود که از دست آن ظالم نجات خواهم یافت فاذا به

فصل هفدهم در بیان غارت کردن اهل بیت

قد تبعنی فذهلت خشیة منه پس ناگاه انملعوا زعقب من اسب خود را انداخت و من از ترس او
فرار میکردم واذا بکعب الرمح بین کتفی فسقطت علی وجهی یعنی ناگاه بمن رسید و کعب نیزه
بر پشت من زد بنحویکه من برو در افتادم فخرم اذنی واخذ قرطی ومقنعتی پس گوش مرا درید
و گوشواره مرا ربود و مقنعه از سر من کشید وترک الدماء تسیل علی خدی ورأسی تصهره
الشمس وولی راجعا الی الخیم و شروع کرد خون مصون من جاری شدن و سر من برهنه از
آفتاب سوزان ناپید بود وانا مغشی علیها ومن بیهوش افتاده بودم واذا بعمتی تبکی ناگاه عمه خود را دیدم
در نزد من نشسته و گریه میکند وهی تقول نمضی ما اعلم ما جری علی البنات واخیک العلیل
و میگفت اینو برخیز برویم بخیمها ببینیم چه بر سر دختران و زنان اسیر و برادر علیل تو
آمده است فقلت یا عمتاه هل من خرقة استر بها رأسی عن اعین النظار پس سر خود را از روی
خاک برداشتم و گفتم ای عمه هیچ جامه کهنه در نزد تو میباشد که سر خود را از نامحرم بپوشانم
فقالت یا بنتاه عمتک مثلک پس گفت ای دختر عمه تو هم مثل تو سر او برهنه است فرأیت رأسها
مکشوفة ومتنها قد اسود من الضرب پس نگاه کردم دیدم سر عمه ام زینب برهنه است و پشت
مبارکش از ضرب تازیانه و کعب نیزه سیاه شده است پس روانه خیمها شدیم دیدیم که خیمها را
غارت کرده اند و زنان و دختران همه برهنه نموده اند واخی مکبوب علی وجهه و برادرم امام
زین العابدین ع بر رو در افتاده است ولا یطیق الجلوس من کثرة الجوع والاسقام والعطش
و طاقت نشستن ندارد از کثرت تشنگی و گرسنگی و بیماری پس شروع نمودیم بر او گریه میکردیم
و او بر ما گریه میکرد **مؤلف گوید** که ظاهر این حدیث آنستکه فاطمه صغری در کربلا بوده است
و همچنین در حدیث خطبه خواندن فاطمه صغری در کوفه نیز معلوم میشود و این خلاف
آنچه در السنه و افواه مشهور است که فاطمه صغری در مدینه بود و علیل بود و شاید فاطمه نام از
اولاد آنحضرت متعدد بوده اند مثل علی نام و علاوه ظاهر است که فاطمه بمجرد یکه بهوش آمد
و نظرش بر سر زینب خاتون افتاد دید برهنه است و بلا فاصله دید پشت مبارک زینب مجروح
و سیاه شده است و جز آنچه بعضی علما ذکر کرده اند در خبر است یکی آنستکه پیراهن آن مظلومه را
غارت کرده بودند که پشت مبارکش مثل برهنه بودنش ظاهر شده بود و ظاهر عبارت در حدیث

فصل هیجدهم در اسیری شهربانو از عجم

همین است که فهمیدیم آنکه از ضرب کعب نیزه بر پشت متورم شده بودند که پیراهنش سوراخ شده
بود و پشت او ظاهر شده بود فاطمه نگاه کرد آنرا برهنه دید و شاید این اقرب باشد و احتمال
دیگر که بخواطر مؤلف میرسد آنکه مراد از لفظ متنها در حدیث پوست سر آن مظلومه باشد بعلت
آنکه ضمیر آن راجع باشد بسر او باعتبار کسب تأنیث یا آنکه متنه بتذکیر ضمیر بوده است و کاتب
غلط نوشته است بهر تقدیر مراد آن باشد که ظاهر سر آن مظلومه مکشوف بود و موی او ظاهر شده
مؤید او و باطن آن که اصل مو سر باشد از ضرب تازیانه بنی امیه سیاه شده باشد و او موجه بدا اقرب
باشد والله العالم **فصل هیجدهم** بدانکه چنین است که عمر بن الخطاب لشکری عظیم
زاده بجهة تسخیر بلاد عجم و بروایتی هفتاد و سه هزار نفر بودند امیر لشکر چنانچه در شرح
تعقیبه اشاره فرموده است ملا محمد تقی مجلسی علیه الرحمه حضرت امام حسن ع بوده و آمدند بجنگ
پادشاه عجم که یزدجرد بن شهریار بود بعد از مقاتله بسیار و کبر و دار بسیار فتح با لشکر اسلام
شد پادشاه عجم را گرفته بقتل رسانیدند و بقولی گریخته در یکی از بلاد خراسان یکی از
نوکرهای او او را گرفته بطمع سلطنت بقتل رسانید بهر تقدیر بعد از قتل و قمع اهل
کفر دست بغارت خزائن دولت آن کافر و اسیر نمودن اهل حرم او از زنان و دختران و کنیزان
گشودند و ایشان را برداشته روانه مدینه منوره شدند و از جمله آن اسیران شهربانو که جهانشاه
نام داشت وقتی که او را اسیر نمودند چهارصد کنیز با او بودند همه با لباس و معجر و مقنعه و هر یک
گوشوار میشد کنیزان دور او را احاطه نموده بودند و از برای ایشان خیمها علاحده برپا میکردند
و کسی صلاح ادبی با ایشان نرسانیدند تا اینکه با عزت و احترام وارد مدینه شدند پس وای بر بنی امیه
که زنان و دختران پیغمبر را با سر برهنه مثل اسیر روم و فرنگ با ذلت و خواری ایشان را بر شتر
برهنه سوار نموده بودند و شهر بشهر و دیار بدیار میگردانیدند و حضرت امام محمد باقر ع
فرمودند وقتی که دختر یزدجرد وارد مدینه شد همه دختران مدینه و زنان بجهت تماشای
صورت عدیم المثال او حاضر شدند واشرق المسجد بضوئها لما [illegible] از حسن و جمال او در بودا
مسجد منور روشن شد عمر خواست که برقع از صورت او بردارد و صورت او را نگاه کند
شهربانو صورت خود را پوشانید و نگذاشت و گفت بزبان فارسی که اف بیروج بادا هرمز یعنی

۱۳۸
عمر چنین روزی نبود کمان بر نبود فان ابنة اسیرت بصغرة و نظر الیها الرجال الحرام که در کوچه
اسیر کرده اند دختر او را و نامحرمان نظر بجانب دختر او میکنند و عمر در غضب شد و گفت
هذه العجمیة تشتمنی این دختر عجمیه مرا فحش میدهد خواست او را اذیت کند حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام مانع شد و فرمود که سخن او را نفهمیدی او چنین گفت عمر خواست او را بفروشد حضرت
امیر فرمود که اینها را فروختن دختر پادشاهان جایز نیست اگر چه کافر باشد او را مخیر کن که
مردی از مسلمانان اگر خواسته باشد اختیار نماید و از بابت سهم او حساب نمائی و بعقد او در آوری
عمر قبول کرد **مؤلف گوید** سخن شهربانو در این مقام چه قدر شبیه است بکلام فاطمه
نو عروس وقتی خواست شامی ملعون او را بکنیزی بگیرد اگر در مجلس عمر حضرت امیر بود که مانع
شود در مجلس یزید کسی نبود اگر شهربانو توقع بری افکنده بود و چهار صد کنیز ها هر دور
او را احاطه کرده بودند فاطمه دختر امام با سر برهنه و موی پریشان و ریسمان در گردن
در مجلس عام ایستاده بود اگر شهربانو را با عزت داشتند با وجود کفر پدرش که او دختر
پادشاه عجم است اما اهل بیت امام مظلوم که دختران پیغمبر و سید عالم بودند ایشان را سب و
فحش میگفتند و باین هم اکتفا نمیکردند بلکه ایشان را کعب نی و طپانچه بر سر و صورت میزدند
و از اثر کعب نیزه بر پشت زینب زده بودند که پشت مبارکش مجروح شده بود چنانچه در فصل
سابق گذشت و اگر عمر فروختن شهربانو را با امیر المؤمنین علیه السلام بطریقی گفت که شهربانو مطلع
نشد اما دختر امام مظلوم را در مجلس یزید خواستند بجبر بگیرند و بکنیزی ببرند سخن بکنیزی مگر نه در آن
واستخوانهای این عزیزه که ترا حسین بضد او در آمد شروع کرد بنالیدن و جزع نمودن چنانچه در بحار
روایت کرده است که مرد شامی سرخ موئی برخواست در مجلس یزید و قال یا امیر المؤمنین
هب لی هذه الجاریة گفت ای یزید این کنیز را بمن ببخش که خدمت مرا بکند فاطمه میگوید
فارتعدت فرائصی و ظننت ان ذلک جائز لهم استخوانهای من بضد او در آمد و اعضای من شروع
کرد بلرزیدن و من گمان کردم که این کار از برای ایشان جایز و ممکن است فاخذت بثیاب عمتی
زینب بیرون آمدم عمه ام زینب را گرفتم و شروع کردم بگریستن و گفتم ای عمه من هم کنیزی بکنم ام
من دختر پیغمبرم زینب گفت بشامی که دروغ گفتی این از برای تو و یزید هیچکدام ممکن نخواهد

۱۳۹
شد یزید ملعون در غضب شد و گفت این دختر علی اگر خواسته باشم میتوانم زینب فرمود نمیتوانی
مگر آنکه از دین و ملت ما بیرون روی و دین دیگر اختیار نمائی آن ملعون غضبش زیاد تر شد گفت
با من معارضه و مقابلی میکنی پدر و برادر تو از دین خارج شدند زینب فرمود بدین جد و پدر
من هدایت یافتی تو و پدر تو و جد تو اگر مسلمان باشی آن ملعون گفت کذبت یا عدوة الله گفت دروغ
میگوئی ای دشمن خدا زینب فرمود تو پادشاهی و فحش میدهی آن ملعون حیا کرد و ساکت شد باز
آن شامی گفت هب لی هذه الجاریة گفت ببخش این کنیز را خدا تو را بمرگ ناگهان هلاک کند دختر دویم
ام کلثوم فرمود یا لکع الرجال قطع الله لسانک و اعمی عینیک ای نامرد خدا زبان
تو را قطع کند و چشمهای تو را کور کند و ایبس یدیک و جعل النار مثواک و دستهای
تو را خشک کند و جای تو را در آتش جهنم قرار دهد ان اولاد الانبیاء لا یکونون
خدمة لاولاد الادعیاء ای کافر اولاد پیغمبر خدمتکار اولاد زنا نبوده اند هنوز کلام
مظلومه تمام نشده بود که حقتعالی دعای او را مستجاب کرد و بآن بلاها مبتلا شد پس حضرت
امیر فرمود این دختر هر کس از مسلمانان را که خواسته باشی اختیار نمای و راضی بترویج او
شو تا تو را بعقد او در آورم او سر خود را پیش انداخته جواب نگفت سلمان فارسی میگوید
چون این خبر باشراف و اعیان مدینه رسید همه با لباسهای فاخر و زینت تمام با امید المطلب
در مسجد جمع شدند سلمان گوید بعد از اجتماع خلق از مهاجر و انصار شهربانو را
طلبیدند بمسجد که هر کس را خواسته باشد اختیار نماید چون شهربانو با نقاب بسته وارد شد
نگاهی بآن قوم کرده آهی کشید هیچکس را قبول نکرده مراجعت کرد من گفتم این دختر شهریار عجم
چرا مراجعت نمود و کسی را اختیار نکرد سلمان گوید مدتی از گوشهای چشم او دیدن
شد گفت ای سلمان من محبوب خود را ندیدم گفتم محبوب تو کیست گفت هو النور الساطع و
الشهاب اللامع گفتم از این واضح تر بگو گفت سید عالم و مظلوم بنی آدم ابی عبدالله الحسین
گفتم حسین را از کجا شناختی و اسم او را چون دانستی گفت ای سلمان من حکایتی دارم گفتم چه حکایت
گفت در وقتی که در دیار عجم بودم شبی در خواب دیدم که یک زن نورانی با جمعی از خواتین کرام نزد من
آمدند و گفتند سعادت دنیا و آخرت نصیب تو شده است گفتم شما کیستید یکی گفت این زن نورانی

حضرت فاطمه زهراست دختر پیغمبر آخر الزمان و این خواتین عظام یکی خدیجه کبری و دیگری
حوا مادر آدمیان و مریم مادر عیسی و دیگری آسیه زن فرعون و کلثوم خواهر موسی آمده بودند
که تو را خطبه نمایند بجهة سید عبیر اولاد آدم پسر پیغمبر آخر الزمان گفتم اسم او چیست گفتند
حسین گفتند چون نام مبارک او را شنیدم محبت او در دل من قرار گرفت و من راضی شدم و دین
اسلام را بر من عرضه کردند من قبول کردم و مسلمان شدم چون شب دیگر شد در عالم رؤیا دیدم
هودجی از نور از آسمان فرود آمد و سه مرد نورانی در آن هودج بر کرسیهای نور نشسته اند و
مردانی چند در پای کرسی ایشان نشسته بودند و ملائکه بیشمار در حضور ایشان ایستاده
بودند از یکی پرسیدم که این سه بزرگوار که بر کرسی نشسته اند کیانند و چه نام دارند ملکی گفت
یکی محمد مصطفی و دیگری علی مرتضی و سیمی پسر ایشان امام حسین است و این جماعت که در پای کرسی
نشسته اند آدم صفی الله و نوح و ابرهیم و موسی و عیسی اند که آمده اند که ترا بعقد امام حسین در
آورند پس از من اذن گرفتند و خطبه عربی خواندند و مرا بعقد امام مظلوم در آوردند و من از این شوق
از خواب بیدار شدم و من از آن زمان تا حال هر شب در فراق او گریانم و چون وارد مسجد شدم او را
ندیدم بر گشتم سلمان میگوید من گفتم بر گرد که امام حسین در آن مجلس حاضر است اما امام حسین
در گوشه مسجد نشسته بود و سر خود را در ردا فرو برده همین که سر خود را بلند کرد شهربانو
او را شناخت گریه کنان آمد دست خود را بر روی سر محبوب ازل گذاشت و آهسته عرض کرد
که السلام علیک یا ابا عبد الله و رحمة الله و برکاته حضرت فرمود در جواب علیک السلام و رحمة
الله و برکاته **مؤلف گوید** شهربانو با عزت دست بران سر منور گذاشت پس وای بر بنی امیه
که گاهی بنیزه زدند و سنگ خارا او بختند و گاهی در کوفه سنگ بران میزدند و گاهی در مجلس عبید
الله زیاد کافر و یزید عنید چوب خیزران بران اشاره کردند و گاهی در کربلا در زیر سم ستوران
پایمال کردند پس امیر المؤمنین ع پرسید که کی را ولی و صاحب اختیار خود میکنی که عقد تو را
به بندد عرض کرد شما را پس حضرت فرمود بحذیفه بن الیمان که خطبه بخواند پس حذیفه خطبه
خواند و حضرت او را بعقد امام حسین ع بحسب ظاهر در آورد پس فرمود چه نام داری عرض
کرد جهانشاه فرمود این اسم خالق عالم است ما تو را شهربانو نام کردیم پس با امام حسین ع فرمود هم

نوکردی و اول لیلة زفافت فیها حملت بخیر اهل الارض متولد شود از برای تو از این دختر پسری که
بهتر از تمام اهل زمین باشد و آن امام زین العابدین ع بود و آنحضرت را ابن الخیرتین مینامیدند
خیرة الله من العرب هاشم و من العجم فارس یعنی پدر و بزرگ یکی از عرب که هاشم بن عبد مناف
باشد و یکی از عجم که کسری باشد چنانچه ابو الاسود دئلی در وصف آنحضرت گفته وان غلاما بین
کسری و هاشم لاکرم من نیطت علیه التمائم یعنی بدرستیکه پسریکه متولد شده است در بزرگ یکی
هاشم و یکی کسری باشد هر آینه سزاوار است که بر او آویخته شود تعویذها بجهة حفظ او و لیکن بی شرمی امه
که بعوض تعویذ زنجیرها بر بازوی مبارکش بستند و غل جامعه بر گردن مبارکش گذاشتند و پای مبارکش
که محل سجده گاه قدسیان و ساکنین ملأ اعلا بود از زیر شکم شتر بسته بودند بنحویکه اگر نور
امامت او را حفظ نمیکرد البته پاهای شریفش از هم گسیخته بود چنانچه نقل شده است که بقدر کلفی
کاغذی خبر نداشت و آنها مجروح شده بود و آن بزرگوار را با این حالت در شهرها و بازارها مثل غلام
اسیر میگردانیدند و مروی است که از آنجناب سؤال کردند که مصیبت شما در کربلا شدیدتر بود یا در
شام حضرت سه مرتبه فرمود شام شام شام بجهة آنکه وقتیکه بدروازه شام رسیدم نظر کردم از یکطرف
دیدم سرهای بریده بر سر نیزه ها نصب نموده اند و از طرف دیگر عمه ها و خواهرهای خود را که با سر برهنه
بر شترها سوار نموده اند و از یکطرف بازارهای شام را زینت کرده بودند و خلق شام از زنها و مردها
آمده بودند بعزم تماشا اهل بیت اسیر و سرهای بریده و از یکطرف علمها ایستاده بر پا نموده بودند
و صدای تکبیر و تهلیل بلند کرده بودند در زیر آن علمها و سازها و دف مینواختند و مبارکباد
و شادی میکردند پس در این اثنا هاتفی منکشف جاؤا برأسك يا ابن بنت محمد مترملا بدمائه
ترميلا و يكبرون بان قتلت و انما قتلوا بك التكبير و التهليلا يعني سر مبارك تو را آوردند
ای پسر دختر پیغمبر در حالتیکه بخون آغشته اند و تکبیر و تهلیل میگویند و خوشحالی میکنند بجهة
کشتن تو و حال آنکه بجهة کشتن تو کشته اند تکبیر و تهلیل را چون آنحضرت این احوال را مشاهده
فرمود آهی کشید و گریست و فرمود اقاد ذليلا في دمشق كانني من الزنج عبد غاب عنه نصير
وجدي رسول الله في كل مشهد و شيخي امير المؤمنين وزيره مراد و مقصود بجهة کرده اند
در حالت ذلت و خواری وارد شام میکنند مثل غلام زنگی که بی آقا و بی صاحب بوده باشد

وحال آنکه جدّ من رسول خدا است و شیخ من امیر المؤمنین و وزیر و خلیفهٔ پیغمبر است فبالنبی لم انظر
دمشق ولم یکن یزید یرانی فی القبور اسیرة پس ای کاشکی من هرگز شام را نمی‌دیدم و هرگز یزید
ملعون را نمی‌دیدم که در غل و زنجیر اسیر او شده ام شیعیان متوجه شوید ببینید که امام بیمار
چه حال داشته و چه قدر کار بر آن مظلوم تنگ شده بود که این نوع سخنها از زبان مبارکش جاری میشد
با آنکه نهایت صبر و ترک جزع و علم امامت داشت و از این شدیدتر که قلوب شیعیان را کباب میکند آنست که هر
که اهل بیت بدروازهٔ شام رسیدند امام مظلوم فرمود که ما را سه ساعت بدان دروازه
نگاه داشتند که اذن از یزید بگیرند بعد بگذارند که داخل شویم و حال آنکه یهود و نصاری
بی اذن داخل میشدند و باین سبب آن دروازه را ساعات نامیدند و الآن باب دروازهٔ حلب
میگفتند و از آن صعبتر آنکه حضرت فرمود اول صبحی بود که ما را وارد شام نمودند و غروب
بود که این عیال برهنه و اسیران گرسنه را بدر خانهٔ یزید رسانیدند و در این مدت ایشان را
در کوچها و بازارهای شام میگردانیدند و از آن عظیم‌تر آنست آنکه در مقتل ابو مخنف
نوشته است که بعد از آنکه سر مطهر جناب سید الشهداء را وارد شام نمودند شهر دوری میگردانیدند
که آن سر را بر نیزهٔ بلندی نصب کرده بودند چون بمحاذی قصری رسید که پنج زن بدان ساکن
بودند و در میان آنها زنی بود که از پیری پشتش خمیده شده بود فوثبت العجوز و اخذت حجرا فضربت
به علی وجه الحسین علیه السلام آه آه آن ملعونه برخواست و سنگی برداشت و بر صورت منور امام زد و در روایتی
آنست نمود بر زمین افتاد و صدای گریهٔ زنان و طفلان بلند شد پس ام کلثوم فرمود خدایا آن
قصر را خراب کن و اهلش را هلاک نما هنوز دعای آن مظلومه تمام نشده بود که آن قصر خراب شد
و اهلش هلاک شدند با جمع کثیری از خلق جمعهم الله فی الجحیم و اذاقهم الحمیم **فصل نوزدهم**
بدانکه عالم جلیل ثقة المولی المعظم محمد بن علی عم مؤلف اعلی الله مقامه و رفع الله درجته از بعضی
کتب مراثی عربی از ابو مخنف روایت کرده است که چون امام حسین جناب را شهید کردند ملاعین
دغا و بیشرمان بیحیا دست بغارت اموال و اسباب اهل بیت طاهرات و تاراج خیمها و سرادقات
فرزند سید کائنات گشادند و شروع کردند باسیر کردن و برهنه نمودن زنان حرم محترم آن
امام و دستگیر نمودن دختران سید انام ففررن البنات علی وجوههن من غیر ستر و لا حجاب

پس دختران از ترس ظالمان فرار کرده از خیمها بیرون آمده بی پرده و حجاب و بر بیابان نهادند
نادبات صائحات باکیات ندبه کنان و صیحه زنان و گریه کنان مینالیدند یکی میگفت وا اباه
و یکی میگفت وا اخاه و یکی میگفت وا حسیناه یکی میگفت وا جداه و آنحضرت را خواهری بود
نام دختر شما عذبه و کانت بنتا عمیاء کفیفة البصر و السمع و او دختری بود از چشم نابینا و از
گوش ناشنوا همین که آمدند خواستند که او را برهنه نمایند شروع بگریه نمود و ناله و فریاد میکرد
و ندبه مینمود که وا اباه و وا اخاه و وا حسیناه یا ربیع الارامل و الایتام یا اباه یا علی بداد ما
عزیزان برس ای برادر مجتبی ای شوهر بیوه زنان و پدر یتیمان بفریاد ما برس و یا خلیفة الماضین
و یا ثمال الباقین ای یادگار رفتگان و گذشتگان و ای پناه بازماندگان ای فرزند سید المرسلین
و ای نور چشم سید اولین و آخرین بعد از آن ندا کرد و گفت یا قوم هل فیکم من فی جسده شعرة
من الاسلام یعنی ای قوم آیا در میان شما کسی هست که در دینش بقدر یک تار موی از اسلام باشد پس هیچکس
او را جواب نداد فصاحت ثانیة یا قوم هل فیکم رجل قرشی پس دوم مرتبه فریاد کرد که آیا
در میان شما هیچ مردی هست از قریش پس مردی از قریش قبول و آواز او را شنید پیش آمد و گفت ما تریدین
انا قرشی و ما حاجتک چه میخواهی اینک من از قریشم چیست حاجت تو قالت الیک حاجة و
ارید قضائها گفت مرا حاجتی است و میخواهم برآورده شود قال قولی بما تریدین یا عمیاء
گفت بگو آنچه میخواهی ای نابینا گفت ارید من الله ان توصلنی الی جسد اخی الحسین میخواهم
از خدا که مرا برسانی بر سر جسد برادر بزرگوار خود حسین لانی عمیاء لا اهتدی الی الطریق
چرا که من نابینایم و راه را بلد نیستم پس آن لعین گفت من ترا با او میبرم لکن چه میخواهی
از این معنی و حال آنکه تو زنی میباشی نابینا گفت بجهت آنکه برادرم حسین مرا بسیار دوست میداشت
و سفارش مرا باهل بیت و دختران و خواهران خود میفرمود که مرا احسان و اکرام کنند و در
میان خواهران از همه بیشتر اکرام میفرمود و کان کل یوم یضمنی و یقبل ما بین عینی
ثلاث مرات و مرا هر روز میبوسید و میان دو چشم مرا سه دفعه میبوسید انی ارید ان تزود منه
و اقبل منحره و اودعه قبل الرحیل و قبل الموت و من میخواهم که از دیدار او توشه بردارم
و گلوی او را که مانند شتر قربانی نحر کرده اند ببوسم و او را وداع کنم پیش از کوچ کردن و

مردن بعد از آن لعین دست او را گرفته او را نزد جسد مطهر حسین ع برد و هو جثة بلا رأس و
لا حركة و لا انتعاش در حالتی که او جثه بود بی سر و بی حرکت و بی نفس بر خاک افتاده گفت ای بابا
این برادر تو است داوری کو بد کار این دختر نابینا در نزد جسد بی سر برادر خود نشست و مدت
يديها على منحره الشريف و دست خود را بر گلوی برادر خود کشید و بصدای بلند صیحه کشید
که جعلت فداك ما لي اراك جثة من غير رأس ای برادر فدای تو شوم مرا چه شده است که تو را
جثه بی سر در خاک و خون افتاده می بینم و آآخاه اما تنظر الي و الى اخواتي و خالاتي و عماتي و
بنات اخي سلبوهن الاعداء ای برادر نظر نمیکنی بسوی من و بسوی خواهران و خاله ها و عمه ها و دختران
برادر من که دشمنان ایشان را برهنه کرده اند و چادر و لباس ایشان را ربوده اند صارت خلفك
هائمات و بعد از کشتن تو حیران و سرگردان مانده اند ای برادر کی متکفل احوال فرزند علیل تو زین
العابدین خواهد شد ای برادر کی غایب شد خال خواهران و عمه های من خواهد کرد بعد از کشتن تو بچه
زمان کو فرار شده اند یا آخاه و من لاختك لعمياء تدللها على الطريق اذا ما هنا ای برادر کی
از برای خواهر نابینای تو خواهد بود که عصای او را گرفته دلالت کند هر گاه راه را گم کند وامحنتاه
واقلة حيلتاه كيف لي بركوب الجمل و انا عمياء صماء چگونه من نابینای بی چشم و گوش سوار
شتر شوم یا آخاه من خضب رأسك فأين رأسك يا اخي حتى اشمه ای برادر کی سر مبارک تو را از بدن
جدا کرد کجا است سرت تا ببویم و ببوسم یا اخي ما علمنا ان الزمان يميتك قبلي ای برادر ندانستم
که زمانه تو را پیش از من میبرد و میمیراند روحی من فدای روح تو باد و جانم فدای جان تو ای فرزند
محمد مصطفی و ای نور چشم علی مرتضی و ای پاره سینه فاطمه زهرا فأين عنك ابوك حيدر الكرار کجا
پدر بزرگوارت حیدر کرار و شیر پروردگار کجا است برادرت امام حسن مجتبی این اللیوث
الهاشمية کجایند شجاعان بنی هاشم و ابن عمك مسلم و عقیل و ابن ابطال بني هاشم حتى
يروها حل بوليدهم کجایند دلیران و شجاعان بنی هاشم که ببینند فرزندان ایشان را چه رسید
که هر چند تو را صدا میزنم جواب مرا نمیدهی یا اخي من وصيته فينا من بعدك و من يكن كافلنا
ای برادر کرا وصی کرده ای که در میان ما بعد از خود و کی متکفل امور ما خواهد شد غیر از تو مکافات
دهد بچه ها را که یتیم و بی نوائی مرا دریابد نکردند یا اخا لیت الموت اعدمنی الحیوة ای برادر

کاش برای حیوة مرا معدوم میساخت بعد از این سخن فریادی زد و ناله عظیمی کرد و میگفت شعر
امات بقوم استووا كل رحمة و اسرعت قوما ابدعوا كل بدعة ای برادر کشته شدی و رفتی
و ما را خود نشانید قومی را که موسس هر رجسی و باعث هر بدعتی میباشند و خوشحال نمودی جمعی را
که صاحب هر بدعتی و ضلالتی و ظلمی میباشند و ابكيت عمدا عين المجد و اضحكت جهلا
سن ال امية و گریانیدی چشمهای آل محمد را و خندانیدی و شادمان کردانیدی بنی امیه را بروح
النبي اضحى بعرصة كربلا طريحا جريحا بالكتاب و غصته جان من فدای تو باد ای برادر که
در صحرای کربلا با بدن مجروح و دل محزون و غمگین افتاده و انصاره صرعى لديه و آله سبايا
عراة في ملاعين كفرة و انصار و یاوران تو کشته بر دور نعش تو بر خاک هلاک افتاده اند
و اطفال و اهل بیت تو همه در دست دشمنان اسیر و در میان لعین برهنه و عریان شده اند
يساقون عنفا بين صرخى و ناكلى الى ابن ابي سفيان شر البرية و ایشان را بعنف میکشند و
فریاد میزنند و از فقدان فرزندان خود بسوز دل میگویند و مثل النذری گوید که چون
از شعر خود فارغ شد صاحت بعالي صوتها و القت روحها على جسد اخيها الحسين ع بصدا
بلند صیحه زد و خود را بر روی جسد برادر انداخت و احتضنته طويلا فغشي عليها ساعة فمدت
طولانی او را در بغل گرفت و ساعتی بیهوش شد چون بهوش آمد بصدای بلند ندا میکرد که واعلياه
و امحمداه و اخاه و احسيناه و اقلة ناصراه فلطمت على وجهها و حثت التراب على راسها و بكت
بكاء عظيما پس طپانچه بر صورت خود زد و خاک بر سر بیخت و گریه عظیمی کرد فما ترى نفسها
الا و هي بصيرة باذن الله تعالى احسن ما تكون من النساء پس دید خود را که بینا باذن خدای تعالی
پس منکوتو از زمان فرأت اخاها مطروحا و حربن تلين و اقفا على راسها پس دید برادر خود را
بر خاک افتاده و زجر بن قیس لعین بر سر او ایستاده و نیزه بر دست دارد و سر آنحضرت بر آن نیزه
کرده پس گفت یا از خدا نمیترسی و از جد من رسول خدا شرم نداری و خون نمیکنی که بر نیزه کرده
سری را که بر سینه زهرا جای داشت و صاحب منتهای درجات حقیقتا تواضع کرده و ودیعه
الهی ختم کشته بعد از آن صدای خود را بگریه و ناله بلند نمود و میگفت داد از غریبی داد از بیداد
از تنهائی داد از سرگردانی پس شروع نمود بگفتن این اشعار لا يطفي القلب من لظم و من تحن و من

تجیب من نوح و من حزن هر چند بر صورت خود میزنم و هر چند نوحه و ناله و هر چند حزن و اندوه
مینمودم لم تسلی نمیشود و از حزن و اندوه خالی نمیشود فلو ان الذی فینا العدا صنعت ذا
ما یحرث الاشیاء فی البدن اثر دارد که مصیبتی که دشمنان با ما جفا کردند هر آینه مصیبتی چنین اگر در
ببارکت ذا ببور اند انا لله و انا الیه راجعون

فصل بیستم در عدد اولاد امام مظلوم شهید

خلافست مابین علما بجهة اختلاف اخبار و تواریخ و در کتاب ارشاد دیلمی و طبرسی اولاد آنحضرت را شش نفر ذکر کرده اند علی اکبر که مادر او شهربانو است دختر کسری یزدجرد که امام زین العابدین باشد و علی اصغر که شهید شد که مادر او لیلی بنت ابی مرة بن عروة ثقفیه است و جعفر بن الحسین که در حیوة امام وفات نمود و عبدالله که در روز عاشورا بتیر جفا در دامن امام شهید شد و سکینه و مادر این دو رباب بنت امرء القیس بود و فاطمه بنت الحسین و مادر او ام اسحق بن طلحة بن عبدالله تمیمیه بود و در کتاب مناقب ابن شهرآشوب اولاد شریف آنحضرت را نه نفر ذکر کرده است علی اکبر شهید شد که مادرش ام لیلی دختر عروة بن مسعود ثقفی است و علی اوسط که حضرت امام زین العابدین است و علی اصغر و این دو نفر از شهربانو است و محمد و عبدالله شهید رضیع که مادر ایشان دختر زن امام حسن است و جعفر و مادر او قضاعیه است و این شش پسر بود و سه دختر سکینه و فاطمه و زینب و در کتاب کشف الغمه از کمال الدین بن طلحه روایت کرده است که اولاد شریف آنحضرت ده نفر بودند شش پسر و چهار دختر علی الاکبر الشهید و علی الاصغر و محمد و جعفر و عبدالله و علی اصغر در دامن پدر شهید شد و عبدالله که او هم شهید شد و جعفر در حیات امام وفات یافت و اولاد و نسل امام از علی اوسط است و اما دختران امام سکینه و فاطمه و زینب است و چهارم را ذکر نکرده است بعضی رقیه گفته اند و بعضی غیر آنکه چنانچه از مقتل ابو مخنف ظاهر میشود و بعضی دو علی ذکر کرده اند علی اکبر را از شهیدان دانسته اند و علی اصغر فهمیده اند و لیکن صحیح آنست چنانچه در بحار گفته است که علی از اولاد امام سه نفر بودند علی اکبر و هو الشهید و علی اوسط و هو زین العابدین و سید الساجدین و علی اصغر را و نیز شهید شد و ظاهرا او غیر از عبدالله رضیع است اگر چه بعضی او را با عبدالله یکی دانسته اند و اصح نزد مؤلف آنست که سه علی بوده اند علی الاکبر و از امام زین العابدین است عمر شریف آنحضرت در وقت شهادت امام مظلوم بیست و چهار سال

گذشته بود و امام محمد باقر ع در آن وقت سه ساله بود و بروایتی چهار ساله بود و علی اوسط و آن هیجده ساله بود و بروایتی هفده ساله و شهید شد و قبر شریف او متصل است بقبر منور امام مظلوم ع و علی اصغر شش ماه از عمر او گذشته بود و بتیر جفا شهید شد و بمقتضای عقل و نقل نسل امام منحصر است بسائر اولاد امام مگر آنکه حضرت کاظم ع تولد ایشان بعد از اسمعیل و کان لله البدا فی شانه و هو القائم فی شانه و هو القائم بحقایق الامور خلاصه در عدد اولاد امام مظلوم اختلافات و در دست ضبط آن از اخبار میسر نمیشود و در کتاب عوالم العلوم و بعضی کتب دیگر روایت نموده است که در میان اسیران دختر کوچکی از امام حسین باقی مانده بود و اسم او بنابر قولی رقیه بود سه سال از عمر شریفش گذشته بود و آنحضرت او را بسیار دوست میداشت و آن دختر بعد از شهادت پدر در شب و روز بسیار گریه میکرد و از گریه او دل اهل بیت مجروح میشد و دائما از اهل بیت سؤال میکرد که پدرم کجا رفت چرا از من دوری نمود اهل بیت در جوابش میگفتند که پدرت در سفر رفته فردا میاید و با وجود اینها آن طفل آرام نمیگرفت و بوعده اینها تسکین نمی یافت و شب و روز در خرابه شام از فراق امام میگریست تا اینکه شبی از شبها در عالم رؤیا پدرش را دید و کلفت دوری و مفارقت مهجور بر اسید و خود مینمود که ناگاه از خواب بیدار شد پدر را نه دید ناله و فریاد کرد اهل بیت دور او جمع شدند و آن یتیم را برداشتند و در دامن خود نشاندند و او را بیدار و متنبه ساختند و سبب گریه را از او سؤال نمودند گفت ای اهل بیت حال پدرم از سفر آمده بود و من در دامن خود بودم نمیگویید که بکجا رفت قال ایتونی بوالدی و قرة عینی گفت پدرم را بیاورید نور چشم مرا بیاورید و نور چشم مرا بمن نشان دهید اهل بیت هر چه خواستند او را تسلی دهند از زیادتی حزنا و بکاء گریه و ناله او زیاده میشد پس از شدت گریه او اهل بیت همه بگریه در آمدند و مصیبت ایشان تازه شد و صداها بناله و گریه بلند کردند و لطموا الخدود و حثوا علی رؤسهم التراب و نشروا الشعور و قام الصیاح مطابق آنچه بر صورت خود زدند و خاک آن خرابه را بر سر خود ریختند و موها خود را پریشان نمودند و صداها صیحه ایشان بگوش یزید ملعون رسید پرسید چه خبر است گفتند دختر کوچکی از حسین باقی مانده و پدر خود را در خواب دیده و حال که بیدار شده او را می طلبد از اهل بیت

پدر را طلب میکند و در فراق پدر گریه میکند اشک حسرت از دیده میبارد و اهل بیت بجهة
گریه این یتیم میگریند و جزع در آمدند پس آن ملعون همین که این را شنید گفت ارفعوا راس ابیها
و حطوه بین یدیها و تتسلی به پس اینک سر پدر او را ببرید و در نزد او بر زمین بگذارید تا نگاه
کند بسوی او و تسلی بهم رساند پس یکی از خادمهای آن ملعون سر منور را برداشته و در طبقی گذاشته
و مندیلی بر روی آن کشیده و آورده بنزد آن یتیم گذاشت آن طفل گفت این چه چیز است که در نزد من
گذاشته اید من پدر را از شما میخواهم نه طعام میاورید گفتند مطلوب تو در اینجا است چون مندیل را
دور کرد آه سر بریده در آن طبق گذاشته و لبهای او از عطش خشکیده آن یتیم پرسید ما هذا
الراس امیر کبیر گفتند هذا راس ابیک پس آن یتیم آهی کشید و آن سر را برداشت و بر سینه خود چسبانید
و میگفت یا ابتاه من ذا الذی خضبک بدمائک ای پدر جان کی ترا آغشته بخون نموده و صورت منور ترا غرق
خون نموده یا ابتاه من ذا الذی قطع وریدیک ای پدر جان کدام ظالم بیرحم رگهای گردن ترا بریده است یا ابتاه
من ذا الذی ایتمنی علی صغر سنی ای پدر جان کدام ظالم مرا در کودکی یتیم نموده است یا ابتاه من للیتیمة حتی
تکبر ای پدر جان کی متکفل یتیم تو میشود تا بزرگ شود یا ابتاه من للنساء الحاسرات ای پدر جان
کی بفریاد این زنان سر برهنه میرسد یا ابتاه من للارامل المسبیات ای پدر جان کی دادرسی این زنان
بیوه اسیر میکند یا ابتاه من للعیون الباکیات ای پدر جان کی نظر رحمتی بسوی این چشمهای گریان می
اندازد که در فراق تو شب و روز گریه میکنند یا ابتاه من للضایعات الغریبات ای پدر جان کی بسوی
این زنان بی صاحب غریب خواهد شد یا ابتاه من للشعور المنشورات ای پدر جان کی از برای این موهای
پریشان خواهد بود یا ابتاه من بعدک واخیبتاه ای پدر جان بعد از تو متوجه یتیمهای تو کی خواهد شد
وا اوانا امیدا از خدمت یا ابتاه من بعدک وا غربتاه ای پدر جان بعد از تو کسی را نداریم ما دادرس
غریبی و بیکسی ما یا ابتاه لیتنی کنت لک الفداء ای پدر کاش من فدای تو شده بودم و مرا بعوض تو
کشته بودند یا ابتاه لیتنی کنت قبل هذا الیوم عمیا ای پدر جان کاشکی من پیش از این روز کور
شده بودم و ترا باین حال نمیدیدم یا ابتاه لیتنی وسدت الثری ولا اری شیبک مخضبا بالدماء
ای پدر جان کاش مرا در زیر خاک پنهان کرده بودند و نمیدیدم که محاسن مبارکت بخون خضاب
شده باشد بعد آن یتیم لب بر دهان خود را بر دهان خشکیده پدرش گذاشت و گریست

گریه ابتدا و کرد افتاده غش کرد فلما حرکوها اذا هی قد فارقت روحها الدنیا همین که حرکت
دادند اهل بیت او را دیدند که روح شریفش از بدن مفارقت نموده و بخدمت پدرش
شتافته پس صداها را بگریه بلند کردند و حزن و عزای اهل بیت تازه شد و هر کس از اهل شام
حاضر بودند صدا بگریه و ناله بلند کردند فلم یر فی ذلک الوقت الا باک و باکیة پس یزید
در آن وقت که مردان گریان و زنان گریان که همه صدا را بلند کردند پس یزید ملعون امر کرد
او را غسل دهند و کفن نمایند و دفن کنند راوی گوید وقتیکه خواستند نعش آن یتیم را
از آن خرابه بیرون آوردند علمهای سیاه برپا کرده بودند مردان و زنان شامی همه جمع شدند و
گریه و ناله میکردند و سنگ بر سینه میزدند پس او را غسل دادند و کفن نمودند و بر او
نماز کردند و در قبرستان شام دفن نمودند که الان هم قبرش معلوم و مشهور است مؤلف
دلسوخته گوید این طفل اگر چه غریب بود اما بنی امیه او را غسل دادند و کفن و دفن نمودند اما
فدای آن غریبی شوم که بدن مطهر او را پاره پاره برهنه شده بود بلکه بیشتر بی غسل و بی کفن در آفتاب
انداختند و کاش بهمین هم اکتفا کرده بودند بلکه اسبها بر نعش او تاختند نعل بندی نموده و بر بدنی که
بوسه گاه خیر البشر بود تاختند و آن را پامال نمودند بنحویکه گوشت و پوست او بخاک کربلا
مخلوط شد و از معصوم پرسیدند سبب چیست که خاک کربلا بوی عطر از او ساطع است و خاک
مدینه و نجف با این مرتبه نیست حضرت فرمود بسبب اینکه آن خاک با خون حسین و با گوشت او
مخلوط گشته این عطر را از آنجا کسب نموده است انا لله و انا الیه راجعون فصل بیست و
یکم بدانکه مرویست از صفوان بن مهران علیه الرحمه که میگوید وارد شدم بر امام جعفر صادق
در روز عاشورا پس یافتم آنحضرت را در حال سجده در محراب عبادت پس من نشستم از عقب
آنحضرت تا از سجده فارغ شود پس مدتی سجده را طول داد و در آن حال مشغول مناجات با خدا
بود و گریه میکرد من گوش داشتم ببینم آنحضرت چه میگوید دیدم بعد از حمد خدا و صلوات
بر حضرت رسالت پناه دعا و استغفار میکند در حق مؤمنین عامة و زوار قبر ابی عبدالله
الحسین خاصة و از جمله فقراتی که فرمود این بود که اللهم اغفر لاخوانی المؤمنین و لزوار
قبر ابی عبدالله الحسین الذین انفقوا اموالهم فی حبه و اتعبوا ابدانهم رغبة فی برنا و رجاء

فصل بیست و یکم آمدن جابر بن عبدالله

لما عندک خداوندا بیامرز برادران مؤمن مرا خصوصاً زوار ابی عبدالله الحسین را که خرج
میکنند مالهای خود را در راه محبت آنحضرت و به تعب می‌اندازند بدنهای خود را در راه
دوستی ما بجهت نیکی و میل با ما و بجهت امید ثواب و مغفرتهای حقتعالی و بجهت دشمنی با اعدای
ما خداوندا عطا فرما بایشان رضوان و رحمت خود را و محافظت نما ایشان را در شب و روز از
شر شیاطین جن و انس و بلاهای ظاهره و باطنه و بایشان برسان زیاده از آنچه امید دارند از
عطاهای دنیا و آخرت در غربت بسبب ترک راحت و وطن و اهل و عیال و اولاد تا اینکه
فرمود اللهم ارحم تلک الوجوه التی غیرتها الشمس خداوندا رحمتهای خود را بفرست بر آن
صورتها که آفتاب متغیر کرده است آنها را و ارحم تلک الخدود التی تتقلب علی قبر ابی عبدالله الحسین
خدایا رحم کن آن صورتهائی را که مالیده میشود بر قبر مطهر ابی عبدالله الحسین و ارحم تلک
العیون التی جرت دموعها رحمة لنا و رحم کن بچشمهائی را که جاری شده اشک از آن بجهت
ترحم و مهربانی بر ما و ارحم تلک القلوب التی جزعت لاجلنا و احترقت بالحزن علینا و رحم
کن آن دلهائی را که محزون شده است بجهت خاطر ما و آن دلهائی که سوخته است بجهت حزن
بر ما و ارحم تلک الصرخة التی کانت لاجلنا و رحم کن آن فریادها و نالهائی را که بلند
میشود در مصیبت ما بجهت خاطر ما اللهم انی استودعک تلک الانفس و الابدان حتی
ترویهم من الحوض یوم العطش الاکبر و تسهل علیهم الحساب و تدخلهم الجنة انک انت
الوهاب خداوندا بتو میسپرم آن بدنها را تا اینکه سیراب کنی ایشان را از حوض کوثر
روز عطش اکبر که روز قیامت است و آسان کنی بر ایشان حساب روز قیامت را و ایشان را
داخل بهشت کنی راوی میگوید هر چه گوش داشتم دیدم آنحضرت در حال سجده دعا مینمود
از برای اهل ایمان و زوار قبر ابی عبدالله الحسین بعد از آنکه سر از سجده برداشت پیش آمدم
و سلام کردم بر آنحضرت و نگاه کردم بصورت آن بزرگوار دیدم متغیر الحال و رنگ شکسته
و قطرات اشک بر دو گونه مبارکش جاری بود مثل دانهای مروارید عرض کردم ای سید من چرا
گریه میکنید خدا چشم شما را هرگز نگریاند شما را چه واقع شده است حضرت فرمود یا ابن وهب
آیا در غفلتی و نمیدانی امروز چه روز است اما علمت ان جدی الحسین قد قتل فی مثل هذا

مکرر بار دوم رجعت اهل بیت از شام بکربلا

الیوم آیا نمیدانی که جدم حسین در همچه روزی شهید شده است پس فرمود ای پسر وهب
زیارت کن حسین را در هر کجا باشی چه دور و چه نزدیک و محزون بوده باش بر او راوی میگوید
که عرض کردم ای آقا و سید من دعائی که از شما شنیدم در حال سجده که در حق زوار آنحضرت میفرمودید
اگر آن دعا را فرموده بودید در حق کسیکه خدا را نمیشناخت گمان من آنست که آتش جهنم بدن
او را نمیسوزانید والله آرزو کردم که کاش پیش از حج بزیارت آنحضرت رفته بودم پس حضرت
فرمود یابن وهب ان الذین یدعون لزواره فی السماء اکثر ممن یدعو لهم فی الارض آنکسانی
که دعا میکنند از برای زوار حسین در آسمانها بیشترند از کسانیکه دعا مینمایند در زمین در حق
ایشان یابن وهب مبادا ترک نمائی زیارت آنحضرت را که هر که ترک نماید زیارت آنحضرت را
در حسرت و ندامت خواهد بود تا روز قیامت و آرزو میکند که کاش قبر او شکافته میشد
از قبر بیرون میافتاد و بزیارت آنحضرت میرفت یابن وهب آیا دوست نمیداری که خدا شخص تو را
مشاهده نماید و رحمتهای خود را شامل حال تو گرداند و جمله کسانی باشی که در روز قیامت با پیغمبر
خدا مصافحه نمائی و در حدیث دیگر مرویست از جابر جعفی که حضرت صادق فرمود بجابر آیا
زیارت میکنی امام مظلوم را عرض کردم بلی فرمود میخواهی ترا بشارت دهم بثواب آن عرض
کردم بلی فرمود هرگاه کسی بقصد زیارت آنحضرت بیرون رود از خانه خود چه سواره و چه
پیاده حقتعالی موکل گرداند چهل هزار ملائکه را که صلوات بفرستند بر این بنده تا آنکه
مشرف شود بقبر آنحضرت و هر قدمیکه بر میدارد ثواب شهیدیکه در راه خدا کشته شده باشد
و در خون خود غلطیده باشد در نامه عملش نوشته شود و هرگاه سلام کند بر آنحضرت
و قبر او را ببوسد از گناه پاک شود مثل روزیکه از مادر متولد شده باشد و هرگاه بنماز
زیارت بایستد خداوند عالم با جمیع ملائکه صلوات بر او فرستند تا از نماز فارغ شود و از
برای او نوشته شود بهر رکعت نمازی که در نزد قبر مبارک آنحضرت بجا میاورد ثواب هزار حج
و هزار عمره صحیح که هر یکرا با پیغمبر مرسلی بجا آورده باشد و ثواب هزار بنده که در راه خدا آزاد نموده
باشد و هزار جهاد که در راه خدا با پیغمبر مرسلی کرده باشد و هرگاه قصد اقامت نماید در نزد قبر
مبارک آنحضرت ندا میکند منادیکه ای بنده خدا طوبی لک خوشا بحال تو بتحقیق که غنیمتهای

خدا را جمع نمودی و از بلاهای دنیا و آخرت سالم شدی و جمیع گناهان گذشته تو آمرزیده
شد عمل را از سر گیر پس اگر در همان روز یا همان شب یا همان سال وفات نماید خدا متوجه قبض
روح او نخواهد شد مگر حق تعالی و اگر بمنزل خود مراجعت نماید آن چهل هزار ملائکه
گویند که خدایا دوست تو وارد منزلش شد ما بکجا برویم پس ندا از جانب خدا میاید ای
ملائکه من در خانه او بایستید و تسبیح و تقدیس مرا بجا آورید و ثوابهایش را بنویسید در نامه
حسنات او تا روز وفاتش و هرگاه وفات نماید حاضر شوید در وقت غسل دادن و کفن
کردن او و بر او نماز کنید پس بعد از وفات آن بنده ملائکه میگویند بر در کجا رویم دوست
وفات نمود حال دیگر بکجا رویم ندا میاید از خدا که بر سر قبرش باشید و تسبیح و تقدیس و تهلیل
مرا بجا آورید و بنویسید ثواب در نامه عمل او تا روز قیامت و در حدیث دیگر وارد شده است که
امام مظلوم فرمود مَن زارَنی بَعدَ مَوتی زُرتُهُ بَعدَ مَوتِهِ فی لَیلَةِ الوَحشَةِ و هر کس زیارت من
نماید بعد از وفات من من او را زیارت کنم در شب اول قبر که وقت وحشت است و در منتخب روایت
نموده است که امام مظلوم فرمود مَن زارَنی بَعدَ مَوتی زُرتُهُ یَومَ القِیمَةِ وَلَو لَم یَکُن الّا فی النّارِ لَاَخرَجتُهُ
هر کس مرا زیارت کند بعد از وفات من من او را زیارت کنم در روز قیامت و اگر او را در عرصه
محشر بیابم در هر جا که باشد بزیارت او بروم و اگر در آتش جهنم باشد او را بیرون آورم و نجات
دهم **مؤلف فقیر** گوید که هرگاه شمه از زیارت آنحضرت را شنیدی پس بدان که اول کسیکه
بزیارت آنحضرت مشرف شد جابر بن عبد الله انصاری بود با جماعتی از زنان بنی هاشم و در آن
وقت اهل بیت امام مظلوم هم وارد شدند و یکدیگر را ملاقات نمودند و اقامه عزا در نزد
قبر مطهر آن مظلوم نمودند و آن روز بیستم ماه صفر بود چنانچه در مقتل ابو مخنف نقل
کرده است و در کتاب بشارة المصطفی روایت کرده از عطیه عوفی که گفت رفتم با جابر بن
عبد الله انصاری بزیارت قبر ابی عبد الله الحسین چون وارد کربلا شدیم جابر آمد بکنار
فرات غسل کرد و جامه بر خود پوشید و جامه دیگر را بطریق رداء بدوش انداخت پس خود را
بعد خوشبو کرد و روانه بجانب قبر منور شد و هر قدم میگذاشت مشغول ذکر خدا بود
تا آنکه نزدیک قبر رسید گفت دستم را بقبر برسان چون دست او را بقبر گذاردم دیدم

نکته

الثبج بالثاء فالباء فالجیم ما بین الکاهل الی الظهر

خود را بروی قبر انداخت و غش کرد و بیهوش بر روی خاک افتاد قدری آب بر رویش پاشیدم تا آنکه
بهوش آمد سه مرتبه گفت یا حسین یا حسین یا حسین پس گفت حَبیبٌ لا یُجیبُ حَبیبَهُ محبوبت
که جواب حبیبش را نمیدهد پس گفت وَ اَنّی لَکَ بِالجَوابِ وَ قَد شُحِطَت اَوداجُکَ عَلی اَثباجِکَ وَ
فُرِّقَ بَینَ بَدَنِکَ وَ رَأسِکَ و چگونه در جواب بگوئی و حال آنکه بخون خود غلطیدی و
رگهای گردن شریفت را بریدند تو را بخون آغشته کردند و میان سر و بدنت جدائی انداختند
پس شروع کرد بزیارت آنحضرت با ناله و جزع عطیه گوید همین زوال نزدیک شد دیدم
که از سمت شام گرد و غبار شد چون نگاه کردم دیدم در میان آن غبارها کجاوه های بی پوش
ظاهر شد همین که نزدیک رسیدم دیدم دختران علی مرتضی را و یتیمهای فاطمه زهرا
نشسته اند پس آمدند بنزدیک قتلگاه و همگی چون برگ خزان از شترها بروی خاک ریختند
و هر یک قبر شهیدی را در بغل گرفتند و صداها بگریه و ناله بلند کردند از آنجمله زینب خاتون
دست زد و جامه را چاک زد و خود را بر روی قبر مبارک امام مظلوم انداخت با واز حزین
فریاد بر کشیدند وا اَخاه وا حُسَیناه وا حَبیبَ رَسولِ اللهِ یَابنَ مَکَّةَ وَ مِنی یَابنَ فاطِمَةَ الزَّهراءِ
یَابنَ عَلیِّ المُرتَضی پس آنقدر گریست و خاک قبر منور را بر سر ریخت که بیهوش شد چون بهوش
آمد عرض کرد ای برادر در راه شام آنقدر تازیانه بر پشت من زده اند که پشتم مجروح شده است
و هنوز جراحت آن باقیست اگر در این صحرا نامحرم نبود پیراهن پشت خود را دور میکردم
تا مشاهده نمائی جراحت پشت مرا سکینه مظلومه گفت ای پدر وقتیکه ما را بمجلس یزید میبردند
کعب نیزه و تازیانه بر سر و صورت ما میزدند و چوب عصا بر سرهای یتیمان میکوبیدند عمه ام او خواهر
فاطمه زهرا میخواستند بکنیزی ببرند ای پدر ما بزیارت تو آمده ایم چرا جواب سلام ما را نمیگوئی
که ناگاه آوازی از قبر مبارک بلند شد که وَ عَلَیکِ السَّلامُ ای غریب یتیم و عَلَیکِ السَّلامُ
ای یتیم پدر و عَلَیکِ السَّلامُ ای اسیر یزید چون بمدینه رفتی سلام مرا بقبر مادرم فاطمه
زهرا برسان و بگو ای مادر گاه گاهی بزیارت فرزند غریبت بیا پس همه اهل بیت از این صدا
بگریه در آمدند و سکینه و عمه اش زینب گریه کرد و گفت ای عمه قبر برادرم علی اکبر کجا است من نشان
بده میخواهم سلام کنم برادرم زینب خاتون قبر علی اکبر را نشان داد پس سکینه آمد بر سر قبر

برادرش علی اکبر و نشکسته است بگو و ابرادر خود عرض کرد ام کلثوم امد بکنار فرات خود را بر روی
قبر برادرش عباس انداخت و گفت ای برادر تو را چه شده است که در کنار فرات مسکن کرده مگر
از اهل بیت خجالت داری ای برادر بر ما مشکل است که اب فرات را ببینیم مثل شکم ماهی موج میزند
و تو تشنه در کنار آن خفته باشی که ناگاه صدا گریه بلند شد زینب نگاه کرد دید فاطمه نو عروس
زار زار گریه میکند و اهسته اهسته عمه خود را صدا میزند و میگوید قبر قاسم کجا است زینب
بگریه درامد و اشاره بقبر قاسم کرد فاطمه خود را بر روی قبر قاسم انداخت و صیحه زد و بیهوش
شد چون بهوش امد گفت ای نو داماد فدای تو شوم ایا خبر از عروس داری که بچه بلا گرفتار
شد گاهی در خرابه شام گاهی در مجلس یزید گاهی در بیابانها سرگردان و میخواستند او را
بکنیزی ببرند در مجلس یزید ای قاسم سر از قبر بیرون بیاور و ببین که عروست بعوض سرخی صورتش
از ضرب سیلی بچه بنی امیه سرخ شده است و پشتش از ضرب کعب نیزه سیاه گشته است پس اهل بیت
دور هم جمع شدند و حلقه ماتم زدند و صداها بگریه و نوحه بلند کردند گویا میگفتند نقل
فاهنا قمر مضیئنا بنور هدیه تهدی الناس هیهنا یعنی در اینجا غروب کرده خورشید فلک امامت
که سرگشتگان وادی ضلالت از نور هدایتش براه حق میرسیدند و عالم را ظلمانی گذاشت
فقدنا فیهنا روحنا وروحنا وریحاننا و فتوتنا و نبینا در این زمین گم کرده ایم روح عالمیان
و راحت مومنان و ریحان پیغمبر آخر الزمان و امیر مومنان را و فتوتی که خداوند سبحان در قران
مجید بان قسم یاد کرده است هنا شب الحراب علوج حرب هنا شنت خیول الحرب فینا
اینجا است که اولاد حرب لعنهم الله اتش حرب را افروختند و مال ما را دستبرد و غارت کردند هنا
ذبح الحسین بسیف شمر هنا قد ترو امنه الجبینا اینجا است که شمر حرامزاده حسین مظلوم را
بشمشیر جفا ذبح نمود و جبین نورانی او را بخاک و خون مالیدند هنا العباس فی یوم عبور
جبال الماء قد امسی دفینا اینجا است که حضرت عباس را در کنار آب فرات بر زمین زدند و دستهای
از بدن جدا کردند هنا ذبحوا الرضیع بیهم حقد فارحموا الصغار المرضعینا اینجا است که تیر بر
حلقوم علی اصغر زدند و بعوض آب مهیکان تیر چشاندند هنا قد طیرت اسیاف جور الکف
القاسمین المنفقینا اینجا است که جدا کردند دستهائی که بدعا بدرگاه خداوند بلند بود و گاهی

بعطا و بخشش گشوده بود هنا صبغت نواصینا دماء بذبح بنی امیر المؤمنینا اینجا است که موهای
ما و پیشانیهای از خون کشتگان اولاد امیر المؤمنین رنگین شده بود هنا علوا رؤس بنی علی
و رؤس بنی عقیل العاقلینا اینجا است که سرهای اولاد امیر المؤمنین را بر نیزه زدند و سرهای
اولاد عقیل و جعفر را بر نوک سنانها بلند کردند هنا نهبوا الخیام واحرقوها وقیم بیننا فی الخیاما
اینجا است که خیمه های آل عبا را اتش زدند و مال ما را غارت کردند و ما را برهنه کردند و با سر برهنه
اسیر نمودند و بکوفه و شام بردند و در مقتل ابو مخنف نوشته است که اهل بیت سه روز در کربلا
ماندند و زیارت و تعزیه داری نمودند و روز چهارم روانه بجانب مدینه شدند و در هنگام
وداع با قبور شهدا این قدر ناله و جزع نمودند که دل عالم را کباب نمودند یکی میگفت ای همسفر
ذوالفقار را مانده چرا برخیز کاروان که همراه میبرد یکی میگفت ای پدر وقتیکه از مدینه میرفتیم همه
پدر و برادرها با ما بودند حالا که ما وارد مدینه میشویم نه پدر داریم و نه برادر و نه عم و نه عموزاده
و نه سایر خویشان و اقربا و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و صاحب مناقب روایت کرده است
از فاطمه دختر امیر المؤمنین که بخواهرم زینب خاتون گفتم که این مردیکه همراه ما میباشد بما نیکی کرد
در این سفر و حق او بر ما لازم شد با صلاح میدانی که انعامی باو کرده باشیم خواهرم فرمود
بخدا قسم چیزیکه باو انعام کنیم نداریم مگر انکه زیور خود را باو دهیم پس من و خواهرم دست
بند و خلخال خود را بیرون کرده و بجهت انشخص فرستادیم و عذر از او خواستیم که این عطیه کم را
قبول کن که تو با ما نیکی کردی گفت من اینچه را کردم از برای رضا خدا و قرابت شما با رسول خدا
کردم نه از برای طمع دنیا پس از خادمان انعام را قبول نکرده رد نمود و در مقتل حزن الایمان
نوشته است که عرض کرد انشخص مکاری که من یک التماس بشما دارم قلیلی از کهنه لباس خود را
بمن دهید که بجهت تبرک ان را در جوف کفن خود بگذارم که ناگاه اهل بیت یک عصابه پر خون
باو دادند چون انمرد گرفت نگاه کرد دید ان پارچه خونست و سوراخ سوراخ شده است عرض
کرد که این عصابه چرا پر از خون است و علاوه چرا سوراخ سوراخ است پس اهل بیت اهی کشیدند
و صدا را بناله بلند کرده فرمودند این عصابه باطراف گلوی علی اصغر بسته بود و این خون گلوی
ان طفل تشنه است که باین عصابه رسیده است و این سوراخها از ضرب تیر سه شعبه است

که بگلوی آن طفل تشنه زد تا بمرد و بسبب آن کربت و غش کرد الا لعنة الله الخ **فصل بیست و دوم**
در ورود بمدینه منوره بدانکه در کتاب ملهوف ابن طاوس و کتاب حزن الایمان روایت کرده است
از بشیر بن حذلم که چون نزدیک بمدینه رسیدند امام بیمار فرود آمد و فرمود تا خیمه از جهت
آنحضرت نصب کردند و عنان را فرود آوردند و بمن فرمود یا بشیر رحم الله اباک لقد کان شاعراً
فهل تقدر علی شیء منه ای بشیر خدا رحمت کند پدرت را مرد شاعری بود چه نیکو شعر میگفت
آیا تو بهره از آن داری عرض کردم بلی یا ابن رسول الله پس فرمود داخل مدینه شو و خبر مرگ ابی
عبدالله را باهل مدینه برسان و در روایت دیگر آنست که ای بشیر بگو عیال حسین از کربلا آمده اند
اما ای بشیر بگو حسین را کشتند و آب ندادند بجان شیعیان داغش نهادند ای بشیر بگو قاسم
و علی اکبر را شهید کردند و دستهای عباس را از بدن جدا نمودند و گلوی علی اصغر را ناوک
جفا نمودند ای بشیر بگو زینب از کربلا آمده است اما مگو اسیر قوم دغا گردیده و در بیابان بگردن
او و سکینه بسته اند و ایشان را با سر برهنه بمجلس یزید برده اند ای بشیر بگو سکینه از سفر برگشته
اما مگو یتیم شده و سرش بکعب نیزه شکسته و صورتش از ضرب طپانچه کبود گشته و لبش از تشنگی
خشکیده و رنگش از گرسنگی زرد شده بشیر میگوید اسب خود را سوار شده و تاختم تا وارد
مدینه شدم چون داخل مسجد رسول الله شدم صدا را بگریه بلند کردم و با ناله گفتم یا اهل
یثرب لا مقام لکم بها قتل الحسین فادمعی مدرار ای اهل مدینه دیگر با اطمینان خاطر نشسته
در اینجا مقام مکنید حسین مظلوم را کشتند و از این سبب سیلان اشک از دیده من جاری است
الجسم منه بکربلاء مضرج والرأس منه علی القناة یدار ای بدن مبارکش را در کربلا در خون
غلطانیدند و سرش را بر سر نیزه کردند و در اطراف بلاد گردانیدند بشیر میگوید پس گفتم
ای اهل مدینه اینک علی بن الحسین با عمها و خواهرانش در نزدیکی شما فرود آمده اند و من
رسول او میباشم فخرجن المخدرات من خدورهن مکشوفة شعورهن مخمشة وجوههن
ضاربات بخدودهن یدعون بالویل والثبور جمیع مخدرات بنی هاشم و زنان مهاجر و انصار
از خانها بیرون دویدند با گیسوهای پریشان و سر و پای برهنه رویهای خود را میخراشیدند و بر
سر و روی خود میزدند و صداها بنوحه و زاری و واویلا بلند کرده بودند فلم ار باکیاً من

من اکثر ذلک الیوم ولا یوماً امر علی المسلمین منه بشیر میگوید هرگز مدینه را با آن حال
مشاهده نکرده بودم و روزی تلخ تر از آن روز بر مسلمین ندیده بودم و شنیدم جاریه را
که نوحه و ندبه میکرد بر امام حسین صلوات الله وسلامه علیه و علی اولاده و میگفت نعی
سیدی ناع نعاه فاوجعا وامرضنی ناع نعاه فافجعا یعنی خبر دهنده خبر مرگ آقایم را آورد پس
دلها را بدرد آورد و خبر مرگ مرا علیل و بیمار کرد و دلها را کباب نمود فعینی جودا بالدموع
واسکبا وجودا بدمع بعد دمعکما معاً یعنی ای دو چشم من سعی کنید بگریستن و اشکهای خود را
جاری سازید پیاپی اشک بریزید در این مصیبت علی من دهی عرش الجلیل فزعزعا فاصبح
هذا الدین والمجد اجدعا یعنی چشمها اشک بریزید بر کسیکه مصیبت او بعرش اعلا رسید و عرش پروردگار
عالمیان را متزلزل گردانید دین پیغمبر آخر الزمان را خراب و مجد بزرگی را ناقص و نا تمام گردانید
علی ابن نبی الله وابن وصیه وان کان عنا شاخص الدار اشسعا ای چشمها آنکسیکه گفتم بر او
گریه کنید آن پسر پیغمبر و پسر جانشین پیغمبر است اگرچه از ما دور افتاده و در بلاد بعیده مدفون
گشته پس آن کنیزک گفت ای قاصد حزن و اندوه ما را تازه کردی بر سید مظلوم ما و جراحتهای
قلب ما را باتش مصیبت گداختی خدا تو را رحمت کند کیستی و از کجا میائی گفتم من بشیر بن جذلم
میباشم و از جانب امام بیمار علی بن الحسین آمده ام و آنحضرت با عیال و عیال امام شهید در
حوالی مدینه نزول فرموده اند بشیر گوید پس دیدم اهل مدینه از زن و مرد گریه کنان و برهنه
با چشمهای گریان یا حسین گویان از مدینه بیرون ریختند و بآنجانب شتافتند من اسب
خود را تاختم و برگشتم راهها پوشیده بود از خلق و راه نمیافتم آخر از اسب خود فرود آمدم
و گام بر گردنهای مردم زدم تا خود را بدر خیمه امام بیمار رسانیدم دیدم آنحضرت دستمالی
در دست دارد و اشک از دیده مثل باران میبارد و خادمی در عقب سرش بود کرسی گذاشت
و آنحضرت بر آن کرسی نشست و بی اختیار شده بود از گریه و از هر طرف صدای گریه و نوحه زنان
و مردان و کنیزان بلند بود و فوج فوج میامدند و بر آنحضرت تعزیت میگفتند صدای واحسینا
و ناله وامظلوما و اغریباه باسمان رسید و زلزله در زمین پیدا شد آنحضرت فرمود ساکت شوید
چون همهمه و فریاد خلق فرو نشست خطبه خواند و بعد از آن فرمود حمد میکنم خدا را بر عظائم

امور و فجایع در امور و بر این محنتهای بد روزگار و وزننده و سوزش بلاهای گزنده حمد میکنم خدا را ۱۵۸
بر مصیبتی که از بلیتها و مصیبتهای عظیم است که دلها را کباب و نفوس را هلاک مینماید ایها الناس
خدا را است حمد که مبتلا شدیم ببدترین مصیبتها و رخنه در اسلام شد بزرگترین رخنها قتل
ابو عبد الله و عترته و سبی نسائه و صبیته و داروا برأسه فی البلدان پدرم ابی عبد الله را
کشتند و عترت او را کشتند و زنان و دختران او را اسیر کردند و سر مبارکش را بر سر نیزه نصب
کردند و در شهرها گردانیدند پس کیست که بعد از حسین دیگر شادی کند و کدام دیده است که
در مصیبت ما اشک نریزد و بخل نماید در اشک ریختن بدرستیکه آسمانهای هفتگانه گریستند
برا و ایها الناس ای قلب لا یتصدع لقتله ام ای فؤاد لا یحن الیه یا کدام دل است که در این
مصیبت نشکافد یا کدام قلبی است که مشتاق باو نباشد یا کدام گوش مثل این مصیبتها را شنید
ایها الناس اصبحنا مطرودین مذودین شاسعین عن الامصار کانا اولاد ترک و کابل
ای خلق ما را طرد و منع کردند و از خود راندند و ذلیل کردند و از هر چیز منع کردند و در شهرها
گردانیدند بنحویکه گویا ما اسیران ترک و کابل بودیم و حال آنکه گناهی نکرده بودیم و مرتکب امری
قبیحی نشده بودیم و بدعتی در دین اسلام نگذاشته بودیم و چنین قضیه پیش از این نشنیده
بودیم بخدا قسم که اگر پیغمبر سفارش میکرد با ایشان در کشتن و ذلیل کردن ما همچنانکه وصیت
در رعایت ما کرد هر آینه آنچه کردند زیاده نمیکردند فانا لله و انا الیه راجعون چه مصیبتی است
جان گداز و چه ماتمیست دل خراش اندازنده و تلخ کننده کامها و سوزنده دلها تا روز قیامت پس
صعصعة بن صوحان که از شیعیان بود و زمین گیر شده بود زبان خود را بعذر خواهی گشودی
که من زمین گیر بودم و نتوانستم بیاری شما بیایم حضرت عذر او را قبول فرمود و در حق او ترحم فرمود
و در روایت دیگر محمد بن حنفیه چون مطلع شد از آمدن اهل بیت سوار شد بسرعت بیرون رفت
چون نظرش بر علمهای سیاه و خیمهای صاحب بزرگ خودش افتاد از اسب فرود آمد و بیهوش بزمین
افتاد با امام بیمار خبر دادند و عرض کردند که عم خود را دریاب که نزدیک است هلاک شود آنحضرت
گریه کنان از خیمها بیرون آمد تا بنزدیک عم خود رسید و سر او را در کنار گرفت تا هوش آمد
چون نظرش بر فرزند برادر افتاد نعره کشید گفت یا ابن اخی ابن اخی ابن قرة عینی ابن ثمرة فؤادی

این

۱۵۹ ابن ملیکة ابی ابن اخی الحسین ابو ورد بده برادر نور دیده عالم کجاست میوه دل من کجاست سرور
قلبم کجاست جانشین پدرم حسین کجاست حضرت فرمود یا عمی اتیتک یتیما ای عم ما را یتیم کردند
مردان ما را کشتند و طفلهای ما را سر بریدند و زنان ما را اسیر کردند کاش در کربلا بودی
و صدای العطش العطش پدرم را میشنیدی و میدیدی که چگونه استغاثه میکرد و کسی او را جواب
نمیداد مگر تیرهای بنی امیه و شمشیرهای ایشان و آخر او را با لب تشنه شهید کردند پس محمد بن حنفیه
صیحه زد و بیهوش شد چون بهوش آمد بد علامت جراحتی در گردن امام بیمار ظاهر است پرسید
این چه جراحت است امام فرمود این علامت غل و زنجیر است که بر گردن من بیمار گذاشتند
و گردنم مجروح شد و خون از آن جاری شد چون محمد بن حنفیه این را شنید دستها را بر سر زد و
خاک بر سر ریخت افتاد و غش کرد **مؤلف گوید** محمد بن الحنفیه طاقت نداشت که علامت
یک زخم بر گردن امام بیمار مشاهده نماید پس چه حال داشت اگر زخمهای گلوی حسین و بدن او را میدید
زخم بالای زخم جراحت بالای جراحت پس امام بیمار بکیفیت قصه عظمای کربلا را نقل میکرد و
اهل مجلس زار زار گریه و ناله میکردند لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم پس اسیران
کربلا با عزا و ناله وارد مدینه شدند و در وقت ورود ام کلثوم با دل پر خون میگفت
مدینة جدنا لا تقبلینا فبالحسرات و الاحزان جئنا ای مدینه جد ما ما را قبول مکن و مگذار
که ما داخل شویم چرا که ما قافله حسرت و اندوه میباشیم و در وقت رفتن صاحب داشتیم و حالا
بی صاحب و بی کس وارد تو و داخل تو میشویم خرجنا منک بالاهلین جمعا رجعنا لا رجال و لا
بنینا ای مدینه وقتیکه رفتیم از تو بیرون همه اهل و عیال با ما جمع بودند و حال که مراجعت
کردیم نه مردان با ما اند و نه جوانان و نه اطفال بلکه همه کشته شدند و کنا فی الخروج بجمع
شمل رجعنا حاسرین مسلبینا وقتیکه بیرون رفتیم با جمعیت و اسباب بودیم و حال که مراجعت
کردیم سر برهنه و بی اوضاع و بی اسباب هستیم و مولانا الحسین لنا انیس رجعنا و الحسین
به رهینا ای مدینه وقت رفتن آقای ما حسین پشت و پناه ما بود و حال که مراجعت کردیم
و حسین را انداختیم و ضعیف و بی طاقت شده ایم و بی پشت و پناه میباشیم و نحن بنات یس و طه
و نحن المخلصون المصطفونا و حال آنکه ما دختران پیغمبر و عترت طاهره او میباشیم و نحن

الطاهرات

الطاهرین بلا خفاء و نحن الصادقون الناصحونا و حال آنکه مخفی نیست که طاهر و طیب هستیم
چنانچه در قرآن خداوند شهادت داده است و ما هستیم که همیشه با خلق براستی رفتار نموده ایم
و ایشان را براه حق نصیحت کرده ایم الا فاخبر رسول الله عنا بانا قد فجعنا من ابینا ولن رجالنا
بالطف صرعی بلا رائس و قد ذبح البنینا ای اکبت که خبر کنید رسول خدا را که یکجا ما را بمصیبت
پدر مبتلا کردند و یکجا مردان ما را سر بریدند و بی سر بروی خاک گرم کربلا انداختند و
اطفال ما را ذبح کردند الا یا جدنا اننا اسرنا و بعد الاسر انا قد سبینا ای جد بزرگوار ما را
باسیری مبتلا کردند و بعد از اسیری ما را ببندگی گرفتند و قد هطلت یا رسول الله اضحوا
عرانا بالطفوف مسلبینا اولاد تو را ای رسول الله همگی را در زمین کربلا برهنه و عریان کردند
و قد ذبحوا الحسین و لم یراعوا جنابک یا رسول الله فینا حسین تو را ذبح کردند و حرمت تو را
در باب ما مراعات نکردند افاطم لو نظرت الی السبایا بناتک فی البلاد مشتتینا ای مادر ای فاطمه
کاش میدیدی دختران و اسیرانت را که ایشان را متفرق کرده اند در بلاد افاطم لو رأیتنا سهارا و من
سهر اللیالی قد عمینا ای مادر کاش ما را میدیدی در راه سفر شام شبها نمیگذاردند بخواب روی
و از بیخوابی نزدیک بود که کور شویم فلو دامت حیاتک لم تزالی الی یوم القیمة تندبینا
و اگر زنده بودی ای مادر تا روز قیامت بر حال ما گریه و نوحه میکردی و عرج بالبقیع وقف
و نادی یا ابن حبیب رب العالمینا و قل یا عم یا حسن المزکی بنات اخیک اضحوا ضایعینا
بالا در و برو بقیع و بایست و ندا کن حسن مجتبی را و بگو که دختران برادرت را اسیر کردند و بی یاور نمودند
ایا عماه ان اخاک اضحی بعیدا عنک بالرمضا رهینا بگو ای عم بزرگوار برادر بزرگوارت را
شهید کردند و بدنش را برهنه ببیابان انداختند و وحشیان صحرا و مرغان هوا نوحه گر او بودند
و لو عاینت یا مولای ساقوا حریما لا یجدن لهم معینا علی متن النیاق بلا وطاء
و شاهدت الرؤس مکشفینا کاش میدیدی حرم برادرت را که با سرهای برهنه سوار جهازان
شترها نموده اند و با سرهای برهنه ایشان را باطراف عالم میگردانند و زینب اخرجوها
من خباها و فاطم واله تبدی الانینا و ای مادر کاش میدیدی دختر خود زینب را که چگونه آن مظلومه را
باذلت و خواری از خیمه بیرون کشیدند و فاطمه نوعروس سرگردان در صحرا و صدا بناله و جزع او

بلند بود سکینة تشتکی من حر وجد تنادی الغوث رب العالمینا کاش سکینه مظلومه را میدیدی
که چگونه آن طفل صغیره از شدت تشنگی و سوزش جگر صدا الغوث او بدرگاه خداوند بلند بود
و زین العابدین بقید ذل و راموا قتله اهل الخؤنا و امام بیمار را باذلت در غل و زنجیر
مقید کرده بودند و ظالمین میخواستند که او را بقتل برسانند و در مقتل ابو مخنف نوشته است
که روز جمعه بود که اهل بیت وارد مدینه شدند و جددن المصائب و الاحزان و مصیبت و حزن
خود را تازه نمودند شققن الجیوب و لطمن الخدود و نشرن الشعور و جامه های خود را دریدند
و طپانچه بصورت خود زدند و موهای خود را پریشان نمودند و جمیع زنان مهاجر و انصار دور ایشان
جمع شدند و صداها بگریه و ناله بلند کردند و چنان مصیبتی در مدینه برپا شد که از روز وفات
پیغمبر شدیدتر بود پس زینب خاتون آمد بدر روضه پیغمبر و دست خود را گرفت بدو طرف باب
روضه و با سوز دل فریاد کرد یا جداه انی ناعیة الیک اخی الحسین ای جد بزرگوار خبر مرگ برادرم
حسین را از برای تو آورده ام یا جداه قتیل ولدک المظلوم عطشانا ای جد بزرگوار پسر تو حسین را
تشنه شهید کردند و در مقتل ابن عربی است که پس زینب مثل باران گریست و آهی کشید و افتاد
و بیهوش شد چون بهوش آمد عرض کرد ای جد بزرگوار در راه شام انقدر بتازیانه بر پشتم زده اند
که پشتم مجروح شده است که ناگاه گریه و ناله از عقب سر زینب بلند شد چون نگاه کرد دید
ام البنین مادر عباس است آمد و دامن زینب را گرفت و گفت ای دختر امیرالمؤمنین بگو بسر پسرهای
من عبدالله و عون و جعفر و عباس چه آمده است گفت همه شهید شدند گفت جان ایشان فدای
حسین باد بگو بسر حسین چه آمده است گفت او را با لب تشنه شهید کردند پس ام البنین دستها را
بر سر زد و خاک بر سر ریخت پس زینب گفت از پسرت عباس یادگاری دارم گفت کدام است که
ناگاه زینب پیرهن خون عباس را بیرون آورد چون نظر ام البنین بآن پیراهن افتاد آهی کشید و شروع
بگریه کرد **مؤلف گوید** نمیدانم چه حال داشت مادر عباس اگر دستهای بریده
عباس را میدید بدن پاره پاره عباس را که بر روی خاک کربلا افتاده بود پس زینب خاتون
آمد بر سر قبر مادرش فاطمه بعد از گریه و سلام عرض کرد ای مادر دختر اسیرت از کربلا آمده و میگوید
چه سوغاتی ای مادر آورده ام از جهت تو بگو قبول کنی آورده ام که ناگاه پیراهن سوراخ سوراخ برادر جوان

امام حسین را بیرون آورد که صدای شیون زنان مدینه بفلک رسید و همه دختران مدینه خاک
بر سر خود ریختند زینب گفت ای اهل مدینه در کربلا نبودید که ببینید برادرم را چگونه
شهید کردند و این سوراخها که در این پیراهن است که جای شمشیر و تیر و نیزهٔ مخالفانست کاش زینب
مرده بود و آن بدن نازک را پاره پاره نمیدید پس سکینهٔ مظلومه رو نمود بدختران مدینه گفت
کاش در شام بودید و میدیدید که دختران شامی سنگ و چوب بسر ما یتیمان میزدند
و خاک و خاشاک بر سر ما یتیمان میریختند ای زنان مدینه شما دست بر سر خود میزنید در این
مصیبت و لیکن زنان شامی کف بر یکدیگر میزدند و شادی میکردند ای زنان مدینه شما
سنگ بر سینه میزنید بجهت قتل پدرم و زنان شامی سنگ برمیداشتند و بر سر پدرم میزدند
بخدا قسم که بچشم خود دیدم که یزید چوب بر لبهای خشکیدهٔ پدرم میزد و من گریه میکردم
و کسی بفریاد من نمیرسید پس از سخنان آن یتیم قیامتی در مدینهٔ طیبه برپا شد که هیچ چشمی
ندیده و هیچ گوشی نشنیده بود الا لعن الخ **فصل بیست و سیم** در وفات زینب خاتون
و اسیری اهل بیت در دفعهٔ ثانیه از مدینه بشام محنت انجام مرویست که بعد از آنکه معاویه
علیه الهاویه بجهنم رفت یزید ولد الزنا بیست و هشت ساله بود یا بیست و هفت ساله و مدت خلافت
باطلهٔ آن ملعون سه سال بود در سال اول امام مظلوم را شهید نمود و در سال دوم مدینه را
خراب نمود و مباح کرد اموال و فروج ایشان را و در سال سیم منجنیق گذاشت و کعبه را
خراب نمود و اسباب حرم را سوزانید و بروایت دیگر در سال سیم ادعای الوهیت نمود و امر نمود
با امام زین العابدین علیه السلام و بعضی دیگر از بنی هاشم که اقرار نمایند بعبودیت او و سبب خراب نمودن
مدینهٔ منوره آن بود که جماعتی از اهل مدینه در سنهٔ شصت و دو بعد از شهادت امام مظلوم
وارد شام شدند دیدند که یزید ملعون مشغول شرب خمر و باختن قمار و شطرنج و نواختن
طنبور و مینا شده و مست و بیخود است و نماز نمیکند و خواهر و دختر و عمه و مادر خود را بنکاح
خود بیرون آورده چون بمدینه مراجعت کردند بیعت آن کافر را شکستند و عامل او عثمان بن محمد بن
ابی سفیان را از مدینه بیرون کردند و با عبدالله بن حنظله بن غسیل بیعت کردند چون این خبر بیزید
ملعون رسید لشکر کثیری تدبیر کرده مسلم بن عقبهٔ مری فرستاد که مدینه را خراب نماید و اهل آنرا

بقتل رسانند و هر کس در مدینه بیابند از کبیر و صغیر بقتل رسانند و مسجد پیغمبر را خراب
نمایند و بروایتی آن ملعون گفتند نمایان و دشمنان که شیعیان و دوستان حسین بهانهٔ حج را
دست میزنند در مدینه و با امام زین العابدین علیه السلام بیعت میکنند و خراج از برای او
میبرند و عنقریب با تو خروج میکنند آن ملعون ترسید و سبب دیگر آنکه شوهر زینب خاتون که
عبدالله بن جعفر باشد در همان سال وفات نمود منقولست که بازماندگان ایشان را اسیر نموده
بشام بیاورد و زینب را بعقد خود در آورد و بالجمله آن ملعون لشکری عظیم ترتیب داده
و امیر ایشان مسلم بن عقبهٔ مری را نمود و آن ملعون بود که غسل جنابت نمیکرد و آنقدر دشمن
اهل بیت بود که نماز نمیکرد بسبب آنکه در تشهد باید صلوات بر محمد و آل محمد فرستاد و دیگر
آنکه میگفت خدای من یزید است و عبادت خدای آسمان نمیکرد و غلامی هم داشت با این شقا[illegible]
این دو را با صد و ده هزار لشکر شام فرستاد و فرمان داد با ایشان یکی آنکه در مدینه قتل
عام نمایند و دیگر آنکه محلهٔ بنی هاشم را خراب کنند و آنچه توانند بی ادبی نسبت بروضهٔ منوره
نمایند و دیگر اهل بیت امام مظلوم را بصد خواری تمام اسیر کرده با سر برهنه بر شترهای
بی جهاز بشام برند و غل جامعه را در گردن امام زین العابدین گذارند و آن غلی بود
که اگر بگردن فیلها میگذاشتند پشت آنها خم میشد پس آن ملعون بی خبر وارد مدینه شد
و شروع بقتل عام کرد و زیاده از هفتصد طفل را در گهواره کشتند و هفتصد نفر از بزرگان
قریش و مهاجر و انصار را بقتل رسانیدند بغیر از زنان و کنیزان و سایر مردم و عبدالله حنظله را
نیز بقتل رسانیدند و زیاده از دو هزار زن و کنیز را شکم دریدند و آنقدر خلق را کشتند
که خون در روضه و مسجد پیغمبر جاری گردید بحدیکه خون رسید بقبر منور پیغمبر و مردم
پناه بقبر پیغمبر بردند و ایشان را در آن اماکن شریفه بقتل رسانیدند و در مقتل هشام بن
حسام مذکور نوشته است هزار نطفهٔ حرام در آن جنگ منعقد شد و بعضی دیگر ده هزار
ولد حرام گفته اند که متولد شدند از آن معرکه پس بعد از قتل و غارت اهل مدینه و خراب
نمودن محلهٔ بنی هاشم اهل بیت را اسیر نموده روانهٔ شام شدند و ظاهر از اینست که در دفعهٔ
ثانیه ایشان را بعزت و حرمت بردند و بعضی گفته اند ایشان را بذلت و خواری اسیر نموده

بشام برند و چون یزید ملعون نوشته بود که ظلم و ستم در حق اسیران مصطفی بیشتر از اسیر
روم و اول نمایند با بی نسبت اهل بیت را با سر برهنه و پای برهنه بر شترهای برهنه سوار نموده غل و زنجیر
بگردن ایشان گذاشته بعزم دولت خواهی ایشان را بشام بردند حضرت امام ع فرمود که در دفعه ثانیه
بجهت ظلم و ستم منمودند که بگردن همه اهل بیت غل و زنجیر گذاشته بودند حتی بگردن طفلها و حلق
ما و گردنهای نازک ایشان از تعب زنجیرها و گرمی آفتاب مجروح شده بود و حضرت فرمود که شبها بود که اول
صبح بود که شامیان بیرحم وارد منزل میشدند و خیمهها را آراسته میکردند و در آنها ساکن میشدند
و اهل بیت مصطفی و اطفال یتیم مصطفی را در آفتاب مینشانیدند و اهل بیت مصطفی را با دست بسته و
گردنهای مجروح غل و زنجیر نهاده و در منازل بهای سر خوش گوارا آزاد میکشیدند و انشامیان بیرحم
مباشا میبید و با سبها آخور میدادند و قطره آب از اسیران بیکسان نمیدادند و چون آن اطفال از شدت
تشنگی و گرمی آفتاب گریه و جزع مینمودند زینب فضه را میفرستاد که آخر ما ذریه مصطفی هستیم تا کی در آفتاب
تشنه و گرسنه نشسته باشیم بر ما رحم کنید و قطره آبی بما بدهید حضرت فرمود که آن بیرحمان اصلا رحم
نمیکردند شبها بود که آن اطفال در آن آفتاب تا عصر نشسته بودند بعد از عصر آن نفسه ابا کوره
کرده در ته ظرفهای اسبها مانده بود آن نیمها را از آن میدادند که بخورند و بیاشامند و اطفال با تب زهم
و شفقت میبردند تا آنکه بنزدیک شام رسیدند چون سواد شام ظاهر شد زینب خواتون بگریه درآمد و
دستها را بدرگاه خداوندی بلند کرده عرض کرد خدایا مهربانا ای پناه بیکسان و ای یار درماندگان
بر ما بیکسان غریب رحم کن و زینب بیچاره را امرت عطا فرما که دیگر با سر برهنه و موی پریشان نزد
مجلس یزید خبیث نروم و چشم ظالم بیرحم بر صورت زینب نیفتد که ناگاه زینب بیگمان که بیمار شد
و در بستر بیماری بصد خواری افتاد نه کسی بود که او را غذا دهد و نه کسی بود که او را دوا دهد
امام سجاد را صدا زد که ای نور دیده و ای فرزند یتیم برادر بیا ساعتی در نزد عمه خود بنشین که با تو
وداع کنم که زینب بیچاره میخواهد دار فانی را وداع کند پس گفت ای نور دیده چند وصیت بتو
دارم اول آنکه چون در وقت شهادت برادر مظلومم سفارش اطفال یتیم خود را بمن نمود من هم سفارش
آنها را بتو مینمایم که آنها بعد از زینب پرستاری ندارند و همه یتیم و اسیر و دستگیرند دیگر آنکه وقتی
که وارد مجلس یزید شدی با ظالم مدارا کن و آهسته سخن بگو و سخن او را متعرض مشو و جواب

مگو مبادا سهم ترا بقتل برساند ای نور دیده دیگر زینب نیست در آن مجلس که التماس کند و نگذارد که ترا
بقتل برساند و دیگر آنکه وقتیکه وارد شام شدی سلام مرا به سر بریده پدرت برسان و بعوض من
انشاء را ببوس و بگو ای برادر زینب در فراق تو سوخت و کباب شد و دیگر امر کن که مرا زنان غسل دهند
و کفن کنند و خود بر من نماز کن ای پدر و فرزند که کسی حسین را غسل نداد و کفن نکرد بلکه بدن مبارک
او را برهنه در آفتاب انداختند دیگر آنکه بعد از دفن من بر سر قبر من تلاوت قرآن بکن چرا که من
در این بیابان غریبم ابتدای انعزییه شوم که کسی بر سر نعش او تلاوت قرآن نکرد و کسی بر سر
او را انداشت بلکه بنی امیه لعنهم الله بعوض بر سر و تلاوت قرآن اسبها بر بدن نازنین او
تاختند پس بعد از وصایا با همه زنان و طفلان را طلبیده وداع نمود و صورتهای هر یکی را بوسید
بخصوص سکینه مظلومه و صدای گریه ایشان بلند شد پس بعد از وداع فرمود اشهد ان لا اله
الا الله و ان جدی رسول الله و ان ابی ولی الله و روح شریفش ملحق شد با آباء و امهات صالحین
خود پس حضرت امام زین العابدین فرستاد در نزد ظالمان که آبی بجهت غسل آن مظلومه بدهند ناگاه ملعونی
فریاد کرد که شما خارجی هستید غسل زینب که شما را غسل دهند چون حضرت این سخن را شنید آهی کشید
و گریست و فرمود هرگاه آب غسل نمیدهند او را تیمم دهید پس او را بدل غسل تیمم دادند پس حکم
شیعیان کباب شود که دختر های دنیا صداق ما در شان فاطمه باشد و او را تیمم بدهند و در روایت
دیگر آنست که بدعای امام آبی ظاهر شد او را غسل دادند اما حکم شیعیان نبود که حسین را بیغسل
دفن نمودند در کنار فرات پس زینب را در حوالی شام دفن نمودند و روانه شام شدند و از
کتاب تبصرة الذاکرین از کتاب منتخب التبرکه تألیف شیخ محمد بغدادی شافعی است نقل شده که
چون یزید پلید بعد از شهادت امام مجید در مقام اخفاء این عمل شنیع بود و از نسبت
با زینب بیاد میداد بعد از رحلت عبدالله جعفر عریضه بخدمت امام سجاد ع نوشت و اظهار مودت
و اخلاص و تلافی ما فات مینمود و اینکه اراده دارم علیا جناب زینب را بحباله خود در آورم
که موافق خبر صحیح میدانم هر کس جلد فرزند فاطمه اسباب نجات و دخول جنت و او را ابتغا
روانه شام نماید چون امام سجاد این خبر را بعمه خود دادند مظلومه بگریه درآمد و قطرات
اشک از دیده ها ریخت فرمود که مکن ابتهال باید با من سفر بروی و سفر آخرت است و یزید

نخواهی دید و در حوالی شام وفات خواهی کرد پس ابن زرد کو او بفرموده امام تدارک سفر شام
دید و روانه شد چون بهمین مقامیکه مدفن اوست رسید خبر فوت یزید شنید مصاحب
شام از منظر او دور ه از خیمه بیرون شتافت پشت خیمه باغی بود که نزدیک خیمه اش بود جوی
آبی یافت در کنار جوی تنها نشسته گریه و زاری میکرد از شدت گریه مدهوش شد و در خواب امام را دید بر لب
نهر ایستاده با باغ شد باغبان بتعجیل بیرون آمد بیلی در دست داشت بگمان آنکه راه آب را بسته
نموده اند بیل را بقوت تمام در آن بفرق او زد آن بیل رسید به پیشانی آن مظلوم شکافته شد
چون خبر دار باغبان را خون آلوده دید متحیر شد مقارن آن حال خدام آن مظلوم رسیدند و او را با
شکافته یافتند بخیمه آوردند و صدا او بگریه آغاز دادند چون صاحب باغ آنحال را دید از شناخت خدمت او در
عذر خواهی تمام نمود و آنجناب او را عفو فرموده قرار گذاشت که آن باغ صحن و مقبره مبارک او بوده
باشد و صاحب باغ راضی شد و بهمان صدمه شهید شد و در آن باغ مدفون شد و بنا بر روایتیکه اهل
بیت را کلا بشام بردند و در سفر ثانی چنانچه در بعضی کتب مسطور است حضرت سجاد فرمود که
مصیبت ما در ورود شام در اسیری دوم شدیدتر بود از دفعه اول چرا که در دفعه اول وقتیکه
میخواستند ما را بمجلس یزید پلید ببرند ریسمان بگردن ما کرده بودند و در دفعه دوم زنجیرها
بگردن ما نمودند و در دفعه اول چوب بر سرها میزدند و در دفعه دوم کعب نیزه و پشت شمشیرها
بر سر و پشت ما میزدند و در دفعه اول ما را در خرابه حبس نمودند و در دفعه دوم در زندان
تاریک محبوس بودیم در دفعه اول کنیزان شامی بدیدن ما میامدند در دفعه دوم در زندان را
محکم بسته بودند و کسی را ممکن نبود که وارد بر ما شود حضرت فرمود وقتیکه ما را بمجلس یزید
میبردند در خانه آن ظالم در بندهای بسیار داشت و خادمان آن ظالم در هر بندی ایستاده بودند با شمشیرهای
برهنه چون ما از در بندها میرسیدیم آن ظالمان ما را فحش میدادند و شمشیر بهر آن طفلهای
یتیم میزدند آن طفلهای یتیم گریه و جزع مینمودند و کسی بر ایشان رحم نمیکرد و ما و ایتام حسین
با سر برهنه و زنان را با موی پریشان وارد مجلس آن ظالم نمودند و آن ظالم مشغول بخوردن طعام بود
و اصلا متعرض ما نشد و طفلهای ما با دست بسته گرسنه و گردنهای مجروح از زنجیرها در نزد آن ظالم
ایستاده بودند و اشک حسرت از دیده میباریدند سکینه مظلومه رو بمدینه کرد و خطاب بجد خود نمود

با سوز دل عرض نمود که یا جدنا صرنا غنائم للعدی کانا بایدیهم اسیرات دیلم ای جد بزرگوار گروه
غنیمت دشمنان ما و اسیر دستگیر نموده اند که گویا اسیران دیلم میباشیم وآلک بحر الهجیر سواغب
ضیغها فی سیرها کل لئیم ای جد بزرگوار آل اطهار تو را اسیر کرده اند و در آفتاب گرم گرسنه و تشنه
شهر بشهر میگردانند و هر لئیمی ایشان را میبیند وفینا ایتامی غاسرون عن السری من الضعف بل من ضرب
کل مترهم و در میان ما یتیمان چند میباشند که از ضعف و ناتوانی بلکه از ضرب زدن آن لعینان از راه رفتن باز
مانده اند و نمیتوانند که راه روند و آن ظالمان تازیانه بر سر و دوش ایشان میزنند وان عثرت تلک
النواقص اوقفت تقنع علیها ما بین ولنسم و ایتام را بر شترهای ضعیف شکسته سوار کرده اند و هرگاه
پای آنها بلغزد و یا در راه رفتن سستی نمایند تازیانه و کعب نیزه بر سر و دوش اسیران زنند و فحش و دشنام
بایشان دهند وآل یزید فی القصور مصونة تنعم بالمکین لئی تنعم وآل یزید ملعون در قصرهای
زرنگار محفوظ و مصون میباشند و در نهایت خوشی تنعم میکنند وآلک فی اسر الهواجل مضها
جوامع فی الاعناق من کل اذهم و اهل بیت اطهار تو همه اسیر و گردنهای ایشان غلهای سنگین
گذاشته در اسیر میبرند وآل یزید فاکهون باهلهم اذا انقلبوا جاؤا علی کل مغنم و بنی امیه با اهل
و عیال خود در کمال استراحت میخوابند و میباشند و بهر طرف گردش مینمایند و غنیمتها میاورند
وآلک والهفاه تخفق خیفة قلوبهم فی کل وجه مهجم وآل پاک تو واحسرتا که از خوف دشمنان
دل بر ایشان میطپد و بهر سمت که رو میاورند خائف میباشند لهن صراخ ترجف الارض
خیفة له ولواذ عن اذی کل اذلم و از شدت مصیبت و ستم چنان ناله میکنند که زمین بلرزه
در آمده و از شر ظالمان پناه بهر که میبرند کسی پناه نمیدهد تبادین من فرط الاسی وقلوبها تثبت
بوجد من لظی الحزن مضرم و اهل بیت تو از شدت ظلم و ستم تو را ندا میکنند و حال آنکه دلهای
ایشان با آتش حزن و اندوه سوخته و کباب گشته و کسی بفریاد ایشان نمیرسد انا لله و انا الیه
راجعون

فصل بیست و چهارم

در وفات رقیه دختر حبیب خدا محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله بدانکه بعد از آنکه پیغمبر اظهار رسالت نمود بمصداق بلاغت نظام
فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشرکین جماعتی از مشرکین و منافقین بنای شماتت و استهزا
نسبت بآنحضرت گذاشتند و از جمله آنها مغیرة بن ابی العاص و عبدالله بن قمئه بود و آن بزرگوار

اینها از آنها بودند که پیغمبر را استهزا میکردند و بمضمون صدق مشحون انا کفیناک المستهزئین دعای آنحضرت بهدف اجابت رسید ١٦٨
و مستجاب شد و همهٔ آنها بقبیح‌ترین هلاک شدند و از آن جمله عبدالله قمیه گوسفند کوهی را خواست
ذبح کند آن گوسفند چنان شاخی بر شکمش زد که نوک شاخ از پشتش بیرون آمد و بجهنم واصل شد
مثل آن ظالمیکه بجناب سید الشهدا گفت که یا حسین آب بتو نمیدهیم تا بجهنم روی و حمیم جهنم را
بچشی آنحضرت دل مبارکش بدرد آمد و رو را باسمان کرد و گفت خداوندا بچشان باینملعون حرارت
تشنگی را حضرت صادق ع فرمود که آنملعون بنوعی تشنه شد که ظرفیکه ده نفر از آن سیراب میشدند
میخورد و باز میگفت تشنه‌ام آنقدر آب خورد که شکمش شکافت و بجهنم واصل شد و یکی
دیگر از شماتت کنندگان پیغمبر مغیرة بن ابی العاص علیه اللعنه بود که دعوی کرد که در روز
احد من دندان پیغمبر را شکستم و لبهای مبارک آنحضرت را شکافتم و دروغ گفت و دعوی
کرد که من حمزه سید الشهدا را کشتم و دروغ گفت و در جنگ خندق با مشرکان بجنگ
حضرت آمد و در شبی که لشکر ابوسفیان گریختند حقتعالی خواب را بر او مسلط کرد و بیدار نشد
تا صبح طالع شد از خواب بیدار شد احدی در صحرای احد ندید بسیار سراسیمه شد از ترس اصحاب
رسول هراسان شد فکری کرد که باید بخانه عثمان روم و او را امان طلب کنم و در امان بوده
باشم پس عبائی بر سر کشیده بنحوی داخل مدینه شد که کسی او را نشناخت و خود را مانند جماعت
بنی سلیم آراسته کرد و جماعت بنی سلیم کسانی بودند که شتر و اسب و گوسفند و روغن و کشک
از برای عثمان میاوردند پس با یک طریق وارد مدینه شد و همه جا احوال خانهٔ عثمان را پرسید
تا بخانهٔ او رسید و در خانهٔ او پنهان شد چون عثمان آمد بخانه گفت وای بر تو دعوی کرده
که تیر و سنگ بجانب رسول خدا انداخته و دندان او را شکسته و دعوی کرده که حمزه را کشته
با این احوال بمدینه آمده مغیره حال خود را برای عثمان نقل کرد و رقیه دختر رسول زوجهٔ
عثمان بود و علما اختلاف کرده‌اند که آیا دختر پیغمبر است یا آنکه از شوهر خدیجه است که قبل
از رسول خدا بود و از احادیث معلوم میشود که دختر پیغمبر بود بهر حال رقیه شنید که مغیره
دعوی کرده است که با پدرش چنین کرده است فریاد بر او زد و صدا را بناله بلند کرد عثمان
بنزد او آمد و او را ساکن گردانید و سفارش نمود او را که بپدرت مگو که مغیره در خانهٔ منست

١٦٩ زیرا که اعتقاد نداشت که وحی الهی بر حضرت رسول ص نازل میشد پس رقیه فرمود که من هرگز
دشمن پدرم را از او پنهان نخواهم کرد و حال آنکه این کافر سنگ بر پیشانی پدرم زده است عثمان
چون اینرا شنید و میدانست که پیغمبر خون مغیره را هدر کرده است و فرموده که هر که او را
ببیند بقتل رساند لهذا عثمان مغیره را در زیر کرسی پنهان کرده و قطیفه بر روی آن
کرسی انداخت و بروایتی در زیر جهاز شتران پنهان نمود پس جبرئیل نازل شد و عرض کرد
که خداوند عالم میفرماید که مغیره در خانهٔ عثمانست پس حضرت رسول ص امیر المؤمنین را
طلب فرمود که شمشیر خود را بردار و برو در خانهٔ دختر عم خود و اگر مغیره را دیدی بقتل برسان
چون آنحضرت امیر بخانهٔ عثمان آمد مغیره را در ظاهر ندید برگشت و گفت یا رسول الله مغیره را ندیدم
حضرت فرمود که جبرئیل مرا خبر داد که عثمان مغیره را در زیر کرسی پنهان کرده است و جامه بر روی
او کشیده است پس بعد از بیرون رفتن حضرت امیر المؤمنین از خانهٔ عثمان دست عم خود مغیره را
گرفت و بخدمت سید عالم آمد و بروایتی خود تنها آمد بخدمت پیغمبر و چون حضرت را نظر بر او افتاد
سر بزیر افکنده متوجه او نگردید و آنحضرت صاحب حیا و کرم بود پس عثمان گفت یا رسول الله
این عم من مغیره است و بحق خداوندیکه ترا براستی فرستاده است قسم یاد میکنم که تو او را امان داده بود
یا من او را امان داده‌ام حضرت صادق ع فرمود که من قسم میخورم بحق آنخدائی که آنحضرت را براستی
فرستاد که عثمان دروغ گفت حضرت او را امان نداده بود پس حضرت رو را از او گردانید
پس آن بیحیا بجانب راست حضرت آمد بار دیگر آن سخن را اعاده کرد پس حضرت روی از او گردانید پس
باز بجانب چپ آمد و آن سخن و سوگند دروغ را اعاده کرد تا چهار مرتبه چنین کرد در مرتبهٔ
چهارم حضرت فرمود که از برای تو او را سه روز امان دادم اگر بعد از سه روز او را در مدینه یا
در حوالی مدینه بیابم بقتل خواهم رسانید پس عثمان از خدمت آنحضرت بیرون آمد پس آنحضرت
دستهای خود را بسوی آسمان بلند کرد و فرمود خداوندا بحق جلال و بزرگواری خودت قسم
میدهم که لعنت کنی بر مغیره و کسیرا که با او آب و طعام دهد و لعنت کنی کسیرا که با او مشکی بدهد
یا دلوی بدهد و لعنت کنی کسیرا که قمقمهٔ سفر او را بکند یا ظرفی بدهد یا پالان شتری بدهد
پس بانگشت خود شمرد ده چیز را که مسافر بآن احتیاج دارد و لعنت کرد کسیکه را که اینها را بمغیره

فصل بیست و چهارم در وفات

بید هند و همه ده چیز را عثمان با و داد و حضرت او را سه روز امان داد و عثمان او را پنج روز نگاه
داشت بعد از انکه سه روز اسباب سفرش را مهیا کرد او را از مدینه بیرون کرد هنوز ان ملعون
از دیوارهای مدینه بیرون نرفته بود که حقتعالی راحله او را هلاک کرد و چون قدری پیاده رفت کفشش
سوراخ شد و خون از پایش روان شد پس بچهار دست و پا راه رفت تا انکه زانوهایش مجروح شد و
ماند تا خود را بسایه درختی که خار مغیلان بود رسانید و در انجا خوابید جبرئیل بخدمت سید
عالم امد و عرض کرد یا رسول الله بگو بپسر عمت علی را که شمشیر خود را بردارد و برود سر مغیره را از
بدن جدا کند بجهة انکه از امان رسولخدا بیرون رفته بود و پنجروز گذشته بود حضرت امیر بفرموده
رسولخدا روانه شد و بپای درخت مغیلان و سر مغیره را برید و نزد رسولخدا اورد چون عثمان مطلع
شد امد بخانه و گفت برقیه من نگفتم این راز را به پدرت مگو چرا گفتی که مغیره در خانه من است
تا او کشته شد گفت ای عثمان من او را خبر نکردم بلکه جبرئیل او را خبر داد گفت پدرت مرد بسیار کذاب
و دروغگو پس چوب جهاز شتر را برداشت و این قدر بر سر و سینه و پهلوی رقیه زد که اعضایش مجروح
شد رقیه پیغام به پدر بزرگوار خود داد که ای پدر عثمان بسیار مرا اذیت میکند حضرت جواب داد
قاعده خانواده عصمت و طهارت نیست که از دست شوهر شکایت کنند چون عثمان اینمعنی را شنید
مرتبه دوم از مرتبه اول شدیدتر او را زد بنوعی که چند استخوانش شکسته باز خبر داد به پدر که ای
پدر عثمان مرا کشت حضرت همان جواب را فرمود مرتبه سیم انقدر رقیه را زد که نزدیک بود دنیای فانی را
وداع کند این دفعه پیغام داد از برای پدرش که بابا اگر بفریادم نمیرسی مرا هلاک میکند پس مرا
حلال کن رسولخدا گریست و بجناب امیر فرمود ای پسر عم شمشیر خود را بردار و برو بخانه عثمان و او را
با شمشیر دو پاره کن و رقیه را بخانه بیاور و حضرت امیر شمشیر برداشته بخانه عثمان امد عثمان که بحضرت
پیغمبر بی تابانه از عقب او روانه شد چون حضرت رسول بدرخانه عثمان رسید حضرت امیر رقیه را بیرون
اورده همین که نظر رقیه بحضرت افتاد صدا بگریه بلند کرد حضرت نیز از مشاهده احوال او بسیار گریست
او را با خود بخانه اورد و چون بخانه داخل شد پشت خود را گشود و به پدر خود نمود حضرت دید
پشتش تمام سیاه و مجروح شده حضرت تاب نیاورد و گریست **مؤلف گوید** رسولخدا تاب نیاورد به بیند
چند چوب عثمان بر بدن رقیه زد گریست نمیدانم پیغمبر در کجا بود در روز عاشورا که ببیند که دو هزار

زخم

زخم بر بدن حسین زده اند زخم نیزه بالای زخم شمشیر بالای شمشیر پس زخمهای رقیه را مرهم گذاردند
روز یکشنبه و دوشنبه زنده بود و دنیای فانی را وداع کرد مردم جمع شدند تابوت و محفه
اوردند و او را بغربت احترام ببقیع بردند و حضرت رسول فاطمه را امر نمود با زنان مؤمنات همراه جنازه
رقیه بیایند فاطمه و زنان مهاجر و انصار جنازه رقیه را غسل دادند فاطمه نگاه کرد ببدن خواهر خود دید
سر زخم واقع شده است تاب نیاورد و صیحه زد و افتاد و غش کرد نمیدانم فاطمه زخمهای بدن حسین را
دید چه حال داشت و اگر جراحت پشت زینب دختر خود را میدید در راه شام که از ضرب تازیانه
و کعب نیزه بهم رسیده بود نمیدانم چگونه صیحه میزد و غش میکرد پس پیغمبر و جمیع مهاجر و انصار با زنان
قریش و بنی هاشم بر جنازه رقیه نماز کردند و او را دفن نمودند جناب پیغمبر بر سر قبر رقیه ایستاد
و گفت خدایا بدن رقیه ضعیف است تاب فشار قبر ندارد او را بمن ببخش و حقتعالی رقیه را بان حضرت بخشید
و فشار قبر را از او دفع کرد **مؤلف گوید** که حضرت رسول راضی نشد که رقیه را فشار قبر دهند
نمیدانم چگونه رضا شد که عمر سعد ملعون بر بدن نور حسین اسب بتازد و استخوانهای سینه و
پهلوی او را شکست و در روایتی دیگر حضرت رسول خطاب بزمین نمود و فرمود که ای زمین رقیه
دختر خود را بتو سپردم با و مهربان باش ناگاه اوازی از قبر رقیه بیرون امد که یا رسول الله من
از مادر مهربانترم با و پس وای بر بنی امیه که در وقتی پیغمبر در میان امت با او چگونه رفتار کردند
و بعوض مهربانی با ان حضرت بدنش را پاره پاره کردند پس حضرت امر کرد که خیمه بالای قبر رقیه نصب
کنند و بر سر قبر او تلاوت قران نمایند و بانسبب استحباب بهم رسانید پس وای بر بنی امیه که بعوض
نصب خیمه بالای قبر مبارکش بدنش را در افتاب برهنه انداختند و بعوض تلاوت قران صداها بر
قهقهه و لوله بلند کردند و اسب بر بدن شریفش تاختند فاطمه زهرا و زنان بنی هاشم بعزاداری فاطمه
امدند و زنان بنی امیه بتماشای اهل بیت امدند در وقتیکه ایشان وارد کوفه و شام شدند همه
و هم سنگ و چوب بر مو ... بر سر و بدن اهل بیت میزدند بنحویکه خون از بدن ایشان جاری
میشد الا لعنة الله **فصل بیست و پنجم در وفات حضرت سلمان** بدانکه حضرت صادق ع
فرموده ایمان ده درجه دارد و مقداد بن اسود در درجه هشتم است و ابوذر در درجه نهم و سلمان در درجه
دهم است و در روایتی دیگر پیغمبر فرمود ایمان ده جزو است نه جزو ان را ابوذر داراست و تمام ان

رقیه ند

در سلمان

سلمان و اصبغ بن نباته گفت شنیدم از امیر المؤمنین ع که فرمود در مجلس شریف حاضر بودم
و سلمان در نزد پیغمبر نشسته بود که ناگاه اعرابی وارد شد و سلمان را دور نمود از نزد پیغمبر و در جای او
نشست که ناگاه آثار غضب در حضرت ظاهر گشت و عرق از جبین مبارکش جاری شد و چشمهایش
سرخ شد پس فرمود ای اعرابی آیا دور میگردانی کسی را که خدا او را دوست میدارد و
پیغمبر او را در زمین دوست میدارد ای اعرابی آیا دور میگردانی کسی را که هیچ دفعه جبرئیل
حاضر نشد بر من مگر آنکه امر نمود مرا از جانب پروردگار که دعا او را ابلاغ کنم و او را سلام برسانم ای اعرابی
سلمان از من است هر کس او را جفا نماید مرا جفا نموده است و هر کس او را اذیت کند پس بتحقیق
که مرا اذیت کرده است و هر کس او را دور نموده است مرا دور نموده است و هر کس او را نزدیک
نماید مرا نزدیک نموده است ای اعرابی غلظت مکن در حق سلمان پس بدرستی که حقتعالی مرا امر کرده
است که او را مطلع گردانم بر علم منایا و بلایا و علم انساب و علم فصل خطاب پس آن اعرابی گفت یا
رسول الله من گمان نمیکردم که سلمان این قدر مرتبه دارد آیا سلمان مجوسی نبود پس ایمان آورد
حضرت فرمود ای اعرابی من از جانب حقتعالی او را خبر میدهم و تو چنین سخنهای واهی در مقابل
جواب میدهی بدرستیکه سلمان هرگز مجوسی نبود و لکن او اظهار شرک کرده و در باطن ایمان
داشت ای اعرابی آنچه گفتم قبول کن و تسلیم کن و الا خدا تو را عذاب کند بشدیدترین عذابها
مؤلف گوید که آنچه از بعضی اخبار معلوم میشود آن اعرابی عمر بن الخطاب بود و پیغمبر ص
در حق غلام خود سلمان فرمود هر کس در حق او جفا نماید در حق من جفا نموده است و هر کس
او را اذیت نماید مرا اذیت نموده است پس وای بر بنی امیه که چه جفاها در حق پسر پیغمبر کردند
و او را شهید کردند و بدن او را پاره پاره نمودند و اهل بیتش را اسیر نمودند و مروی است از
منصور بن بزرج که گفت عرض کردم بخدمت حضرت صادق ع که چه قدر می بینم که شما یاد میکنید
سلمان فارسی را حضرت فرمودند که لا تقل سلمان الفارسی و لکن قل سلمان المحمدی ای منصور
مگو سلمان الفارسی بگو سلمان محمدی آیا میدانی که بچه سبب او را بسیار یاد میکنم گفتم نه فرمود بجهة
آنکه سه خصلت بود او را یکی آنکه خواهش امیر المؤمنین را مقدم داشت بر خواهش خود دویم
آنکه فقرا را بسیار دوست میداشت و ایشان را ترجیح میداد بر اغنیا و دولتمندان سیم آنکه علم را و اهل

 علم را بسیار دوست میداشت و از بندهای خاص خدا بود و او از ما اهل بیت طاهرین بود و
در عوالی اللئالی روایت کرده است که سعد ابی وقاص میگوید که در وقت بیماری سلمان وارد
شدم بر او تا عیادت نمایم او را پس دیدم سلمان گریه میکند گفتم یا ابا عبد الله چرا گریه میکنی
پیغمبر وقتیکه از دنیا رفت از تو راضی بود و تو وارد میشوی بر حوض کوثر و تو را سیراب
خواهد نمود سلمان گفت ای سعد گریه من بجهة مرگ نیست و بجهة حرص بدنیا نیست و لکن رسول خدا
عهدی از ما گرفت و میترسم از آن عهد تخلف کرده باشم فرمود باید متاع و اسباب شما در دنیا
مثل شخص مسافر بوده باشد و من نگاه میکنم در اطراف خود این اسباب و اشعر را می بینم و حال
آنکه در اطراف او نبود مگر یک کاسه چوبی که از آن آب و طعام میخورد و مطهره که در آن آب
میکرد و غلاف شکسته که شمشیر خود را در آن میکرد بجهة جهاد و از اصبغ بن نباته مروی است که
گفت من با سلمان بودم در وقتیکه او حاکم مداین بود در زمان امیر المؤمنین ع و در وقت
بیماری او هر روز او را عیادت میکردم تا آنکه مرض او اشتداد یافت و یقین بمردن نمود پس
بمن گفت ای اصبغ پیغمبر فرموده است که چون وفات تو نزدیک شود میتی با تو تکلم خواهد نمود
پس من میخواهم مرا بقبرستان ببری که ببینم وفاتم نزدیک است یا نه پس او را در نعشی
خوابانیدند و چهار طرف آن نعش را گرفته بردند پس سلام کرد ناگاه میتی جواب سلام او را داد
و مکالمه بسیاری در ما بین ایشان اتفاق افتاد که ذکر آنها موجب طول میشود که گفت ای سلمان
ندیدم چیزی که در نزد خدا محبوبتر باشد از سه چیز صلوة اللیل لیلة شدیدة البرد و صوم یوم
شدید الحر و صدقة بیمینک لا تعلم شمالک نماز شب در شب بسیار سرد و روزه گرفتن در روز
بسیار گرم و صدقه دادن بطریقی که از دست راست تو که داده شود دست چپ تو مطلع نشود
پس کلام آن میت قطع شد سلمان فرمود مرا بر زمین گذارید چون او را بر زمین گذاشتند سر خود را
باسمان بلند کرد عرض کرد ای کسیکه بدست او است اختیار هر چیزی بتو ایمان آوردم و پیغمبر ترا
متابعت کردم و کتاب تو را تصدیق نمودم و آنچه را که وعده نموده بودی رسید پس مرا قبض روح
کن بسوی رحمت خود و مرا منزل ده در دار کرامت خود پس گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله پس همین که تمام نمود شهادت خود را روح شریفش بملأ

فصل بیست و پنجم در وفات سلمان

خالی کرد آن بود و در روایت دیگر آنست که زاذان خادم سلمان میگوید که همین که وفات سلمان
نزدیک شد گفتم کی ترا غسل میدهد گفت آنکه پیغمبر را غسل داد گفتم تو در مدائنی و او در مدینه
پس گفت ای زاذان همین که ببندی حنک مرا و پاهای مرا بجانب قبله کشیدی صدای سم اسب خواهی
شنید زاذان میگوید همین که چشمهای او را بر هم گذاشتم دستمالی بحنک او بستم دیدم صدای سم اسب شنوده
بلند شد بتعجب دیدم ناگاه نظرم بصورت امیرالمؤمنین افتاد سلام کردم پس از جواب سلام فرمود
ای زاذان ابوعبدالله سلمان وفات کرد گفتم بلی پس حضرت داخل شد و رداء از صورت سلمان دور کرد
پس سلمان تبسمی کرد بآن حضرت و با وجودیکه وفات کرده بود سلام نمود و قصد نمود که بجهت تعظیم
امام برخیزد حضرت ولی غالب فرمود عُد الی موتک فعاد بحال مردگی خود باقی باش پس بحال خود
ماند پس فرمود امام غالب که ای ابا عبدالله وقتیکه بخدمت پیغمبر رسیدی عرض کن که قوم تو با برادر تو
چه کردند و چه ظلمها و ستمها در حق او نمودند پس زاذان گفت یا امیرالمؤمنین اگر اذن میدهی بروم
کفن بجهت غسل سلمان و سدر و کافوری تهیه نمایم بجهت تجهیز سلمان حضرت امیرالمؤمنین فرمودند
ای زاذان خدا ترا رحمت کند ما مأموریم بملائکه رحمت که آب از چشمه سلسبیل بیاورند و سدر
و کافور از سدرة المنتهی حاضر نمایند و کفن او را از بهشت مهیا نمایند زاذان گوید در این حین
بودیم که ناگاه دیدیم خیمه سبزی برپا شد و سطلهای طلا از آسمان فرود آمد و در آن خیمه گذاشته شد
و امیرالمؤمنین بدست مبارک خود در آن خیمه شروع بتغسیل سلمان نمودند من عرض کردم اگر اذن میدهید
شما را اعانت نمایم در تغسیل سلمان فرمود ای زاذان چهل هزار ملائکه بجهت تغسیل سلمان حاضر
شده اند و ملائکه کروبیین مرا در تغسیل او اعانت میکنند و آب بر دست من میریزند ❋
مؤلف سوخته گوید سلمان یکی از غلامهای ایشان آب غسل او را از سلسبیل آوردند و آب
غسل حسین از دم شمشیر بنی امیه بود و سدر و کافور سلمان از سدرة المنتهی بود و کافور حسین
خاکهای کربلا بود و کفن سلمان از حلهای بهشتی آمد اما کفن حسین نمیدانم چه چیز بود و از کجا
آمد بلکه بنی امیه بعوض کفن اسبها خود را بر بدنش تاختند اگر چهل هزار ملائکه بجهت تغسیل
آمدند اما مقتل ابن عربی هم نوشته که نود هزار کافر بجهت تماشای سر بریده امام مظلوم هم
میدان و کفن زاذان از کوفه بیرون آمدند و از وفات سلمان تا تغسیل او زیاده از ربع ساعت نگذشته

بود که امیرالمؤمنین از مدینه بمدائن آمدند یا از کوفه بمدائن آمدند بطریق طی الارض و او را غسل
دادند چنانچه قنبر غلام آنحضرت میگوید در مدینه در خدمت آنحضرت بودم که فرمود معاشر الناس
اعظم الله اجورکم فی اخیکم سلمان ای گروه مردمان خدا اجر شما را زیاد کند در وفات سلمان
برادر شما پس صدای گریه مسلمانان بلند شد پس حضرت عمامه رسول خدا را بر سر بست و دراعه آن
حضرت را بر خود آراست و شمشیر آنحضرت را حمایل نمود و بر عضبا سوار شد و بقنبر فرمود بشمار
گام قنبر گوید شمردم ده گام که در مدائن بدر خانه سلمان رسید پس حضرت مشغول تغسیل و تکفین
او شد اما نمیدانم مصلحت چه بود که نعش مبارک امام مظلوم با پسرها و برادرها و برادرزادها
و سایر اصحاب او سه روز یا بیشتر برهنه و بی غسل و بی کفن بر ریگهای خاک کربلا افتاده بود و کسی نبود
که نعشهای مطهر ایشان را بردارد و تغسیل نماید و دفن کند بلکه بنی امیه جسدهای خبیث کفار را
خود را کفن و دفن نمودند و اجساد طاهره آل پیغمبر را برهنه نمودند و لباسهای ایشان را بغارت
بردند و سرهای مبارک ایشان را بهدیه برای یزید تا در مجلس شراب حاضر نمودند و بعوض کفن اسبهای کین
بر آن بدنها تاختند و گوشت و پوست آنها را با خاک کربلا مخلوط نمودند و حضرت امیرالمؤمنین
راضی نشد که جسد غلام او سلمان یکساعت بی غسل بماند چگونه راضی میشد که جسد نور دیده اش
حسین سه روز بلکه بیشتر بی غسل بر روی خاک افتاده باشد بعد از آنکه حضرت امیرالمؤمنین از تغسیل
و تجهیز سلمان فارغ شد دید طبقه سبزی از آسمان فرود آمد و در آنجا بر زمین گذاشته شد حضرت
آنرا گشودند کفن لطیفی در آن گذاشته بود و رقعه بر آن نهاده بود چون رقعه را گشودند دیدند
نوشته هذه هدیة من الله الغالب الی محب علی بن ابیطالب این هدیه ایست که خداوند غالب فرستاده
است بجهت دوست امیرالمؤمنین سلمان اما نمیدانم چرا کفن از آسمان از برای حسین نیامد پس حضرت
بر آن کفن نوشتند این دو فرد را وفدت علی الکریم بغیر زاد من الحسنات و القلب السلیم
و حمل الزاد اقبح کل شیء اذا کان الوفود علی الکریم یعنی سلمان وارد میشود بر شخص
صاحب کرم در حالتی که زاد و توشه از اعمال حسنه ندارد با قلب سلیم و حمل نمودن زاد و توشه قبیح
ترین همه چیزها است هرگاه شخص وارد شود بر شخصی که بسیار کریم است پس آنکفن را بر قامت سلمان
پوشانیدند و او را در نعشی خوابانیدند و همین که خواستند بر او نماز کنند هاتفی آواز داد که ای ولی خدا

اندکی تأمل بفرمایید تا ملائکهای عرش و ملائکهای آسمان و ارواح مقدسه انبیا و اولیا بنزد تو
حاضر شوند که همه مشتاقند که بر دوست تو نماز کنند ناگاه صدای تکبیر و تهلیل و تمجید ملائکه
بلند شد که همه بنماز سلمان حاضر شدند اما خانه شعیا بوزد که وقتیکه امام بنماز غسل در کرد
سر و پای برهنه ایستاده که بر بدن پاره پاره پدرش نماز کند کسی از ملائکه و پیغمبران و اوصیا
نبود که صدای خود را بتکبیر و تهلیل بلند نماید اما بنی امیه بعد از شهادت امام مظلوم صدا را
بر قد قتیل الحسین بلند کردند و از آن شدیدتر آنکه صداها را بخنده و قهقهه بلند کردند و
شادی نمودند که بزرگ حجاز را کشته اند و اهل بیت او را اسیر نموده اند و اگر امیر المؤمنین
بر کفن سلمان دعا نوشتند بنی امیه هم بر پیراهن و بر بدن حسین بزخم شمشیرها و تیرها دعا و تعویذها
نوشتند آن پیراهن را بخون رنگین نمودند پس امیر المؤمنین بر سلمان نماز کرد و او را دفن نمود
و بر اشتر خود سوار شده و از نظر غایب شد و بعد از نماز صبح بود که از مدینه بیرون آمده بود
و بروایتی از کوفه و با او اول ظهر بود که وارد مدینه شد و بعضی تصدیق نمودند و بعضی تکذیب
کردند تا آنکه بعد از مدتی کاغذها رسید که سلمان در مداین در فلان روز وفات کرد و
جوان عربی آمد او را غسل داده کفن نمود و نماز کرد بر او و دفن کرد و غایب شد پس مردم
مدینه تعجب کردند از آن و در عوالم نوشته است که وفات سلمان بروایتی در آخر خلافت عثمان در
سی و پنج بود و بروایتی دیگر سی و شش سال از هجرت گذشته بود و جماعتی دیگر روایت کرده اند
که در زمان خلافت عمر وفات سلمان بود و اول مشهورتر است و الله العالم الا لعنة الله و علی
منکری فضل آل محمد و علی غاصبی حقوقهم اجمعین **فصل بیست و ششم** در وفات ابوذر
مروی است از پیغمبر که فرمود که چشمی که برای ابوذر گریه کند هرگز معذب نشود و در دنیا بدرد
حدیث دیگر فرمود که هر کس قطره اشکی در مصیبت ابوذر از چشم او جاری شود من ضامن بهشتم
از برای او پس بدانکه وارد شده است که در زمان عثمان ابوذر غفاری بشام رفت و در آنجا
جمعی را ارشاد نمود و شیعه که در شام و جبل عامل میباشند از برکات ابوذر است آخر معاویه
ترسید که خلق از او برگردند شکایت ابوذر را معاویه بعثمان نوشت و عثمان در جواب نوشت
که او را بفرست پس او را بر شتری برهنه سوار کردند و پای او را زیر شکم شتر بستند و بدین

غلامی ظالم بر او گماشتند و او را روانه مدینه نمودند و شب و روز او را میبردند تا آنکه پاهای
او مجروح شد حضرت امیر و حسنین و بعضی صحابه باستقبال او آمدند و گریستند و او را نوازش
فرمودند بعد از آنکه وارد مدینه شد روزی بمجلس عثمان آمد و هو علیل متکی علی عصا
و در برابر عثمان صد هزار درهم گذاشته بودند از بعضی بلاد آورده بودند و اصحاب عثمان
انتظار داشتند که آن مال را میبرند که در میان ایشان قسمت نماید ابوذر گفت این چه مالست گفت این مال را
بعضی عمال ما فرستاده اند از آن زیاده دارم بقدر آن منضم بآن کنم و بمصرفی که خواهم برسانم ابوذر گفت
یا عثمان صد هزار درهم بیشتر است یا چهار دینار گفت بلکه صد هزار درهم ابوذر گفت خاطر
داری که من و تو داخل شدیم وقت عشا بر رسول خدا و حضرت را محزون یافتیم سلام کردیم جواب
نداد صبح آمدیم او را خوشحال یافتیم سلام کردیم جواب داد فرمود بعد از سؤال که دیشب چهار
دینار از مال فقرا مانده بود و ترسیدم که مرگ مرا دریابد و با ایشان نرسانم الحمد لله امروز رسانیدم
و خوشحال شدم عثمان نگاه بکعب الاحبار کرد و گفت ای ابا اسحق اگر کسی زکوة واجب مال خود را
بدهد آیا بعد از آن چیزی بر او هست یا نه گفت نه و اگر خشتی از طلا و خشتی از نقره بر روی هم بگذارد
پس ابوذر عصای خود را بر سر کعب زد و گفت یا ابن الیهودیة المشرکة ما انت فی النظر فی احکام
المسلمین خدا راستگوتر است یا تو که فرموده والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی
سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم عثمان گفت ای ابوذر تو شیخ پیری و خرافت تو را دریافته و عقل
تو را زایل کرده است و اگر مصاحبت پیغمبر نکرده بودی تو را بقتل میرسانیدم ابوذر گفت ای
عثمان دروغ گفتی حبیب من محمد ص فرمود ای ابوذر نمیتوانند تو را گمراه کنند و تو را بکشند
و اما عقل من پس باقی است این قدر باید آن را و حدیثی که شنیدم از پیغمبر در حق تو و قوم تو گفت
عثمان چه چیز است گفت حضرت فرمود که هرگاه بنشینند بر مسند آل ابی العاص سی مرد مال فقرا را
بناحق میخورند و کتاب خدا را تغییر میدهند و بندگان خالص خدا را خادم خود میگردانند و صلحا را
دشمن و فاسقین را دوست خود قرار میدهند عثمان گفت آیا کسی از اصحاب محمد این حدیث را از
پیغمبر شنیده است گفتند جماعتی که چشمها بمال دوخته بودند که ما این حدیث را نشنیدیم از پیغمبر
عثمان گفت علی را بخواهید چون حضرت امیر حاضر شد عثمان گفت یا ابا الحسن ببین چه میگوید

ابن شیخ کذاب حضرت نه موافقت با عثمان لا نقل کند که من شنیدم از پیغمبر که میفرمود ما
اظلت الخضراء ولا اقلت الغبراء علی ذی لهجة اصدق من ابی ذر یعنی سایه نیفکنده آسمان سبز و بر نگرفته
زمین کرد آلود صاحب زبانی را که اصدق باشد از ابوذر و اصحاب رسول همه گفتند راست گفتی
علی ما شنیدیم این حدیث را از پیغمبر پس ابوذر گریست و گفت همه کودن کشیده اید بجهة اینها و گمان کرده اید
که من دروغ گفتم به پیغمبر پس نگاه کرد ابوذر بسوی ایشان و گفت که بهتر از شما است گفتند تو میگویی
من بهتر از شما هستم گفت بلی از زمان پیغمبر تا حال همین جبه را پوشیده ام و بعد هم چنین خواهد
بود و شما چه بدعتهای تازه برپا کرده اید و خدا سوال میکند از شما و سوال نمیکند از من پس عثمان
گفت ای ابوذر کدام بلاد احب است بسوی تو که در آنجا باشی گفت مکه حرم الله که عبادت خدا
کنم در آنجا تا مرگ مرا در یابد گفت لا ولا کرامة لک گفت بعد از آن مدینه طیبه گفت لا ولا کرامة لک
گفت پس کدام بلاد مبغوض تر است نزد تو که در آن باشی گفت ربذه که در وقتیکه در غیر دین
اسلام بودم در آنجا بودم پس عثمان گفت باید بروی بربذه ابوذر گفت من هم از حبیب خود محمد ص
شنیدم که فرمود ای ابوذر ترا بجبر میفرستند بربذه و در آنجا تنها زندگانی خواهی کرد و تنها خواهی
مرد و تنها وارد محشر میشوی و تنها داخل بهشت میشوی پس شتر ضعیفی بی جهاز را معین کرد که سوار
شود و بربذه برود و امر کرد او را از مدینه بیرون کنند و امر کرد که کسی بجهة وداع او از مدینه بیرون
نیاید پس وقتیکه سوار شد حضرت امیر با حسنین بجهة وداع بیرون آمدند و به دنبال او دویدند اما حسنین
از همه بیشتر گریه میکردند ابوذر گفت چرا گریه میکنید فرمود ای ابوذر بجهة حدیثی که از جد شنیدیم
که فرمود تو تنها زندگانی میکنی و تنها وفات میکنی و تنها وارد قبر میشوی و تنها محشور میشوی و تنها
داخل بهشت میشوی ابوذر گفت یا حسین من هم از جد بزرگوار تو شنیدم که فرمود حسین من در زمینی
که اسمش کربلا میگویند با لب تشنه غریب و بیکس کشته خواهد شد در کنار فرات پس بر غریبی تو یا حسین گریه
بیشتر باید کرد پس همین که خواست روانه شود پیاده شدند و تنها را مکرر حسین را در اوردند و صورت
او را بوسیدند پس چند گوسفند داشت با دو پسر و دو دختر و زنش که آنها را همراه داشت برداشته روانه
شد و در آنجا پسر بزرگش که زن نامزد داشت وفات کرد ابوذر بر سر قبر او مدتی گریست بعد از سه ماه پسر کوچک
او هم وفات کرد ابوذر بر سر قبر پسر کوچک هم بسیار گریست و گفت پشتم قطع شد و کمرم شکست فرزندان

امامی شوم که بفاصله یکساعت دو پسر او کشته شدند با لب تشنه و زن او و یک دختر او فوت شدند که من فقط ماند
او مردند و ابوذر با دختر کوچک خود نه ساله بود باز زنده ماند از شدت قحطی در بیابان گذاشتند و
علف صحرا را میخوردند و عبادت خدا میکردند اتفاقا سه روز گذشت که علفی در آن صحرا بهم نرسید ابوذر
نیامد که افطار نماید ابوذر را از پیری و گرسنگی بیمار شد و بر روی خاک افتاد و دختر او در نزد او
نشسته گریه میکرد همینکه نزدیک وفاتش شد دختر خود را طلبید و گفت ای دختر همینکه من وفات
کردم کسی نیست که مرا غسل دهد و کفن کند نعش مرا ببر در سر طریقی که قافله حاج که از آن عبور میکنند
جمعی خواهند آمد و مرا غسل خواهند داد و کفن خواهند کرد و نماز خواهند نمود آن دختر گریست که ای پدر
بعد از تو کی متکفل احوال من میشود گفت ای دختر گریه مکن خدا وکیل من است چون وفات کرد آن
دختر نتوانست که نعش را بردارد و کسی هم نبود در آن مکان خراب که او را اعانت کند او را گذاشت
آمد براه قافله حاج و بقولی پای پدر را گرفته بخاک میکشید تا او را براه حاج آورد و در آنجا سر خود را
برهنه کرده گریه میکرد تا که قافله رسیدند و در میان ایشان مالک اشتر بود آن دختر برخاسته
گفت ای مسلمانان من دختر ابوذرم و اینک پدرم در این بیابان وفات کرده است او را دفن کنید
گفتند کدام ابوذر گفت ابوذر غفاری صاحب پیغمبر ص همه گریه کردند آمدند و پیاده شدند و
آن نعش را برداشتند غسل داده کفن کردند مالک کفنی که چهارصد دینار را خریده بود او را کفن کردند
و دفن کردند فدای دختر سالار حسین شوم که بدست بریده پدرش چسبیده بود و شمر سیلی بصورت
او میزد حضرت یکساعت بیشتر نعش ابوذر در صحرا نیفتاده بود فدای آن مظلومی شوم که سه روز
در صحرا افتاده بود و کسی او را غسل نداد و کفن نکرد مگر باد صحرا و خون بدن شریفش و اهل قافله
همین که وفات ابوذر را شنیدند همه گریه کردند آمدند و از اسبها پیاده شدند و او را غسل دادند
و اما بنی امیه همین که شنیدند که حسین کشته شده است صداها بولوله و خوشحالی بلند کردند
و بر اسبها سوار شده بر بدن مطهر او تاختند حذیفه میگوید وقتیکه مالک غسل میداد ابوذر را
دیدم گریه میکند گفتم چرا گریه میکنی گفت بجهة آنکه نگاه کردم دیدم بدن ابوذر ضعیف شده است
از گرسنگی ای وای بر بنی امیه ملاعین نافع میگوید وقتیکه بدن حسین را برهنه کردم دیدم که آن بدن
را از ضعیفی سوراخ سوراخ و قطعه قطعه نموده بودند بعد از آن مالک بآن دختر گفت ای عموی من

نکته

عم تو هستم او را بدامن خود نشانید و صورت او را بوسید خدا عجب او را دوست داشت دختر انداخت که کا
کرد که آن عم او است فدای طفل سه ساله امام شوم که بعد از شهادت امام منجا منبر سر او را برهنه
کردند و بر او طپانچه بر رو میزدند پس مالك با غیرت تمام آن دختر را برداشته برد بمدینه نزد امیرالمؤمنین
حضرت او را بدامان خود نشانید و او را به پدر خطاب میکردند و در دولت سرای خود در نزد اهل
بیت او را منزل دادند دختر این در را بعد از فوت پدرش با غیرت بخانه امیرالمؤمنین بردند و
دختر پیغمبر و امیرالمؤمنین را با سر برهنه بمجلس ابن زیاد بردند ببین تفاوت ره از کجا است

تا بکجا الا لعنة الله علی القوم الظالمین وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

فصل بیست و هفتم

مخفی نماند که ظلم و تعدی بنی عباس بر آل علی اگر چه فرع ظلم بنی
امیه علیهم اللعنة والعذاب است لیکن زیاده و اکثر بود و اکثر ائمه علیهم السلام از دست سلاطین بنی عباس
شهید شدند و اکثر انساب طاهره و اعقاب منوره آنحضرت سلاطین بنی عباس علیهم اللعنه شهید شدند
و بنی امیه با این کثرت ظلم و طغیان و با شدت شقاوت و عدوان متعرض شریعت مطهره نشدند
و بنی عباس علیهم اللعنه در مقابل حضرت امام جعفر صادق ع نصب نمودند چهار کافر حرامزاده شان
الخمر را و اسم آنها را مجتهد و مفتی گذاشتند و آنچه صاحب شریعت منوره میفرمود بر خلاف آن حکم
میکردند و فتوی میدادند چنانچه در کتب مفصله مشروح است و یکی از ظلمهای بنی عباس آنکه
منصور ملعون در وقت بنای بغداد فرمود بجهارصد نفر از جوانان بنی هاشم و اطفال معصومین
ایشان را زنده در میان دیوار با گچ و آجر گذاشتند و شهید نمودند و هرون ملعون عباسی امر نمود به
حمید قحطبه که شصت نفر از جوانان بنی هاشم از نسل امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا علیها السلام در یک شب
بقتل رسانید و بدنهای ایشانرا بی غسل و بی کفن در چاه انداخت و در کتاب بحر الانساب و غیره ذکر
کرده است که متوکل لعین عباسی دوازده هزار سادات والامقام را از نسل اطهر امیرالمؤمنین
بقتل رسانید و از جمله ظلمهای بنی عباس حکایت سادات فخ است و فخ بفتح فاء و تشدید خاء
معجمه بکفرسخی مکه معظمه است از راه مدینه طیبه و از حضرت امام محمد تقی مرویست که بعد
از واقعه کربلا واقعه بر سادات عظیم تر از جنگ فخ واقع نشد و مجمل این قصه عظیمه چنانچه در
کتب معتبره ذکر شده است آنستکه حسین بن علی بن حسن مثلث بن حسن مثنی ابن حسن بن امیرالمؤمنین

که مادر او زینب دختر عبد الله بن حسن مثنی بود در ایام خلافت موسی که ملقب بهادی و دوم
خلفاء بنی عباس بود و خروج کرد در ماه ذی قعده سال صد و شصت و نه از هجرت در مدینه
و ابوالفرج در کتاب مقاتل الطالبیین روایت کرده است که سبب خروج حسین آن بود که هادی
ملعون مردی شقی از اولاد عمر بن الخطاب را والی مدینه کرد و آن عمری کار را بر سادات مدینه تنگ
کرده بود و اهانت بسیار با ایشان میکرد چون وقت حج شد هفتاد نفر از حاجیان
بمدینه داخل شدند و وسوسه کردند با حسین و سایر سادات که خروج کنید ما اعانت بر شما
میکنیم حسین اراده خروج کرد و جمع کرد سادات را که از جمله آنها بیست پسر عبد الله بن
حسن بن امام حسن بودند و یحیی و سلیمان و ادریس نام داشتند و عبد الله بن حسن مثلث که او را افطس
میگفتند و ابراهیم بن اسمعیل که او را طباطبا میگفتند و سادات طباطبا باو نسبت میرسانند و عمر بن
حسن بن علی بن حسن مثلث و عبد و عبد الله بن اسحق بن ابراهیم بن حسن مثنی بود و در میان و از ادکردها
و آشنایان خود را جمع کردند بیست و شش نفر از اولاد امیرالمؤمنین جمع شدند و ده نفر از
حاجیان و جمعی از موالیان و سایر مردم نیز با ایشان موافقت کردند و خروج نمودند و چون
مؤذن اذان صبح را گفت داخل مسجد شدند و عطش بر مناره بالا رفت و مؤذن را خبر کرد که
حی علی خیر العمل را در اذان گفت عمری چون این صدا را شنید و از مدینه بیرون رفت و حسین نماز
صبح را با مردم در مسجد کرد و کسی از اولاد ابوطالب تخلف نکرد مگر حضرت امام موسی کاظم ع
و حسن بن جعفر بن حسن مثلث پس حسین بر منبر بر آمد و گفت بعد از حمد و ثنا پس منم فرزند رسول
خدا ام مردم بعضی قبول کردند در اینحال حماد بربری که داروغه شهر بود لشکری جمع کرد و بر در
مسجد آمد چون خواست که از مرکب بزیر آید سید یحیی بن عبد الله شمشیری که در دست داشت
چنان بر پیشانی او زد که زره و خود و کلاهش را برید و نصف سرش را برانداخت و ملعون از اسب
بر زمین افتاد و یحیی حمله کرد بر لشکرش و همه گریختند و در آن سال مبارك ترك که از امراء خلیفه بود بحج
آمده بود و چون داخل مدینه شد خبر خروج را شنید شب پنهانی نزد او فرستاد که نمیخواهم مبتلا
شوم بجنگ و در خون سادات داخل گردم شب جمعی از لشکر من بفرست اگر چه ده نفر باشند
که بهانه باشد برای من و من بگریزم حسین چنین کرد و او گریخت و بجانب مکه رفت و شیخ کلینی ره

روایت کرده است که چون حسین خروج کرد در مدینه مدینه را متصرف شد کس فرستاد و حضرت
امام موسی کاظم را تکلیف کرد که با او بیعت کند حضرت نزد او رفت و فرمود ای پسر عم مرا تکلیف
بیعت مکن پسر عم تو محمد بن عبد الله بن الحسن پدرم امام جعفر را جبر بر بیعت کرد و بر او لازم شد
امری چند که نمیخواست بگوید گفت یعنی خبر داد بانکه کشته میشود و کی او را خواهد کشت
اگر مرا نیز چنین تکلیف کنی آنچه را میدانم نخواهم گفت حسین گفت من از شما التماس کردم
که اگر خواهید بیعت کنید من شما را جبر نمیکنم اختیار با شما است چون بوداع حضرت امام موسی
علیه السلام آمد حضرت فرمود ای پسر عم بدانکه در این سفر البته کشته خواهید شد نیکو جنگ کن که این
گروه فاسق اند که در ظاهر اظهار اسلام میکنند و در باطن مشرکند و کافر پس فرمود انا لله و
و انا الیه راجعون من اجر مصیبت شما را از گروه خویشان از خدا میطلبم پس حسین بیرون رفت
و چنانچه حضرت فرموده بود او و اصحابش همگی کشته شدند و صاحب مقاتل الطالبین گفته است
که حسین با سیصد نفر از سادات و موالی و غیر ایشان متوجه مکه معظمه شدند و شخصی را
در مدینه نائب کردند چون بفخ رسیدند لشکرهای هادی خلیفه باستقبال ایشان آمدند
و در آن سال از بنی عباس عباس بن ابی محمد و سلیمان بن جعفر و موسی بن عیسی بحج آمده بودند
و مبارک ترک و حسن حاجب و حسین بن یقطین نیز با ایشان ملحق شدند ایشان با لشکر گران
در برابر لشکر سید حسین ایستادند و در روز هشتم ماه ذی الحجه در وقت نماز صبح پس اول بر حسین
عرض امان کردند و گفتند ما شما را امان میدهیم و ضامن میشویم که خلیفه ضرری بشما نرساند
بلکه احسان کند بشما سید حسین چون میدانست که بر امان ایشان اعتمادی نیست و اگر دست
یابند ایشان را باقبح وجوه بقتل میرسانند قبول نکردند و قتال عظیم در میان ایشان واقع شد
و پیوسته لشکر مخالف صدای امان بلند میکردند و با قلت عدد و عدم مدد جمع کثیری از مخالفان را
بقتل رسانیدند تا آنکه محمد بن سلیمان از عقب لشکر ایشان آمد و اکثر لشکر حسین را بقتل رسانیدند
تا آنکه حسین را بقتل رسانیدند تا آنکه حسین و سلیمان بن عبد الله بن حسن و عبد الله بن اسحق
ابن ابراهیم بن حسن و حسن بن محمد با جمعی دیگر از سادات و موالی شهید شدند و اکثر سادات حسینی
در آن روز کشته شدند و چنین مصیبتی عظیم بر سادات والا مقام واقع شد در فخ که مثل آن دیده

نشده

نشده بود تا آن مصیبت روز عاشورا بود و ان کان لا یوم کیوم الحسین و چون آن لشکر
سرهای شهدا را نزد موسی و عباس آوردند جمع کثیری از سادات حسنی و حسینی در آن مجلس حاضر
بودند و موسی و عباس از حضرت امام موسی کاظم ع پرسیدند که این سر حسین است فرمود
بلی انا لله و انا الیه راجعون بخدا قسم از دنیا رفت مگر مسلمان و صالح و بسیار روزه گیرنده
و امر کننده بود به نیکیها و نهی کننده بود از بدیها و در میان سادات حسنی مثل خود نداشت
پس موسی و عباس ساکت شدند و جواب نگفتند و چون سرهای سادات را نزد خلیفه آوردند امر کرد
که همه را بقتل آورند و در روایتی در میان اسیران از اطفال سادات بود و امر کرد که آنها را بقتل
رسانند همه التماس کردند که بر کوچکی ما رحم کن و ما را بقتل مرسان آن ملعون قبول نکرد
و امر کرد آنها را نیز بقتل رسانیدند و چون آخر ایشان را آوردند خواستند بکشند گفت مرا آب دهید
که تشنه ام چون آب حاضر کردند نظرش بر آب افتاد گریست و گفت چگونه من آب بیاشامم و حال
آنکه مظلوم کربلا را با لب تشنه شهید کردند پس او را بخت و آن جوان یتیم را نیز بقتل رسانیدند
و در همان روز خلیفه بجهنم واصل شد و از جمعی روایت کرده اند که چون هنگام وفات سلیمان
شد او را تلقین شهادتین میکردند و او شعری میخواند که مضمونش این است که کاش مادر مرا
نمیزاد و بجنگ حسین و اصحابش نمیرفتم و در کتاب مقاتل الطالبین روایت کرده است که زنی شیعی
که سید حسین و اصحابش شهید شدند بر ایشان تا صباح نوحه جن را میشنیدند که
اشعار میخواندند و بر ایشان میگریستند و از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است
که حضرت رسول صلعم در فخ از مرکب بزیر آمد و دو رکعت نماز کرد و گریست و فرمود در اینجا مردی از
اهل بیت من با گروهی که ارواح ایشان سبقت خواهد گرفت بسوی بهشت و دعبل خزاعی در
قصیده مشهوره تائیه خود اشاره بقصه فخ نموده است و گفته است افاطم قومی یا ابنة الخیر و
اندبی نجوم سماوات بارض فلات قبور بکوفان و اخری بطیبة و اخری بفخ نالها صلوات
یعنی ای فاطمه بر خیز ای دختر بهترین خلق و ندبه و گریه کن بر ستارهای آسمانها که بر روی خاک بیابان
ریخته اند قبر بعضی از ایشان در کوفه است مثل قبر مبارک امیر المؤمنین و سید الشهدا و اولاد
و اصحاب ایشان علیهم السلام و قبر بعضی در مدینه طیبه است چون جهار امام مظلوم که همه را بزهر جفا

شهید

شهید نمودند و در بقیع مدفون گشتند و قبور بعضی دیگر در صحرای فخ است صلوات و تحیات
بر همه ایشان و بر قبرها و صاحبان آنها باد انا لله و انا الیه راجعون و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

فصل بیست و هشتم در بیان حکایت سدیف شاعر مولی بنی هاشم با احمد سفاح و قلع و

قمع بنی امیه لعنهم الله و مجمل این قضیه چنانچه از ابو مخنف علیه الرحمه نقل شده است آنست که
دولت بنی امیه خراب شد و منتقل شد خلافت باطله از آن طایفه خبیثه غاصبه به بنی عباس علیهم
الهاویه و اول ایشان که ابو العباس احمد سفاح ابن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس باشد به تخت
خلافت قرار گرفت و مطیع و منقاد او گردیدند جمیع پادشاهان روی زمین و خطبه خواندند
باسم او در مشرق و مغرب زمین و نام خبیث او را نقش کردند بر دینار و درهم و از سطوت
و شوکت او فرار نمودند شیاطین عرب و عجم و از خوف متفرق شدند بنی امیه در شرق و غرب
عالم در کوهها و صحراها و جزیرها و بیشها بجهة اعمال خبیثه و ظلمهای قدیمه ایشان پس نوشت
احمد سفاح بسوی بنی امیه و ایشان را طلب نمود که بیایید بسوی من که شما را امان دادم و احسانها
در حق شما خواهم کرد و باید شما در پای تخت خلیفه حاضر باشید و مورد مشورت خلیفه در
امور سلطنت او باشید پس نوشت بسوی ایشان نامه امان و خلعتهای فاخره الامتنان
پس جمع شدند در نزد او کبیر و صغیر و وضیع و شریف و دو شاال زیاد و آل مروان و آل یزید علیهم اللعنة
و عدد ایشان رسید بهفتاد هزار سوار و رئیس ایشان یزید بن عبد الملک بن مروان علیهم اللعنة بود چون
وارد شدند بر سفاح ایشان را از هر طرف راست و چپ خود بر کرسیهای طلا و نقره نشانید و ایشان را از
امرا و ندیمان و ندیمهای خود قرار داد و از برای ایشان وظیفها و انعامها مهیا و مقرر نمود
و ایشان اعز و اشرف خلق بودند در نزد خلیفه و خواص و عوام از این عمل متعجب بودند که اعدا
خود را اکرام و احترام مینماید که ناگاه روزی خلیفه بر کرسی جلال نشسته و بنی امیه کلا در مجلس
حاضر و بر کرسیهای طلا و نقره استقرار یافته که ناگاه یکی از حجاب خلیفه وارد شد و عرض کرد
یا خلیفه در بیرون دار الاماره مرد ضعیفی پیر و شکسته سیاه چهره با لباس کهنه بر شتر لاغری
سوار و میخواهد بخدمت خلیفه برسد همین که اوصاف او را شنید و وصف او را فهمید گفت بخدا
قسم که این غلام ما سدیف است او را اذن دهید تا وارد شود چون بنی امیه اسم سدیف را

شنیدند رنگهای ایشان متغیر شد و اعضای ایشان بلرزه و اضطراب در آمد قبل از دخول سدیف
و سببش این بود که سدیف غلامی بود از بنی هاشم و بسیار فصیح اللسان و قوی القلب بود
و هر سال در موسم حج در وقتی که حاج در مسجد الحرام ازدحام مینمودند پس میرفت در بالای
عمارت چاه زمزم و خلق را ندا میکرد پس جمع میشدند در نزد او و شروع میکرد بمدح آقایان خود
از بنی هاشم و هجو میکرد بنی امیه را و قبایح ایشان را ذکر میکرد و خلق را تحریص از خلع
خلافت بنی امیه و قرار دادن آن را در بنی هاشم چنانچه خداوند متعال قرار داده است و سالی
از سالها بعد از آنکه در بالای چاه زمزم شروع نمود بمدایح بنی هاشم و کفر و فسق بنی امیه
و خلق بسیاری دور او جمع شدند پس بنی امیه او را گرفتند و ضرب بسیار و زخم بسیار بر بدن
بر بدن او زدند بنحوی که گمان کردند او از دنیا رفته است و او را انداختند در مزبله پس چون شب شد
زنی آمد و او را برداشت و هنوز رمقی در بدن او باقی بود او را معالجه نمود و او مدتی در کوهها
پنهان بود و بنی امیه گمان داشتند که مرده است خلاصه بعد از آنکه وارد شد در مجلس خلیفه
و نظر بنی امیه بر او افتاد چوب عصای خود را بر زمین نهاد پس شعری چند در مدح خلیفه و مذمت بنی
امیه خواند و بعضی از ظلمهای ایشان را یاد کرد و اشاره به شهادت امام مظلوم و اصحاب او نمود
و گریه بسیاری کرد پس سفاح گفت اهلاً بطلعتک و مرحبا برؤیتک خوش آمدی و موجب فرح
و شادی ما شدی و لیکن عفو نمودن و بخشیدن خطا و غلط دشمن اولی است از مؤاخذه
فان اکرم الناس من عفی اذا قدر و صفح اذا ظفر چرا که کریم ترین مردم کسی است که عفو نماید
در وقت قدرت و نشاط و از سر گناه بگذرد پس سفاح امر نمود خلعتی و کیسه درهمی باو دادند
تا بحمام برود و حال خود را تغییر دهد و لباس نو را بپوشد و روز دیگر بخدمت خلیفه
بیاید پس همین که سدیف بیرون رفت سفاح دید حال بنی امیه بسیار مضطرب و متوحش است
ایشان را تسلی داد و گفت این غلام فقیر ضعیف العقل کثیر الجهالت است اعتنا بسخن او نیست و شما
محترم و عزیز میباشید و انعام و هدایای شما را زیاد میکنم پس بنی امیه بیرون آمدند از مجلس خلیفه
با نهایت غم و اندوه و بعضی از ایشان اراده فرار داشتند و بعضی اراده اختفاء آخر الامر همه متوسل
شدند در اینکه بیایند در مجلس خلیفه و هر روزه بصف سلام خلیفه شدند و خلیفه هم از ایشان

اعزاز و اکرام و احترام ایشان را بجا آورد و در قرب خود ایشان را جای داد کرامتا. سدیف وارد شد
و شعری چند در مدایح خلیفه ذکر کرد و لعن بد و توبیخ بنی امیه نمود پس سفاح گفت سخنهای گذشته را
ترک کن و سرزنشهای بیفایده را ذکر مکن و عفو کن هر کس را در حق تو ظلم کرده است پس سدیف بیرون
آمد از مجلس خلیفه با نهایت حزن و اندوه و با مذمت خلیفه و اطوار او پس چون شب شد و خلق بخواب
رفتند خلیفه او را احضار نمود و گفت ای سدیف چه قدر تعجیل داری و صبر نمیکنی گفت یا خلیفه صبر
مرا کشته و مرا زار و زرد و مرا مریض کرده است یا خلیفه میدانی چه قدر ظلم و ستم نمودند در حق
نبی و سید الشهداء و اولاد و اصحاب او را کشتند و عیال پیغمبر را اسیر نمودند و در شهرها گردانیدند
مثل اسیرهای روم و فرنگ پس خلیفه گفت ای سدیف فردا حاجت ترا خواهم بر آورد پس طلبید
غلام فصیحی را و اسمهای شهدای بنی هاشم و آل علی علیه السلام نوشته باو تعلیم نمودند که فردا بعد از آنکه مجلس
خلیفه آراسته شد و بنای انعام و اکرام دادن کرد یکیک را بخواند تا بر خلق ظاهر شود که چه قدر ظلم
و ستم و تعدی نموده اند و طلبید خلیفه چهارصد نفر از غلامهای شجاع خود را و برداشتن چهار
نفر را امر نمود ایشان را که فردا در عقب پرده ایستاده باشند با شمشیرهای برهنه و گرزهای فولادی و چون
خلیفه از سر عمامه بردارد و بر زمین زند از جماعت بیرون آیند از عقب پردها و شمشیر بر بنی امیه گذارند
و تمام ایشان را بقتل رسانند و چون روز شد منادی خلیفه ندا کرد که امروز روز نوروز است و روز
عطا و انعام است و مردم حاضر شوند در مجلس خلیفه و امر کرد طبلها و علمها را برپا نمودند و قصر خلیفه را
زینت نمودند و خلیفه بر تخت نشست و امر کرد تا نیرو دراهم دیبا و کمربندهای مرصع بجواهر و
غیرها از زینتها حاضر کردند در مجلس و امر کرد هر طایفه در سمت خاصی از مجلس قرار گیرند پس
خلق با زینت تمام فوج فوج در مجلس حاضر میشدند و هر طایفه در سمت معینی قرار میگرفتند
از آنجمله بنی امیه وارد شدند و در سمتی نشستند تا اینکه هفتاد هزار نفر از آل یزید و آل مروان علیهم
اللعنه جمع شدند و بنی هاشم از بنی عباس و آل علی از سمت دیگر قرار گرفتند پس خلیفه رفت در بالای
قصر با شمشیر برهنه متوجه بنی امیه شد و گفت امروز روز عطا و جود و کرم خلیفه است باید دید نزد شما
کدام طایفه محبوبتر و اولی تر است که ابتدا بانعام و اکرام ایشان نمایم گفتند اول بنی هاشم چرا که
بهتر از اهل عالم اند و خویشان خلیفه خواندند آن غلام را که تعلیم او نموده بود که بچه نحو هر یک از بنی

هاشم را بخواند و ندا کند پس آن غلام برخاست بلند گفت این ابو عبیدة بن الحارث بن هاشم هلم الینا
و خذ عطائک کجا است ابو عبیده پسر حارث بن هاشم بیاید و عطا و جایزه خلیفه را بگیرد پس سدیف
گفت کجا است ابو عبیده بن حارث او را یکی از بنی امیه که شیبة بن ربیعة بن عبد الشمس میگفتند در
جنگ بدر کشت پس خلیفه گفت من خبری از این واقعه ندارم حال که حاضر نیست اسم او را محو کن
دیگری را بخوان پس غلام گفت این اسد الله و اسد رسوله حمزة بن عبد المطلب بن هاشم هلم الینا
و اقبض عطائک کجا است شیر خدا و پیغمبر حمزة بن عبد المطلب هاشم بیاید و جایزه خلیفه را بگیرد
سدیف گفت کجا است حمزه زنی از این طایفه که او را هند بنت عتبة بن ربیعه میگفتند امر کرد غلام
کافر او را وحشی میگفتند در جنگ احد او را کشت و هند ملعونه آمد و شکم او را درید و کبد او را
بیرون آورد و در دهان خود گذاشته جوید و خواست بخورد خدا از سنگ گردانید و قطع نمود
انگشتهای او را و قلاده نمود در گردن خود آویخت خلیفه گفت من خبری ندارم بعد از این حال که
غایب است اسم او را محو کن و دیگری را بخوان آن غلام گفت این عقیل بن ابی طالب بن عبد المطلب بن
عقیل هاشم هلم الینا و خذ عطائک سدیف گفت کجا است این جماعت او را در شام کشتند و اموال
او را بردند خلیفه گفت من خبری ندارم حال که غایب است اسم او را محو کن و دیگری را بخوان پس
آن غلام گفت این مسلم بن عقیل هلم الینا و خذ عطائک کجا است مسلم پسر عقیل بیاید عطای
خلیفه را بگیرد سدیف گفت او را این جماعت کشتند و از قصر دار الاماره بزیر انداختند و ریسمان
بپاهای او بستند و در بازارهای کوفه بخاک کشیدند و ندا میکردند که هذا جزاء من خرج
علی خلیفة بنی امیة این جزای کسی است که خروج نماید بر بنی امیه و سب آبائه و جده و ناسزا گفتند
بپدرها و اجداد او را خلیفه گفت حال که غایب است اسم او را محو کن دیگری را بخوان پس آن غلام گفت
این اول الناس اسلاما و اقدمهم ایمانا افضل الوصیین و یعسوب الدین علی سدیف
گفت کجا است آن بزرگوار او را ابن ملجم مرادی خارجی شهید نمود و معویه بجهت قتل او شام را
زینت نمود و عید نمود خلیفه گفت دیگری را بخوان پس غلام گفت این ابن بنت رسول الله
سید شباب اهل الجنة الحسن بن علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیهم سدیف گفت
کجا است پسر پیغمبر او را زوجه او جعده بنت اشعث زهری که معاویه فرستاده بود از شام از برای

او شهید نمود خلیفه گفت خبری نداد مرد دیگر بر انجوان پس ان غلام گفت این العباس بن علی بن
ابی طالب علیهم السلام سدیف گفت ای خلیفه او را اشجاعت کشتند در زمین کربلا با لب تشنه و
دستهای او را از بدن جدا نمودند و بدن او را برهنه در آفتاب انداختند خلیفه گفت دیگر بر انجوان
پس ان غلام گفت این اشبه الناس برسول الله خلقا و خلقا و منطقا برسول الله علی بن الحسین
علی بن ابی طالب علیهم السلام سدیف گفت ای شجاعت انجوان هیجده ساله را با لب تشنه با بدن نازنین
شهید کردند خلیفه گفت دیگر بر انجوان ان غلام گفت این المظلوم العطشان ابن الغریب الغریب
این ابن بنت رسول الله سید شباب اهل الجنة الحسین علیه السلام سدیف بگریه در آمد و گفت
ای خلیفه کجا است مظلوم عطشان را او را کشتند بنی امیه با هفتاد نفر از اولاد و اطفال و برادرها
و برادر زادها و اصحاب بحکم یزید بن معاویه و سرهای ایشان را بر سر نیزها نصب نمودند و بشام
بردند و جسدهای ایشان را بی غسل و بی کفن در آفتاب انداختند و دختران پیغمبر را اسیر نمودند
بی حجاب و ایشان را در شهرها و بیابانها گردانیدند مثل اسیران روم و فرنگ و کسی بر ایشان رحم
ننمود پس خلیفه عمامه از سر برداشت و گفت یا لثارات الحسین یا لثارات بنی هاشم یا لثارات
بنی عبد المطلب پس ان غلامها با شمشیرهای برهنه و عمودهای آهنی بیرون آمدند و جمیع بنی امیه را
بقتل رسانیدند بنحویکه خون مثل سیل از بیوتهم الاماره جاری شد و در روایتی دیگر
بعد از ان غلام ندا کرد این زید بن علی بن ابی طالب علیهم السلام هلم الینا و خذ عطاءک سدیف
گفت ای خلیفه زید کجا است یکی از امرا ای شجاعت که او را هشام بن عبد الملک بن مروان میگفتند
امر کرد که او را سر نگون بدار کشیدند و بدن او بر سر دار ماند تا خشکید و فاخته از اشیان خود قرار داد
بعد از ان از سر دار او پایین آوردند و بدن او را با آتش سوزانیدند و استخوانهای سوخته او را در هاون
نموده کوبیدند و خاکستر او را بباد دادند پس جمع شد بر روی آب در زیر آب فرو رفت پس بیرون
آمد جمله تمام مرغ به ندای بلند گفت و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و بعد از ان سر
او را کشتند و بدار کشیدند پس خلیفه گفت خبری نداد مرد دیگر بر انجوان ان غلام گفت این الامام
ابرهیم بن محمد بن علی بن عبد الله بن العباس هلم الینا و اقبض عطاءک سدیف ساکت شد و جوابی
نگفت و بنی امیه یقین هلاکت نمودند خلیفه گفت ای سدیف مهلت از بنی هاشم اکه ندا کردند

جوابی گفتی جواد را اینجا ساکت شدی بجهت حیا خود و حرمت تو و دوست نداشتم که با برادر تو چیز گویند
بنی امیه خلیفه گفت بحق من قسم که بگو با او چه کردند گفت یکی از این طایفه که او را مروان حمار
گفتند امر کرد که سر او را در جراب کاه و داخل نمودند و اسفل او را در کوره حدادی گذاشت و امر کرد
که حدادین ده هزار تازیانه بر او زدند و با زجر او را کشتند پس فریاد کرد یکی از بنی امیه
که او را یزید بن عبد الملک میگفتند یا عبد السوء که این غلام بد گفتار تا کی مذمت بنی امیه
میکنی و خلیفه را بغیظ و غضب در میاوری بنحویکه نزدیکست که خلیفه امر بقتل ما کند سدیف
گفت بخدا قسم منهم مقصودی ندارم مگر همین پس خلیفه صدا را بصیحه و گریه بلند کرد و عمامه
از سر برداشت جمیع ان غلامها با شمشیرهای و عمودها بیرون آمده ان هفتاد هزار بنی امیه را بقتل
رسانیدند پس نطعها بیرون آمد بالای ان کشتها گذاشتند و خلیفه و سدیف و جماعتی از بنی
هاشم بر ان نشستند و مشغول طعام خوردن شدند و کشتها بزیر انها حرکت میکردند و
خلیفه بعد از فراغ از طعام حاضرین را انعامهای کلی نمود و ایشان را مخلع بخلعتهای فاخر
گردانید و از روز ان روز القتل بنی عباس نامیدند الا لعنة الله غاصبی حق آل محمد من
بنی امیة و ابن عباس الی یوم خوفه لا انقاس

فصل بیست و نهم در احوال شریف

امام نهم امام محمد تقی جواد سلام الله علیه الی یوم المعاد بدانکه خداوند علی اعلا سلطنت
و ولایت و امامت را عطا فرمود بان حضرت در حالتیکه بحسب ظاهر طفل شش ساله یا هفت ساله
بود چنانچه بعیسی بن مریم رسالت و نبوت را عطا فرمود در حالتیکه سه ساله بود قال الله تع
و اتیناه الحکم صبیا و همچنین بیحیی بن زکریا نبوت عطا فرمود حقتعالی در حالت صغر سن
و این نهایت فخر و عظمت است که این امام سعید بمراتب کمال و مقام اعلا رسیده است که در
حال صغر سن قابل فیض کامل و منبع جمیع علوم ربانی و مصدر اسمهای اعظم سبحانی واقع
شده است و اما مقام علم ظاهری ان حضرت را همین حدیث کافیست که ان حضرت روزی با صغر
سن با جمعی از اطفال من باب حکمت در موضعی ایستاده بودند و بروایتی نه ساله بودند که
ناگاه مامون عباسی با جمعی از لشکر و خدام و عبید در راه عبور مینمودند چون نظر ان اطفال
بان خدم و حشم افتاد همه فرار نمودند مگر ان حضرت که در جای خود ماندند و اصلا حرکت نکرد مامون را

چشم بر آنحضرت افتاده از توقف آنحضرت تعجب کرد و گفت ای پسر چرا تو چون دیگران نگریختی
امام فرمود که ره تنگ نبود که از رفتن راه را بر تو وسیع گردانم و مجرم نبودم گناهی هم نبود
که از آن از تو بترسم و گمان نداشتم که تو بی جرم کسی را ایذا و آزار رسانی مأمون را از کلام او
خوش آمد گفت چه نام داری گفت محمد گفت پسر کیستی گفت پسر علی بن موسی الرضا مأمون
که بازگشت بر امام رضا رحمت فرستاد و برفت و تمام راه در این فکر بود و چون از شهر
بیرون رفت مرغهای شکاری خود را رها کرد و در میان آنها بازی بود که از همه بزرگتر و در صید
بود بسمت آسمان پرواز کرد بعد از ساعتی برگشت و ماهی کوچکی در منقار داشت مأمون
متعجب شد از آن ماهی علما و حکما و ادبا و اهل سیر و تواریخ همه از جواب آن عاجز شدند
و آن ماهی را در دست داشت و عود نمود بجانب شهر و متفکر بود تا بهمان مکان رسید باز
اطفال متفرق شدند و امام ع بجای خود باقی ماند نزدش آمده در حالتیکه ماهی را در قبضه
دست خود پنهان نموده بود از او پرسید که بگو در دست من چیست آنحضرت بالهام ربانی
فرمود حقتعالی در میان آسمان و زمین دریائی است و ماهیان کوچک از آن دریا بیرون می آیند
و بازهای پادشاهان آنها را صید میکنند و ایشان سلالهٔ نبوت و منبع فتوت را امتحان
میکنند چون مأمون این کلام را از آنحضرت شنید تعجب نمود و گفت حقا که تو پسر امام رضائی
و بعد با او خوش وقت شد امام را بخانه برد و در احترام و اکرام و انعام او افزوده روز بروز
در تعظیم و توقیرش جد و جهد بیشتر مینمود تا آنکه عباسیان بکینه و حسد در آمده و همه بزبان گفتند
ای خلیفه ترا بخدا قسم میدهیم که بطریق آباء و اجداد خود رفتار کن با آل علی و پدر او را
ولیعهد کردی و موجب محنت و المرینهٔ عباس شد تا آنکه حقتعالی انتقام و کفایت نمود
این طایفه را از آن غم خلاص نمود دیگر ما را بغم مپسند و پسر رضا را بحال خود بگذار مأمون
گفت آنچه پدران من کرده اند با آل علی قطع رحم بود من از آن بخدا پناه میبرم و اگر
انصاف دهید بنی عباس بود یقین میدانستند که آل علی بامر او اولی اند و من محبتی که با این پسر
میکنم بجهة فضل و کمال او است که با وجود صغر سن علمش از همه کس بیشتر است عباسیان
گفتند او را در این کم سن علم از کجا بهم رسیده و با کدام فاضل گفتگو کرده که حال او ظاهر شود

واگر خلیفه در اکرام او تعجیل است باید صبر کند تا مدتی درس بخواند و علم و فهمی بهم برساند بعد
از آن امر خلیفه است مأمون گفت علم ایشان لدنی است و کسبی نیست و اگر خواهید علماء
و فضلاء عصر را جمع کنید و امتحان کنید پس روزی را معین نمود و علماء و فضلا را حاضر
نمودند و بزرگ یحیی بن اکثم بود که قاضی القضاة بود و در علم و فقه از همه سرآمد بود پس
جمیع علماء و اعیان دولت اهل ملل و ادیان را طلبیدند و مأمون بر تخت حکومت نشسته
فرمود که ابوجعفر محمد بن علی الرضا علیهما السلام را حاضر نمودند و در پهلوی خود نشانید
بعد از تعظیم بسیار بعد از آن یحیی بن اکثم متوجه مأمون شده گفت امیر المؤمنین مرا
رخصت میدهد که از ابوجعفر سؤالی کنم مأمون گفت اینمجلس بجهة همین منعقد شده هرچه
خواهی بپرس پس یحیی بن اکثم گفت که رخصت میدهی که مسئله بپرسم فرمود سل عما شئت
یعنی هرچه خواهی بپرس پس یحیی بن اکثم عرض کرد چه میگوئی در باب کسی که در راه مکه احرام بسته
باشد و صیدی را بکشد کفارهٔ آن چه چیز است امام فرمود آیا این مرد این صید را در غیر
حرم کشته یا در اصل حرم و آیا دانسته این عمل کرده و علم بتحریمش داشته یا جاهل مسئله
بوده است و این عمل را از روی عمد اصدار شده است یا خطاء کرده است و آیا این شخص آزاد
بوده است یا عبد و آیا این مرد کوچک و طفل بوده است یا بزرگ و بالغ و آیا دفعهٔ اول است
که باین اقدام نموده است یا دفعه دیگر هم این کار کرده است و آیا صید از مرغان است یا از
جانوران و آیا صید کوچک است یا بزرگ و آیا این شخص از این عمل پشیمان بوده یا مصر
و مشعوف و آیا در شب کشته است یا در روز و آیا احرامی که داشته احرام عمره بوده و یا احرام
حج پس یحیی بن اکثم را لکنت بزبان افتاده رنگش متغیر شد و آثار عجز و انکسار بر او ظاهر
گشت هرچند اهل مجلس انتظار کشیدند که دیگر حرفی بزند نتوانست و مأمون گفت الحمد
لله که ظن من خطا نبوده و حق ظاهر شد بر همهٔ حاضرین پس مأمون گفت که فدایت
شوم اگر هریک از اینها را بیان میفرمودی ما مستفید میشدیم پس حضرت جواب هریک را
با دلیل و برهان بیان فرمود بنحوی که در میان دوست و دشمن صدای احسنت احسنت
بلند شد پس مأمون گفت حالا که یحیی بن اکثم از تو سؤال کرد تو نیز چرا سؤال نمیکنی فرمود

اگر رخصت دهی و رضا خلیفه باشد بپرسم و یحیی گفت اذن میطلبی که سؤال کنم یحیی لا علاج
گفت اختیار با تو است اگر میدانم جواب میگویم و اگر نمیدانم از شما استفاده میکنم حضرت فرمود که
مرا خبر ده از شخصی که صبح نگاه بزنی کند نظرش بر او حرام باشد و چون آفتاب بلند شود بر او حلال
شود و چون ظهر شود بر او حرام شود و چون وقت عصر شود بر او حلال شود و در نصف شب بر او
حرام شود و چون صبح طالع شود بر او حلال شود و جهت حرمت و حلیت این زن چه باشد یحیی بن اکثم
سر در پیش انداخته متفکر بود بعد از لحظهٔ سر بر آورده گفت لا والله هر چند فکر کردم جواب صواب
نیافتم و خبر آنرا بفرما باشد فرمود کنیزیست از غیر که نگاه بکند در اول روز بر او حرام بود و چون
آفتاب شد کنیز را خرید از صاحبش بر او حلال شد و وقت زوال او را آزاد نمود بر او حرام شد
و چون وقت عصر شد او را تزویج نمود بر او حلال شد و در وقت غروب ظهار کرد و بر او حرام گشت
در وقت عشا کفارهٔ ظهار داد بر او حلال شد و در نصف شب طلاقش داد حرام شد و در وقت
صبح رجوع کرد حلال شد پس مأمون رو بحضار کرد و گفت آیا در میان خلق عالمی با این کمال خبر
دارید گفتند نه مثل او دیده نشده است پس مأمون گفت ایشان اهل بیتی اند که حقتعالی
در میان خلق برگزیده و کمی سن ایشان را مانع از فضل و کمال نمیشود چنانچه رسول خدا امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب را دعوت فرمود اول کسی بود که اسلام قبول نمود و حال آنکه ده ساله بود و
غیر او هیچ طفلی را باسلام نخواند و حسن و حسین عمر ایشان از شش کمتر بود بیعت نمودند و در آن
حال که مردم بیعت مینمودند و با هیچ طفل دیگر مبایعت نکرد و بموجب آیهٔ شریفهٔ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا
مِنْ بَعْضٍ همه یکحال دارند و در آخر ایشان حکم اول ایشان جاریست پس حضار همه گفتند صدقت والله
یا امیر المؤمنین و چون دید که عباسیان را دیگر مجال انکار نماند خطاب بامام نموده گفت یا ابا
جعفر دختر من ام الفضل را بزنی قبول میکنی امام سر در پیش انداخت دانست که راضی است پس
در همان مجلس خطبه خواند امام با مهر مأمون ام الفضل را بنکاح امام مظلوم بمهر زن او در آوردند که
چنین وصلتی و نکاحی اتفاق نیفتاده بود پس خادمان بوی خوش و عطریات کثیره آوردند و خاص
و عام را معطر گردانیدند و بعد از آن خوانهای طعام کشیدند و خوردند و امر نمود که متفرق
شوند و امر نمود که روز دیگر خاص و عام کلا بر نصیب و مراتب تا امام را آمدند مأمون

بیرون آمد و امر نمود که طبقهای نقره و طلا بر اکثر تمام مرا از کلولها بود که از مشک و زعفران ترتیب
داده بودند و در میان هر کلوله رقعه تعبیه کرده بودند که در هر رقعه باغی یا خانه یا عقاری
یا قریه یا مزرعه نوشته شده بود نثار امام جواد علیه السلام نمودند تا هر که رقعه بدست او افتاد
مال آن مالک شد و این مخصوص خواص بود و بعد از آن بدرههای زر و جواهر بر قواد بخش کردند
و بعد از آن عامه الناس را عطاهای کلی دادند و آنگاه اهل بغداد کسی نماند که از فیض نثار
محروم مانده باشد و تا مأمون در حیات بود امام جواد سلام الله علیه معزز و مکرم بود
مؤلف گوید که این نثار حضرت جواد علیه السلام بود اما نثار فاطمه زهرا علیها السلام
در و یاقوت و سایر جواهر اهل بهشت بود که حور العین جمع نموده تا روز قیامت از برای یکدیگر هدیه
میبرند اما نثار فاطمه صغری در کربلای پر بلا کعب نیزه و تازیانه بود و بعوض عطریات خون
معطر نموده بودند چون قاسم در عروسی حضرت فاطمه پیغمبر نقاب از صورت فاطمه زهرا برداشتند
و در عروسی ام الفضل حضرت جواد نقاب از صورت او برداشتند اما عروس فاطمه کربلا شمر ملعون
معجر و نقاب از صورت او برداشت و در کتاب کشف الغمه و فصول المهمه مذکور است که آنحضرت
در یک مجلس از کثرت علم سی هزار مسئله مشکله از او سؤال نمودند همه را جواب صواب فرمود
و در آنحال ده ساله از عمر شریفش گذشته بود **و اما از جود و کرم** حضرت جواد
بذکر دو حدیث اکتفا میشود و آن از آن است که اسمعیل بن عباس هاشمی روایت نموده است که روزی
عید بسلام حضرت امام محمد تقی رفتم و از تنگی معاش شکوه نمودم گوشهٔ جانماز خود را برداشت
دست مبارک بخاک زد و از آنجا شمش طلا بیرون آورد و بمن داد و فرمود که در مصارف خود
صرف نمای چون وزن کرده شانزده مثقال بود و قیمت آنرا صرف احتیاج خود نمودم و
رفع فقر و عسرتم شد و در حدیث معتبر دیگر وارد شده است که سیدی از سادات مدینه بکنیزی
میل بهم رسانید و قدرت بر قیمت آن نداشت بخدمت آنحضرت آمد و عرض حال خود نمود
و روز دیگر شنید که فروختند بیتابانه بخدمت آنحضرت آمد گریان و نالان و آنحضرت
فرمود که بیا با تو سیر باغی کنیم در این حوالی دارم بکنیم شاید ساعتی بان مشغول شوی و دفع
هموم و غموم تو شده باشد و چون بدر باغ رسیدند آنحضرت دید که گریه برانیدند و داد آورد

است فرمود اگر میدانستی او را که خریده است علاجی میکردم سید را گریه در گلو گره شده بود
جواب نتوانست بگوید پس بخانهٔ که در آن باغ بود در آمدند سید دید که فرشها نیکو گسترده اند و
کنیزی خوش لباس و خوشرویی در گوشه نشسته سید چشم خود را گرفت حضرت فرمود که چشم باز
کن که تو با این کنیز محرمی و او تو را محرم است چون درست ملاحظه نمود مطلوب خود را دید پس آنحضرت
او را بحجرهٔ دیگر برد که جمیع ما یحتاج از ماکول و مشروب و ملبوس و غیرها در آن مهیا بود و سید را
تعجب غلبه کرد و نمیدانست که آنچه میبیند بخوابست یا بیداری امام فرمود که این باغ و این کنیز و آنچه
در اینجا است تعلق بتو دارد و او را وداع کرده بخانه مراجعت نمود و سید را در آن باغ گذاشت و

اما ظلمهای ام الفضل نسبت بان حجت خدا بسیار است از آنجمله آنملعونه از عداوتی
که بان مظلوم داشت شبی از شبها آمد نزد پدرش مامون و بید شراب خمر نموده است مثل
مست کف از دهانش میافتاد و خبر از خود ندارد گفت مرا تزویج کردهٔ بکسی که تو را و عباس و
جمیع پدران تو را دشنام میدهد آنملعون در حال مکرر شراب برخواست و شمشیر برداشت با جمعی
از خادمان و چون بمنزل آنحضرت آمدند او را در خواب دیدند شمشیر کشیده او را پاره پاره
کردند و برگشتند آنملعونه میگوید با خود گفتم دیدی که با خود چه کردهٔ پاره بر سر و روی خود
زده در گوشهٔ بخواب رفتم و چون صبح شد یاسر خادم با مامون گفت امشب عجب چیزی از تو سرزد
پرسید که چه چیز یاسر نقل کرد که دختر تو چنین و چنین گفت و تو بر سر او رفته او را پاره پاره
کردی و مامون چندان بر سر و روی خود زد که بیهوش شد و چون بهوش آمد یاسر را فرستاد
که خبری بیاورد یاسر گفت چون بخانهٔ آنحضرت آمدم دیدم که آن بزرگوار نشسته مسواک میکند سلام
کردم و جواب شنیدم و خواستم با او حرف زنم مشغول نماز شد و من آمدم بخدمت مامون
و گفتم بشارت باد تو را که حضرت جواد را باکی نیست و بنماز مشغولست مامون سجدهٔ شکر کرده هزار اشرفی
بمن انعام داد و گفت بیست هزار اشرفی ببر بجهة آنحضرت و سلام من با و برسان و چون آمدم خواستم
که بدن مبارکش را ببینم که اثر زخمها دارد عرض کردم که پیراهنی که در بر دارید بمن انخلع
کنید که بجهة کفن خود نگاه دارم پیراهن را بیرون آورده بمن داد ملاحظه کردم اثر زخمی
ندیدم و مراجعت کردم و خبر بمامون دادم و او اسب و شمشیری که شب در دست داشت بجهة آن

حضرت فرستاد و پیغام بام الفضل داد که اگر بار دیگر چنین نامناسبی یا شکوه درباره آنحضرت از تو
بشنوم ام بقتل تو خواهم کرد و بعد از آن تو را با آتش خواهم سوزانید و دیگر تا مامون زنده
بود شکایتی نکرد از آنحضرت اما بعد از وفات مامون ملعون ام الفضل ملعونه بنای
نقلی گذاشت درباره آن امام مظلوم و شکایتها نوشت از مدینه بعم خود معتصم ملعون
که بعد از مامون خلیفه شد پس امام جواد ع با ام الفضل از مدینه ببغداد طلبید و قصد
قتل حضرت داشت چرا که شنیده بود که شیعیان از اطراف و امصار اموال و هدایای بسیار از برای
آنحضرت میفرستند پس بعد از ورود امام ببغداد بنای اظهار محبت ساختگی گذاشت با امام
در باطن عداوت کلی داشت فلهذا تحفهای بسیار از درهم و دینار و عقدهای مروارید
از برای ام الفضل فرستاد و او را راضی بقتل آنحضرت کرد و زهری فرستاد که در طعام
داخل کند و بخورد آنحضرت بدهد آنملعونه انگور رازقی را زهرآلود کرد و نزد آن امام
مظلوم آورد و چون حضرت تناول نمود اثر زهر در بدن مبارک آن بزرگوار اثر کرد
و در روایت ابن شهرآشوب در هنگام مقاربت آنملعونه دستمال زهرآلودی با آنحضرت
داد چون اثر زهر در بدن آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه ظاهر شد فرمود خدا ترا
مبتلا کند بدردی که دوا نداشته باشد پس خورده در فرج او بهم رسید و چندانکه اطبا
حاذق مداوا کردند مفید نیفتاد و از حرم معتصم لعین بیرون آمد و آنچه داشت از مال
دنیا صرف مداوای آن مرض بی دوا نمود و چنان پریشان شد که از مردم سوال میکرد و بمرض
اکوال بجهنم واصل شد و حبل خبیث او را سگهای بغداد خوردند عذبها الله تعالی
فی الآخرة کما عذبها الله تعالی فی الدنیا و در روایت ابن بابویه واثق عباسی بعد از معتصم
ملعون خلیفه شد و آنملعون زهر در طعام نمود و حضرت را شهید نمود و لیکن اصح روایت
مشهور آنست که ام الفضل ملعونه بحکم معتصم فرزند الرشید آن امام مظلوم را مسموم
گردانید و چون آتش سم هلاهل بسینه بیکر مبارک آنحضرت و اشتد عطش آب طلب نمود
آنملعونه مانع شد و نگذاشت کنیزها و خدام آب از برای آنحضرت ببرند و آنمظلوم با نهایت
ضعف و شدت الم در بستر افتاده بود که ناگاه صدای السلام علیک یا ابتاه یا حجة الله علیه

شد حضرت جواد ع چون چشم باز نمود امام علی النقی سلام الله علیه را دید که از مدینه منوره
بطی الارض وارد شد وظرف آبی در دست گرفته و آنرا در بحضرت امام محمد تقی صلوات
الله وسلامه علیه و حضرت او را اشاره نمود و او را در بر کشیده سر و صورت او را بوسیدند
واسرار امامت را و علوم غیبیه الهیه و ارثهای انبیاء مرسلین تعلیم و تسلیم او نمودند و آنحضرت
پدر خود را در باطن غسل داد و کفن نموده فرمود **مؤلف دلسوخته گوید** حضرت
جواد علیه السلام آب طلب میکند فرزند او را حاضر میکند و سید الشهدا علیه آلاف التحیة والثنا
آب طلب میکند شمشیر و نیزه و خنجر و تیر بر بدن شریفش میزنند و در روایت دیگر امر کرد
ام الفضل که جسد شریف آنمظلوم را بعد از شهادت بردند در بالای بام ستون در آفتاب
گذاشتند و مرغها جمع شدند و بالهای خود را چون خیمه پهن نموده بودند که آفتاب بر بدن
مطهر و جسد منورش نتابد و حال آنکه برهنه نبود و زخمهای تیر و نیزه و شمشیر و خنجر بر بدن
شریفش نبود پس مرغها کجا بودند در روز عاشورا در صحرای کربلا که بدن مجروح آن
شهید را با بالهای خود مستور و سایه نمایند و در روایت دیگر کما فی العوالم و کتاب المصائب
آنملعونه امر کرد که بدن منورش را از بالای قصر انداختند بسمت طرق شارع عام و خلق عبور
مینمودند و سؤال میکردند که این جسد کیست که در کنار راه گذاشته است میگفتند جسد
امام رافضیها است تا سه روز با این حال بود و بعد از آن او را در نزد قبر منور موسی بن جعفر
جعفر علیهما السلام دفن نمودند و اشهر در تاریخ وفات آنحضرت آنست که در آخر ماه ذیقعده
الحرام گفته اند سنه دویست و بیستم هجره واقع شد و بعضی روز شنبه ششم شهر ذیقعده الحرام
گفته اند و بعضی سه شنبه یازدهم شهر ذیقعده گفته اند و عمر شریف آنحضرت بیست پنج سال
و دو ماه و چند روز بود و در روایت دیگر عمر شریف آنحضرت صلوات الله وسلامه علیه
بیست و چهار سال و کسری بود در وقت شهادت الا لعنة الله علی القوم الظالمین وسیعلم
الذین ظلموا آل محمد ای منقلب ینقلبون

فصل سیم در بعضی از احوالات

شریفه خواتون قیامت سلام الله علیها بدانکه آنمظلومه ظاهره را فضایل و مناقب بسیار است
بحیث لا تعد و لا تحصی از آنجمله چنانچه پیغمبر سید اولین و آخرین است در میان رجال

آنمظلومه هم سیده نساء اولین و آخرین است چنانچه احدی از رجال وارد بهشت نمیشود مگر
بشفاعت پیغمبر و اوصیاء اثنا عشر علیهم السلام و احدی داخل جهنم نمیشود مگر بحکم ایشان
هکذا احدی از زنان عالم داخل بهشت نمیشود مگر بشفاعت خواتون قیامت و احدی از زنان
وارد جهنم نمیشود مگر بحکم خواتون قیامت و چنانچه خالق عالم قرآنرا فرستاد از برای پیغمبر
و همه علوم اولین و آخرین در قرآن مجید است بعوض آن مصحف فاطمه را فرستاد و آنهم
مشتمل است بر علوم اولین و آخرین و از آنجمله از اخبار مستفیضه مستفاد میشود که احدی
از صراط عبور نمیکند و وارد بهشت نمیشود مگر کسیکه بکناری از مقنعه مطهره آن
مظلومه را متمسک باشد و باین واسطه نجات یابد از جهنم و وارد بهشت شود و در روایت
دیگر فرمودند که روز قیامت منادی ندا میکند که احدی داخل بهشت نشود مگر آنکه با او باشد
برات نجات از آتش جهنم که ممهور باشد بمهر فاطمه پس پرواز میکند در روز قیامت براتهای
نجات مثل طیور و در کف شیعیان و محبان قرار میگیرد و باین سبب داخل بهشت میشوند و در
کتاب منتخب طریحی ذکر نموده است که دوستی فاطمه زهرا در صد موضع نفع میبخشد و
از جمله آن مواضع چند موضع است یکی در وقت قبض روح و دیگری در وقت ورود
در قبر و سؤال نکیر و منکر و در صحرای قیامت و در موقف حساب و میزان اعمال و عبور از
صراط و دخول جنت و ملائکه رحمت از جانب آنمظلومه میایند و شخص را از شدائد و
بلاهای این مواضع نجات میدهند و در روایت دیگر است که چون ملک الموت حاضر
شود بجهت قبض روح بنده از بندگان خدا اگر آنشخص دوست فاطمه و اولاد فاطمه است
ملک رحمتی از جانب آن مظلومه علیها السلام میاید نزد ملک الموت و میگوید که
ای عزرائیل خواتون قیامت فرمود ارفق بهذا العبد فانه کان یحبنی و یحب اولادی المظلومین
با این بنده ملایمت و مدارا کن چونکه در دار دنیا مرا و اولاد مرا دوست داشته است
ملک موت عرض میکند سمعا و طاعة و چنان قبض روح میکند که گویا آن مؤمن با استراحت
بخواب رفته است و اصلا الم و تعب مرگ را احساس نمیکند و چون آن بنده را وارد قبر کنند
باز آنملک رحمت میاید از جانب معصومه مظلومه و سفارش بقبر میکند که ای قبر حفظ

کتابخانه آستان قدس

وظلمت وضیق لحد خود را از این بنده بردار چراکه از محبان ما است عرض میکند سمعا وطاعة
وقبر وسیع و نورانی میشود بجهة فرمایش فاطمه زهرا سلام الله علیها وچون نکیر
ومنکر وارد قبر این بنده شوند باز آن ملک رحمت از جانب مظلومه طاهره میاید میگوید
ای دو ملک مقرب خدا خاتون قیامت میفرماید که سؤال وحساب این بنده با ما است
فَاِنَّهُ کانَ یُحِبُّ وَلَدِیَ المَظلُومَ وَیَبکی عَلَیهِ فی دارِ الدُّنیا چراکه این بنده حسین مظلوم مرا دوست
داشته است براو گریه کرده است در دار دنیا آن دو ملک او را میگذارند بدون سؤال از
قبر او بیرون میروند وچون خلایق در صحرای قیامت حاضر شوند و در آفتاب قیامت برهنه بر روی زمین
ایستاده باشند که مثل مس گداخته باشد ملکی از جانب خاتون قیامت ندا کند کجایند
آنکسانی که در دار دنیا فاطمه واولاد فاطمه را دوست داشته اند ایشانرا بر اسبهای نور بنشانند و ایشانرا
و در سایه عرش اعلا منزل دهند که آفتاب بر ایشان نتابد وچون خلایق را بموقف حساب حاضر
نمایند باز قاصدی از جانب مظلومه طیبه میاید ومیفرماید که ای ملائکه موکلین بحساب خاتون
قیامت فرموده است حساب دوستان با ما است ورا متعرض مشوید عرض میکنند سمعا وطاعة
وچون جمع شوند خلایق در نزد صراط وسه هزار سال طول است وَهُوَ اَدَقُّ مِنَ الشَّعرِ وَاَحَدُّ
مِنَ السَّیفِ وَاَظلَمُ مِنَ اللَّیلِ وصراط از مو باریکتر واز دم شمشیر برنده تر واز شب تاریکتر
وصداها بوانفسی وانفسی بلند است وبعضی بصراط آویخته اند وآتش جهنم بعضی از ایشانرا گرفته
است وبعضی دیگر از بدن ایشان بر صراط معلق است وبعضی دیگر بروی در جهنم میافتند که
ناگاه قاصدی از جانب صدیقه طاهره میاید وامر میکند بملائکه رحمت که دوستان فاطمه واولاد
فاطمه علیها السلام را بربالهای خود سوار میکنند وپرواز میکنند وایشانرا از صراط عبور
میدهند وداخل بهشت میکنند اَللّهُمَّ ارزُقنا بِحَقِّها وَحُرمَتِها شَفاعَتَها وَمَحَبَّتَها صَلَّی اللهُ
عَلَیها وَعَلی اَبیها وَبَعلِها وَبَنیها وهرگاه از عظمت وجلالت صدیقه طاهره که خداوند علی
اعلا امر فرمود بجبرئیل که عرض کن بحضرت سید انبیا صلی الله علیه وآله که هر روز که بمسجد
میروی اول بیا بدر خانه خاتون قیامت سلام کن وبعد داخل مسجد شو باین سبب هر روز
پیغمبر صلی الله علیه وآله اول صبح میامد در خانه صدیقه کبری میفرمود السلام علیکم یا اهل

بیت

بیت النبوة وَمَوضِعِ الرِّسالَةِ وَرَحمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُه وبعد داخل مسجد میشد با اهل بیت جواب سلام
عرض میکردند واز جلالت وعظمت صدیقه طاهره آنکه خداوند علی اعلا امر فرموده بود
پیغمبر خود را که هر وقت بسفری میروی باید وداع تو در خانه فاطمه باشد وچون از سفر
مراجعت میکنی باید ورود تو در خانه فاطمه علیها السلام بوده باشد پس روزی پیغمبر بجهة وداع
آمدند بخانه فاطمه و وداع فرمودند با امیر المؤمنین وفاطمه وحسنین علیهم السلام پس خاتون
قیامت عرض کرد که ای پدر این چه سفر است که علی را با خود نمیبری هر سفری که میرفتی
علی را با خود میبردی فرمودند جبرئیل با هفتاد هزار ملائکه آمده اند که مرا بعرش اعلا
برند باین سبب علی را نمیبرم پس آنحضرت وداع فرمود با اهل بیت عصمت وروانه عرش شد
پس در قلب منور خاتون قیامت خطور نمود که کاش ما هم بعرش میرفتیم که ناگاه ندا از
جانب رب العزة رسید بجمعی از ملائکه رحمت که تختهای نور حاضر نمودند و آن جماعت
بزرگوار را بر روی تختها نشانیده قبل از ورود پیغمبر ایشانرا وارد عرش کردند
وچون پیغمبر وارد عرش شدند دیدند چهار نفر با هزار عظمت بر تختهای نور نشسته اند
چون پیش آمدند دیدند اهل بیت عصمت اند که بر آن تختها نشسته اند فرمودند من شما را
در زمین گذاشتم وبا شما وداع کردم شما کجا بودید خاتون قیامت عرض کرد ای پدر
ملائکه رحمت ما را بر تختهای نور نشانیده پیش از شما وارد عرش نمودند واز عظمت
صدیقه کبری است که در روز قیامت اول محاسبه که میشود اول حق مظلومی
که گرفته میشود حق مظلومه است با کسانیکه در حق او ظلم وستم نمودند وحق او را
غصب نمودند واول حقی که مطالبه میشود از حقها از مظلومه خون محسن شهید است
کَما قالَ اللهُ تَعالی وَاِذَا المَوؤُدَةُ سُئِلَت بِاَیِّ ذَنبٍ قُتِلَت وموؤده تفسیر شده است
در حدیث بمحسن شهید پس ندا میاید که محسن شهید را حاضر کنید چون او را حاضر
کنند ندا آید که این طفل چه کرده بود که او را در رحم مطهر سقط نمودید وشهید کردید
مؤلف گوید کسیکه انقدر مرتبه وجلالت دارد که اول محاسبه هیچ
پیغمبری و وصی را نمیرسند با وجودیکه بسیاری از پیغمبران واوصیا واتقیاء کشته

شدند

شدند و اول محاسبه او را مینمایند و این قدر عظمت دارد که پیغمبر مامور شده که اول
صبح در خانه او حاضر شود و سلام کند و او را بر تخت نور بنشانند قبل از پیغمبر
بعرش اعلا برند آیا روا است که چنین بزرگوار را در خانه او را آتش بزنند و در
پهلوی مبارکش زنند و طفل او را شهید نمایند که پیغمبر نام او را محسن نهاده بود و اینجماعت
شقاوت و عداوت با در خانه نداشتند که از آتش زدند بلکه میخواستند اهل بیت
رسالت را بسوزانند و اینجماعت کفر نشان باین هم اکتفا نکردند طپانچه بر صورت مبارکه
آنمظلومه زدند بنحویکه صورت مبارکش کبود شد و چشم منورش سرخ شد بلکه از این
عظیم تر آنکه در بعضی از کتب شیعه مسطور است که یکی از آن اشقیا بپشت شمشیر مکرر بر آن
بدن ضعیف زد که آنمظلومه بروی خاک افتاده مدهوش شد بلکه بعضی از مواضع بدن
شریفش مجروح شده و خونش جاری گردید چنانچه بعضی از معتبرین شیعه صریحاً ذکر نموده
اند از عجیب تر آنکه جرات نموده بیخبر و بی اذن وارد حرم محترم ولی الله که ناموس نبوت
در آنجا بود شدند و از بیحیائی ریسمان بگردن حبل الله المتین نمودند و دستی که مصداق
ید الله بود بعقب بستند و باین هیئت ولی الله الاکبر را از خانه بیرون آوردند تا بیعت نماید
و اگر در خانه فاطمه را آتش زده بودند کسی را قدرت بر سوزانیدن خیمهای امام مظلوم
نبود و اگر دستهای ولی الله را نبسته بودند بریسمان جفا کسی غل و زنجیر بگردن امام سجاد علیه السلام
نمیکرد و دستهای او را از عقب نمی بستند با پاهای او را در زیر شکم شتر نمی بستند و اگر بی خبر و بی اذن
وارد خانه آنحضرت نمیشدند کسی جرات اینکه عیال پیغمبر را اسیر نماید و بی لباس در شهرها بگرداند
و در مجلسهای شراب حاضر نماید نبود خلاصه ظلمی کردند که هیچ امتی با عیال پیغمبر خود نکرد
قلم را اینجا یارا نبود عجباً بحلم الله و لا حول و لا قوة الا بالله لعن الله اول ظالم ظلم
حق محمد و آل محمد

فصل سیم و یکم در وفات صدیقه کبری

قال النبی صلی الله علیه و آله لولا علی لما کان لفاطمة کفو من آدم الی الخاتم یعنی اگر علی
نبود از برای فاطمه کفوی و مثلی نبود از آدم تا خاتم یعنی هیچکس قابلیت تزویج فاطمه نداشت
حتی پیغمبران علیهم السلام اگر محرم نبودند و از این حدیث شریف و غیر آن معلوم میشود که فاطمه

زهرا علیها السلام اشرف و افضل است از جمیع پیغمبران و ملائکه مقربین علیهم السلام
و هو کذلک حقاً و در حدیث کسا که بهترین احادیث است و مشتمل است بر فضل اهل بیت
طاهرین علیهم السلام بر اهل عالم جمیعاً بعد از آنکه ملائکه عرض کردند خداوندا کیستند در تحت
کسا خداوند فرمود فاطمة و ابوها و بعلها و بنوها علیهم سلام الله تعالی خداوند عز و جل آن
مظلومه طاهره را در این حدیث شریف اصل قرار داده مثل عمود خیمه با وجودیکه در این حدیث شریف
صریح شده است بر فضل و عظمت ایشان بر تمام عالم و در آیه مباهله احدی مصداق شریف
قول حقتعالی نساءنا و نساءکم واقع نشد بحکم خالق عالم مگر خاتون قیامت و اگر احدی
دیگر از زنان عالم قابلیت آن مقام عالی را داشت البته آن پیغمبر کاملی که مصدر و مصداق
و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی واقع شده است خود ظاهر مینمایانید و همین
بیان پیغمبری که اصل و منبع جمیع کمالات ظاهریه و باطنیه بود و در عرصه امکان اشرف
و افضل و اعلی از آن بزرگوار متصور نیست امر شد از جانب خالق عالم که قبل از انعقاد نطفه
طیبه طاهره فاطمه زهرا سلام الله علیها چهل روز چهل شب معتکف شود در خانه فاطمه
مادر امیرالمؤمنین و شبها مشغول عبادت باشد و روزها صائم باشد و طعام
بهشت افطار نماید و آب بهشت بیاشامد و در شب چهل و یکم در وقت افطار طعام بهشت و
میوه بهشت از خرما و انگور و سیب و به و غیرها جبرئیل علیه السلام حاضر کرد و عرض کرد احدی
از این طعام و میوه نخورد مگر تو ای پیغمبر که خداوند خواسته از آن نطفه مبارکه خاتون
دنیا و آخرت منعقد شود و در همان شب نطفه شریفه صدیقه کبری در رحم مطهر خدیجه کبری
علیهما السلام منعقد شود و این نوع تنقیه و مقامات از برای هیچ پیغمبری و امامی رخ نداد و از آن
جمله پیغمبر این قدر معطر بعطریات بود که اگر از راهی عبور میکرد دو روز و سه روز بوی
عطر از آن راه استشمام مینمودند و مع ذلک هر وقت مشتاق بوی بهشت میشد خاتون
عالم را میبوئید و میبوسید تا آنکه روزی یکی از زنهای آنحضرت عرض کرد چه قدر این دختر را
میبوسی و میبوئی فرمود که هر وقت مشتاق بوی بهشت شوم فاطمه را میبویم و از آن بوی
بهشت را استشمام میکنم و از آنجمله خداوند عالم عاقد نکاح احدی نشد مگر فاطمه زهرا که

خداوند متعال بزبان بزرگ خطبه عقد فاطمه را خواند و در محضر ملائکه عرش عقد فاطمه را
فرمود و احدی از اهل عالم را این قابلیت نبود از انجمله بعد از انعقاد عقد شریف که سلسله
امامت کبری و ولایت عظمی بآن بر پا است امر شد بجبرئیل که اخبار نماید پیغمبر را که اعلام کند بامیر
المؤمنین ذاکر بعد از عقد مبارک فاطمه زهرا جمیع زنهای عالم و کنیزها را بر تو حرام کردانیدم
بجهة حرمت فاطمه تا حیات داشت امیرالمؤمنین زنی و کنیزی بحباله و تزویج خود در نیاوردند
و در سوره مبارکه هل اتی علی الانسان خداوند عالم بجمیع نعمتها و دولتهای بهشت را ذکر فرموده
است از برای اهل بیت عصمت مگر اینکه اسم زنان و حور العین را نبرده است بجهة حرمت
خواتون قیامت چنانچه علامه مجلسی در بحار الانوار نقل فرموده است از بعضی علماء ابرار
و نیکو کلامی است و السلام و از جمله عظمت و جلالت مظلومه ظاهر آنکه خداوند عالم
او را و امیرالمؤمنین را تعبیر بنور فرموده است و در حقیقت نور واقعی اصلی ایشانند لا
غیر چنانچه حدیث است که روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله در مجلس شریف خود نشسته بودند
که ناگاه ملکی بخدمت حضرت رسید و سلام کرد حضرت نگاه کردند بسوی او دیدند بیست و
چهار هزار سر دارد و در هر سری بیست و چهار هزار صورت و در هر صورتی بیست و چهار هزار
دهان و در هر دهانی بیست و چهار هزار زبان و بهر زبانی بیست و چهار هزار لغت تسبیح و
تمجید میکرد فرمود که جبرئیلی که باین صورت ظاهر شده عرض کرد نه ولیکن من ملکی هستم
که نام من محمود است و خلق شده ام پیش از آسمان و زمین بصد هزار سال و هرگز آسمان و
زمین را ندیده بودم تا حال و در نزد یکی از حجابهای نور مشغول عبادت حقتعالی بودم
خداوند عالم مرا مأمور نمود بنزد شما بیایم و این بشارت را بشما برسانم که حقتعالی میفرماید
ما تزویج کردیم نور را بنور در عرش اعلا در محضر ملائکه مقربین تو هم در زمین در
حضور اصحاب تزویج کن نور را بنور یعنی فاطمه را با امیرالمؤمنین ع و پس از ساعتی میکائیل
با هفتاد هزار ملائکه آمدند و مبارکباد گفتند و عرض کردند خداوند عالم میفرماید
تزویج کردیم نور را بنور در ملأ اعلا تو هم در زمین تزویج کن نور را بنور در حضور
اصحاب و بعد از آن اسرافیل آمد با هفتاد هزار ملائکه و مبارکباد گفتند و همانطور عرض کرد

خلاصه پی در پی ملائکه میآمدند و این بشارت را عرض میکردند و مبارکباد میگفتند و
عروج میکردند تا آنکه جبرئیل امین با هفتاد هزار ملائکه نازل شد و عرض کرد که خداوند
علی اعلا میفرماید که تزویج کن نور را بنور یعنی فاطمه را با امیرالمؤمنین ع چنانچه او را تزویج
کردیم بعلی در عرش و آنچه صداق میخواهد با مظلومه طاهره ما بدهیم از جانب ولی خود
امیرالمؤمنین علیه السلام و ما خمس زمین را و بروایتی ربع زمین بعلاوه پانصد درهم از
مال دنیا که مهر السنه امت تو است اینها را مهر فاطمه زهرا قرار دادیم پس پیغمبر بخاتون قیامت
فرمودند مظلومه مکرمه عرض کرد آنچه خالق فرموده است در باب تزویج سخنی ندارم و لیکن
باین مهر راضی نیستم پس جبرئیل عروج کرد بآسمان و بمقام عرض آمد عرض کرد یا رب انت العالم
قبل نطقی پروردگارا خاتون قیامت چنین عرض میکند ندا آمد ای جبرئیل مقام و مرتبه
او در نزد ما زیاد تر است آنچه مهر میخواهد ما میدهیم ای جبرئیل برو بزمین و بگو بپیغمبر ما
که نصف زمین و بروایتی تمام زمین بعلاوه چهار نهر در بهشت که بهترین نهرهای بهشت
است و چهار نهر در زمین که بهترین نهرهای دنیاست مهر را صداق فاطمه کردیم اما نهرهای
بهشت سلسبیل و کوثر و عین الحیوة و چشمه تسنیم است و اما نهرهای دنیا جیحون و رود
نیل و دجله و نهر فرات است و در روایتی نهر بلخ بعوض جیحون میباشد پس جبرئیل آمد بخدمت
حضرت عرض کرد و آنحضرت بخاتون عالم فرمودند آن مکرمه معظمه باین مهر راضی نشد
پس جبرئیل بمقام عرض آمد ندا رسید ای جبرئیل تعجب مکن عظمت و جلالت معصومه طاهره
در نزد ما بیشتر است ای جبرئیل تمام زمینهای هفتگانه با تمام آسمانهای هفتگانه با آنچه
در آنها است ما مهر را صداق فاطمه کردیم پس جبرئیل نازل شد و بحضرت پیغمبر ص عرض کرد
آنحضرت بخاتون عالم فرمودند باز راضی نشد پس جبرئیل عروج و نزول مینمود و در باب
زیاد نمودن صداق تا آنکه حضرت صادق ع فرمودند که تمام بهشتها و جهنم را صداق نمود
خالق عالم علاوه بر آسمانها و زمینها و آنچه در آنها است باز آن معصومه طیبه راضی نشد
پس پیغمبر ص فرمودند ای نور دیده چه میخواهی که مهر تو باشد عرض کرد ای پدر شفاعت
امت مرحومه را پس خداوند متعال تمام آسمانها و زمینها و بهشت و جهنم بعلاوه شفاعت

امت محمد را صداق فاطمه قرار داد و در روایت معتبر فرمود حضرت باقر علیه السلام تزویج فاطمه
با امیرالمؤمنین در آسمان تا تزویج آنحضرت در زمین چهل روز طول کشید و اما نثار فاطمه
علیها السلام پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که خداوند عالم امر نمود که ملائکه جنان و
ساکنین آن و رضوان را که زینت نمایند بهشت قصور و منازل و اشجار و انهار او را امر
کرد حور العین را که بخوانند حم عسق و یس را بعد از آن خداوند ابری را فرستاد که بارید
بر اهل بهشت در و یاقوت و لؤلؤ و سایر جواهرات و انها را حور العین جمع نمودند و
از برای یکدیگر هدیه میفرستند تا روز قیامت و فخر میکنند که اینها نثار عروسی
فاطمه زهرا سلام الله علیها است **و اما وفات آن مظلومه** مطهره بعد از وفات
پیغمبر ص در روایتی بعد از دو ماه واقع شد و در روایتی بعد از چهل روز و در روایت معتبره
بعد از هفتاد و پنج روز و در کتاب مقاتل الطالبیین از حضرت امام محمد باقر ع روایت
نموده که مدت بقاء آن مظلومه بعد از پدر بزرگوار خود سه ماه بود و در روایت عامه شش ماه
ذکر شده است و در روز وفات آنحضرت نیز خلافست اکثر علما امامیه گفته اند روز سیم
جمادی الثانیه واقع شد و شیخ طوسی در مصباح از ابن عباس روایت کرده است که در بیست و
یکم ماه رجب واقع شده و در کشف الغمه در شب سیم ماه رمضان گفته است و چون از ملاء اعلا
خبر وفات آن مظلومه بآنحضرت رسید و مرض آن مظلومه شدید شد امیرالمؤمنین را طلبید و
عرض کرد ای پسر عم تو را وصیت میکنم بهرچه تو کردی در پنهان من خصوصا حسن و حسین کربلا
من کسی صدا نزد ایشان بلند نکند که بعد از من یتیم میشوند و دل ایشان نازکست و تنها اینکه
مردان را احتیاج بزنانست امامه دختر خواهر مرا تزویج کن که نسبت باولاد من مهربانست
و دیگر یا علی خودم را غسل بده و مرا در شب دفن کن که منافقین بر جنازه من حاضر نشوند و
دیگر یا علی زینب و ام کلثوم من کوچکند و دل ایشان نازکست کسی بعد از من با ایشان سخنی
نگوید که موجب ملال و کدورت خاطر ایشان باشد یا علی وصیت دیگرم اینکه نگذاری حسین من
بر سر قبر من صدا را بگریه بلند نماید میترسم که طاقت نیاورد و مرو کفن را پاره پاره نماید و با سر برهنه
از قبر بیرون آید هم یا علی مرا حلال کن و اگر سوء ادبی از من مشاهده فرموده باشید مرا عفو فرمایید

که تانا امیرالمؤمنین از سخن فاطمه بگریه در آمد و فرمود ای صدیقه طاهره تو علی را حلال کن
چرا که در خانه من بگرسنگی و زحمت بسر بردی و مکرر آسیا کشیدی تا تبت بدست مبارک
و متوجه خدمت اطفال من شدی خواتون عالم عرض کرد ای پسر عم از جناب شما بجز خیر و خوبی
دیگر چیزی مشاهده نکرده ام و از جناب شما راضیم حضرت فرمود ای فاطمه چون در ریاض جنان
بخدمت پدر منور خود رسیدی سلام مرا باو برسان و بگو امت با علی چکردند چه ظلمها و ستمها که
نمودند و حق او را غصب کردند پس ساعتی هر دو گریستند پس حضرت امیرالمؤمنین سر حضرت
فاطمه را در دامن گرفت و بسینه خود چسبانید پس فاطمه عرض کرد که برای من نعشی
قرار ده که حجم بدن من باو مستور باشد چرا که ملائکه صورت نعشی برای من ساختند که بدن
مرا ستر بود و وصیت میکنم که احدی از منافقین بر من نماز نکنند و مرا در شب دفن کن و رو بپوشی
که دیدها در خواب باشد و در روایت دیگر اسماء بنت عمیس میگوید خواتون قیامت مرا
طلبید و بعضی وصیتها را فرمود بعد از آن با امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرمود ای
نور دیدگان مادر شما بیمار است بروید در حرم پیغمبر ص در حق او دعا کنید چون خواستند
روانه شوند صورت هر یکرا بوسید و گریست و نگاه حسرتی بامام حسین کرد و آهی کشید
بعد از آن زینب خواتون و ام کلثوم را وداع فرمود و بزینب خواتون فرمود چون برادر
مظلومت را در صحرای کربلا بیکه و تنها ببینی بعوض من صورت و زیر گلوی او را ببوس و بعد از
آن فرمود ای اسماء مرا ساعتی تنها بگذار که میخواهم با خدای خود مناجات کنم بعد از زمانی مرا
بخوان اگر جواب نگفتم علی را طلب کن و بدان که من به پدر خود ملحق شده ام اسماء میگوید
پس پای خود را بقبله کرد و خوابید و جامه بر روی خود کشید و با خدای خود مناجات
میکرد و در حق گناهکاران امت دعا میکرد که ناگاه صدا منقطع شد پس ساعتی صبر کردم
بعد از آن ندا کردم ای دختر محمد مصطفی ای دختر بهترین اولاد آدم یا ام الحسن و الحسین یا بضعة
الرسول ای صدیقه طاهره ای کنیز مرضیه ای طیبه عالمه جوابی نشنیدم چون جامه از صورت
مبارکش دور کردم دیدم که روح شریفش بریاض خلد پرواز نموده است پس از شما خود را بر روی
آنحضرت انداختم و بوسیدم و گریستم و گفتم چون بخدمت حضرت رسول الله ص برسی سلام اسماء

بنت عمیس با نحضرت برسانید و انحال حسنین علیهما السلام از در در آمدند و گفتند ای اسما
در اینوقت مادر ما بخواب رفته است اسماء گفت مادر شما بخواب رفته است و لیکن برحمت
رب الارباب واصل گردیده است امام حسن خود را بروی مادر انداخت و میبوسید و میگفت ای مادر
با ما سخن بگو پیش از آنکه روحم از بدن مفارقت نماید حضرت امام حسین بر پای مبارکش
افتاد و میبوسید و میگفت ای مادر منم حسین فرزند تو با ما سخن بگو پیش از آنکه روح از
بدنم مفارقت نماید و دل شکافته شود **مؤلف گوید** چه قدر شبیه است
بوقتی که مظلوم کربلا وارد قتلگاه شدند و آن بدن منور را پاره پاره مشاهده کردند
و خود را بر روی آنجسد مجروح انداختند و صدا را بگریه بلند کردند پس اسما عرض کرد
بروید بمسجد و جد خود را خبر کنید چون نزدیک مسجد رسیدند صدا را بگریه بلند کردند پس
اصحاب باستقبال ایشان دویدند و سبب گریه را سؤال نمودند گفتند مادر ما از دنیا
رفت چون از دنیا رفت چون امیرالمؤمنین ع این خبر وحشت اثر را شنید برو در افتاد و
صدا را بصیحه و گریه بلند کرد پس شعری چند در مصیبت آنحضرت ادا فرمود که زمین و
آسمان را بگریه در آورد **مؤلف گوید** چه حال داشت زینب خاتون در
وقتی که از قتلگاه امام مظلوم صدای اَلا قَد ذُبِحَ الحُسَینُ المَظلُوم اَلا قَد ذُبِحَ الحُسَینُ
العَطشان بلند شد چون از خیمه بیرون آمد سر امام مظلوم را بر سر نیزه مشاهده نمود و چون
انخبر در مدینه منتشر شد جمیع مردان و زنان بگریه در آمدند و صدای شیون از خانهای مدینه
بلند شد و زنان و مردان بخانه آنحضرت دویدند و زنان بنی هاشم در خانه آنحضرت جمع
شدند و نزدیک بود که از صدای شیون ایشان مدینه متزلزل شود و مردم فوج فوج بتعزیه
آمدند بسوی امیرالمؤمنین و آنحضرت نشسته بودند و میگریستند و مردم از گریه ایشان
میگریستند **مؤلف گوید** بعد از وفات امام مظلوم ظاهرا مردم فوج فوج
بجهة تعزیه بخدمت امیرالمؤمنین ع میرسیدند و گریه میکردند مردم کوفه هم بعد از شهادت
امام مظلوم فوج فوج در خیمها میشدند و بعوض تعزیت دست بغارت و اسباب اهل بیت
لباس ایشان دراز کرده بودند و کعب نیزه و تازیانه بر بدن زنان و یتیمان اهل بیت میزدند

زینب خاتون و ام کلثوم بعد از وفات مادر خود آمدند نزد قبر پیغمبر و گفتند یا جداه
یا رسول الله امروز مصیبت تو بر ما تازه گردیده است و امروز تو از دنیا رفتی و دختر
خود را بسوی خود بردی **مؤلف گوید** چه شبیه است بوقتیکه زینب خاتون
وارد قتلگاه حسین شد و شکایت اسیری و درد غریبی و بیکسی خود را با تمام را برادر
عرض میکرد پس امیرالمؤمنین ع متوجه تغسیل فاطمه زهرا شد و اسماء بنت عمیس آب
امیرالمؤمنین ع میریخت و آنحضرت را در زیر پیراهن غسل میداد و در روایت دیگر ملائکه
آب از چشمه سلسبیل بهشت آوردند و حور العین آب بدست مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام
میریختند و آنحضرت را غسل میداد و اسما میگوید در حال غسل دادن دیدم بی اختیار
صدای گریه امیرالمؤمنین علیه السلام بلند شد پس گفتم یا علی چه حق داری در گریه کردن
در این مصیبت عظمی و بلیه کبری و لیکن دیدم بی اختیار صدای مبارک بگریه بلند
شد سبب آن چه بود فرمود ای اسما در حال غسل دادن نظرم افتاد بصورت فاطمه
دیدم که از ضربات آن سیلی کبود شده است و چشم مبارکش چون خون سرخ شده است
و بازوهای مبارکش ورم کرده است چون دملج و چون از غسل دادن فارغ شد آن
حضرت را کفن نمود و آنحضرت با حسنین و سلمان و مقداد و عقیل و عباس و ابوذر
و حذیفه و عمار بر او نماز کردند و با بوذر فرمودند بگو بمردم که دفن امام مظلوم حسب الوصیه
او بتاخیر افتاد در اینوقت مردم چون اینخبر را شنیدند متفرق شدند و در روایت معتبر
فرمود حضرت صادق ع که چون فاطمه صدیقه کبری بود احدی قابلیت نداشت که او را غسل
دهد مگر صدیق الاکبر امیرالمؤمنین ع چنانچه مریم مادر عیسی را در آنزمان قابلیت
نداشت که او را غسل دهد مگر حضرت عیسی ع و در روایت معتبر آنحضرت را در شب غسل داد
و در شب بر او نماز کردند چون خواستند آنجسد مطهر را از خانه بیرون آورند حسنین گریه کنان
آمدند در نزد پدر بزرگوار خود و عرض کردند ای پدر اذن بده که ما یکدفعه دیگر صورت
مادر خود را ببوسیم اسماء میگوید پیش از آنکه علی اذن بدهد ناگاه دیدم بند کفن گشوده
شد دستهای منوره زهرا در میان کفن بلند شد فَحَنَّتْ وَاَنَّتْ وَبَکَتْ و صدا ناله د

بنت عمیس با آنحضرت برسانید در اینحال حسین علیهما السلام از در در آمدند و گفتند ای اسما
در اینوقت مادر ما بخواب رفته است اسماء گفت مادر شما بخواب نرفته است و لیکن برحمت
رب الارباب واصل گردیده است امام حسن خود را بروی مادر انداخت و میبوسید و میگفت ای مادر
با ما سخن بگو پیش از آنکه روحم از بدن مفارقت نماید حضرت امام حسین بر پای مبارکش
افتاد و میبوسید و میگفت ای مادر منم حسین فرزند تو با ما سخن بگو پیش از آنکه روح از
بدنم مفارقت نماید و دل شکافته شود **مؤلف گوید** چه قدر شبیه است
بوقتی که مظلوم کربلا وارد قتلگاه شدند و آن بدن منور را پاره پاره مشاهده کردند
و خود را بروی آنجسد مجروح انداختند و صدا را بگریه بلند کردند پس اسما عرض کرد
بروید بمسجد و جد خود را خبر کنید چون نزدیک مسجد رسیدند صدا را بگریه بلند کردند پس
اصحاب باستقبال ایشان دویدند و سبب گریه را سؤال نمودند گفتند مادر ما از دنیا
رفت چون زهرا از دنیا رفت چون امیر المؤمنین ع این خبر وحشت اثر را شنید برو در افتاد و
صدا را بصیحه و گریه بلند کرد پس شعری چند در مصیبت آنحضرت ادا فرمود که زمین و
آسمان را بگریه در آورد **مؤلف گوید** چه حال داشت زینب خاتون در
وقتی که از قتلگاه امام مظلوم صدای الا قد ذبح الحسین المظلوم الا قد ذبح الحسین
العطشان بلند شد چون از خیمه بیرون آمد سر آنمظلوم را بر سر نیزه مشاهده نمود و چون
اینخبر در مدینه منتشر شد جمیع مردان و زنان بگریه در آمدند و صدای شیون از خانهای مدینه
بلند شد و زنان و مردان بخانه آنحضرت دویدند و زنان بنی هاشم در خانه آنحضرت جمع
شدند و نزدیک بود که از صدای شیون ایشان مدینه بلرزه در آید و مردم فوج فوج بتعزیه می
آمدند بسوی امیر المؤمنین و آنحضرت نشسته بودند و میگریستند و مردم از گریه ایشان
میگریستند **مؤلف گوید** بعد از وفات آنمظلومه ظاهر مردم فوج فوج
بجهت تعزیه بخدمت امیر المؤمنین ع میرسیدند و گریه میکردند مردم کوفه هم بعد از شهادت
امام مظلوم فوج فوج بخیمها میشدند و بعوض تعزیت دست بغارت اسباب اهل بیت و
لباس ایشان دراز کرده بودند و کعب نیزه و تازیانه بر بدن زنان و یتیمان اهل بیت میزدند

زینب خاتون و ام کلثوم بعد از وفات مادر خود آمدند نزد قبر پیغمبر ص و گفتند یا جدا
یا رسول الله امروز مصیبت تو بر ما تازه گردیده است و امروز تو از دنیا رفتی و دختر
خود را بسوی خود بردی **مؤلف گوید** چه شبیه است بوقتیکه زینب خاتون
وارد قتلگاه حسین شد و شکایت اسیری و درد غریبی و بی کسی خود را با تمام را برادر
عرض میکرد پس امیر المؤمنین ع متوجه تغسیل فاطمه زهرا شد و اسماء بنت عمیس [illegible]
امیر المؤمنین ع میریخت و آنحضرت را در زیر پیراهن غسل میداد و در روایتی دیگر ملائکه
آب از چشمه سلسبیل بهشت آوردند و حور العین آب بدست مبارک امیر المؤمنین علیه السلام
میریختند و آنحضرت را غسل میداد و اسما میگوید در حال غسل دادن دیدم بی اختیار
صدای گریه امیر المؤمنین علیه السلام بلند شد پس گفتم یا علی حق داری در گریه کردن
در این مصیبت عظمی و بلیه کبری و لیکن دیدم بی اختیار صدای مبارک بگریه بلند
شد سبب آن چه بود فرمود ای اسما در حال غسل دادن نظرم افتاد بصورت فاطمه
دیدم که از ضربت آن سیلی کبود شده است و چشم مبارکش چون خون سرخ شده است
و بازوهای مبارکش ورم کرده است چون دملج و چون از غسل دادن فارغ شد آن
حضرت را کفن نمود و آنحضرت با حسنین و سلمان و مقداد و عقیل و عباس و ابوذر
و حذیفه و عمار بر او نماز کردند و با ابوذر فرمودند بگو بمردم که دفن آنمظلومه حسب الوصیة
او بتاخیر افتاد در اینوقت مردم چون اینخبر را شنیدند متفرق شدند و در روایت معتبر
فرمود حضرت صادق ع که چون فاطمه صدیقه کبری بود احدی قابلیت نداشت که او را غسل
دهد مگر صدیق الاکبر امیر المؤمنین ع چنانچه مریم مادر عیسی را در آنزمان قابلیت
نداشت که او را غسل دهد مگر حضرت عیسی ع و در روایت معتبر است آنحضرت را در شب غسل داد
و در شب بر او نماز کردند چون خواستند آنجسد مطهر را از آنخانه بیرون برند حسنین گریه کنان
آمدند و نزدیک پدر بزرگوار خود و عرض کردند ای پدر اذن بده که ما یکدفعه دیگر صورت
مادر خود را ببوسیم اسماء میگوید پیش از آنکه علی اذن بدهد ناگاه دیدم بند کفن گشوده
شد دستهای منوره زهرا از میان کفن بلند شد فحننت و انّت و بکت و صدا را بلند

کتابخانه آستان قدس
ویژه کتاب

فصل سیم در ذکر کیفیت وفات فاطمه

گریه در آمد کفن بلند شد پس حسنین صورت خود را بر سینه مادر گذاشتند و صدا را
بگریه و ناله بلند کردند و یک دست فاطمه بگردن حسن و دست دیگر بگردن حسین که ناگاه هاتفی
آواز داد یا علی حسنین را از سینه فاطمه بردار که ملائکه آسمانها بگریه در آمدند
ملائکه را طاقت نبود که حسنین را بر روی فاطمه مشاهده نمایند و بگریه در آمدند آیا
ملائکه را طاقت بود که سکینه را بر روی جسد مجروح حسین مشاهده نمایند و اگر امیر
المؤمنین ع حسنین را با عزت و احترام از سینه فاطمه زهرا برداشت اما سکینه مظلومه را
ظالمی بضرب تازیانه از جسد امام دور نمود آیا ملائکه را طاقت بود که شمر را با خنجر برهنه
بر سینه امام مظلوم ببینند پس بعد از آنکه پاسی از شب گذشت و اهل مدینه بخواب رفتند
و کوچها و راهها خلوت شد حضرت طلبیدند سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و حذیفه را
و شمعی را روشن کردند و آن بدن منور را برداشتند که از حجره طاهره بیرون آورند
که ناگاه زینب خاتون و ام کلثوم در آن صغر سن چادرها بر سر و نقاب برو و موزه
در پا خواستند از خانه بیرون آیند بجهت تشییع جنازه مادر خود امیر المؤمنین ایشانرا
منع نمودند که از خانه بیرون نیایند با وجودیکه شب بود و راهها خلوت بود و آن دو
مظلومه صغیره بودند آیا کجا بود امیر المؤمنین که آن دو مظلومه را بی چادر و روی حجاب
بمجلس یزید ملعون میبردند و بعوض نقاب با تازیانه بر سر ایشان میزدند پس امیر المؤمنین
قبری حفر نمود و آن بدن منور را دفن نمود و در روایت ابن شهر آشوب و بعضی دیگر کما فی البحار و العوالم
آنستکه چون خواستند که آنحضرت را در قبر گذارند دو دست از میان قبر پیدا شد شبیه بدستهای
رسول خدا و آنحضرت را گرفته و بقبر برد و در روایت دیگر امیر المؤمنین عرض کرد یا رسول الله
این امانت شب عروسی است که رد کردم و آوازی از قبر مبارک بیرون آمد که یا علی راست میگوئی
و لیکن در شب عروسی پهلویش شکسته نبود و صورت منورش کبود نشده بود و چشم مطهرش سرخ
نشده بود امیر المؤمنین بگریه در آمد و گفت یا رسول الله میدانی که اینها از ظلم کیست پس حضرت
سر قبر را مستور نمود و هفت قبر دیگر درست کرد و قبر آنحضرت را ساخت که ندانند که قبر آنحضرت کدام است و
بر روایتی دیگر کما فی البحار چهل قبر را آب پاشید که قبر آنحضرت را هموار کرد با زمین که علامت

اهدائی به کتابخانه آستان قدس رضوی
مرحوم حاج میرزا اسدالله فاطمی

کتابخانه آستان قدس
ویژه کتاب

زهرا سلام الله علیها و علی ابیها و بعلها و بنیها

قبر معلوم نباشد تا اشقیا ندانند که بر قبر او نماز کنند یا نبش قبر نمایند و باین سبب در موضع
قبر منور آنحضرت اختلاف واقع شده است بعضی گفته اند در بقیع است نزدیک قبور ائمه ع و بعضی
گفته اند که در میان قبر حضرت رسالت و منبر مدفونست و اصح آنستکه کما فی البحار که آنحضرت در خانه
خود مدفون گردید چنانچه روایت معتبره دلالت میکند الا لعنة الله علی القوم الظالمین
و سیعلم الذین ظلموا آل محمد حقهم ای منقلب ینقلبون لعن الله اول ظالم ظلم حق
محمد و آل محمد و آخر تابع له علی ذلک لعن الله اول من اسس اساس الظلم و الجور علی محمد و آل محمد
بر ارباب قلوب صافیه مخفی و مستور نماند که این کتاب مستطاب مسمی بانوار الشهادة فی مصیبة العترة الطاهرة جمله
تالیف العالم الربانی و الفاضل الصمدانی رئیس المحدثین شیخ المحققین شمس الوعظ محیی مراسم السنة و الدین
الکامل الحاج المؤتمن و المعتمد الممتحن الحاج ملا حسن المشهور بفاضل الیزدی الاصل الحائری مسکناً از
جمله کتب معتبره و انفس زبده معتمده شافیه بلکه در حقیقت وسیله نجات الکبری و مایه سعادت ابدی و معین
حقا پی احوال انوار طاهره و کاشف وقایع الجنة باهره است سیما الازمنه که مدار رجوع باحوال
موالی خود سلام الله علیهم چیزی را انتخاب و اختیار نمایند که علمای معتمد تنقیح و تصحیح فرموده و در کتب
خود ثبت نموده اند شبهه کسانی بوده که حضرت ما بر عزت شانه در باره ایشان میفرماید الذین یستمعون القول
فیتبعون احسنه و بدان واسطه بمراتب عالیه و درجات متعالیه فائز شوند فی الحقیقه چون این کتاب که خالی
از اکاذیب و اغلوطه و مسائل و ترجمات و متون با اخرویه مسبوق بود در این خلافة الباهرة القاهرة بزیور طبع
در آمد استدعا از ناظرین این کتاب آنکه بانیان این کتاب و کاتب را از دعای خیر فراموش نفرمایند

بسعی و اهتمام عالیجناب فضایل و معالی انتساب الحاج المحترم الحاج

ملا علی اکبر الخوانساری الاصل

صورت انطباع پذیرفت کتبه العبد الاثیم ابن محمد علی محمد الکلپایگانی

کتابخانه آستان قدس

در عهد دولت ابد مدت

السلطان الاعظم والخاقان المعظم السلطان بن السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان السلطان ناصر الدین شاه صاحبقران

در دار الخلافه طهران در کارخانه عالیجاه علیقلی خان

صورت اتمام پذیرفت

۱۳۰

مرحوم حاج میرزا اسدالله فاضلی موسوی سبزواری

[illegible] آیت الله فاضلی موسوی سبزواری

اهدائی به کتابخانه آستان قدس رضوی مربوط به حجة الاسلام
مرحوم حاج ... فاضلی موسوی سبزواری

اهدائی به کتابخانه آستان قدس رضوی مربوط به حجة الاسلام
مرحوم حاج میرزا اسدالله فاضلی موسوی سبزواری